



# گوهر دریای عشق

تفسیر سوره یوسف



برگردانی از کتاب مستطاب  
بحر المحبه فی اسور الموده  
یا

احسن القصص در تفسیر سوره یوسف (ع)

نوشته:

شیخ احمد غزالی  
قطب هفتم سلسله نعمت اللهی

با مقدمه ای از مریم عرفان  
جناب آقای دکتر سید مصطفی آزمایش

مترجم : افشین ساجدی



این ترجمه را تقدیم می‌کنم :

به استاد عرفان و مربی باطن :

**جناب آقا دکتر سید مصطفی آزمایش**

## فهرست

مقدمه به قلم جناب آفای دکتر آزمایش ..... ۴
مقدمه مترجم ..... ۷
پیشگفتار به قلم شیخ احمد غزالی (قطب بیستم از خاتم انبیاء صلی الله) ..... ۹
فصل اول: خواب حضرت یوسف علیه السلام ..... ۱۰
فصل دوم: چاره جویی برادران ..... ۱۹
فصل سوم: یوسف علیه السلام در چاه ..... ۳۳
فصل چهارم: یوسف علیه السلام در راه مصر ..... ۴۷
فصل پنجم: یوسف علیه السلام در سرای عزیز مصر ..... ۶۳
فصل ششم: آزمایش یوسف علیه السلام ..... ۸۶
فصل هفتم از زندان تا وزارت ..... ۱۱۵

## مقدمه به قلم جناب آقای دکتر آزمایش

حضرت جامع العلوم والمعارف، مجمع الکرامات والملکائیت والعالم العالی حضرت شیخ احمد غزالی (متوفا به پانصد و بیست هجری قمری) قطب هفتتم طریقت علویه رضویه معروفیه جنیدیه در دوران غیبت بود. با توجه به اینکه جناب شیخ معروف کرخی و سری سقطی که از سوی ائمه معصومین علیهم السلام در دوران خود مأمور هدایت و تربیت بوده و بر همین اساس از جانب آن بزرگواران اجازه هدایت و ارشاد و اخذ بیعت ایمانی داشته، جانشین معنوی آن بزرگواران محسوب نمی شدند، بدین لحاظ جناب شیخ جنید بغدادی که تربیت شده جناب شیخ سری سقطی بود نخستین قطب طریقت علویه رضویه معروفیه جنیدیه بشمار می رود. طریقی که بعدها و پس از دوران شاه نعمت الله ولی به نام ایشان "نعمت الله" و بعده "سلطانعلیشاھی" (یا "گنابادی") نیز خوانده شد.

جناب شیخ احمد غزالی تربیت شده جناب شیخ ابویکر نساج طوی و ایشان تربیت شده شیخ ابوالقاسم کرکانی (از اهلی روسنای کرک) و ایشان تربیت شده شیخ ابی عمران مغربی و ایشان تربیت شده شیخ ابوعلی کاتب و ایشان تربیت شده شیخ ابوعلی رودباری و ایشان نیز بنویه خود تربیت شده شیخ جنید بغدادی بوده است.

جناب شیخ احمد غزالی که در نیمه دوم سده پنجم و دو دهه نخست سده ششم هجری می زسته است بنویه خود نام آورانی را بویژه در عرصه عرفان و تصوف در کنف تربیت های باطنی و ظاهری خود پرورانده و به فرهنگ و ادب این سرزمین عرضه کرده اندکه هریک از آنها جداگانه تاثیری شگرف بر سپهر عرفان و تصوف داشته و از این لحاظ فرهنگ و تمدن ایرانی و نیز اسلامی به راستی و امداد مجاهدتها و خدمات ارزنده این قطب جلیل القدر سلسه نعمت الله می باشد.

از جمله شاگران جناب شیخ احمد غزالی که صیت شهرتش مرزهای ایران و اسلام را در نور دیده و آوازه اش در تمامی جهان پیچیده است، می توان جناب ابو حامد محمد بن محمد الغزالی ملقب به حجت الاسلام زین الدین الطوی و معروف به امام محمد غزالی، (متوفا به پانصد و پنج هجری) فیلسوف، متکلم و فقیه بر جسته و نیز برادر بزرگتر جناب شیخ احمد غزالی را یاد کرد که بی شک یکی از نام آورترین چهرهای ادب و فرهنگ ایران، اسلام و جهان در سده پنجم- ششم هجری بشمار می رود. چهره ای شناخته شده در سراسر جهان که آراء و آثارش همواره مورد توجه اندیشمندان و محور مباحثات دانشوران در پهنه گیتی بوده و حتی برخی از کتب وی بعنوان مرجع، مورد استناد پژوهشگران و استادان قرار گرفته است. امام محمد غزالی که در زمان خود به عالی ترین مدارج علمی، سیاسی و اجتماعی رسید و یکی از نام آورترین مدرسین طراز اول مدارس معروف به «نظمایه» بشمار می رفت و نیز خود دهها کتاب در زمینه های مختلف منجمله فلسفه، فقه، موسیقی، سماع، سیاست، منطق، هیئت، نجوم و بسیاری از موضوعات دیگر تالیف کرد تا جاییکه برخی از تالیفاتش مانند «تهافت الفلاسفة» و «احیاء علوم الدین» و «مقاصد الفلسفه» و بسیار دیگر برای قرنهای در مدارس مذهبی و دانشگاههای مختلف دنیا بویژه در اروپا و آفریقا و آسیا تدریس می شد، به ناگاه عمر دچار

انقلابی روحی گردید و دست التماس بر دامان برادر کهتر زد و از حضرتش طلب تشرف به شرف فقر و درویشی کرد و جناب شیخ احمد غزالی نیز استدعای برادر مهتر را پذیرفت و از وی دستگیری نمود و از آن به بعد امام محمد غزالی از شاگردان جناب شیخ احمد غزالی محسوب گردیده باقی عمر را در ظل تربیت باطنی و تعلیمات معنوی برادر به سرکرد و آنگونه که از برخی از آثارش قلمی اش پیداست از خرم من پربار و پربرکت تربیت های ظاهري و باطنی جنابش خوش ها برجید.

از دیگر شاگردان ایشان می توان به جناب عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی معروف به "عین القضات همدانی" حکیم، شاعر، نویسنده، مفسر قرآن، محدث و عارف برجسته اشاره کرد. او نیز مانند امام محمد غزالی در نیمه راه زندگی دچار انقلاب روحی گردیده با وجود بعد مسافت به آستان ملک پاسبان جناب شیخ احمد غزالی متول شد که ایشان نیز از وی دستگیری کرده و او را از تعالیم باطنی و تربیت های معنوی خویش برخودار ساخت. ارائه تربیت های باطنی از مسافتی بعید یعنی از شهر طوس خراسان توسط جناب شیخ احمد غزالی به عین القضاط همدانی که در همدان اقامت داشت براستی نشان از علو درجات و عظمت قدرت روحی این قطب سلسه جلیله نعمت اللهی دارد. ارتعاشات انقلابات روحی و اشتعالات درونی امام محمد غزالی و عین القضاط همدانی که هردو از شاگردان شیخ احمد غزالی قطب هفتم سلسه جلیله نعمت اللهی بودند تاثیراتی شگرف در مجموعه تمدن بشری داشته است که شرح آن از حوصله این مقاله خارج است.

همچنین نباید فراموش کرد که جناب شیخ احمد غزالی نخستین قطب سلسه نعمت اللهی می باشد که برخی از تعالیم و آراء خودشان را قلمی کرده و از این طریق به آیندگان اجازه داده اند تا از خرمون بی پایان تعامل عرفانی و آموزشهاي باطنی ایشان تا ابد در حد استعداد خویش خوش بروندند. از حضرتشان رساله ها و مکتوبات متعددی بجا مانده است که یکی از معروفترین آنها «سوانح العشاق» می باشد. در این رساله شریفه نکات عرفانی و دقائق ایمانی بر حسب حالات مختلف روحانی به لطیف ترین وجه و نیکوترین صورت توصیف گریده است. آن بخش از آثار حضرت شیخ احمد غزالی که به زبان پارسی نگاشته شده اند علاوه بر محتواي بسیار گرانبهاء عرفانی، همچنین از غنای ثمر و سبک و اسلوب نگارش بینظیری بهرمند می باشند و خود مبدع سبکی نوین و بی بدیل در ادبیات فارسی بشمار می روند که پیش از آن مسبوق به ساققه در زبان فارسی نبوده است. مِن جمله همین اثر شگرف یعنی «سوانح العشاق» که نخستین نمونه از نوع خود در ادبیات فارسی بوده منبع الهام برای نگارش آثار دیگری از این دست در سده های بعد گردیده است که از جمله آنها می توان به «لوایح» عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی معروف به عین القضاط همدانی شاگرد جناب شیخ احمد غزالی، «لمعات» شیخ فخر الدین عراقی و «اشعة المعاٰت» نور الدین عبد الرحمن بن احمد بن محمد معروف به جامی اشاره کرد و از این بابت می توان بضرس قاطع ادعا کرد که جناب شیخ احمد غزالی دینی عظیم برگردان زبان و ادبیات فارسی نیز دارد.

از دیگر آثار حضرت شیخ احمد غزالی می توان به رساله عشقیه "بحر الحقایق"، "رساله الطیور"، "رساله عینیه"، "رساله وصیت"، "مقاله روح" و بسیاری دیگر اشاره کرد.

جناب شیخ احمد غزالی بخشی از آثار خود را نیز به زبان عربی نگاشته اند که یکی از آنها همین کتاب حاضر به نام "بحرالمجه فی اسرارالموده" می باشد که به نام "احسن القصص فی تفسیر سوره بوسف" نیز معروف است و در آن ضمن ارائه تفسیری عرفانی از سوره مبارکه یوسف علیه السلام، عالی ترین

حقایق روحانی و دقیق ترین نکته های نورانی را با زبان رمز و اشاره بیان فرموده و بدینگونه پرده های بسیاری را برای پیروان دین و سالکان مسالک یقین برگشته اند .  
ترجمه فارسی این کتاب تحت عنوان "گوهر دریای عشق" برای اولین بار در اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

## مقدمه مترجم

با عشق روان شد ز عدم مرکب ما  
روشن ز شراب وصل دائم شب ما  
زان باده که جایز است در مذهب ما  
تا روز عدم خشک نیابی لب ما

سرگذشت یوسف عليه السلام بی شک یکی از زیباترین داستانهای تاریخ بشر است. کاربرد کلمه داستان نه به معنی غیرواقعی بودن آن، که گویای اسطوره‌ای بودن آن است. این سرگذشت یکی از داستانهای مشترک میان دو فرهنگ شرق و غرب است با روایتی تقریباً مشابه. در قرآن مجید از بیان داستان یوسف عليه السلام بعنوان "الحسن القصص" یاد شده که به معنی بهترین شیوه قصه‌گویی است و بطريقی که حضرت شیخ احمد غزالی در این کتاب نشان داده‌اند شیوه بیان این سرگذشت در قرآن خود زیباترین شیوه قصه‌گویی است ولی چرا؟

چون آنکه قصه را گفتة - خدای تعالی - بهترین است و آنکه قصه را شنیده - پیامبر اسلام (ص) - بهترین است و آنکه قصه شده - یوسف عليه السلام - بهترین است. چون سرگذشت یوسف عليه السلام تنها داستانی است که از ابتدا تا انجام یک سوره کامل بدان اختصاص یافته است. چون جز در سوره یوسف در هیچ جای قرآن اشاره‌ای به سرگذشت یوسف عليه السلام نشده است. چون سوره یوسف تنها سوره قران است که فاقد احکام تشريعی و امر و نهی است. چون سوره یوسف قصه محبت است: مانند محبت یعقوب عليه السلام به یوسف عليه السلام و محبت متقابل یوسف عليه السلام به پدر و محبت دیوانه‌وار زلیخا به یوسف عليه السلام و محبت صاحب خانه به یوسف عليه السلام و محبت یوسف عليه السلام به برادران به ویژه بن یامین و ... چون سوره یوسف سوره خوابها و نیز تعبیر خوابها است: خواب یوسف عليه السلام؛ خواب یعقوب عليه السلام؛ خواب خواهر یوسف عليه السلام؛ خواب زلیخا؛ خواب دو زندانی هم بند یوسف عليه السلام و خواب پادشاه. چون یوسف عليه السلام برخلاف دیگر پیامبران آنچه که ستم دید نه از بیگانگان که از برادران بود. چون سوره یوسف سوره بشارت است: بشارت به یوسف عليه السلام؛ بشارت به یعقوب عليه السلام؛ بشارت برادران و بسیاری بشارت‌های دیگر ...

زبان کتاب به تبع خود داستان بسیار رمزگونه و همنویتیک است تا مقاهمی را که در زبان روزمره زندگانی برایشان عبارات و کلماتی نیست بیان کنند و رمزگشایی از این زبان ممکن نیست مگر بتوسط حداقل آشنازی با اصول تصوف که زیربنای بنیادین فرهنگ این سرزمین است.

به مصدق این فرمایش معروف پیامبر اسلام که قرآن را بطنی و هر بطنی رانیز بطنی است، سوره یوسف نیز مشحون از نکات عرفانی، رمزهای پنهانی و رازهای نهانی است. یوسف بواسطه نافرمانی پیر خود یعقوب به چاه دنیا سقوط می‌کند و از بهشت کنعان وصل بعنوان برده‌ای به مصر تن برد می‌شود. ولی بزرگی خلقتش و انتساب او به پیش و مرادش یعقوب و برخورداری از حمایت‌های معنوی پیر موجب می‌شود که از مقام برده‌گی به مقام صدارت برسد.

آنهمگام که فرعون عقل وجود، انگشتی سلطنت مصر را در دست یوسف قلب می‌کند و بدینگونه

اختیار عقل را یکباره به قلب می‌سپارد آنگاه شرایط فراهم می‌شود تا بجای آنکه یوسف به کنعان باز گردد، پیش و مرادش یعقوب به دیدار او به مصر بنشاید چه اکنون مصر یوسف نیز چون کنunan یعقوب شده است.

در خانه آب و گل بی‌توست خراب این دل  
یا خانه در آ جانا یا خانه پردام

اگر چه حضور باطنی یعقوب در سرتاسر داستان احساس می‌شود، با این حال اشاره ویژه به "برهان رب" در این سوره مبارکه نشانه ای روشن از اهمیت نقش "مربی" را در تربیت باطنی سالک در صعود بسوی قله "ق" مقصود می‌باشد.

میل دارم این ناقابل ترجمه را پیشکش کنم به پیشگاه، دانشمند فرهیخته، عارف وارسته مرجع عرفان حقیقی، معلم ثالث، و مربی جلیل القدر جناب آفای حاج دکتر سید مصطفی آزمایش. استاد فرزانه ای که با استناد به فرمایش حضرت آفای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه قطب جلیل القدر سلسه صوفیه نعمت اللهی سلطانعلیشاھی گتابادی، ذخیره ادبی، معنوی و عرفانی ایرانیها هستند و خدمتشان در راه عرفان و مبارزه با جهل (وتباعاً با جاہل) مورد تایید ایشان بود.

امید دارم مقبول درگاه افتاد.

در خاتمه لازم می‌دانم یادی کنم از دوست دانشمندی که زحمت تصحیح این ترجمه را متقبل شده و صبورانه لغزش هایی را که در این ترجمه وجود داشت برطرف کرددند ایشان موکدا از این کمترین خواستند تا نامی از ایشان برده نشود.

افشین ساجدی

afshinsajedi@hotmail.com

آفرین باد جان آفرین پاک را

آنکه جان بخشد و ایمان خاک را

بیاد محبوب دلها.....

## پیشگفتار به قلم شیخ احمد غزالی (قطب بیستم از خاتم انبیاء صلی الله)

ستایش خداوندی را که قلبهای ما را به نور محبت و دوستی روشن، ودلهای ایمان را به روشنای حقیقت استوار فرمود تا به اسرار آیاتش دست یافته احکام کتابش را دریابیم و تفاسیر کلامش را از محکم و متشابه و نیزگوناگونی روشهایش را از حقیقت و مجاز و کوتاهی و بلندی اش بفهمیم و صلوات و سلام بر حقیقت نورش و هیکل ظهرورش وحیبیش که از میان نیکانش برانگیخت و محبت خود را عین محبت او و مودت خود را تنها در گرو دوستی با او نهاد.

هم اوکه به مهرش بر پیامبرش، بهترین قصه‌ها و حکایات را بیان داشت و بدیع ترین آیات و روشن ترین بیانات را بر وی نازل فرمود.

اما بعد:

بدان که خدای تعالیٰ محبت را علت ظهور ممکنات و مودت را سبب بروز موجودات قرار داد آنجا که در کلمات قدسیه فرمود:

"كُنْتُ كِنْتًا مَحْفِيًّا فَأَحْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفْ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفْ"

ترجمه: گنجی نهان بودم پس دوست داشتم تا شناخته شوم پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته گردم. عزیزترین چیزها نزد او محبت است و از اسماء او یکی نیز "المحبوب" است. لذا پیامبر و فرستاده خود و بهترین خلق و نیز عزیزترین آنان نزد خود را "حبيب" خود توصیف نموده در شب معراج به او فرمود:

"بَعَثَنِي يَا مُحَمَّدُ شَرَفَ حَسَرَتِي"

ترجمه: به کفشهای تو ای محمد بارگاه من شرف می‌یابد.

و تو حبيب منی از میان همه خلق واژ شدت محبت و کثرت مودت خدای تعالیٰ به پیامبر خود، سوره مبارکه یوسف را بر وی نازل فرمود که در آن رموز محبت و اسرار مودت را بیان فرموده و بدین لحظه از آن به احسن القصص یعنی بهترین داستانها تعبیر فرمود.<sup>۳</sup>

لذا مؤلف فقیر دوست دارد تا این سوره مبارکه را با همه رموز و اشارهایش شرح کرده و بر آن تفسیری رقم زند و در این راه امید به توفیق الهی دارد.

## فصل اول: خواب حضرت یوسف علیه السلام

آیه: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرٰ'"

ترجمه: "بنام خداونده بخشنده بخشاینده" ۱۱۱ "ال" "ر"

دانش حروف مقطعه‌ی (ال ر) نزد خدا و رسولش می‌باشد و بعضی از مفسرین، آن را به "ای محمد" تعبیر کرده‌اند<sup>۴</sup>

آیه: "تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ"

ترجمه: "این آیه‌های روشن کتاب است."

ضمیر «تلک» اشاره به آیات این سوره دارد. «الکتاب» نیز قرآن عظیم می‌باشد.

«المبین»: شاید منظور این است که این آیات روشنگر از نزد خدای تعالی برای کسی است که در آنها تدبیر نماید.

در روایت آمده است که بزرگان یهود، مشرکان را گفتند از محمد (ص) سبب انتقال آل یعقوب را به مصر جویا شوید و نیز از سرگذشت یوسف علیه السلام پرسش کنید. پس آیات فوق بر پایمبر عظیم الشان نازل گردید.

آیه: "إِنَّ أَنْزَلْنَا فِرَّاتًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ"

ترجمه: "ما آن را قرآنی عربی برای شما نازل کردیم باشد که تدبیر نماید"

منظور آن است که ما تمامی آن را به زبانی برای شما نازل کردیم تا بفهمید و بر معانی آن احاطه یابید.

آیه: "أَنْحُنْ نَقْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنُ"

ترجمه: "ما با فروض‌داندن این قرآن برتوپهترین قصه‌ها را برایت قصه‌کردیم."

احسن القصص بودن این سرگذشت یا از جهت شیوه‌های بدیع قصه‌گویی است و یا از جهت شمول قصه بر عجایب و حکمتها و شاید نیز از جهت بیان چگونگی محبت و کیفیت اسرار عشق و مودت باشد

وقصه یوسف علیه السلام زیباترین قصه هاست چنانکه خود وی نیز زیباترین مردم بود.

بلکه قصه حضرت یوسف علیه السلام اتم قصه هاست چراکه زیبایی هرچیز در کمال و تمامیت آن است<sup>۵</sup>

آیه: "فَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَلِيلٍ لَّمْ يَنْلِمْ الْغَافِلِينَ"

ترجمه: "و پیش از آن تو در غفلت بودی"

در معنی و مفهوم غفلت در این آیه بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد.

از این عباس<sup>۶</sup> رضی الله عنهم مقول است که منظور از "قبل" در این آیه پیش از آن که تورا از این قصه خبر دهیم می‌باشد. چنانکه خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید:

"مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا إِيمَانُ"<sup>۷</sup>

ترجمه: "پیش از این تونمی دانستی کتاب چیست و ایمان را نمی‌شناختی."

و نیز یوسف علیه السلام ویعقوب علیه السلام و فرزندانش را تا پیش از برطرف شدن حجاجبه نمی‌شناختی.

و بعضی از حکما فرموده‌اند که غفلتها حجاجبند و از حجاجبهایی که موجب طرد می‌شوند یکی هم غفلت است و نیز فرموده‌اند دل زمین مملو از حشرات است و دل انسان مملو از غفلتها و نمی‌دانم که غفلت

زندگان بیشتر است یا حسرت مردگان؟

شعر:

ذهب العمر والذنوب كماهي

ترجمه:

عمر رفت و گناهان همچنان باقی

انت فى غفلت و قلبك لاهى

تو در غفلتى و دلت سرگرم بازى

ذالنون مصرى عليه الرحمه<sup>۱</sup> می فرماید: شخصی را دیدم که خودرا در پرده‌ی کعبه آویخته بود و سخت می‌گریست و می‌گفت از من در گذر ویرایم غفلتم حسرتم مرا بس. پس هاتف ندا دردادکه ما بنده را به آنچه که در غفلت می‌کند نمی‌گیریم.

و حلاج<sup>۲</sup> عليه الرحمه در مناجات عرض کرد خداوندا ما تو را ذکر نکردیم مگر به غفلت. چرا که بنده هنگام حضور مستغرق است و استغراق مانع از ذکر است پس ذکر برای غافلان است نه برای ذاکران. ویکی از بزرگان می‌فرماید هرگز خدا را یاد نکردم مگر اینکه اول او مرا یاد کرد. وا زابوبکر رضی الله عنه منتقل است که می‌گفت: ای آنکه تنها خود، خود را یاد می‌کنی و تنها خود، خود را می‌شناسی ..... یادکن مرا آن هنگام که همگان فراموش می‌کنند.

شعر:

ذكرتك لا اني نسيتك لحظه

فلما رايت الوجدانك حاضر

فخاطبت موجودا بغيرتكلم

كدت بلاموت اموت عن الهوى

واهون ما في الذكر ذكر لسان

وحدثك موجودا بكل مكان

لا خطت معلوما بغيري عيان

هام على القلب من خفقات

ترجمه:

تو را یاد کردم و آنی تو را فراموش نکردم و کمترین یاد کردن ها یاد کردن به زیان است

پس چون باطن تو را حاضر دیدم، همه جا را از تو سرشار یافتم

وجودت رادر همه جا بی گفت صدا کردم و هیچ معلومی را نیافتم به جزء آنکه آشکار بود

چاره را مردن را از خواهشهاي نفس دیدم بدون مرگ، چرا که قلب از خفقات به سرگشتنی افتاده است

آيه: "إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَيْمَهُ يَا أَبَتْ"

ترجمه: "وآن هنگام که یوسف به پدر خود گفت ای پدر"

بیشتر دانشمندان و حکما بر این باورند که یعقوب عليه السلام آنی از فرزند دلیل خود یوسف عليه السلام<sup>۱</sup> جدا نمی‌شد و شب و روز با او بود والبته این شأن محین است.

جنید<sup>۲</sup> عليه الرحمه فرمود جوانی دیدم که ریش شیخی را گرفته بود و او از این کار در عذاب بود گفتش ای جوان این چه کاری است؟ گفت ای فلاانی او داعیه محبت مرا دارد و سه روز است که مرا تنها گذارده است.

وازان چه خدای تعالی بر داود عليه السلام فرو فرستاد یکی این بود: "ای داود شایسته است محب

هیچگاه از درگاه حبیب دور نشود." و نیز در کتب قدما مذکور است که خدای تعالی به داود پیامبر سلام الله علیه فرمود:

دروغ می‌گوید آن که داعیه‌ی محبت مرا دارد و فراموشم می‌کند  
دروغ می‌گوید آن که داعیه‌ی محبت مرا دارد و بر غیر من سجده می‌کند  
دروغ می‌گوید آن که داعیه‌ی محبت مرا دارد و زبانش به غیر من مشغول است  
دروغ می‌گوید آن که داعیه‌ی محبت مرا دارد و در پی لذت خوردن آشامیدن است  
دروغ می‌گوید آن که داعیه‌ی محبت مرا دارد و بر دیگری ارج می‌نهد  
دروغ می‌گوید آن که داعیه‌ی محبت مرا دارد او را فرگیرد در خواب رود.

شعر:

عجبت للمحب ككيف ينام  
و دعت قلبي يوم فرقه روحى

ترجمه:

در شگفتمن از عاشق که چگونه می‌خوابد، چرا که هر خوابی بر عاشق حرام است  
و داع گفتم قلبم را در روز جدائی روحیم، پس گفتم ای قلب خدا حافظ

عاشقی را پرسیدند آیا از وقتی که عاشق شده‌ای هیچ خوابیده‌ای پاسخ داد از زمانی که عاشق شده ام خواب  
بر من حرام گردیده است و هیچ روز یا شبی را نخوابیده ام و البته این حال کسی است که بر مخلوقی عاشق  
است پس چگونه است حال کسی که عاشق خالق خود باشد؟

شعر:

من كل سوء يدب فى الظلم  
يا نائما و الخليل يحرسه  
يأتيه منه فوابد النعم  
كيف تناه العيون من ملك

ترجمه:

ای آنکه خوابی و دوست مراقب توست از هر بدی که در تاریکی هاست  
چگونه چشم فرو می‌بندی از یادشاهی که بهره همه نعمتها از او می‌رسد

در خصوص حکمت خواب یوسف عليه السلام گفته شده که وی خوابیده بود و سرش در آغوش یعقوب  
علیه السلام بود و پدر متفکرانه در چهره فرزند می‌نگریست و با خود اندیشه می‌کرد که آیا از این چهره زیبا  
تر در جهان وجود دارد و آیا این صورت زیبا تر است یا خورشید و ماه؟ در این هنگام یوسف عليه السلام  
از خواب بیدار شد و به پدر عرض کرد پدر جان ماه و خورشید در برابر صورت من متزلتی ندارند هم اکنون  
آن دو را در خواب دیدم که در برابر سجده می‌کردند چرا که آن دو جمادند و من زنده از جوادم  
این که گفته شده خواب روز صادق نیست درست نمی‌باشد چرا که یوسف عليه السلام رویای خود را به  
روز دید همچنین فطیفور (عزیز مصر) نیز رویای خود را در روز دید و هر دو خواب صادق بودند.

آیه: "إِنَّيْ رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كُوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ"  
ترجمه: "براستی که من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که برایم سجده می کردند"<sup>۱۲</sup>

هنگامی که یوسف عليه السلام عرض کرد "من یازده ستاره دیدم" ناگاه یعقوب عليه السلام صیحه‌ای زد.  
پس یوسف عليه السلام پرسید پدر جان این چه حالت است؟  
فرمود: فرزندم هرگز احادی سخن به کلام "من" نگفته است مگر اینکه دچار رنجهای بیشمار و مصائب  
فراوان گردیده است فرزندم "من" و "منیت" نیست مگر برای اوتمالی و تنها اوتمالی شایسته "من" است.<sup>۱۳</sup>  
اصحاب اشارات می فرمایند در چهار موضع از "منیت" دم مزن که مواضع هلاکت است. هرگز مگو "من" ،  
هرگز مگو "برای من" ، هرگز مگو "نژد من" ، هرگز مگو "ما".

ملائکه گفتند "ما" .... یعنی ما تو را به ستایش تسبیح می کنیم و برایت تقدیس می نماییم:  
وَحَنْدَ تَسْبِيحٌ بِحَمْدِكَ وَتَنْدَسُ لَكَ<sup>۱۴</sup>  
ناگهان آتشی آنان را در برگرفت و همگی را بسوخت

و چون ابلیس گفت "من" .... در آن جا که گفت من از او بهترم  
قالَ إِنَّمَا أَوْتَيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي<sup>۱۵</sup>  
پس مطرود و ملعون گردید

و چون قارون گفت "نژد من" ... آنجا که گفت براستی که آن را {ثروتم را} از نژد خود دارم ....  
وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمَ الَّذِي مُلْكُ مِصْرَ وَالْخَ<sup>۱۶</sup>  
پس زمین دهان بگشود واو تمام دارایی اش را فرو خورد

و چون فرعون گفت "برای من" .... آنجا که فرعون در میان قوم خود ندا در دادکه ای قوم مگر تمامی مصر  
از آن من نمی باشد  
وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمَ الَّذِي مُلْكُ مِصْرَ وَالْخ<sup>۱۷</sup>  
مقدرشد که در دریا غرق شود.

و آن گاه یوسف عليه السلام عرض کرد پدر جان من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیده ام حضرت یعقوب  
علیه السلام به تلخی گریست.

یوسف عليه السلام عرض کرد پدر جان این موضع شادی و طرب است نه غصه و اندوه.  
یعقوب عليه السلام فرمود ای فرزند هیچ شادی و هیچ طربی نیست مگر آنکه در بی آن غصه و اندوه باشد.  
پس یوسف عليه السلام عرض کرد پدر جان تعبیر خواب من چیست?  
پدر از ترس آنکه مبادا یوسف عليه السلام خواب خود را برای برادران بازگو نماید ، فرمود خواب روز  
صحیح نمی باشد.  
بار دیگر یوسف عليه السلام عرض کرد پدر جان اگر مرا دوست داری از تاویل خوابم خبر ده.

پس پدر فرمود یازده ستاره‌ای که در خواب دیدی یازده برادرت می‌باشد خورشید منم و ماه خاله‌ی<sup>۱۸</sup> تو است.

شعر:

احاذر ان اکون لها صرام

ارى حالى الرماد و ميض جهر

ترجمه:

حال خود را آشکارا چون خاکسترو آتش می‌بینم و ترسم که از برای او پاره پاره شوم

حضرت پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی امت مرا در دنیا بر خواب راستین مژده فرمود و در آخرت بربهشت بربین...

وهم ایشان فرمود هرگنس متعتمدا بر من دروغ بند خدای تعالی عذابش فرماید.  
و هرگنس انسان آزادی را به بندگی بفروشد خدای تعالی عذابش فرماید.

و هرگنس با یاران من دشمنی نماید خدای تعالی عذابش فرماید.

و هرگنس بگویید قرآن مخلوقی است خدای تعالی عذابش فرماید.

و هرگنس انکار دیدار خدای تعالی نماید اوتعالی عذابش فرماید.

و هرگنس خواب را به دروغ بیان نماید خدای تعالی او را مایین دو سنج طوری گرفتار نماید که هرگز خلاصی نیابد (اورا) به همین حال درآتش عذاب فرماید.

حکایت: نقل است در روزگاران قدمی پادشاهی راز پنهانی را بر یکی از ندیم‌های خود آشکارکرد پس آن ندیم راز را فاش نمود پس از چندی پادشاه آن راز را از دهان بعضی دیگر شنید پرسید از که شنیدی؟ گفت از فلان... از دومی پرسش کردد... او هم گفت از فلان... تا آخر کار به ندیم کشید... نخست فرمود تا ندیم را تآدب کردند آنگاه امر کرد تا خطی نویسن و برگردان وی آویزند که این سزای کسی است که سر پادشاهان را آشکارکند.

شعر:

فقد افضى الى عمل بجهل

ومن صحب الملوك بغير علم

ترجمه:

هر آن کس که به بی دانش هم نشینی پادشاهان کند پس دست به کاری جاھلانه یازیده است

حلاج عليه الرحمة فرمود:

علو شأنی فى الخطاط

سرى ادق من الصراط

يلجان فى سم الخياط

فصاحتى و درايستى

مثل منقش فى البساط

وانا الذ ليل ببابكم

ترجمه:

(با آنکه) سرَّ من از صراط باریک تراست ... و بزرگی مقام برایم متدر است

(و با آنکه) شیوایم و دوراندایشی من ... (درظرافت) گذر می‌کنند از سوراخ سوزن

(با اینحال) من به درگاه شما خوارم... به مانند نقشی بر یک گلیم زیر انداز

نقل است سانیلی به درب منزل رابعه<sup>۱۹</sup> رفت و گفت من گرسته ام رابعه فرمود دور شو ای دروغ زن که

گرسنگی سری است که مولای ما جز به اصحاب امانات روزی نمی فرماید<sup>۲۰</sup>

شعر:

کل علم لیس فی قرطاس ضاع  
کل سر جاوز الشین شاع

ترجمه:

آن رازی که به دومی گفته شود نشرگرد و آن دانشی که برگزند نوشته نشود ضایع گردد

اگر بنا بود گرسنگی چون متعاعی در بازار فروخته شود هرگز طالب آخرت سراغ از متعاعی دیگر نمی گرفت.

آیه: "يَا بَّيْ لَا تَقْصُصْ وَوَيْكَ عَلَى إِحْرَتِكَ"

ترجمه: "ای فرزندم خوابت را برای برادرانت باز مگوی"

اگر شایسته است که صاحب سر راز خود را از برادران و نزدیکان خود پنهان نماید چگونه از بیگانگان

پنهان نکند لذا حضرت یعقوب عليه السلام فرمود ای فرزند خواب خود را از برادران پنهان کن که اگر

چنین نکنی دچار کید آنان خواهی شد. یوسف عليه السلام عرض کرد ای پدر پیامبران مکر نمی کنند<sup>۲۱</sup>

حضرت یعقوب عليه السلام فرمود:

آیه: "إِنَّ الشَّيْطَانَ لِإِنْسَانٍ عَذُولٌ مُّبِينٌ"

ترجمه: "براستی که شیطان دشمنی آشکار برای انسان است."

و بدین ترتیب جرم برادران را به شیطان نسبت داد.

گفته شده است که ندا انواع مختلف دارد

ندا توبه، ندای اجابت، ندای وحشت، ندای مضرت، ندای قربت، ندای بشارت، ندای رحمت، نداي

عقوبت، نداي روپا (خواب) و عبرت.....

و اما... نداي توبه، نداي حضرت آدم و حضرت حوا عليهما السلام بود.

"... وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلْمَ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ"<sup>۲۲</sup>

ترجمه: "و پروردگارشان آنها را ندا کرد که آیا شما را از این درخت باز نداشته بودم"...

و نداي اجابت برای حضرت نوح عليه السلام بود که:

"وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَئِنْعَمَ الْمُجَيِّبُونَ"<sup>۲۳</sup>

ترجمه: "پس نوح ما را ندا کرد پس ما هر آینه بهترین اجابت کنندگانی"

و نداي وحشت برای حضرت یونس عليه السلام بود آنچایی که قرآن کریم می فرماید:

"فَنَادَى فِي الظُّلَمَاتِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سَبِّحَنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ"<sup>۲۴</sup>

ترجمه: پس در تاریکی ها آوا در داد نیست خدایی جز تو، پاکی تنها توراست، براستی که من از ستمکاران بودم.

و نداي مضرت و بیچارگی برای حضرت ایوب عليه السلام بود آنچا که:

"إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَيَّ الصُّرُّ وَأَنَّتِ أَرَحَمُ الرَّاحِمِينَ"<sup>۲۵</sup>

ترجمه: "آن هنگام که پروردگار خود را ندا کرد که مرا سختی در برگرفته و تو مهریان ترین مهریان ها هستی"

و ندای قربت برای حضرت زکریا علیه السلام بود:

"إِذْ نَادَى رَبُّهُ نِدَاءً خَفِيًّا" <sup>۲۶</sup>

ترجمه: یادی از لطف پروردگارت بر بنده اش زکریا... آن هنگام که پروردگار خود را به نهان می خواند"

و ندای بشارت برای حضرت مریم رضی الله عنها بود:

"فَتَنَادَاهَا مِنْ تَحْيَّهَا أَلَا تَحْرُنِي" <sup>۲۷</sup>

ترجمه: "پس از زیر پایش او را خواند که غمین مباش"

و ندای رحمت برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآلہ است آنجا که می فرماید:

"وَمَا كُنَّتْ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنا وَلَكِنْ رَحْمَةً مَّنْ وَيْكَ" <sup>۲۸</sup>.

ترجمه: "و نبودی در نزدیک طور آن هنگام که خواندیم ولی رحمتی از پروردگارت بود..." برای بیم دادن گروهی که بیم دهنده ای از پیش بر ایشان نیامده بود باشد که یاد دارند.

وندای عقوبت برای اهل آتش است آنجا که می فرماید:

"وَنَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ وَنَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ" <sup>۲۹</sup>.

ترجمه: "و بهشتیان دوزخیان را آوا دهند..." که براستی ما و عده پروردگار خود را راست یافتیم پس آیا شما و عده پروردگار خود را به حق دریافتید گویند آری پس فریاد زنده ای بین آنان فریاد زند لعنت خدا برستمکاران باد.

و ندای رؤیا (خواب) و عبرت برای حضرت یوسف علیه السلام بود آنجا که قرآن کریم از زبان ایشان می فرماید:

"أَلَّيْ رَأَيْتُ أَحَدًا عَشَرَ كَوْكِبًا" <sup>۳۰</sup>.

ترجمه: و یادکن آن هنگام را که یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر "من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم" که بر من سجده می کردند

پس برای هر ندایی حاصلی بود.

حاصل ندای توبه برای حضرت آدم علیه السلام مغفرت و آمرزش بود چنانکه قرآن کریم می فرماید:

"ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فِتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ" <sup>۳۱</sup>.

وحاصل ندای حضرت نوح علیه السلام اجابت بود:

"فَلَمَّا نَعِمَ الْجُنُّوْنُ وَجَيَّنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنْ الْكُرْبَ الْعَظِيمِ" <sup>۳۲</sup>.

ترجمه: "پس هر آینه ما بهترین اجابت کنندگانیم او و اهل او را از بلایی سخت رهانیدیم".

وحاصل ندای حضرت ابراهیم علیه السلام فدیه بود:

"وَقَدَّيَنَا بَذْبُعٌ عَظِيمٌ" <sup>۳۳</sup>.

ترجمه: "و او را با قربانی بزرگی رهانیدیم"

وحاصل ندای وحشت برای حضرت یونس علیه السلام نجات از تاریکی بود:

"فَاسْتَجَبَنَا لَهُ وَجَيَّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ" <sup>۳۴</sup>.

ترجمه: "پس او را اجابت کرده و از غم رهانیدیم"

وحاصل ندای بیچارگی برای حضرت ایوب علیه السلام شفا و رحمت بود قرآن کریم می فرماید:  
"فَسْتَجِبَنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٌّ" ۲۵

ترجمه: "پس او را اجابت کردیم و او را از سختی رهانیدیم..."

وحضرت زکریا علیه السلام از ندای قربت فرزندی با گوهر نبوت را دارا شد:  
"أَنَّ اللَّهَ يَعِشِّرُكَ بَيْحَقَّ" ۲۶.

ترجمه: "پس فرشتگان او را ندا کردند در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود که... خدای تعالی تو را به یحیی بشارت می دهد"

وحاصل ندای مریم رضی الله عنها حضرت مسیح علیه السلام و نیز برای جهانیان نشانه ای از خدای تعالی شدن بود:

"وَجَعَلْنَا أَبْنَى مَرْيَمَ وَأَمَّةً" ۲۷.

ترجمه: "وگردانیدیم پسر مریم و مادرش را نشانه"

وحاصل ندای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله رحمت است:  
"وَلَكِنَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ" ۲۸.

ترجمه: "ولی این رحمتی از سوی پروردگارت"

وحاصل ندای حضرت یوسف علیه السلام پادشاهی و مملکت داری بود:  
"وَكَيْلَكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ" ۲۹.

ترجمه: "و بدینگونه یوسف را در زمین توانایی دادیم..."

ادامه داستان: گوید از قصه خواب یوسف علیه السلام خبر نداشت کسی مگر خاله اش ام شمعون<sup>۳۰</sup> و هم او خواب را با برادران آن هنگام که از صحراء برمی گشتند بازگفت و به آنان گفت: وای بر شما سخنی تعب برای شماست و اقبال و پاداش برای یوسف. والبه نزد خدا و خلق خدا هیچ امری از بزرگتر از افشاء سر نیست.

نکته: در حالیکه هیچ مخلوقی اجازه ندارد سر مخلوق دیگر را آشکار کند چگونه ممکن است خالق خود از راز فاسقان پرده دری کند.

حسن بصری<sup>۳۱</sup> علیه الرحمه فرمود بدردویشی وارد شدم در حالیکه می رقصید و می گفت:  
فکتم الهوي فمنت بوجدي  
با ح مجنون عامر بهواه  
من قتيل الهوي تقدمت وحدی  
اذا كان يوم القيامه نودي

ترجمه:

برای مجنون عامری عشق روا بود پس من چگونه عشق را نهان کنم که از تو شادم  
اگر روز بازپسین ندا شود کیست کشته عشق پس من از همه پیش باشم  
پس به او گفتم در تو علتنی جز اظهار وجود نمی بینم

پس گفت ای برادر چگونه پروانه بر آتش قرار گیرد در حالی که هنوز وجود خود را به آتش نکشیده است؟ آنگاه صیحه‌ای زد و گفت: تنها در نفس خود حجابها و علتها را می بینند نه جای دیگر.

\*\*\*\*\*

چهار زن چهار سر بزرگ افشا کردند:  
ام شمعون سر حضرت یوسف عليه السلام؛  
و همسر نوح سر حضرت نوح عليه السلام؛  
و همسر لوط سر حضرت لوط عليه السلام؛  
و حفصه بنت عمر سر حضرت ختمی مرتبت صلی الله عليه و آله را افشا کردند.<sup>۴۲</sup>  
خدای تعالی به جز ام شمعون بقیه را شماتت کرده و نزد رسول خود از ایشان شکایت برده است.  
چنانکه در مورد همسر نوح و همسر لوط علیهم السلام فرمود:  
"ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلنَّاسِ كَفَرُوا إِمْرَأَةٌ نُوحٌ وَإِمْرَأَةٌ لُّوطٌ"<sup>۳۳</sup>  
و در مورد حفصه نیز فرمود:  
"وَإِذَا أَسْرَ النَّبِيَّ إِلَى بَعْضِ أَذْوَاجِهِ حَدَّيْنَا"<sup>۴۴</sup>.

## فصل دوم: چاره جویی برادران

ابن عباس رضی الله عنه گوید: برادران یوسف عليه السلام در داروئل<sup>۵۰</sup> اجتماع کرده به چاره جویی جهت خواب حضرت یوسف عليه السلام پرداختند.

نکته:

اهل نوح بر قتل او عليه السلام اجتماع کردند پس خدای تعالی جمع آنان را پراکنده فرمود وآل نمرود بر قتل ابراهیم عليه السلام اجتماع کردند پس خداوند جمع آنان را نیز پراکنده فرمود وآل فرعون بر قتل موسی عليه السلام اجتماع کردند پس خدای تعالی جمع آنان را متفرق فرمود واهل مکه بر قتل حضرت ختمی مرتب اجتماع کردند پس خدای تعالی جمع آنان را متفرق فرمود.

ای آنکه در ایمان داخل شده‌ای بدان آن هنگام که شیاطین بر علیه تو اتفاق می‌کنند خدای تعالی جمع آنان را پراکنده می‌کند چنانکه خود در قرآن کریم می‌فرماید:

"إِنَّ عَبْدَيَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ"<sup>۶۰</sup>

ترجمه: "تو را هرگز بر بندگان من راهی نیست..."

ای اهل نوح راهی بر قتل نوح برای شما نگذارده ام چرا که او فرستاده من است.

ای نمرود برای تو راهی بر قتل ابراهیم نیست او پیامبر و خلیل من است.

ای فرعون برای تو راهی بر قتل موسی نگشوده ام چرا که او پیامبر من و کلیم من است

ای قوم یهود برای شما بر قتل عیسی راهی نیست او پیامبر و روح من است.

ای اهل مکه برای شما راهی بر قتل محمد صلی الله علیه وآلہ نگذارده ام او فرستاده من و حبیب من است.

ای شمعون برای تو راهی بر قتل یوسف نیست او پیامبر من و صدیق من است.

ای ابلیس برای توراهی برای گمراهی مؤمنان نگشوده ام بدستیکه آنان جملگی اولیاء من هستند.

ایه: "فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا"

ترجمه: "پس برای تو مکری می‌کنند."

یعنی با حسادت خود با تو مکر می‌کنند.

### در باب حسد

حضرت پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند:

"إِنَّ الْحَسَدَ يَا كُلُّ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارَ الْحَطَبَ"<sup>۷۱</sup>

ترجمه: براستی که حسد نیکی ها را می خورد چنانکه آتش هیزم را

حسود دور افتاده از رحمت خداست وتلاش روز و شب او بدون نتیجه است حسود هرگز نمی آساید.

حسود همیشه لجوج است چرا که به قضای خداوند یکتا راضی نیست حسود مشرك است و بار او بار شرک است. چرا که همیشه در عناد با عطا مولای خود می‌باشد حسود غمگین زیست می‌کند و غمگین می‌میرد. حسود گگداشت و نزد خدای خود خوار و حقیر است. علامت حسود دو چیز است هنگامی که نزد توست ثنای تورا می‌گوید و چون از نزد تو غایب شود غیبت تو را می‌کند. حسود هرگز بوی بهشت را استشمام نمی‌کند. حسود ناسپاس است و در قیامت آمرزیده نمی‌شود.<sup>۸۱</sup>

## حکایت

موسی بن عمران علیهم السلام در راه کوه طور به ابلیس برخورد واورا شناخت پس عصای خود را بالا برد تا او را بزنند. پس شیطان به او عرض کرد من از عصا نمی‌ترسم بلکه از قلبی می‌ترسم که در آن صفا باشد.

پس موسی علیه السلام پرسش فرمود چیست نشانه صفا؟

عرض کرد ترک حسد، مراقبت جسم و انتظار رصد یعنی صراط. سپس ادامه داد ای موسی به چهار چیز تو را سفارش می‌کنم:

بر توباد دوری از حسد چرا که قabil برادر خود هابیل را کشت و به خدای تعالیٰ کافرشد از شومی حسد.

بر توباد ازکبر چرا که من به لعنت ابدی دچار شدم بخاطر شومی کبر.

وبدان اگر با زنی تنها شدی من نفرسوم شما هستم.

و چون خواست اندرز چهارم را دهد فرشته‌ای فرود آمد و (با موسی ع) گفت مبادا به پند چهارم گوش دهی که

"إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلنِّسَاءِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ"<sup>۸۲</sup>

## در فضیلت دانش

ابن مالک<sup>۵۰</sup> رضی الله عنه از حضرت پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم روایت می‌کند که هرگاه بنده‌ای به جهت فraigیری دانش از خانه بیرون شود چهل سال پیش از بیرون شدنش خدای تعالیٰ او را ببخشاید:

"لَا يخْرُجُ الْعَبْدُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى يَعْتَمِدَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْرُجَ بِأَرْبَعِينِ سَنَةٍ"<sup>۵۱</sup>

چنانکه خدای تعالیٰ فرماید:

"يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ"<sup>۵۲</sup>

ترجمه: خدای تعالیٰ جایگاه شما و کسانی از شما را که دانش داده شده‌اند بالا می‌برد.

پس برای عالم در دنیا و آخرت درجهاتی است اما درجات دنیوی علماء عبارت است از عزت، هیبت، کرامت، محبت، رفعت، شریعت، فضل، امانت، وقار، ثناء و اما درجه‌های اخروی دانشمندان عبارتند از: عطا، بهاء، رضا، لقا، اجرکریم، فضل کثیر، رحمت، نعمت، شفاعت، چند برابر شدن نیکوییها و بسیاری درجات دیگر.

خدای تعالیٰ ده پیامبر را به ده نوع دانش زینت فرمود:

به حضرت آدم علیه السلام دانش اسماء عطا فرمود چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

"وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كَلَّهَا"<sup>۵۳</sup>

ترجمه: وهمه نام‌ها را به آدم آموخت

و به حضرت ادريس عليه السلام دانش خواندن و نوشتن آموخت آنچه که می فرماید:  
"اَلَّذِي عَلِمَ بِالْقَلْمَنْ" <sup>۵۴</sup>  
ترجمه: و به قلم آموخت

و به حضرت نوح عليه السلام دانش شریعت را عطا فرمود:  
"شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا" <sup>۵۵</sup>  
ترجمه: برای شما شریعتی است از آنچه که به نوح سفارش شد

و به حضرت ابراهیم عليه السلام دانش مناظره و احتجاج را آموخت آنچه که می فرماید:  
"اَلَّمْ تَرَأَسْ اِلَّذِي حَاجَ إِبْرَاهِيمَ" <sup>۵۶</sup>  
ترجمه: آیا ندیدی آن کس را که با ابراهیم مناظره می کرد؟

و به حضرت داود عليه السلام فضل عطا فرمود:  
"وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَا فَضْلًا" <sup>۵۷</sup>  
ترجمه: و هر آینه داود را از نزد خویش فضل عطا کردیم

و به حضرت سلیمان عليه السلام دانش منطق را آموخت:  
"عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ" <sup>۵۸</sup>  
ترجمه: و ما را سخن پرنده‌گان آموختند.  
و حضرت موسی عليه السلام عرض نیاز و راه مناجات را عطا فرمود:  
"وَكَلَمَةً رَبِيعَةً" <sup>۵۹</sup>  
و پیورده‌گارش با او سخن گفت.

و به حضرت خضر عليه السلام دانش باطن و فراست را عطا فرمود:  
"وَعَلَمْنَا مِنْ لَدُنْنَا عِلْمًا" <sup>۶۰</sup>  
ترجمه او را از نزد خود دانشی آموختیم.

و به حضرت پامبر صلی الله عليه و اله وسلم جملگی دانشها و همه حکمتها را عطا فرمود و به حضرت یوسف عليه السلام دانش تأویل رویاء و گزارش خواب را عطا فرمود:  
"وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ" <sup>۶۱</sup>  
ترجمه: و تو را از گزارش خوابها می آموزد.

آیه: "وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ" <sup>۶۲</sup>  
ترجمه: و خدای تعالی بر کار خود تواناست ولی بیشتر مردم نمی دانند.

یعنی مطلق توانایی برای خدای تعالی است و کسی را غلبه بر او نتواند و از فرمان او سریچی نتواند ولی بیشتر مردم این را نمی دانند.

"وَكُلُّ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: ولی بیشتر مردم نمی دانند

یعنی اراده او تعالی آشکارگردیده است و برای هیچ احده بالای خواست او خواستی نیست و بالای حکمت او حکمتی نیست و بالای قدرت او قدرتی نیست.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان... پس برادران رو به یوسف عليه السلام کرده و گفتند تو محبوبترين خلق نزد ما و نزد پدر ما هستی و ما چنین چیزی را شنیده ایم پس چگونه است خوابی که دیده ای؟ یوسف عليه السلام سر را به زیر انداخت و مدتی طولانی در آندیشه شد و با خود گفت که اگر برادران را از خوابی که دیده ام آگاه گردانم از فرمان پدر سربر تفاهتم و اگر حاشا کنم دروغ گفته ام و دروغ هرگز شایسته من نبوده است نمی دانم چه کنم. برادران که سکوت طولانی یوسف عليه السلام را دیدند گفتند تو را به حق پدرانت و اجادت سوگند می دهیم که ما را برخوابی که دیده ای آگاه فرمایی پس یوسف عليه السلام خواب را بازگفت.

#### نکته

هیچ گناه کبیره ای بالا ترا عاق والدین وجود ندارد. حضرت پیامبر صلی الله عليه و الہ وسلم فرمود هر کس بر عاق والدین خود بمیرد هرگز حتی بوی بهشت را نیز نخواهد شنید و به کسی که پدر و مادرش او را عاق کرده باشد بگو آنچه که خواهی و توانی از طاعت بجای آر که هرگز هیچ پاداشی نخواهی داشت چرا که رضای خداوند در رضای والدین است و خشنود او در خشم آنان.

شدیدترین عذاب قبر برای عاق والدین است. قعر دوزخ برای سه کس آماده گردیده است نخست آن که به خدای تعالی شرک ورزد دودیگر برای آنکه با زن همسایه زنا کند سه دیگر برای آن کس که والدینش او را عاق نمایند.

آن هنگام که عاق والدین دهان به یارب می گشاید خدای تعالی می فرماید:  
"لا لیک ولا سعدیک"

ترجمه: تو را پاسخی نیست و تو را سعادتی نیست

عاق والدین شریک مشرکان در کشیدن با گناهان و تحمل کیفر است.

آیه: "يَا أَبْيَانَا مَا لَكُ لَا تَأْمُنُ عَلَى يُوسُفَ وَلَنَا لَهُ لَنَا صِحُّونَ"

ترجمه: "ای پدر تو را چه می شود که ما را بر یوسف ایمن نمی داری و ما براستی خیر خواه او هستیم" پس چون برادران عرض کردند ای پدر تو را چه می شود ستنهای بدن یعقوب عليه السلام لرزید و رویش زرد شدگویی آن پلیدی پنهان شده در وجود آنان را دریافته بود.

از حضرت پیامبر صلی الله عليه و الہ وسلم منقول است که فرمود:

"إِنَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْتَهِ بِهِ نُورُ اللَّهِ تَعَالَى"

ترجمه: از هوشیاری مؤمن به راسید که او با نور خدای تعالی می نگرد.

پس چون مؤمنان را چنین درجه‌ای از هوشیاری است پس پیامبران علیهم السلام به هوشیاری شایسته ترند.

چهار نفر به چهارکس هوشیاری کردند و فراستشان به درستی پیوست:

يعقوب عليه السلام در فرزندانش فراست کرد به فراستش به درستی پیوست  
وابویکردر حضرت پیامبر صلی الله علیه و الہ و سلم به گاه عزیمت به سوی غارفراست کرد و فراستش  
به درستی پیوست.

و خدیجه کبری نیز در حضرت پیامبر صلی الله علیه و الہ و سلم فراست کرد و فراستش به درستی پیوست  
و زلیخا هم در حق یوسف عليه السلام فراست کرد و فراستش به درستی پیوست.

حضرت یعقوب عليه السلام از آنجا به ضمیر فرزندان آگاه گردید که آنان را در خواب به شکل گرگ  
دیده بود.

#### اشاره

حضرت یعقوب عليه السلام فرزندان را به گاه نافرمانی به شکل گرگ در خواب دید و حضرت یوسف  
علیه السلام آنان را به هنگام توبه و به شکل ستاره در خواب دید پس گناهکار به صورت گرگ و تائب  
به صورت ستاره می‌باشد یعقوب عليه السلام آنان را در بدایت کار دید و یوسف عليه السلام آنان را در  
نهایت کار پس مدار امور بر عاقبت کار چرخید.

یعنی چون آنان در ابتدا مشمول عنایت شدند در آخر کار شمول ولایت بر آنان واجب گردید.

\*\*\*\*\*

آیه: "فَإِنَّ لَهُ لَحَافِظُونَ"

ترجمه: ما هر آینه او را نگاهبان خواهیم بود.

یعنی از او محافظت خواهیم کرد خدای تعالی بر زبان برادران نصیحت و خیر خواهی را جاری فرمود و  
کرده و دشمنی برادران را با او سبیل برای پادشاهی یوسف عليه السلام قرارداد چرا که برادران برای  
یوسف عليه السلام در ضمیر خود نیت خیانت داشتند ولی برای او دیانت و نصیحت را آشکار ساختند  
لذا خدای تعالی نظر بر قال آنان فرمود و نه برحال آنها چرا که حال آنان عموما حال غفلت است.<sup>۳</sup>

گفته شده چهار چیز از چهارکس محال است اول صدق از منافق دوم دیانت از حریص سوم مروت از  
بخیل و چهارم خیرخواهی از حسود.

آیه: "أَرْسِلْهُ مَعَنَا عَدًا يَرْبَعُ وَيَأْبَعُ وَإِنَّ لَهُ لَحَافِطُونَ"

ترجمه: او را فردا با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما او را هر آینه نگاهبان خواهیم بود.  
چون برادران چنین گفتهند یوسف عليه السلام با خود اندیشید که در بازی خیری نیست و ما برای بازی  
آفریده نشده ایم

حضرت یعقوب عليه السلام در پاسخ برادران فرمود چنین نکنم که یوسف حبیب من و نور چشم من است  
و دوری حبیب از محب بس ناگوار است.

عرض کردن او را محافظت کنیم و باز بسوی تو بازش گردانیم  
شعر:

ان طعم الفراق مزالماذق  
لا ذقنا الفراق طعم الفراق

لا ابتنى الله عاشقا بالفرق  
لو وجدنا الى الفرق سبيلا

وفراق الحبيب في الصدرياق  
و نفسي تدوب من مخافه الفراق

غضص الموت ساعه ثم تفني  
وان لي سبعين عنه في نفسي

ترجمه:

خدای تعالی هیچ عاشقی را به جدایی دچار نگرداناد، که طعم جدایی کام را تلخ کند  
اگر روزی دستم به جدایی برسد، هر آینه بچشمam به جدایی طعم جدایی را  
مرگ برمن ساعتی می آید پس من فنا می گردم، گرچه آتش جدایی معشوق در سینه ام ماندگار است  
و اگر چه مرا هفتاد جان باشد، بازهم از ترس جدایی وجودم در آتش است

شعر:

و قلب المحب سقیم سقیم  
فاذنبی لدیک عظیم عظیم  
باب المحب مقیم مقیم  
فشوقی الیک قدیم قدیم

فرق الحبيب شدید شدید  
و كان جرمي اليك الهوى  
و من كان في قوله صادقا  
و من كان مستحدنا شوقه

ترجمه:

جدایی از جانان سخت است سخت و قلب عاشق بیمار است بیمار  
و گناه من تنها عشق به توست و البته این در نزد توگناهی بزرگ است بزرگ  
و (تنها) آن که در گفتار خود راستگو باشد، به درگاه عشق مقیم است مقیم  
وکسی است که شوقش به تو تازه است، اما شوق من به تو قبیم است قدیم

حضرت یعقوب عليه السلام فرمود از آنچه که درخواب دیدم می ترسم عرض کردند آن چیست؟ فرمود  
می ترسم که گرگ او را بدرد و شما از او غافل باشید.

حضرت یعقوب عليه السلام تعداد آنان را به غافل تسمیه فرمود بلکه خدای تعالی آنان را به کرده شان  
نگیرید چرا که خدای تعالی از بنده نافرمان در حال غفلت مؤاخذه نمی فرماید.<sup>۶۴</sup>

در گفته‌ی انتم عنه غافلون ده اشاره مستوراست

اول آنکه از پدر و حبیب پدر غافل هستید

دوم آنکه از خدای تعالی غافل هستید

سوم آنکه از کرده‌ی خود غافل هستید

چهارم آنکه از کیفرکرده‌ی خود غافل هستید

پنجم آنکه از سرانجام کارتان غافل هستید

ششم آنکه از سرانجام کار یوسف عليه السلام و دولتش و سعادتش غافل هستید

هفتم آنکه از نیازتان به او غافل هستید

هشتم آنکه از خواری خود نزد او غافل هستید

نهم آنکه از حرمت شکنی غافل هستید

دهم آنکه از عفوو گذشت یوسف علیه السلام از حسد و کینه خود غافل هستید.  
پس عذاب و حسرت و پشیمانی، پی آمد غفلت می باشد چنانکه یکی از صالحین استاد خود را درخواب دید و پرسید کدام حسرت نزد شما بزرگتر است پاسخ شنید حسرت غالان؛  
و دالتون مصری علیه الرحمه یکی از صالحین را بخواب دید پس پرسید خدای تعالی با تو چه فرمود  
پاسخ داد مرا در برابر خود حاضر کرد و سپس فرمود ای مدعی ادعای محبت مرا داری و آنگاه از من غفلت  
می کنی؟

وعبدالله بن سلمه<sup>۵۰</sup> پدر خود را درخواب دید پرسید حال خود را چگونه می یابی؟ پاسخ شنید غافل  
زنندگی کردم و غافل مردم.

ابوعلی دقاق<sup>۵۱</sup> قدس الله سره العزیز گوید داخل شدم برشیخی بیمار درحالی که اهلش و نزد کانش و  
وشاغر داشت در اطراف او حلقه زده بودند و او سخت می گریست و البته عمر خود را در اسلام بسر آورده  
بود پس به او گفتم گریه ات برای چیست؟

گفت از برای نماز و روزه ای که از من فوت گردیده است.  
گفتم چگونه؟

گفت تا بحال که به این روز رسیده ام سر بر سجده نگذارده ام مگر در غفلت و سر از سجده بر نداشته ام  
مگر در غفلت و حال که در آستانه مرگ هستم غافل از آنجه که خدای تعالی اراده کرده است با من  
بکند.

و سپس نفسی عمیق کشید و جان به جان آفرین تسليم کرد.  
شعر:

فان فال في الدنيا سرورا و انعما  
فلما استوى ما قدبناه تهدما  
فامست وحدى في المقاابر شاويا  
رهينا بجرائمي والتراب ساديا  
ومسكن دود يا لكون فؤاديا  
بانك تعفوا يا الهى خطائيا  
وذل مقامي حين اعطي كتابيا

اري طالب الدنيا وان طال عمره  
كبان بنى بنيانه قائمه  
فكيرت فى يوم تقوم قيامتى  
فربيدا وحيدا بعد عز و نعمه  
وهول نكير ويل نفسى ومنكر  
شفيعا اليك الميم ربى وسيدى  
فكيرت فى المطول الحدب وعرضه

ترجمه:

دنیا پرست را می بینیم که عمر خود را تباہ کرده..... چرا که خوشی های دنیا به تمامی رفتني است  
می پندراد که بنیانی استوار ساخته است..... و چون بر می خیزد همه را نابود می یابد  
پس اندیشیدم به روزی که قیامت برپا شود..... پس در تنهایی خویش در گورم ذوب می شوم  
یکه و تنها از پس آن همه بزرگی ..... گروگان گناهانم باشم و خاک سرور من باشد  
و ترس از پرسش و پاسخ وای بر من..... که کاسه سرمن خانه کرمها می گردد  
تو را شفیع می کنم در آن روز ای مولای من..... به امید آن که بخششده ی گناه منی ای خدای من  
اندیشه می کنم در کمان پشم که خم شده .... و خواری ام من به هنگام دریافت گزارش کرده هایم

\*\*\*\*\*

پس چون صبح شد یعقوب عليه السلام فرزند دلبند را فرا خواند سر و رویش را شست لباس پاکیزه بر او پوشانید نظیفیش کرد و بعد او را تسليم برادران نمود.  
شگفتا! به این زودی؟ تو ای یعقوب که این همه به یوسف مهرداشتی پس تسليم او به دشمن چرا؟  
هان ای مؤمن! توکه مولایت را دوست می داری پس جفا چرا؟  
ای مولی! توکه عاشق بندی خود هستی پس قضا چرا؟<sup>۷۷</sup>

\*\*\*\*\*

وفيما قضى ربنا ما ظلم  
وفى الحكم ما جارلما حكم

قضى الله امرا و ارجى بالعلم  
وفى الحكم ماجارلما قضى

ترجمه:

تقدیر کرد خداوند و قضاء خود را آشکار کرد  
و در آنچه که پروردگار ما مقدر کرد سنتی نیست  
و اجراء می شود یقیناً حکمی که مقدر شده

آیه: " وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ "   
ترجمه: و پس از آن مردمانی نیکوکار باشید.

منظور از مردمان نیکوکار توبه کنندگان است و در روایت است که منظور مقامی است که نزد یعقوب عليه السلام بدهست می آورید.

و گفته شده مرد صالح کسی است که بین او و خدا صلح باشد. همچنین صالح به کسی اطلاق شده است که چشمش به عبرت و نفسش به خدمت زبانش به ذکر قلبش به معرفت و دستانش به دعوت باشد و نیز منقول است صالح کسی است که توبه کرده و به سمت گناه باز نگشته است و نیز گفته شده صالح کسی است که به سنت حضرت رسول مصطفی صلوه الله عليه عمل نماید چنین فردی متقدی راضی به قضاء الهی و ترکیه شده است.

باری به هنگامی که برادران، یوسف عليه السلام را می برندن یعقوب عليه السلام برسراهی که فرزند را می برندن نشست و آنان را گفت از این راه بزنخیزم تا یوسف را به من بازگردانید.

چون یوسف عليه السلام با برادران می رفت دینه خواهر<sup>۶۸</sup> یوسف عليه السلام در خواب دید که برادر کوچکش در میان گرگها گرفتار است و آن حیوانات در حال دریدن او هستند پس آشفته سر از خواب برداشت و ترسان و مضطرب بسوی پدر دوید و در حالیکه سخت می گریست عرض کرد:

پدر جان با یوسف چه کردید؟

فرمود: او را بدهست برادرانت سپردم.

عرض کرد آیا او را یکه و تنها به دست آنان سپردید تا او را به خدمت خود گیرند آه ای پدر چه کار بدی کردید! پس آسیمه سر بسوی برادران دوید و چون به یوسف عليه السلام رسید به دامان او در آویخت و فریاد کرد هرگز از تو جدا نگردم

شعر:

وَجَدَ بِنَا سَيِّدًا فَفَاضَتْ مَدَاعِ  
وَارْمَعَهَا كَمَا لَؤُلُؤٌ مَا لِرَطْبٍ لَامِعٍ  
وَأَوْمَتْ بَعْنَيْهَا مَتَى اَنْتَ رَاجِعٍ  
فَدَيْتَكَ مَا عَلَمْتَ بِمَا اللَّهِ جَامِعٍ  
لِدِيكَ وَمَا خَانَتْ لَدِيكَ الْوَادِيعَ

فَلِمَا تَبَدَّلَ لِلرَّحِيلِ جَمَالِنا  
تَبَدَّلَتْ لَنَا مَخْدُورِهِ مِنْ جَنَالِهَا  
اَشَارَتْ بِاَطْرَافِ الْبَلَانِ وَوَدَتْ  
فَقَلَّتْ لَهَا وَالْقَلْبُ فِيهِ حَرَارَهُ  
وَنَادَتِ الْهَمَى اَنْ هَذَا وَدِيَعَتِي

ترجمه:

پس چون آشکار شد که آن زیبای ما قصد عزیمت دارد، غم برما چیره شدو اشکها روان گردید  
کجاوه ای همچون صدف هویدا شد، و آنکه در آن بود درخشان چون مرواریدی تازه  
با انگشتان مرا اشاره کرد، با زیان نگاه پرسید که کی باز می گردد؟  
پس او را گفتم در حالی که دلم در آتش بود، که جانم به قربانت به تقدیر خدای تعالی آگاه نیستم  
و خدای خود را خواندم که این امانتی است از من، و امانتها نزد تو هرگز به خیانت نزوند

جدایی آفت محبت است و آن آتشی عظیم است که جز دیدار دوست چاره‌ای ندارد از یکی از حکما  
پرسیده شد که چرا رنگ خورشید بهنگام غروب زرد می‌گردد پاسخ داد از غم جدایی و سخت ترین نوع  
جدایی، جدایی از آن کسی است که دوستش داری چنانکه خدای تعالی فرمود:  
"نَارُ اللَّهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِي تَلْلَعُ عَلَى الْأَفْيَدَةِ" <sup>۶۹</sup>  
ترجمه: آتش برا فروخته شده خدای تعالی که بر دلها طلوع کرده است.  
و آن آتش جدایی است که دل و قلب را به آتش می‌کشد.  
باری برادران چون چنین دیدند توقف نکرده خواهر از یوسف عليه السلام جدا کردند پس خواهرگریان  
و نالان به سمت خانه بازگشت پس یعقوب عليه السلام پرسید:  
چرا گریه می‌کنی؟  
عرض کرد پدر جان ساعتی دیگر شما نیز همراه من خواهید گردید و این گریه‌ای دراز خواهد بود.

\*\*\*\*\*

برادران یوسف عليه السلام تا زمانی او را دوست داشتند که او آن خواب را ندیده بود.  
حضرت موسی عليه السلام تا زمانی محبوب فرعون بود که آن معجزات از جانب اش ظاهر نگردیده بود  
و حضرت ختمی مرتبت نیز تا زمانی محبوب اهل مکه بود که به مقام پیامبری برانگیخته نشده بود  
همچنین شیطان تا زمانی که از بنده ی مؤمن طاعتی به ظهور نرسیده دوستش می‌داد  
و از ابن عباس رضی الله عنہما نقل است برادران یوسف عليه السلام تا زمانی که در منظر دید پدر قرار  
داشتند با یوسف عليه السلام خوشفتاری می‌کردند او را می‌بوسیدند و بردوشاهی خود حملش می‌کردند  
و چون از میدان دید پدر خارج شدند بنای بدرفتاری با برادر کوچک خود را گذاشتن او را بر زمین  
انداخته و به ضرب لگد به این سوی و آن سوی پرتابش می‌کردند.  
بدین گونه بنده مؤمن تا زمانی که در ولایت مولای خود می‌باشد از کید شیطان و لشکرش در امان  
می‌باشد و چون در اثرگمراهی یا خلل یا علل در حجاب فرورفت در دام شیطان اسیر می‌گردد.

ابن عباس گوید چون شمعون قصد قتل یوسف عليه السلام را کرد وی به دامان روئیل درآویخت او نیز با ضربهای سخت یوسف عليه السلام را از خود براند و تمامی برادران یکایک با یوسف عليه السلام چنین کردند در این هنگام یوسف عليه السلام را خنده درگرفت پس یهودا اورا نهیب زد وای برتو اینجا چه جای خنده است؟

یوسف عليه السلام فرمود: این سری است بین من و خدای من.  
پرسید آن چه سری است؟

فرمود صبحگاه که برشنهای شما بودم و در آغوش شما از خانه خارج شدم با خود می‌اندیشیدم با قدرت و صلابتی که شما دارید هیچ دشمنی نمی‌تواند گرنده بمن برساند و هیچ کس نمی‌تواند بمن چیره گردد حال از شومی این فکر خدای تعالی شما را بمن چیرگی داد تا بدامن که بنده هرگز ناید جز به مولای خود اتکال نماید.<sup>۷۰</sup>

پس این سخن موجب رقت قلب یهودا گردید به یوسف عليه السلام عرض کرد به دامان من درآی که تو را محافظت خواهم کرد پس برادران به یهودا<sup>۷۱</sup> اعتراض کردند که از پیمان خود بازگشتهای یهودا پاسخ داد بازگشت از پیمان مورد رضایت خدای تعالی نمی‌باشد و شایسته تر آن است که برسریمان خود بمانیم حال اگر می‌خواهید او را بکشید اول مرا بکشید چنین است که خدای تعالی می‌فرماید:  
به ظلم کسی را نکشید بلکه اصولاً ظلمی نکنید بدروستیکه قتل ظلمی عظیم است ظلم تاریکی‌های روز قیامت است ظالم سرانجام پشیمان می‌گردد اگرچه عالم باشد ظالم پروردگار خود را فراموش می‌کند.

\*\*\*\*\*

ایمان بر دوگونه است ایمان به خدا و ایمان برای خدا؛ ایمان برای خدا عبارت است از تصدقی او تعالی و پیامبرانش با پیراهین آشکار و دلایل منطقی. اما ایمان به خدای تعالی عبارت است از تصدقی او تعالی به یگانگی بدون دلیل.

آیه: "وَأَوْكَنَ صَادِقِينَ"  
ترجمه: اگرچه از راستان باشیم

از ابن عباس رضی الله عنه منقول است منظور از صادقین در اینجا مصدقین می‌باشد.

آیه: "وَجَأَوْا عَلَىٰ قَمِصِهِ بِدِمِ كَذِبٍ"  
ترجمه: و با خود پیراهنی را با خون دروغین آوردن

در بازگشت برادران پیراهنی را با خود آوردن که با خون حیوانات اهلی رنگین شده بود. یعقوب عليه السلام پیراهن را گرفت و گریستن آغاز کرد پس ناگاه بخندید پس فرزندان عرض کردند ای پدر گریه و خنده بر امری یگانه از کردار دیوانگان است یعقوب عليه السلام در پاسخ فرمود چون خون را دیدم گمان بدم که گرگ فرزندم را دریده است و چون پیراهن را سالم یافتم دانستم که خبر مرگ یوسف درست نیست چون اگر گرگ آدمی را بدرد لاجرم جامه او را نیز بدرد.

بدین ترتیب چون گناهکار بر نفس آلوده به گناه خود نظر می‌کند محزون می‌گردد و چون در می‌یابد که

معرفت در قلبش از آسیب معاصی مصون مانده است امیدوار می‌گردد تا هنگامی که معرفت قلبی اش وجود دارد این امید زنده است.

شعر:

و سوء فعلی و زلائی و محترمی  
علمی بانک ذو وجود و ذکری  
علمی بانک مجبول علنى الکرمی

اذا ذکرت ایادیك سلف  
اکادا قتل نفسی شم یطعمتی  
اکادا ها لک بأسک شم یدرکنی

ترجمه:

چون بیاد می‌آورم محبتها گذشته ات را برمن... و نیز بدی کارهای خودم گرامی داشنت را می خواهم که خود را بکشم پس طمع می‌کنم... به آنکه می‌دانم که تو مالک وجود و ضمیر منی می خواهم از مجازات هلاک شوم ولی ... در می‌یابم کوهی از لطف و کرمت را بر خودم

گفتند ای پدر آیا ما گرگی را که برادرمان را خورده است نزد تو آری؟ فرمود آری... آنان نمی‌دانستند که گرگ سخن می‌گوید و اگر می‌دانستند چنین نمی‌کردند به همین منوال بنده در روز بازی‌سین منکرگانها خود می‌شود پس خدای تعالی می‌فرماید بر تو بادگواهی اعضاء پس چشم می‌گوید نگاه کردم و دست می‌گوید انجام دادم و پوست می‌گوید لمس کردم و خدای جبار می‌گوید دیدم. پس برادران از نزد پدر خارج شده گرگی را بدام انداختند او به بندکشیدند دندانهایش را شکستند او را به زنجیرکشیده و نزد پدر بردند پس یعقوب عليه السلام فرمود ای گرگ کار بدی کردی که جوان زیبا رویی را که رخش چون ماه تابان بود خورده نه به کوچکی او رحم کردی نه به پیری من شفقت نمودی. پس خدای تعالی گرگ را به سخن درآورد به گفتن سلام و گفت درود بر تو ای پیامبر خدا بدان که گوشت پیامبران بر من حرام گردیده و من از آنچه که در گمان تو می‌گذرد بیزارم و خدای تعالی از برای تهمتی که به من زدند بین من و فرزندانت حاکم است.

پس یعقوب عليه السلام فرمود چرا مرا آگاه نمی‌کنی که او کجاست و حالش چون است؟

عرض کرد آیا آنان در صحف ابراهیم عليه السلام نخوانندند که بهتان گناهی بزرگ است؟

پس یعقوب عليه السلام متحیرشد و فرزندانش سرها را به زیر انداختند پس فرمود ای گرگ از کجا می‌آیی؟

عرض کرد من گرگی غریب هستم که در جستجوی برادرگم شده خود که از سرزمین مصریه دیار شام آمده است به اینجا آمده در دام گرگان افتادم. حال مرا آگاه سازید آیا کسی را که در سرزمین شما اسیر گردد فردایش او را سر می‌برید در حالیکه من هفده روز است نه چیزی خورده ام و نه چیزی آشامیده ام.

پس در این هنگام یعقوب عليه السلام به سختی گریست و فرمود آن هنگام که گرگی بر درد فراق اینچنین اندوه‌گین است پس چگونه من بر درد فراق طاقت آرم پس فرمود ای گرگ آیا از فرزند من خبر داری؟ عرض کرد آری

فرمود پس مرا آگاه نما.

عرض کرد سخنی نیست و من چیزی نخواهم گفت که چرا که بیم آن دارم که از زمرة گرگان سخن چنین به شما آیم و سخن چینی برای ما ننگ است و سخن چین نزد خداوند و مردم مغبوض است و سخن

چین وارد بهشت نمی‌شود و سخن چین بهره‌ای از رحمت الهی نمی‌برد.  
پس یعقوب عليه السلام فرمود من شفاعت تو را برای وصال برادرات می‌کنم.  
عرض کرد اگر تو برای وصال برادرمن شفاعت کنی منهم تو را برای وصال فرزندت شفاعت می‌کنم پس  
اگر برادرم به نزد بازگردد منهم از خدای تعالی می‌خواهم که فرزندت را به تو بازگرداند.

خدای تعالی در سرزنش ولید بن مغیره<sup>۷۷</sup> می‌فرماید:

آیه هَمَّازْ مَنَاءَ بَنَيْمٍ<sup>۷۸</sup>

ترجمه: عیوب جویی که برای سخن چینی راه می‌رود  
حضرت پیامبر عليه السلام فرمود بدترین مردم نزد خدای تعالی سخن چیانا و مشاوران سخن چین و بد  
گویان بین مردم هستند.

ونیز فرمود شفاعت من برکسانی که عاق والدین شدند، فروشنده شراب و سخن چن حرام گردیده است.  
و فرمود هرگز در محضر سلطانی سخن چینی کند خود را مدیون سه کس کرده است اول مدیون سلطان  
دوم مدیون کسی که بد او را گفته است سوم مدیون نفس خودش و در تورات مکتوب است که وای بر  
طعنه زنان و بدگویان که هرگز وارد بهشت نمی‌شوند و حضرت ختمی مرتبت علیه و آله و الصلوه والسلام  
فرمود کینه مورزید حسادت نکنید و یکدیگر را بر القاب زشت مخوانید تا بدون شفاعت من وارد بهشت  
شوید.

در خبر است که هفت مخلوق در بهشت هستند که نه از جنس انس هستند و نه از جنس جن و آنها عبارتند  
از گرگ یعقوب عليه السلام و سگ اصحاب کهف و ناقه صالح عليه السلام و خرزیز علیه السلام و فیل  
اصحاب فیل علیه السلام و دلدل حضرت علی علیه السلام و استر پیامبر ما حضرت ختمی مرتبت صلی  
الله علیه و آله.

آیه: "وَاللَّهُ الْمُسْتَعَنُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ"

ترجمه: و خدای تعالی برآنچه که می‌گویید کمک کننده است

خدای تعالی فرشتگان و نوجوانان بهشتی را برای حفاظت یوسف علیه السلام و مؤانست با او در چاه  
فرستاد بدین سان خداوند با هر بندۀ ای از بندگان خود که به قبر می‌رود این چین رفتار می‌کند چنانکه  
حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می‌فرماید قبر نخستین منزل از منازل سفرآخربت است و نیز  
فرمودند که قبر یا باغی است از باغهای بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم و اهل سنت و جماعت  
معتقدنده عذاب قبر حق است چنانکه "حق" سبحانه و تعالی مارا اینچین آگاه فرموده است:

"وَمَنْ أَغْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً"<sup>۷۹</sup>

ترجمه: آنکه از یاد من روی گرداند پس او راست زندگانی تنگ

و در روایت است که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بر دو قبر گذر کرد و فرمود که صاحبان این  
دو قبر در عذابند و عذاب نمی‌شوند مگر به گناه کبیره که یکی از آن دو عذاب می‌شود بر سخن چینی  
پس بریده نخلی را برگرفته به دونیم کرد و هر نیمه را بر یکی از قبرها غرس فرمود.  
پس در ساعت سیز شدند سپس حضرت شاد شد و فرمود عذاب از این دو قبر به شفاعت من برداشته

شد.

حکایت کرده‌اند رابعه عدویه بر قبری گچکاری شده عبور کرد پرسید از برای چه این قبر را گچکای کرده‌اند گفتند برای روشنایی بیشتر فرمود آنکه داخل قبر است به روشنایی نیازمندتر است از آنکه خارج قبراست.

و حضرت عیسی علی نبینا و عليه السلام فرمود چه رویه‌ای زیبا وزبانهای گویا که فردا صیحه‌ای زنند. نقل است هنگامی که هارون الرشید به حج می‌رفت در کوفه به علیان مجnoon برخورد کرد در حالی که بر تکه چوبی سوار بود و دو نوجوان از پی او می‌دویدند و او فریاد می‌کرد راه را باز کنید تا اسب من شما را نزد پس هارون پرسید کیست این؟ گفتند علیان مجnoon. گفت او را به نزد من آرید پس علیان را گفتند دعوت امیر را اجابت کن پس او را آوردند و او در برابر هارون ایستاد در حالی که سر خود را می‌جبانید پس هارون او را گفت ای علیان مرا وصیتی کن گفت من چه وصیتی بر توکم که این قبر و این هم کوتاهی عمر و این هم غفلت. پس هارون گریست و گفت مرا بیشتر سفارش کن علیان گفت آن که خدای تعالی او را مال جمال روزی فرموده اگر در جمال عفاف و در مال اتفاق نماید نام او در دیوان ابرار ثبت شود پس هارون خزانه دار خود را گفت او هزار درهم ده تا که قرض خود را ادا نماید علیان گفت ای امیر مال را به صاحبانش ده و دین نفست را ادا و گردنت را آزادکن هارون گفت بیا بر اسب من سوار شو پس علیان بر مركب او سوار شد پس در هنگامی که بادیه‌ای را قطع می‌کردند در میانه‌ی راه در روزی داغ در سایه‌ای آرمیدن گرفتند در حالیکه علیان می‌خواند

فما ذاتصنع الدنيا وظل الميل يكفيكا  
كما اضحك الدهركذاك الدهري يكبيكا

هب الدنيا تواتيکا الميس الموت يأتيكا  
الا يا جامع الدنيا ترى الدنيا تواتيکا

ترجمه:

دنیا به تو روی آورده آیا مرگ به سویت شتابان نیست....پس چه آباد می‌کنی دنیار که سایه میل تو را کافی است  
ای آنکه دنیا را گردآورده آیا نمی‌بینی که دنیا رفتی است؟....همانگونه که روزگار تو خنداند همانگونه هم تو را  
خواهد گریاند

\*\*\*\*\*

گور بر دوگونه است: گور نیکان و گور بدان  
خدای تعالی در وصف گور نیکان می‌فرماید:  
"فروح و ریحان و جنه النعیم"<sup>۷۵</sup>

ترجمه: پس روح و نسیم بهشت پر از نعمت

روح برای عارفین و ریحان برای عالمین و جنت النعیم برای عابدین است.  
روح برای تارک دنیا ریحان برای طالب آخرت و جنه النعیم برای اهل تقوی است  
روح برای روح ریحان برای قلب و جنه النعیم برای نفس است.  
روح برای ذاکرین و ریحان برای تائیین و جنه النعیم برای صابرین است.  
روح برای اهل فقر ریحان برای اهل بشارت و جنه النعیم برای اهل استغفار است.

روح در دنیا ریحان درگور و جنه النعیم در آخرت است.

روح برای اهل وفا ریحان برای اهل صفا و جنه النعیم برای توبه کنندگان از جفا است.

روح برای کسی است که بکوید الله و ریحان برای کسی است که بکوید رحمان و جنه النعیم از برای گوینده رحیم است.

شعر:

و بالرحمان مجری و اعتصام

بسم الله ذي المتن الجسام

لیغفر زلتی یوم الخصم

فقد ارجوالر حیم رجا صدق

ترجمه:

به نام خدای دارای نعمتها و جسم دهنده .... و به آن بخشنده روان کننده (کارها) و دست گیرنده پس به آن بخشایش گر امیدی درست دارم .... که خواری ام را در روز کیفر را بیامزد

ونهایت آن که روح برای اهل کفایت، ریحان برای اهل ولایت و جنه النعیم برای اهل هدایت است.

## فصل سوم: یوسف علیه السلام در چاه

و در خبر است که یهودا با یوسف علیه السلام در چاه گفتگو می‌کرد و حال او را می‌پرسید یوسف علیه السلام می‌گریست و می‌پرسید: آیا از حال پدرم آگاهی؟ سبب گریه من اندوه است. اهل تفسیرگویند مالک بن زعره در سزمین مصر مسکن داشت کودکی را به گاه خواب دید که در سرمین کنعان در زمین فرو رفت... پس خورشید از آسمان فرود آمد و در آستین او فروشد و در برابر او ایستاد. آنگاه ابر سفیدی او را فرا گرفت که از آن گوهر می‌بارید، پس او گوهرها را جمع می‌کرد و در صندوق خود قرار می‌داد. پس چون از خواب بیدار شد بتزد خوابگزار رفت تا تأویل خواب خود از او بشنود.

خوابگزار او را گفت خواب تو را جز به نیکی و احسان تعبیر نمی‌کنم مالک دو دینار به او عطا کرد. پس خوابگزار گفت به بنده ای بر می‌خوری که بنده نیست و به سبب او بی نیاز می‌شوی و بی نیازی تا روز بازپسین در خاندان تو باقی می‌ماند و به برکت او از آتش نجات می‌یابی و وارد بهشت می‌شوی و فرزندات زیاد خواهد بود و نام و یادت الی البد به برکت او باقی می‌ماند. پس مالک بهقصد دیدار او (که در خواب دیده بود) عزم سفر کرد و کالای شام بار زده عزم دمشق کرد چون به سرمین کنunan رسید نگاهی به آسمان و نیز نگاهی به زمین انداخته و منتظر ظهور حقیقت خواب خود شد.

پس سروش غیبی او را آواز داد که: هیهات! بین تو و او هنوز پنجاه سال فاصله است پس صیحه‌ای زد و بیهوش شد.

و نقل است که او هرسال دو بار به طمع دیدار یوسف علیه السلام به سرمین شام سفر می‌کرد... حال اگر لقاء مخلوق اینگونه باشد پس چگونه است حال آنکس که طمع دیدار مولايش را دارد. نقل است خدای تعالی به داود علیه السلام فرمود:

"ای داود هر کس که مرا طلب کند بیابد و هر کس که مرا بیابد نگاهم دارد و بمن دیگری بر نگزیند" پس داود علیه السلام پرسید بار خدای جزای آنکس که تو را قصد نماید چیست؟ فرمود جزايش این است که خانه ام را در قید او و وصالم را در صیدش می‌گذارم. و گفت که هر گر آستان مولای خود را رها نمی‌کنم پس شاید که به حسن مال بر من منتی نهاد. بر بنده تلاش است و بر مولی رفق با بنده‌گان. بر بنده خواستن است و بر خدای تعالی عطا کردن.

\*\*\*\*\*

ادمه داستان. پس چون پنجاه سال گذشت مالک به غلام خود بشری گفت اگر تو نوجوانی را که طلب می‌کنم بیابی تو را آزاد می‌کنم و نیمی از مال خود را برای تو قرار می‌دهم و هر کدام از دختراتم را که بخواهی به عقدت در می‌آورم.

در آن هنگام که این وعده را به غلام خود می‌داد به سرمین کنunan رسید و پرنده‌گانی را دید که به دور چاه پرواز می‌کردند حاجیانی که به دور خانه کعبه طواف می‌کنند و آنان در اصل فرشتگانی بودند که خدای تعالی آنان را برای اکرام یوسف علیه السلام فرستاده بود. پس مالک گمان برد که آنها پرنده‌گانند

و ندانست که فرشتگان هستند چرا که او کافر بود و بت می پرستید.<sup>۷۶</sup>

پس کاروان را گفت بیاید از این چاه آبی برکشیم شاید که این چاه خشک سر چشمہ آبی داشته باشد پس چون به چاه خشک نزدیک شدند جملگی چهارپایان که در کاروان بودند از استر و اسب رمیدند و بار بر زمین انداختند و راه چاه در پیش گرفتند چون بوی یوسف عليه السلام را شنیده بودند.

پس آن کس که در قرب مولای خود طمع داشته باشد هرگز به وصال نمی رسد مگر آنکه آنچه که از دوستی دنیا و آخرت دارد از دوش بر زمین اندازد.

نکته: تلاش یک کافر در طلب مخلوق ضایع نمی گردد پس چگونه ممکن است تلاش مؤمن در طلب مولای خود ضایع گردد؟

اشارات شگفت

خدای تعالی در حق بنده چهارکار می کند و چهارکار نمی کند:

به او عدل می کند و ستم نمی کند

تفضیل می کند و میل نمی کند

او را به خود نزدیک می کند و از هبیت خود نمی ترساند

گناهانش را می بخشد و پاداش او را ضایع نمی کند.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان....پس مالک فرود آمد و بنده خود بشری و خادم خود ماملا را به سمت چاه فرستاد و آن مصداق این آیه است که می فرماید:

آیه: "فَأَذْلَّى دَلَّةً"

ترجمه: "پس دلو خود را انداخت"

پس ماملا دلو خود را به انتهای چاه فرستاد پس جبرائیل بر یوسف عليه السلام فرود آمد و عرض کرد: آماده رفتن باش ای یوسف؟

یوسف عليه السلام فرمود: به کدامین مقصد؟

عرض کرد آیا به یاد می آوری آن روز را که در آینه نظر کردی؟

فرمود آری.

عرض کرد آیا به یاد می آوری با خود چه اندیشه‌یدی؟

فرمود آری با خود گفت اگر بنده بودم هیچ کس نمی توانست از عهده بهای من برآید.

جبرایل عرض کرد امروز روز تو دمیده تا تو بها و قیمت خود را دریابی...

\*\*\*\*\*

آن هنگام که نفس بنده قیام می کند نه برای او قدر و قیمتی می ماند و نه برای نفسش.

چنان که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی نه به خوبی‌های شما می نگرد و نه به زیبایی چهره هاتان. نه به اموالتان و نه به گفتارتان. بلکه به دل های شما و نیت های شما نظر می فرماید...

پس چون دلو به بالای چاه رسید بشری در برابر ماملا ایستاده بود و ماملا گفت ای بشری این همان نوجوانی است که پنجاه سال او را طلب می کردیم.

فصل...در بشارت

خدای تعالی ساره همسرا بر اهیم علیه السلام را به اسحاق و یعقوب بشارت داد چنان که می فرماید:

آیه: قَبْشَنَاهَا يَاسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ<sup>۷۷</sup>

ترجمه: "پس آن زن را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب مژده دادیم."

و اهل ایمان را به شفاعت بشارت داد چنانکه می فرماید:

وَبَشَّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدْمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ<sup>۷۸</sup>

ترجمه: "و مژده ده آنان را که ایمان آورند نزد پروردگارشان گامی درست است."

و موحدین را به بهشت بشارت داد پس فرمود:

الَّذِينَ قَاتَلُوا رَبِّنَا اللَّهَ تَمَّ اسْتَقَامُوا<sup>۷۹</sup>

ترجمه: آنانی که گفتند پروردگار ما خدای تعالی است پس ایستادگی کردند

و منظور از قالوا "قولا" یعنی در گفتار و منظور از استقاموا "فعلا" م یعنی در عمل می باشد.

قالوا "تفردا" و "استقاموا تجردا" می باشد.

قالو به "ربویت" و "استقاموا" به عبودیت است.

تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ<sup>۸۰</sup>

ترجمه: "فرشتگان فرود می آیند" ( از طرف پروردگارشان)

أَلَّا تَخَافُوا<sup>۸۱</sup>

ترجمه: که نترسید(یعنی از مرگ)

یعنی از مرگ

وَلَا تَخْرُنُوا<sup>۸۲</sup>

ترجمه: "و اندوهگین نباشید(یعنی بخاطر کارهایتان)"

وَأَبْيِسُرُوا بِالْجَنَّةِ<sup>۸۳</sup>

ترجمه: "و مژده باد شما را بربهشت" (یعنی زندگی مرضیه).

و منافقان را به عذاب دردنگ که بشارت داد آنجا که می فرماید:

بَشَّرَ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا<sup>۸۴</sup>

ترجمه: "مژده ده منافقان را به عذابی دردنگ"

بدین شکل که ابتدا به سمت بهشت بربهشت برده می شوند و آنقدر نزدیک می گردد که بموی دل انگیز آن را

استشمام کرده و آنچه را که خدای تعالی اهل بهشت آماده فرموده از متزلت و کرامت رویت می کنند

سپس از بهشت دور می شوند و هیچ بهراهی از آن همه نعمت به آنان داده نمی شود پس چنان حسرت

می خورند که احدی از خلایق اینگونه حسرت نخورده است پس عرض می کنند پروردگارها اگر ما را به

اندرون آش می کردی پیش از آنی که آن چه را که به ما نشان دادی نشان دهی هر آینه ما را آسانتر بود.

پس خدای تعالی جل و جلاله می فرماید: این گونه خواستم چرا که از مردمان ترسیدید و از من نترسیدید

در جلوت اعمالتان را به رخ مردم می کشیدید و در خلوت معاصی خود را بر من آشکار می کردید پس

امروز با حرام کردن ثواب بر شما عذاب خود را به شما می چشانم..

و کافران را به عذاب الیم بشارت داد:

وَبَشَّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ<sup>۸۵</sup>

ترجمه: "و مژده ده کسانی را که کافر شدند به عذابی دردنگ"

و گوش فرادهندگان به هدایت را مژده داد آنچاکه فرمود:

"فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَبْيَعُونَ أَحْسَنَةً وَلِكُلِّ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ" ۸۶

ترجمه: "پس مژده ده آنان را که به سخن گوش فرا می دهند پس بهترین آن را بر می گیرند آنان کسانی هستند که خدای تعالی آنان را هدایت فرموده است".

پس به گوش دادن، شرع استوار می گردد و امر راست می شود و ثواب نازل شده آشکار می گردد...

در وصف اهل آتش می فرماید:

"وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ تَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ" ۸۷

ترجمه: "و گویند اگر گوش فرا می دادیم و از خرد بهره می جستیم اکنون در میان دوزخ نبودیم"

و ترسندگان را به امنیت مژده داد آنچاکه فرمود:

"وَبَشِّرْ الْمُحْتَيْنَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرَ اللَّهُ وَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُتَّيَّبِيِ الصَّلَّةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفَعُونَ" ۸۸

ترجمه: "و مژده ده فروتنان (را) همانانی که چون نام خدا برده شود دل هاشان به لرزه افتاد و نیز شکیبایان (را) که بر آن چه برآنان پیش می آید (شکیبا هستند) و نیز اهل نماز و بخشندگان (را) از آنچه برآنان روزی کردیم".

خدای تعالی "وجلت و خجلت را بهنگام ذکر معبد" به افزونی یقین به اوتعالی، و به آنچه که بر آن تلاش می کنند، حسن ادب در برپائی رکوع و سجود و اتفاق از آنچه که از کرم وجود روزی می شوند، توصیف می فرماید.

مالک بن زعر، یوسف علیه السلام را، این گونه به غلام خود بشری مژده داد: یا بشری این همان جوان است... پس او را در میان کالاها پنهان کن. پس او را میان مال التجاره ی خود پنهان ساخت.

حکیم می فرماید: این سنت خدای تعالی است که هر شی گران بها را در میان چیزهای کم بها پنهان سازد چون پنهان کردن مروارید در صدف و مشک در غزال و ابریشم در کرم و عسل در زنبور و زر و سیم در سنگ و ایمان در قلب.

پس عطار بر مشک می نگرد و نه بر غزال

و صاحب کرم ابریشم به ابریشم می نگرد و نه به کرم

و غواص به مروارید می نگرد و نه بر صدف

و جوینده ی زر نظر به زر و سیم دارد و نه به سنگ و صخره

و صاحب زنبور نگاه به عسل دارد و نه به زنبور

و حضرت رب جل جلاله به ایمان نظر می فرماید نه به قلب.

\*\*\*\*\*

پس گفتند که او را در میان کالاها پنهان سازد

در خبر است که خدای تعالی پنج چیز را در میان پنج چیزپنهان فرمود:

صلوه الوسطی را در میان نمازهای پنجگانه

اسم اعظم را در میان اسماء الهی

ولیاء را در میان مؤمنان

ساعت رجاء را در میان ساعات روز جمعه

شب قدر را در میان شبها

پس بنده در تمامی نمازها مراقبت می‌کند مباد نماز وسطی از او فوت شود و بر همه اسماء مراقبت می‌کند به امید آنکه اسم اعظم را در یابد و تمامی مؤمنان را حرمت دارد که مبادا یکی از آنان از جمله ای اولیاء الله باشد و در تمامی روز جمعه معصیت نمی‌کند مبادا که یکی از آن ساعات، آن ساعت شریف باشد و تمامی شب های ماه رمضان را احیاء می‌دارد، شاید که یکی از آن شب ها، شب قدر باشد.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان... پس یوسف عليه السلام را بدین نحو پنهان ساختند. پس چون با مدد شد برادران بر عادت هر روز بر سر چاه آمدند و به داخل آن نظر انداختند پس یوسف عليه السلام را ندیدند. خود را به کاروان رسانیدند و گفتند ما را خبر شده که برده ای ما فرار کرده و نیز ما را خبر شده که او به اندرون چاه شده و سپس خارج شده. پس اگر او را از میان مال التجاره خود بیرون نسازید چنان فریادی کنیم که روان ها تان در کالبد ها تان باقی نماند در این حال یوسف عليه السلام که سخن آنان را می‌شنید چنان می‌لرزید که برگ بر شاخ درخت آنگونه می‌لرزد... پس چون یوسف عليه السلام را از میان کالاهای در آوردنده یهوداء به او نزدیک شد و گفت اگر به بندگی خودت اقرار کنی نجات می‌یابی و گرنه تو را باز پس می‌گیریم و به قتل می‌رسانیم.

پس یوسف عليه السلام فرمود ای جماعت بازگنان اینان راست می‌گویند آنان مولای من هستند و من جز بنده ای نیستم پس مالک او را گفت تو با کدام کلمه از چاه و از دست برادرانت نجات یافته؟ فرمود به کلمه ای که بدان درست شدم و بیدار شدم و با آن شکفته شدم و خنديدم و گریه کردم و مرده شدم و زنده شدم و جمع شدم و پیرا کنده شدم و قبض شدم و بسط شدم و راحت شدم و به رنج افتادم و خشم گرفتم و رقت کردم و سالم شدم و بیمار شدم و پنهان شدم و آشکار شدم از شینیش دوستدارش شدم پس چون دوستدارش شدم عاشقش شدم و چون عاشقش شدم هرگز با آن مخالفت نکردم و آن گواهی "الله الا الله محمد رسول الله" است.

و این کلمات در تورات به زبان عبری نوشته شد سپس مالک به او گفت تو که هستی یوسف عليه السلام فرمود من بنده ای از بندگان اویم و اشاره به خدای تعالی کرد.

\*\*\*\*\*

فصل.... در بندگی

بندگان برگونه های مختلفند:

"بندگان کرامت" که فرشتگان خدای تعالی هستند چنان که خدای تعالی فرمود:

"عِبَادُ مُكْرِمُونَ<sup>۸۹۱</sup>"

"بنده ای رنج" که حضرت ایوب عليه السلام بود... چنان که خدای تعالی می فرماید:  
"رَعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ<sup>۹۰۰</sup>"

و "بندگان خدمت" و آنان زهاد و عباد هستند. چنان که خدای تعالی در وصف آنان می فرماید:  
"فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ إِلَقْوَلَ يَتَبَعَّونَ أَحْسَنَهُ<sup>۹۱۱</sup>"

و "بندگان مغفرت" و آنان امت محمد صلی الله علیه و آله هستند:

"قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ سَرَّوْا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا<sup>۹۲۲</sup>"

و "بندگان اناهه" چنانکه می فرماید:

"إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لُّكْلُ عَبْدٍ مُّتَّبِعٍ" <sup>١٩٣</sup>  
 و "بَنِدَگَانَ رَحْمَتٌ":  
 "بَنِي عَبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" <sup>٤٤١</sup>  
 و "بَنِدَگَانَ قَرْبَت" چنان که می فرماید:  
 "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بَعْدِهِ لَيْلًا" <sup>٥٥</sup>  
 و "بَنِدَگَانَ مَمْلُوكٌ" چنان که می فرماید:  
 "ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا" <sup>١٩٦</sup>

### اشاره

مالک یوسف عليه السلام را آنگونه که بود نمید و اگر او را بر صورت واقعی خود می دید هرگز بر خرید او راضی نمی شد به همین سان برادران یوسف عليه السلام سیرت او را نمیدند و اگر آن چه که از حسن در او بود می دیدند هرگز با او نمی کردند آنچه را که کردند او را آن چنان که پدرش دوست می داشت، دوست می داشتند. ولی خدای تعالی آنان را در حجاب نگاه داشت و از این بابت از محبت پدرشان نسبت به برادر کوچکتر در شکفت می شدند و می گفتند چگونه پدر ما او را بر ما برگزیده است در حالی که از نظر صورت ما از او بهترم.  
 بدین قیاس اگر بنده ی گناهکار مولای خود را بشناسد هرگز نافرمانی او را نمی کند.  
 شعر.....

هذا الحال في الفعال بديع ان المحب لذيحب المطيع	تعصى الله وانت تظاهر حبه لو كان حبك صادقا لا طعن
---	---

ترجمه:

نافرمانی خدای را می کنی و محبت خود، بر او را آشکار می کنی!  
 این امر ناممکن است و در عمل سابقه نداشته است  
 اگر در عشق راستگوئی (آن) را به سخوه مگیر  
 (بدان) که عاشق، فرمانبردار معشوق است

روزی جنید بن محمد رحمة الله عليه در مسجد نشسته بود پس زنی با شوهر خود بر درب مسجد توقف کرد و گفت ای شیخ همسر من می خواهد بر من زنی دیگر اختیار کند پس جنید فرمود رخصت این کار را دارد پس زن پرسید: آیا شوهر من می تواند در رخساره ای زنی دیگر بنگردد؟ جنید فرمود: خیر... پس زن گفت: اگر نگریستن در رخساره ای زنی دیگر روا بود هر آینه رو بند خود را کنار می زدم تا تو مرا بینی و بگوئی که آیا کسی که چون مرا دارد می تواند دیگری را بر من اختیار کند یا خیر پس جنید رحمة الله عليه فریادی کرد و بیهوش بزمین افتاد و زن نیز به خانه بازگشت... پس چون جنید به هوش آمد از او حال قصیه را پرسیدند پس فرمود: خدای جبار حل و جلاله می فرماید اگر روا بود برای احدی در دنیا که مرا با چشم سر بنگرد حجاب های بین خود و بنده ام را بر می داشتم تا بداند که روا نیست جز من به دیگری مایل باشد.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان.... پس مالک برادران را گفت که این غلام را به چند می فروشید؟

گفتند: آیا می خری او را با عیوبش؟

پرسید عیش چیست؟

پاسخ دادند او سارق، فراری و دروغ زن است و خواب دروغ می بیند

پس مالک آنان را گفت او را با عیوبش به چند می فروشید؟

و یوسف عليه السلام به آنها و به او می نگریست و با خود می اندیشید گمان نمی برم کسی مرا به بها بخرد چرا که حتی آنان از او اموال زیاد مطالبه می کنند.

پس مالک گفت: برای او بجز چند درهم سیاه ندارم حال آنکه همراه او چهارصد دینار دمشقی بود و هزار و چهارصد نیزگفته شده است.

گفتند بد و از او درهم هایی کم گرفتند این عیاس رضی الله عنهم می گوید هفتاد درهم بود و بیست درهم و چهارده درهم و هفت درهم هم گفته شده است.

و این است سزای آن است که برای نفس خود بها قائل شود چرا که کار بر مدار قلوب می گردد و نه بر مدار وجود.

و این چنین است حال آن کس که آخرتش را به دنیا بفروشد و گفته شد که آخرت خود چند می فروشی به دنیا است ای دارنده ایمان ضعیف؟ ای بر پا کننده دنیا به کار دین! آیا خدای رحمان تو را این چنین فرمان داد یا قرآن کریم این گونه فرود آمد؟

یحیی بن معاذ<sup>۹۷</sup> علیه الرحمه می فرماید:

فلا دیننا باق و لا مانوشع  
نوع دنیانا بتسمینى دیننا  
وجاد بدنیاه لما يتتوقع  
قطوبي لعبه اشر الله رب  
فما فاته منها فليس بضاير  
فان ابقيت الدنبا على المرء  
فلا ذاك موفور ولا ذاك عامر  
تخرب ما يبقى وتعمر فانيا  
ولم تكتسب خيرا الى الله ضاير  
فهل لكان وافاك حكمك بفتحه  
ودينك منقوص ودنياك وافر  
اترضي بان تفني الحيوه وتتفضى

ترجمه:

با ستایش دین مان دنیا را می خواستیم، پس نه دین مان ماند و نه آنچه که می خواستیم چین های پیشانی نگاشته هایی از خدای تعالی است، و گوشیدن به دنیا از برای آرزوها و اگر دنیا برای کسی می ماند، پس چیزی از آن کم نمی شد و ضرری به کسی نمی رسید آنچه را که ماندنی است خراب می کنی و آنچه را که رفتی است آباد می کنی... پس تو نه نعمتی خواهی داشت نه آبادانی...

پس آیا تو را سزد که مرگ تو را بی خبر دریابد، پس خیرنداری و نمی توانی به خدای تعالی ضرری برسانی

آیا راضی هستی به اینکه زندگی را به پایان بری و در رستاخیز دینت ناقص و دنیایت پر باشد؟

درویشی گفت که دنیا عدد من و آخرت مدد من و مولی ابد من است.  
کسی که آخرت را به دنیا بفروشد، دنیا و دین و مولا او از او فوت می‌شوند. و برای او نه دنیا می‌ماند  
و نه هیچ ثبات با ارزشی.

### "فالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّةً حَاسِرَةً" ٩٨١

وهب بن منبه<sup>۹۹</sup> می‌گوید در بعضی از کتب دیدم که حضرت موسی علیه السلام در راه رفتن به کوه طور با  
ابليس برخورد پس فرمود ای ابليس تو را چه شدکه برآدم علیه السلام سجده نکردی؟  
عرض نمی خواستم ادعای کنم سپس دیده بگشایم و چون تو باشم. من ادعای محبت "او" کردم پس  
نخواستم به غیر او سجده کنم و بدین سبب عقوبت را بر ادعای خود برگزیدم حال آنکه تو هم ادعای  
محبت او نمودی و هم درخواست دیدنش را کردم... پس خداوند به تو فرمود برکوه بنگر اگر کوه بر  
جای خود استوار ماند تو هم تاب دیدن مرا خواهی داشت پس تو نگریستی... حال آنکه اگر (نمی  
گریستی و) چشمانت را بسته بودی پروردگارت را می دیدی.

سپس حضرت موسی علیه السلام فرمود: ای ابليس بدترین مردمان نزد تو کیانند؟  
عرض کرد آنکه آخرت خود را به دنیای خود بفروشند پس وای برکسی که آخرت خود را به دنیايش  
بفروشد.

### حکایت

روایت شده است که صرافان مصر به منظور وزن درهم ها و دینارها برای آمدن سلطان در جامع شهر  
اجتماع کردند... پس فقیری برخاست و نیم درهم از آنان طلب نمود او را چیزی ندادند پس چون بیرون  
می‌شدند کیسه‌ای را بر جای گداردند که در آن پانصد دینار بود پس فقیر کیسه را برداشت و در زیر خاک  
پنهان کرد چون صاحب کیسه بازگشت پرسید ای فقیر من کیسه ام را که پانصد دینار در آن بود فراموش  
کرده ام آیا تو آن را ندیدی؟ گفت: دیدم. پس فقیر کیسه را از زیر خاک بیرون ساخت و به او بازداد.  
صاحب کیسه چون کیسه را گشود و پانصد دینار را دید، پنجاه درهم به او عطا کرد پس فقیر گفت  
نمی خواهم صاحب کیسه گفت تو همانی بودی که نیم درهم طلب می‌کرد و اکنون این پنجاه دینار را  
نمی پذیری؟ فقیر گفت: من امروز آنچه طلب کردم برای دنیايم بود و اکنون دوست ندارم دین را به دنیا  
بفروشم چرا که من امانت دارکیسه ای تو بودم پس دین را به دنیايم نمی فروشم که فرادای رستاخیز  
تهییدست بمانم و این چیز است که گویند وای برکسی که دین خود را به دنیايش بفروشد.

\*\*\*\*\*

### ادامه داستان...

آیه: "وَسَرَّوْهُ يَثْنَنِ تَحْسِنٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ"

ترجمه: "و او را فروختند به بھائی کم به چند درهم فروختند"

دستاورد دروغ در دنیا رسوایی و در آخرت آتش است و تا ابد رسوائی آن برای کوچک و بزرگ باقی  
می ماند.

گفته شده است که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند و توبه کردند با این حال خدای تعالی حوال

آنان را با پیامبر یعقوب علیه السلام قصه فرمود پس وای برکسی که نافرمانی مولای خود می‌کند و توبه نیز نمی‌کنند.

آیه: "وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِيدِينَ"  
ترجمه: و در آن از بی رغبتان بودند

چرا که او را نمی‌شناختند و قدرش را نمی‌دانستند. روایت شده است که جوانی بدست ذالنون مصری رحمة الله عليه توبه کرد و سپس دویست دینار بر شاگردان ذالنون اتفاق کرد در حالی که ذالنون متوجه نبود پس جوان تازه توبه کرده نزد دوستان گله کرد که من بر شاگردان ذالنون دویست دینار اتفاق کردم تا بلکه وی مرا جزو شاگردان خود قراردهد ولی او متوجه نگرددیده است.

پس ذالنون وی را طلب کرد و انگشتترش را بموی داد و فرمود این را به بازار ببر و بفروش که به وجه آن نیازمند پس جوان انگشتتری را به بازار برد ویر جمیع اهل بازار عرضه کرد هیچ کس حاضر نشد برای آن ده درهم بیستتر پرداخت کنند پس به نزد شیخ بازگشت و قصه حال بازگفت شیخ پرسید انگشتتر را نزد چه کسانی بردی؟ پاسخ داد آن را به پارچه فروشها بقالهای دستکش دوزها و کفش دوزها نشان دادم پس انگشتتری را از جوان گرفت و به شاگردی دیگر داد پس گفت آن را به نزد جواهر فروشان ببر. پس شاگرد چنین کرد و آن را به دویست دینار فروخت و وجه آن را تقدیم شیخ کرد شیخ نیز وجه انگشتتری را به جوان داد و فرمود معرفت تو در تصوف مانند معرفت کفش دوزها در خرید انگشتتری است.

بدین سان برادران یوسف علیه السلام او را بدرامی چند فروختند چرا که او را نمی‌شناختند و اگر او را می‌شناختند به دینارها نیز نمی‌فروختند. آنگاه مالک بن زعر به برادران یوسف علیه السلام گفت: مرا به خط خود نوشته‌ای دهید که این جوان را به فلان قیمت به من فروخته اید آنان نیز چنین کردند پس مالک مکتوب را گرفته در جیش نهاد پس چون کاروان آهنگ رفتن کرد برادران یوسف علیه السلام گفتند که او را محکم بیندید که فرار نکند و ما او را او را هیچ شهری به شهر دیگر حرکت نمی‌دادیم مگر با غل و زنجیر و ما این را از روی خیرخواهی به شما می‌گوئیم. پس روی از برادر برگردانده و پشت به او کردند.

پس یوسف علیه السلام به سختی گریست پس مالک او را گفت ای غلام!

یوسف علیه السلام فرمود لبیک

عرض کرد به نزدیک درآی

پس یوسف علیه السلام در مقابلش نشست.

پس او را لباسی از پشم پوشانید آنگاه پایش را با قیدی از آهن بیست و دستانش را به گردنش زنجیر کرد. پس چون کاروان آهنگ رفتن کرد یوسف علیه السلام ندا در داد: ای مرد تاجر مرا با تتو حاجتی است.

عرض کرد آن چیست؟

فرمود: مرا رها کن تا بار دیگر آقایانم را ببینم چرا که دیگر هرگز بسوی آنان باز نمی‌گردم و آنان را نمی‌بینم.

پس مرد تاجر عرض کرد: ای مملوک چگونه می‌خواهی بنت آنان روی حال آنکه آنان در حق تو چنین و چنان کردند.

یوسف علیه السلام فرمود: هر کس آن می‌کند که در مرتبه‌ی خودش باشد.

هنگامی که یوسف علیه السلام به نزد برادران رفت آنان همگی دریک صفت آماده رفتن بودند پس چون یوسف علیه السلام به نزدیک آنان رسید به آنان فرمود خداوند به شما رحم کنده‌گرچه شما به من رحم نکردید و خداوند شما را عزیز کنده‌گرچه شما خوارم کردید و خداوند شما را حفظ کنده‌گرچه شما مرا فروختید و خداوند یاری تان کنده‌گرچه شما یاریم نکردید پس گریست و برادران نیز بسختی گریستند و گفتند ای یوسف از آنچه کردیم پشیمانیم و اگر ترس ما از پدر و طمع در محبت او نبود هر آینه تو را بسوی او باز می‌گرداندیم.

شعر:

لشدت من جورکم و سطی بزناری  
فقیتمونی فانی تدرکوا ثاری  
قد صارکم و الجارجاري

لولا الحباء و لولا خشیه العار  
يا طالبين بشاري هذا ريق دمي  
انتم بقتلی وكونوا حافظين له

ترجمه:

اگر شرم نمی‌داشتمن اگر ترس از رسوانی نبود، هر آینه از ستم شما زنار بر میان می‌بستم  
ای تشیگان بخون من اکنون این پیمانه خون من، پس بکشیدم! پس چگونه می‌یابید (طعم) خونم را  
شما کمر به مرگ من بسته اید پس بکنید آنچه که باید، تقدیر شما را همراه ستمکار من کرد

#### ذکر در تفسیر

خدای تعالی خطاب به ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

"فَحُذِّرْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ"

پس ابراهیم علیه السلام خروس طاووس مرغابی و کلاع را برگرفت پس ابراهیم علیه السلام برخروس نظر کرد وی را بی چشم یافت فرمود ای مؤذن سحرکجاست دیدگانست؟ عرض کرد ای خلیل خدا روزی به ذکر مشغول بودم ناگاه دانه‌ای دیدم بر سر راه افتاده عزم دانه کردم پس ناگاه سنگی از آسمان بریشت چشم فرود آمد.

پس ای کسی که نمازش فوت می‌شود بنگر بترس و بنگر بر پرنده‌ای که بر او نه حسابی است و نه کتابی!  
آنگاه ابراهیم علیه السلام برکلاع نظر افکند او را بدون بال یافت پس فرمود: ای کلاع! کجاست آن بال توکه با آن پیری؟

پس عرض کرد: ای خلیل رحمن! روزی گرسنه بودم به آشیانه گنجشکی رسیدم که در آن جوجه‌هایی بود پس خواستم تا جوجه‌ها را بخورم پس گنجشک گفت ای کلاع! از خدای تعالی بترس و بر جوجه‌هایی ستم مکن پس خواستم او را بزنم و جوجه‌هایش را بخورم پس چون بال ستم گشودم که او را بزنم ناگاه سنگی از آسمان بر بال من فرواftاد و آن را بشکست پس ای کسی که بر دیگران ستم می‌کنی بترس و برحدر باش و بر پرنده‌ای بنگر که بر اونه حسابی است و نه کتابی!

آنگاه ابراهیم علیه السلام نظر بر مرغابی انداخت و او را بدون منقار یافت پس پرسید ای مرغابی!  
کجاست منقارت که با آن دانه برگیری؟

پس عرض کرد ای خلیل رحمن! روزی در دریا بودم پس به تابوتی در ساحل رسیدم که در آن اردکی فرتوت جوجه داشت مقداری کرم برای خواراک آنها فراهم آورده بود پس عزم کردم که کرم‌ها را بخورم پس گفت ای مرغابی از خدای تعالی بترس و بر جوجه‌هایی ستم مکن تو قوی هستی و من ضعیف تو

خود قوت خود تحصیل کن پس چون منقار را به ظلم گشودم پس ناگاه تابوت واژگون شد و منقار من شکست.

پس ای آنکه برهم نوع خود ستم روا می داری! از شومی ستم بتتس و بر پرنده ای بنگرکه براو نه حسابی است و نه کتابی!

پس آنگاه ابراهیم علیه السلام نگاه برطاووس افکند و اورا بی دم یافت پس فرمود: ای مرصع القباء! وای ملمع القاء! کجاست آن زیباییت که خدای تعالی بتو عطا فرموده؟

عرض کرد ای خلیل رحمن! در باغی که میوه هایش به بار نشسته بود گردش می کرد و از میوه های آن می خوردم و از نهرش می نوشیدم و می رقصیدم پس روزی با خود بزیان فخر گفتمن در میان پرندگان کدامین از من زیبتر است؟ پس چون چنین گفتم دم خود را دیدم که خدای تعالی بر زمین انداخت.

پس ای آنکه بر مال خود غرها و به خاندانت می بالی بتتس از شومی تفاخر پس نظر کن برحال پرنده ای که براو نه حسابی است و نه کتابی!

پس آنگاه ابراهیم علیه السلام آن پرندگان را سر برید و پوست آنان را بکند و گوششان را تکه تکه کرد و استخوانهایشان را بشکست پس گوشتها را در هم در آمیخت پس جملگی را بر چهار قسمت کرد و هر کدام را بالای کوهی نهاد پس فرمود: ای سرهای از مغزو زیان جدا افتد و پوستهای دریده شده و گوشتهای تکه شده و استخوانهای شکسته شده بیایید بفرمان خدای تعالی "ヘルムوا باذن الله" پس باشید آنگونه که بودید بفرمان خدای تعالی... پس ابراهیم علیه السلام برخروس نگریست و او را با چشم اندازی سالم یافت و نیز برکلاع نگریست و او را با بالهای سالم دید و بر مرغایی نظر کرد منقار او را سالم دید و بر طاووس نگریست که دارای دمی زیبا بود.

پس ابراهیم علیه السلام عرض کرد بار خدایا اینان جملگی ناقص بودند پس تو آنان را کامل کردی<sup>۱۱</sup> خدای تعالی فرمود: "من شوینده‌ی عیوب معیوبین هستم"

هیچ بنده‌ی گکه کاری نیست که چون پشیمانی از گناه براو چیره گردد خدای تعالی او را نیامرزد چنانکه خدای تعالی خود می فرماید:

"أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَاهَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ" <sup>۱۲</sup>

"و اصلاح" یعنی ایمان آورد و یقین کرد. و راست گفت. و عملش را برای خدای تعالی خالص نمود... و به سوی او تعالی به تلاش... (هم) در پاکیزگی آن چه که در آن است، از نجاست و آلودگی ها... و (هم) به طهارت آن چه که در آن است، از دنس (چرک)... و هم به شستن لغزش ها به قطرات اشک... (و این گونه) تقرب جست...

و می گویید: محبت تو مرا نزد تو آورد و معرفت، مرا به تو دلالت کرد (رهنمون شد)... و خواری (از) گناهان، مرا در برابر تو (روی به سوی تو)... قرار داد.

شعر:

بعفوک من عذابک استجير  
وان تعف عنی فانت به جدير  
بوصلک من صدورک استجير  
فمالی غيرجودک یا مجير  
وانت على الذی ارجوا قدیر

ایا من لیس لی منک المحیر  
فان عاقبتني فالذنب منی  
انا عبد المقتربکل ذنب  
و انت السيدو الصمد والمغفور  
و عطفک ارتجاجه قبل موتی

ترجمه:

ای آنکه مرا از تو راه گریزی نیست... از کیفر تو به بخشایش پناه می برم  
پس اگر مرا کیفر کنی آن به گناه من است... و اگر مرا بیخشائی، تو به آن سزاواری  
من آن بنده‌ی معترض به تمامی گناهان..... از راندن تو به دامان تو پناه می آورم  
توئی آن بزرگ بی نیاز آمرزند... که هیچ نیست مرا به غیر بخشایش ای پناه دهنده  
امیدکه با لطف نظرکنی مرا پیش از مرگ ... و تو توانایی در برآوردن امید امیدواران  
مولای من! بر جسم خسته‌ی من رحم کن... نفس‌های من به شماره افتاده است

اصمعی<sup>۱۰۳</sup> گوید که در شبی مهتابی در مکه بودم، در اطراف خانه‌ی کعبه، که ناگاه صوتی غمین و زیبا  
بگوش رسید پس بجانب صدا رفتم. جوانی دیدم بسیار نیکو چهره با شمایلی طریف که در او آثار خیر  
و نیکی و لاغری جسم نمایان بود.

خدود را به پوشش کعبه آویخته بود و می‌گفت:

ای آقا و ای مولای من! اکنون چشم‌ها در خواب رفت‌اند و ستاره‌ها ناپدید‌گردیده‌اند و تو پادشاه همیشه  
بیدار را نه خستگی می‌گیرد و نه خواب:  
جملگی پادشاهان جهان اکنون درها را بسته و بر آن درها نگاهبان‌ها گماشته و پرده‌ها بر آن‌ها آویخته  
اند؛

و اکنون هر عاشقی با معشوق خود خلوت گزیده است؛

ولی آستان تو برگدايانت همچنان گشوده است و من گدايی هستم در آستانت و نيازمندي خطاكار و بينوا  
كه بر درگاه استاده ام؛

بنزد تو آدم با اميد به رحمت و اين که به من با لطف نظرکنی اى بخشندۀ ترين بخشاندگان؛  
سپس چنین فرمود:

يا كاشف الضّرّ و البلوي مع السّقم  
و عين جودك يا قيوم لا تنس  
فمن يوجد على العاصّين بالنعم  
فارحمن بكائي بحق الّبيت و الحرم  
واعف عنّي بالجود و الكرم  
يا من اشار اليه الخلق في الحرم

يا من مجتب دعاء المضطّر في الظلّم  
قد نام وفدى حول المبيت وانتبهوا  
ان كان جودك لا يرجوه ذو سرف  
ادعوك ربى و مولاي و مستندى  
انت الغفور فجدلى منك مغفره  
هب لي بجودك فضل العفو عن شرف

ترجمه:

ای برآورنده‌ی دعای بیچاره‌ی مانده در تاریکی، و ای برطرف کننده‌ی سختی و درد و بلا  
مسافرات به دور این خانه آرمیدند و بیدار شدند و چشم بخشش تو، ای همیشه استوار، هرگز بخواب  
نرفت.

اگر اسراف کاران را بر بخشایش امید نباشد، پس چه کسی برگنه کاران با جود و کرم نیکی کند

تو را می خوانم ای خدایم و ای مولایم... ای پشتیمانم، پس برگریه ام بحق این خانه و حرم رحمی بکن  
تو بخشیده ای پس از بخاشایشت مرا جودی کن، و با جود و کرم خود از من در گذر  
به بخاشایندگی از جود و گذشت مرا مشرف کن، ای انکه مردمان به تو در این حرم اشاره می کنند

سپس سر را رویه آسمان گرفته و گفت ای آقای من ای مولای من سپاس تو را... و منت تو بermen است  
اگر تو را با دنانی و شناخت بندگی کردم، اگر تو را به جهل نادانی نافرمانی کرده ام پس حق تو برگردان  
من است؛

پس ای خدای من به اقرار من به حق تو و منت تو بیر من، گناهان مرا بیخش و دیدار جدم و نور چشم  
و حبیت و برگزیده ات و پیامبرت محمد (صلواتک علیه) را و خانه‌ی کرمت را بر من حرام مکن؛  
سپس چنین خواند:

وَحَلَّيْتُ الْخَلَائِقَ اجْمَعِينَا	اتَّيْتَ الِّيَكَ ربَّ الْعَالَمِينَا
أَنْتَ مَسْئُولٌ وَمَلْجَاءٌ مَذْنِعِينَا	وَجَئْتَ الِّيَكَ قَصْدًاً يَا الْهَى
لِتَرْحَمْنِي بِفَضْلِكَ يَا مَعِينَا	اتَّيْتَ بَبَابَ عَفْوِكَ يَا الْهَى
وَأَنْتَ الْمَوْنِسُ الْمَتَوْحِشِينَا	فَانْتَ اللَّهُ ذُو الْأَفْضَالِ حَقًا

ترجمه:

بسوی تو باز آمدم ای پروردگار جهانیان، و از تمام خلائق کناره گرفتم  
و به قصد تو آمدم بسوی تو، که تو فریاد رس و پناه همه گناهکارانی  
به درگاه بخششت آمدم ای خدای من، که ای یاور، مرا به فضل خوبیش ترحمی کنی  
پس توئی خداوندگار دارای فضل، و تویی مونس ترسیدگان  
سپس سر خود را رو به آسمان گرفت و گفت ای خدای من و ای آقای من و ای مولای من  
دنیا گوارانی شود مگر به یاد تو  
و آخرت به خوشی طی نمی شود مگر به گذشت تو  
و روزها به کام نمی گردند مگر به بندگی تو  
و شب به شب نمی رسد مگر به خدمت تو  
و شب به صبح نمی رسد مگر به مناجات تو  
و قلب ها پاکیزه نمی شوند مگر به محبت تو  
و نعمت گوارانی شود مگر به بخشنش تو  
و روزها و شب ها پاک نمی شوند مگر به تو ای بخشنده بخاشاینده  
و ادامه داد:

نیکی های ما تو را سودی نمی رسانند و بدی های ما بر تو ضرری ندارند پس مرا عطا کن از آنچه که  
تو را سودی نمی رساند و بخش بر ما آن بدکه کردیم و تو را ضرری نمی رساند؛ ای بخاشاینده! از ما  
در گذر...

آنگاه چنین خواند:

شکوت الیک الضَّفَارِحَمْ شَكَائِي  
الا ايها المأمول في كل الساعه

فهْب لِي ذُنوبِ كَلْهَا وَ اقْضَ حَاجَتِي  
وَ مَا فِي الورِي خَلَقَ جَنَّا كَجَنِيَاتِي  
فَايَنْ رِجَائِي شَمَ اِيَنْ مَخَافَتِي  
شَكُوتَ الْيَكَ الضَّرَرَ فَاقْبَلَ شَكَائِيَتِي  
فَتَتَمَّهِ يَا مَوْلَى بِتَعْحِيلِ رَاحَتِي

الا يا رجائی انت کاشف الكربتی  
فرزادی قلیل لا اراه مبلغی  
اتیت باعمال قباج ردیه  
غريب وحید قل شکری فانما  
اللهی وان اعطيتني قبل رغبتی

ترجمه:

ای متنهای آرزو در تمام لحظات، از سختی ها به تو شکایت می آورم پس بر من رحمی کن  
ای امیدواری من، تو بر طرف کننده غم هایم هستی، پس بخشای هگناهان را را و کامم را روا کن  
تو شه ام اندک است و برای آن بهائی نمی بینم، در میان مردمان تبهکاری تبهکار تر از خود نمی یابم  
به درگاه آمده ام با کارهای ناشایست و مردو د، پس امیدم کجاست و آنگاه ترسم کجاست  
بی کسی تنها و ناسپاس هستم... و با این حال بر تو شکایت می آورم... پس شکایت مرا بذیر  
خدای من، پیش از آن که از تو بخواهم مراجعه می کنی. پس آن را تمام کن ای مولایم، بشتاب در راحت  
من

اصمعی گوید و او مرتب این ایيات را تکرار می کرد تا بیهوش شد و بزمین افتاد. پس به او نزدیک  
شد دیدم او حضرت زین العابدین علی بن حسین بن علی رضی الله عنهم است پس سر او را در میان  
انگشتان گرفتم و از روی دلسوزی بر او گریست. ناگاه قطره اشکی بر صورتش افتاد چشمانش را گشود  
و فرمود چه کسی مرا از ذکر مولایم بازداشت...؟

عرض کردم اصمعی هستم مولای من! این گریه و این مویه برای چیست?  
مگر نه اینکه شما از اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستید و مگر خدای تعالی نفرموده:  
"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَنْهِيَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا" <sup>۱۴۳</sup>  
پس راست شد و نشست و فرمود ای اصمعی هیهات هیهات خدای تعالی بهشت را آفرید برای آن کسی  
که او تعالی را اطاعت کند اگر چه غلامی حبسی باشد و دوزخ را آفرید برای آن کسی که نافرمانی  
او تعالی کند اگر چه پادشاهی قریشی باشد آیا نشینده ای خدای تعالی فرمود:  
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يُؤْمِنُونَ وَلَا يَسْأَلُونَ فَمَنْ تَلَّثَ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ  
خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفُحٌ وَجُوَهُهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالْحُوْنُ" <sup>۱۰۵</sup>

اصمعی گوید پس او را به همان حال وداع گفتم.

## فصل چهارم: یوسف علیه السلام در راه مصر

برادران یوسف علیه السلام از آنجه که در حق برادر کرده بودند سخت پشیمان گشته و بسیار گرسنگ شد چرا که مؤمن بر بدی خود پشیمان می‌گردد ولی منافق به علت فساد سیرتش از جرم خود پشیمان نمی‌شود. چون یوسف علیه السلام به سمت مالک بازگشت مالک دست و پایش را محکم بیست و او را تسليم فلیح سیاه نمود و او را گفت بر تو باد موظبت از او.

فلیح او را گفت: سرور من! در این پنجاه سال که از شام و کنعان به راه بازگشت بودیم تو را چنین ندیده بودم. چه چیز تو را و داشته است که این چنین در زنجیرش کنی؟ در حالی که او اینگونه ضعیف و ناتوان است؟

مالک گفت بلی... و من نیز در این تفکرم که خوابگزار صفت او را از بزرگی مقام چنان وصف کرد که عقل را حیران می‌کند. ولی من او را با طلائی به اندازه یک دانه جوکه چند دینار بیش نمی‌اززید خریدم.

یوسف علیه السلام می‌شید و خوشحال بود و دانست که هویت او از دیدگان پنهان است. و گفته شده است که احادی بر صفت و حسن یوسف علیه السلام آگاه نگردید مگر دوکس: یعقوب علیه السلام که بیانی خود از دست داد و زلیخا که مال و جمالش را ازکف بداد. و مصطفی صلی الله علیه و آله راکسی جز صدیق رضی الله عنہ ندید و موسی علیه السلام کسی جز یوش بن نون ندید. و عیسی علیه السلام راکسی جز شمعون ندید.

پس نیمه‌ی شب بود که کاروان به محلی رسید که راحیل<sup>۱۶</sup> در آنجا مدفون بود. و یوسف علیه السلام خود را از بالای شتر برگور مادر انداخت و گرسنگ آغازید و گفت: ای مادر! بین من و پدرم جدایی انداختند.

ای مادر! اگر مرا می‌دیدی، بر من گریه‌ی ترحم سر می‌دادی!  
ای مادر! مرا زدند. و مرا از پایم گرفتند و بر زمین کشیدند  
ای مادر! برگلویم کاردها شان را تیزکردن و قصد کشتم نمودند  
ای مادر! مرا مانند بردگان فروختند

مادر من! ای راحیل! سرت را بلندکن و نظرکن بر من و برآن چه از بلایا بر فرزندت پس از تو گذشت مادر من! ای راحیل! اگر می‌دیدی با این سن کم، چه بر من گذشته است. از هول هر آینه بر من رحم می‌آوردی و می‌گرسیست.

مادر من! ای راحیل! کاکش می‌دیدی چگونه پیراهن از تنم در آودن و در بند و زنجیرم کردند. چگونه یکه وتنها در چاهم انداختند و چگونه مرا به سنگ زدند و بر صورتم سیلی نواختند. چگونه با لگد بشکم و پشم زدند و چگونه برخنکی آب شستنگی و برگوارانی خوراک گرسنگی ام دادند. چگونه مرا در گرما راه بردند و از خداوند عز و جل در کارمن نتسیدند و بر من رحم نکردند و بین من و آن پیمرد ضعیف غمگین جدائی انداختند. با آهن مرا بیستند و لباس پشمین بر من پوشانند و آن چنان مرا

بر شتر بستنده اسیران را از این شهر به آن شهر می بردند.  
فلیح که پس از اندکی از پی وی آمده بود گوید: ناگاه نالهای از گور برخاست و صدائی شنیده شد که  
می گفت: وای نور چشمم! وای فرزندم! وای میوه دلم!

پس یوسف علیه السلام بیهوده بر زمین افتاد فلیح گوید: بلکه سجده کنان برزمین افتاده بود. پس چون  
برخاست صدائی از پشت سرش شنیده شد که می گفت: صبور باش... که جز صبر تو به خدای تعالی هیچ  
میسر نیست.

گفتند چون فلیح نظر کرد و در ابتدا یوسف علیه السلام را بر پشت شتر ندید فریاد برآورد ای آقا! غلام  
فرار کرد... و فرمان داد تا کاروان در محل توقف کند. پس فلیح سیاه به عقب بازگشت تا یوسف علیه  
السلام را دید که به سوی او می آید... پس بانگ برآورد: صاحبان تو به ما گفته بودند که تو دزد و فراری  
هستی ولی ما سخن آنان را نپذیرفته بودیم تا اکنون که تو همان کردی که آنان گفتند.  
پس یوسف علیه السلام فرمود: به خدای تعالی سوگند که نمی خواستم جای بمانم. لکن شما بر قبر مادرم  
گذر کردید پس حال خود را ندانستم تا آن که بر قبر مادرم افتادم. پس مرد سیاه بر او خشم گرفته او را  
بزد و پایش را گرفت و او را از صورت بر زمین کشید. پس یوسف علیه السلام سجده کنان برای خدای  
تعالی برخاک افتاد و عرض کرد: معبدو!! به خواری نزد تو آمدم که به حق پدرانم مرا بیخشی که آنان  
هرگز نافرمانی تو نکردند.

#### نکته

حضرت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: از دعای مظلوم بتسیید که بین او و خدای تعالی هیچ  
حجابی نیست چون مظلوم می گوید پروردگار! خدای تعالی می فرماید تو را می بینم اگرچه پس از مدتی  
باشد و در روایت دیگر بجا تورا باری می کنم گفته شده و چون مظلوم پروردگار می گوید  
خدای تعالی می فرماید: لبیک! اگر من بین تو و ظالم حکم نکنم بر تو ظالم باشم.  
و دعای مظلوم و يتیم در چشم بهم زدنی بالا می رود.

مظلوم باری شده و ستمگر دور افتاده است مظلوم نجات یافته است و ستمگر هلاک شده است.  
چون به ستمگر در روز رستاخیز نامه اعمالش را می دهند از نیکیها یاش چیزی در آن نمی بینند پس عرض  
می کند با خدای نیکیها یام کجاست؟

پس خدای تعالی می فرماید نیکیها تو را به نامه آنانی نوشتمن که به ایشان ستم کردی  
و در روایت دیگر آمده که خدای تعالی می فرماید: نیکیها تو در برابر ستمت به مردم از بین رفته است.  
وای بر ستمگر از دست مظلوم.

فردا که در دادگاه الهی وزندان و آتش قرار می گیرند مظلوم به خدای عرض می کند داوری فرما بین  
من و آنکه بر من ستم کرد.

#### ۱۵۴۰۰...

پس چون یوسف علیه السلام اینچنین دعا کرد ابری سیاه آشکار شد که از آن دانه های تگرگ به اندازه

تخم شتر مرغ می‌بارید تا آنکه اهل کاروان بر هلاک خویش یقین کردنده پس مالک ندا در داد ای قوم اگر در میان شما گنهکاری هست پیش از هلاک بدرگاه باری تعالی توبه نماید در این هنگام مردسیاه گفت من گنهکارم مالک گفت که با غلام عبرانی چنین و چنان کردم و او لبان خود را حرکت داد و کلماتی را گفت و در این هنگام ابر سیاه آشکار شد مالک چون این را بشنید به نزد یوسف عليه السلام بیامد و عرض کرد:

ای پسر! آیا گمان می‌بری که بین تو و پروگار آسمان قرابتی هست؟

فرمود: آری

عرض کرد: پس بر ما رحمی بفرما.

یوسف عليه السلام تسمی فرمود و سخنانی بزبان راند به نیروی خدای تعالی ابر به دو پاره شد بارش تگرگ باز ایستاد و خورشید نمایان گردید.

پس مالک عرض کرد: به مقام تو نزد خدای تعالی بی بردم روا نیست تو را در این حال باقی بگذارم پس بند و زنجیر او را بگشود و براو جامه نیکو پوشانید و اهل خود را امر کرد که از پشت سر یوسف عليه السلام گام بردارند و براو پیشی نگیرند.

چون یوسف عليه السلام به شهر بلسان وارد شد اهل آن شهر بروی احتجاج کرده بـت هائی را همانند چهره او بـساختند و آن بـتها را تا هزار سال پرسـتش کرـدند... و چون یوسـف عليه السلام به بـلـسـان کـه مردمـش بـت پـرسـت بـودـند درـونـشـد و دـیدـگـان مـرـدم آـنـجـا بـرـخـسـارـهـی یـوسـف عليهـ السلامـ بـیـفتـادـ پـرـسـیدـند چـهـ کـسـ توـ رـاـ اـینـ گـونـهـ آـفـرـیدـهـ استـ؟ فـرمـودـ: خـدـایـ تعـالـیـ عـرـضـ کـرـدـندـ: اـیـمـانـ آـورـدـیـمـ بـهـ کـسـیـ کـهـ توـ رـاـ اـینـ گـونـهـ آـفـرـیدـهـ پـسـ هـمـهـ بـتـانـ بشـکـستـندـ وـ بـهـ پـرسـشـ خـدـایـ تعـالـیـ روـیـ کـرـدـندـ.

شـگـفتـاـ! قـومـیـ اوـ رـاـ دـیدـنـدـ وـ اـیـمـانـ آـورـدـنـدـ وـ قـومـیـ دـیـگـرـ اوـ رـاـ دـیدـنـدـ وـ کـافـرـشـدـنـدـ... پـاـکـ استـ آـنـ آـفـرـینـنـدـ کـهـ چـهـرـهـ اـیـگـانـهـ رـاـ بـرـایـ قـومـیـ مـایـهـیـ فـتـهـ وـ بـرـایـ قـومـیـ دـیـگـرـ مـایـهـ عـبـرـ قـارـ دـادـ.

\*\*\*\*\*

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود نگاه عترت به چهره ی زیبا عبادت است و کسی که به روی نیکو به شهوت بـنـگـردـ بـرـ اوـ چـهـلـ هـزـارـ گـانـهـ نـوـشـتـهـ شـوـدـ تـاـ بـنـدـگـانـ بـدـانـدـکـهـ بـینـ دـوـ نـگـاهـ فـرقـیـ بـزـرـگـ استـ. یـکـیـ اـزـ نـیـکـانـ گـوـیدـ باـ خـدـایـ تعـالـیـ عـهـدـ کـرـدـهـ بـودـ کـهـ هـرـگـزـ درـ زـیـبـاـ روـیـانـ نـنـگـمـ روـزـیـ درـ طـوـافـ خـانـهـ خـداـ نـاـگـاهـ دـیدـهـ اـمـ بـرـ زـنـیـ زـیـبـوـیـ اـفـتـادـ پـسـ درـنـگـ کـرـدـ وـ اـزـ زـیـانـیـشـ درـ شـگـفتـ شـدـ درـ اـینـ هـنـگـامـ اـزـ آـسـمـانـ تـیـزـ فـرـودـ آـمـدـ وـ درـ بـرـ اـبـرـ دـیدـگـانـ نـوـشـتـهـ اـیـ نـمـایـانـ شـدـکـهـ درـ آـنـ نـوـشـتـهـ بـودـ: " چـونـ بـعـرـتـ نـگـاهـ کـرـدـیـ توـ رـاـ بـهـ تـیـزـ هـرـآـیـنـهـ اـگـرـ بـهـ شـهـوـتـ مـیـ نـگـرـیـستـ توـ رـاـ بـهـ تـیـزـ شـتـیـ وـ پـلـیدـیـ مـیـ زـدـیـمـ".

در تفسیر سجستانی<sup>۱۰۸</sup> وارد شده که چون یوسف عليه السلام به دروازه شهر قدس<sup>۱۰۹</sup> رسید میرآن شهر درخواب دید که کسی ندا می دهد که بهترین مردم در سرزمینت به سوی تو می آید شایسته است فردا او را خوشآمدگوئی و برای او میهمانی سازی و آنچه را که می فرماید انجام دهی. پس چون امیر از خواب برخاست فرمود تا میهمانی بزرگی برپا گردد و خود به خوشآمد اهل کاروان رفت و از آنان پرسید کدامین شما بزرگ این کاروان هستید؟ مالک را نشان دادن امیر در شگفت شد و با خود اندیشید که این مرد سالی دویار به شهر ما می آید و تا کنون به من امر نشده بود که او را خوشآمدگویم. امیر در این اندیشه بود که ناگاه سواری از آسمان فرود آمد و او فرشته ای از فرشتگان الهی بود که برای محافظت یوسف

علیه السلام آمده بود و به همراه او یکصد فرشته دیگر نیز آمده بودند و در خبر است که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را محافظانی است که وی را از آفات و بلایا به فرمان خدای تعالی محافظت می کنند و دلیلش فرمایش او تعالی است که می فرماید:

الله مُعَقِّباتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ ۝

که منظور به امر الله می باشد که او را از بلایا و آفات حفظ می نماید و او را این فرشته همراهی می نماید و آن جنی باشد بصورت غزال و او جنی است که با یوسف علیه السلام زاده شد و هیچ انسانی نیست مگر آنکه با او جنی زاده شود که او را همیشه همراهی کند چون سفر کند با او سفر کند و چون بیمار شود با او بیمار شود و چون شفاء یابد او هم شفاء یابد و چون بخواب رود از او محافظت نماید و چون بمیرد او هم بمیرد.

پس سوار به امیر نزدیک شد و امیر از او پرسید توکیستی؟

گفت من همانکه درخواب تورا به استقبال فرمان دادم.

پس سوار به او گفت آن که درخواب به استقبال او فرمان یافته این پسر می باشد.

پس اهل قافله را فرمان داد قبل از پسر وارد شوند پس همگی داخل شدند چون نوبت به یوسف علیه السلام رسید. عرض کرد: کیستی تو؟ فرمود من آنم که تو به استقبالش فرمان یافته. امیر در شکفت شد و پرسید: که تورا اینگونه خبر داد؟

فرمود: همانکه تورا به استقبال من امر فرمود.

امیر عرض کرد: فرمان یافته ام تا آنچه را که تو فرمایی انجام دهم.

فرمود: فرمانت می دهم تا در شهر قدس هرگز بتان را نپرسنی تا از آتش نجات یابی.

عرض کرد: فرمانت را پذیرفتم... چراکه هنگامی که داخل شدی بت من برتو سجده کرد و من گواهی می دهم که توازن راستگویان هستی.

یوسف علیه السلام فرمود: پروردگار من می کند آنچه را که خواهد و آنچه را که اراده فرماید و بر هر چیز و هر کاری توانست.

امیر با یوسف علیه السلام سرگرم گفت و گو بود که به درب ورود رسیدند پس یوسف علیه السلام توقف فرمود چون امیر به پشت سر نظر انداخت سپاهی بی شمار دید عرض کرد خانه من گنجایش این همه سپاهی راندار و من قادر به تامین خوراک اینان نیستم.

یوسف علیه السلام لبخندی زد و فرمود ای ملک اینان سپاهیان خدای تعالی می باشد چیزی نمی خورند و نمی آشامند خوراکشان تسبیح و شرابشان تهلیل است.

عرض کرد: اینان کیانند؟

فرمود اینان فرشتگانی هستند که خدای تعالی برای کمک و نگهبانی من فرستاده است پس امیر از بزرگی شأن یوسف علیه السلام در شکفت شد.

چون یوسف علیه السلام از درب گذر کرد بت نخست بر او سجده کرد پس حرکتی کرد و آنگاه قطعه قطعه شد.

امیر چون چنین دید به خدای تعالی ایمان آورد مهمانی بزرگی ترتیب داد و فرمود پیاله ای برنج آمیخته

باشیره نزد یوسف عليه السلام نهادند پس یوسف عليه السلام لقمه‌ای از آن برداشته پیاله را به نفر بعد داد او نیز لقمه‌ای از آن خورد و نیز تمامی اهل قافله آنجان از آن پیاله خوردندا تا همگی سیر شدند و به برکت یوسف عليه السلام چیزی از آن غذا کم نشد.

چون امیر اینگونه دید ندا در دادکه ای قوم او بزرگ و امیر شماست. گفتند: نه او بنده است. امیر گفت: پس کیست آقای شما؟ قوم اشاره به مالک کردند. پس امیر روبه مالک کرد و گفت: ای مالک اگر چنان معجزه‌ای از بندهای برآید پس از آقای شما چه خواهد ظاهر شد؟ چرا که همیشه آقا از بنده بهتر است. مالک از این سخن در شگفت شد و پاسخ داد: این بنده از آقایش بهتر است.

امیر پرسید: چگونه بندهای می‌توانند از آقایش بهتر باشد؟

مالک باز دیگر پاسخ داد: ولی این بندهای است که از آقایش بهتر است.

پس آنگاه سخن را تا تمام گذارد و پاسخی نداد پس خدای تعالی گوش و هوش را از او گرفت تا آنگونه که می‌خواهد در حق یوسف عليه السلام حکم نکند. از این رو بر دل امیر گذشت که بین او و یوسف عليه السلام جدایی خواهد افتاد.

شب هنگام مالک بهمراهی کاروانش پنهانی از شهر خارج شد چون خبر به امیر شهرقدس رسید بی معطلي با دوازده هزار سپاهی به قصد گرفتن یوسف عليه السلام حرکت کرد. چون چشم سپاهیان به یوسف عليه السلام افتاد احدی برشت اسب ها باقی نماند مگر آنکه بزمین فرو افتاد واز شیرینی نگاه یوسف عليه السلام سه روز و سه شب را در بیهوشی بسر بردا. تا آنکه مالک بن زعر از دسترس آنان خارج شد.

پس چون به شهر عربیس<sup>۱۱</sup> رسیدند یوسف عليه السلام با خود اندیشه کرد که براستی خدای تعالی خلقی زیبا تر از من نیافریده است و هیچ کس شیوه من نیست چون وارد شهر شوم همه نگاهها در من خیره خواهد شد.

پس چون وارد شهر شدند همه را مانند خود بلکه زیباتر از خود دید و هیچکس متوجه زیبایی او نشد. پس ندائی شنید که ای یوسف توهمند کردی که مانند تو در ملک من نیست و مانند تو در ملک من خلائق بسیار است.

این گونه بود که چون موسی عليه السلام به هنگام راز و نیاز با پرورگارش طلب دیدار او تعالی را کرد گمان بردا که تنها او در حال مناجات با پروردگار خود می‌باشد پس خدای تعالی وحی فرمود تا او توجهی به راست و چوب خود نماید چون نظر کرد هزار مرد مانند خود دید که چون او لباس پوشیده و هر یک عصائی مانند عصای او در دست داشتند و همچون او ندای رب ارنی الیک سر داده بودند. پس ندا در داده شد که ای موسی آیا گمان بردا که ماجز تومشناقی نداریم؟

گوید: پس یوسف عليه السلام از اسب بزیر آمد و سر به سجده خدای تعالی نهاد واز آنچه که برقلبش گذشتند بود توبه کرد پس ندا در داده شد: "که ای یوسف اکنون سر بردار"

حال یوسف عليه السلام بعد از آنکه توبه کرد دگرگون شد پس چون سر برداشت در چشم مردمان همچون فرشتهای مقرب جلوه گردید پس جملگی روی سوی او آوردند.

نقل است که شیعی ابراهیم ادهم<sup>۱۲</sup> به قصد طواف خانه‌ی خدا از منزل خارج شد و آن شبی مهتابی بود چون به خانه خدا رسید آنرا خالی یافت با خود اندیشه که شیعی را راحت در طواف یافتم چون پای در طواف نهاد هفتاد هزار طواف کننده دید که طواف خانه خدا را می‌کردند در شگفت شد که هیچ شبی مانند امشب این خلق طواف کننده بودم پس یکی از بزرگان آن گروه توجهی به او کرد و گفت "یا

ابراهیم اینان جملگی طالبان خلوتند طمع کرده‌اند در آنچه تو طمع کرده‌ای پس تمامی طمع کنندگان جمع گردیده‌اند".

\*\*\*\*\*

چون یوسف عليه السلام به دروازه‌ی مصر رسید منادی ندا در داد.

پس مالک بن زعر گفت در هیچ کجا فرود نیامدم و هیچ کجا بارسفر نبیست مگر آنکه خیر آشکار شد برایم به برکت یوسف عليه السلام... و می‌شنیدم تسبیح فرشگان همراه او را که هر صبح و شام بر او سلام می‌کردند و می‌دیدم بالای سر او ابر سفیدی را که بر او سایه‌انداخته بود چون حرکت می‌کرد با او حرکت می‌کرد و چون توقف می‌فرمود با او توقف می‌کرد.

پس مالک بن زعر به یوسف عليه السلام عرض کرد:

"ای غلام از کار تو در شگفتمن دوست دارم خدای تعالی را برایم بخوانی چرا که برای من فرزند پسری نیست و من فقط فرزند دختر دارم."

یوسف عليه السلام برای او دعا کرد پس خدای تعالی دوازده دوگانه پسر به او عطا فرمود.

پس چون به رود نیل در یک متزلی مصر رسیدند مالک یوسف عليه السلام را بتند خود خواند و عرض کرد ای یوسف اینجا مصر است و ما به مقصد رسیده ایم برخیز پیراهن و جامه ازتن بدر آر و سر و بدنت را بشوی تا غبار سفر و سختی راه از نتن بدر شود. پس یوسف عليه السلام جامه ازتن بدر کرده و درآب رود نیل فرورفت پس دو مار برپشت او برآمدند و اوراشستشو دادند و زیبایش کردند پس خدای تعالی چندین برابر بر زیبایی او بیفروز و چون مالک او را دید در برابرش به سجده افتاد پس یوسف عليه السلام فرمود: چنین مکن که سجده فقط برای خدای تعالی می‌باشد.

فردای ان روز مالک تاجی از طلا بر سر او نهاد انباشته از گوهر و یاقوت که میانش با حریر بسته شده بود و لباسی بر او پوشانید که سرتا پای از گوهر پوشیده بود و نیز دستبندهائی از گوهر و یاقوت بر دستانش کرد و بدین گونه او را زیست بسیار داده و بر ماده شتری بشانید.

چون یوسف عليه السلام بدین گونه به دروازه مصر وارد شد صدائی شنیده شدکه گوینده‌ی آن ناییدا بود و فریاد می‌کرد ای اهل مصر جوانی بسوی شما آمده است که هیچکس اورا نمی‌بیند مگر انکه سعادتمند شود و کسی نگاه در روی او نمی‌کند مگر آنکه شادمان و رستگار گردد پس طلب کنید او را و بینیدش. چون این ندا شنیده شد بر آنان داخل شد سپس ندا در داده شدکه اورادر متزل مالک بن زعر بجوابید.

## اشاره

برای عزت مواضعی است و برای ذلت نیز مواضعی.

موضع عزت یوسف عليه السلام در مصر بود و عزت مؤمن نیزه‌نگام مرگ می‌باشد آنچا که اول تعالی می‌فرماید:

"يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً."<sup>۱۳۱</sup>

چون مؤمن به سوی مولا یش رود خروجش از دنیا نزدیک شود...

پس چون خروج تو از دنیا نزدیک شود برایت پژشک آورند و تو سالم هستی پس گویند فلاپی علیل شد...

پس آیا برای تو راهی به دارو هست و آیا از مردمان کسی دوست تو هست؟

و آیا هیچ طبیبی چاره ساز کارتو هست؟

پس همه‌ی پزشکان را برای تو بخوانند و همه داروها را برای تو جمع کنند و هر آنچه را که بدان امید نجاتی برای تو دارند و تمامی این‌ها جز بر دردت و تمامی داروها جز بر بیماریت و تمامی اجتماعاعشان جز بر رنجت نیفرازد.

پس تو در میانه باشی و گویند فلانی وصیت کرد و پنهان و پیدای اموالش را حساب کرد.  
و تو در میانه باشی و گویند زبان فلانی بند آمده است و کسی از برادرانش را نمی‌شandasد و با همسایگانش سخن نمی‌گوید پس به تو گویند این برادرت فلانی است و تونتوانی با او سخن بگویی و سلام او را پاسخ گویی.

پس کجاست آن فصاحت و آن تیزی زیان و کجاست آن شیرینی و توانایی کلام؟  
پس تو در میانه باشی و گفته شود که فلان بن فلان از دنیا رفت و به مولایش ملحق و از جمیع دوستان منقطع شد.

#### شعر:

غدا ینقل الحاملون جنازتی	خرجت من الدنیا وقامت قیامتی
خروجی وتعجیلی الیه کرامتی	وعجل اهلی حرقبری وصیروا
و لا یقضون من مالی جنایتی	ذوالمراث یقتسمون مالی

#### ترجمه:

از دنیا رفتم و قیامت فرارسید.....فردا جنازه ام بر روی دست حمل می‌کنند.  
پس شتاب کنند نزدیکانم به کندن گورم.....پس تنها ارزش شتاب به سوی گور باشد  
میراث خواران اموالم را میان خویش قسمت کنند.....و ذره‌ای از آن را صرف جبران بدی‌هایم نکنند.

\*\*\*\*\*

چون به شهر وارد شدند پرنده‌گان به آوازه خوانی و درختان به رقص درآمده میوه‌ها رسیدند. قرار از همه برفت و آثار همه جا آشکار شد و هیچیک از اهل مصر به هوای دیدن او چیزی نخورد نیاشامید.

#### اشارة

عارفان به مولای خود مشتاقند و اشتیاق آنان به مولای خود عظیم است.  
در خبر است که عارفان چون در غربت به مولای خود اینچینین مشتاق می‌باشند پس چگونه خواهد بود که در محضر مولی به اوتمالی نظرکنند.

#### حکایت

شبی<sup>۱۴</sup> رحمت الله عليه گوید در طواف خانه خدا زنی را دیدم که می‌گفت این خانه کسی است که به او مشتاقم پس صورت خود را بر دیوار کعبه نهاد و ساعتی خاموش بود سپس می‌گفت شوق گیج ام کرده است شوق دورم کرده است شوق نزدیکم کرده است شوق پستم کرده است شوق رهایم ساخته است شوق سعادتمندم کرده است و شوق حایل بین چشم خواب است و شوق بین خوف رجا است.

پس او به گفتم آیا به پروردگارت شوق داری گفت نه... زیرا شوق نیست مگر برای غایب و ارعالی چشم  
برهم زدنی ازمن غایب نبوده است.

و شبی رحمت الله عليه گوید جوانی دید با اندازی نحیف و پای هایی لاغر در طوف می گریست و می  
گفت وا شوقاء آنکه مرا می بیند و من او را نمی بینم پس به او گفتم کجاست او...؟ جوان فریادی کرد  
واز دنیا برفت.

واز شبی علیه الرحمه سوال شد آیا به پروردگارت مشتاقی گفت نه زیرا که شوق برای غایب است نه  
حاضر... حال آنکه مولای ما همیشه حاضر است. و از کسی که او را می بیند هرگز جدا نیست بلکه به او  
تعالی بقا می باید و وجودش از مشاهده او تعالی به آتش کشیده می شود چونان پروانه ای که آنقدر از  
چراغ دوری نکند تا وجود خود را به آتش در کشد. سپس چنین گفت:

شعر:

فقلت هل يوما خلوت من العشق  
حلاونها حتى التيام—— فی حلقی

يقولون لي بالله هل انت عاشق  
شربت بكاس الحب في المهد شربه

ترجمه:

می پرسند مرا که به خدا هرگز عاشق بوده ای..... پس گفتم آیا هیچ روزی از عشق تهی بوده ام؟  
در گاهواره نوش از جام محبت نوشیده ام..... شیرینی آن تا قیامت در گلویم باقی است

\*\*\*\*\*

وابراهیم بن ادهم علیه رحمه چنین گفته است:

وايتمت العيال لکى اراكا  
لما حسن الفواد الى سواكا  
وليس قلبى بموضع لسواكا  
قلت لها اصبرى هذا بلا كا  
طال شوقى متى يكون لقاكا

قطعت الخلق طرا فى هوaka  
فلوقطعتنى فى الحب اريا  
خواطر قلبى فى الضمير اراكا  
شكى روحى فراق بعد وصل  
يا حبيبى وصفوتى ورجايى

ترجمه:

از مردمان کاره گرفتم به هوای تو..... و اهلم را پیتم کردم تا تو را ببینم  
اگر در عشق تو تکه تکه گردم ..... مبا دا که دل بجز تو برگزیند  
خطورات قلبی ام در وجودم دیدار توست ..... و هرگز دلم جز بسوی تو نگراییده است  
روح از جدایی پس ازوصل در فغان است ..... پس او را گفتم شکیبا باش که اینهم امتحان توست  
ای حیب من و ای برگزیده من وای امید من ..... درازگشت شوقم کی موعد دیدارت است؟

\*\*\*\*

### حکایت

ابوسعید الخدری <sup>۱۵</sup> رضی الله عنه گوید: "در بیابان زنی را دیدم بی دست و پای و نیایش می کرد :  
ای صاحب منت و نیکوئی! آن لطف که در حق من کردی، در حق دیگری نکردی پس چگونه تو را یاد  
کنم؟ و شکرت را بجای آورم...؟ ای مذکور ذاکران وای مشکور شاکران".

پس به او گفتم: "چه متنی بر توست حال آن که تو این گونه هستی؟"

گفت: "من محبت و معرفت"

گفتم: "دلیل محبت و معرفت چیست؟"

پس در وقت درهوا مانند پرندهای به پرواز در آمدگوید او را دیدم بر پرده کعبه آویخته است در شگفت

شد

گفت: "ای ابو سعید آیا تعجب می کنی از قوت یک ضعیف؟"

\*\*\*\*\*

به کسی گفته شد علامت مشتاب چیست؟

گفت سکون تا جایی که مات زده در نظر آید و معصوم علیه السلام فرمود: نیست مؤمن مگر مشتاب به خدای تعالی

\*\*\*\*\*

ادامه داستان... صبح روز بعد مردم بدر خانه‌ی مالک بن زعرگرد آمدند و بر در چون مستان طوفان می‌کردند چون خبر به مالک رسید از جای برخاست و گفت ای مردم چه می‌خواهید گفتند می‌خواهیم نظر در صورت کسی کنیم که همراه آورده‌ای.

مالک در شگفت شد و با خود اندیشید که امر عجیبی است چه چیزی اضافه در صورت او می‌بینند که در سایر صورت‌ها نیست چه صورت او مانند سایر صورتها وقد اومانند قد بقیه مردمان است.

پس فرشته‌ای که به صورت انسان او راه‌های می‌کرد گفت به آنان بگو هر کس مایل به دیدار است باید دیناری بپردازد. و مالک نیز همان گفت.

پس مردمان شادگشتند و گفتند بگشای درب را که هیچ کس از ما داخل نمی‌شود مگر آنکه دیناری راه‌های داشته باشد پس هر کس داخل شد دیناری انداخت که سرانجام برابر شد با ششصد هزار دینار و هر کس به فیض دیدار نایل می‌شد عقل خود را گم می‌کرد... به نحوی که راه خروج را گم می‌کرد و به ناچار مالک به غلامان دستور می‌داد او را به خارج از منزل هدایت کنند و هر یک از مردمان که از منزل خارج می‌شد راه منزل خود را نمی‌دانست و کسی از نزدیکان را نمی‌شناخت و کلامی سخن نمی‌گفت و گفته‌ای را نمی‌شنید.

نکته:

اگر دیدار مخلوق این‌گونه است پس چگونه است دیدار خالق؟

دروغ می‌گوید آنکه ادعای محبت خدای تعالی دارد و هنوز گفته‌ها را می‌فهمد.

دروغ می‌گوید آنکه ادعای محبت خدای تعالی را دارد و دیگری را نیز دارد.

یکی از نیکان می‌گفت در بغداد بودم جوانی را دیدم در پیشاپیش شیخی و شیخ جوان را گفت دیگر چه می‌خواهی از من؟ گفتنی این بکن کرد گفتی آن نکن نکردم گفتنی زنت را طلاق گو او را طلاق دادم گفتنی محسوب پس نخسیبدم گفتنی به یاد من مشغول باش پس همیشه به یاد تو بودم دیگر چه می‌خواهی؟

جوان گفت می‌خواهم که بیمیری...

گوید پس پشت بر خاک نهاد و پای ها دراز کرد و گفت باشد اینک که تو می‌خواهی می‌میرم... گوید پنداشتم که مزاح می‌کند پس به او نزدیک شدم و او را تکان دادم ولی او مرده بود پس بر سر

خودم زدم و گفتم وای برکسی که ادعای دروغ دارد این حال کسی است که ادعای محبت مخلوق داشت وای برکسی که ادعای محبت خالق را دارد چون گریان و نالان به خانه باز می‌گشتم از خانه ای صدای شیون و نوحه شنیدم پس پرسیدم از اهل آن خانه گفتند جوانی نیکو روی وارد خانه امش شد خسیبد و بی هیچ علیتی بمرد چون بیشتر پرسیدم داشتم این همان جوان است پس تعجب کردم از موافقت حال آن دو، چون قیامت شود روی دروغ زنان سیاه شود آنانی که ادعای محبت اوتعالی را داشتند و کار محبان را نمی‌کردند چنان که خدای تعالی فرماید:

"وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الْأَدْيَنَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَجْهُهُمْ مُسْوَدَةٌ"

\*\*\*\*\*

چون روز دوم شد مالک سرپرداشت و گفت هرکس طالب دیدار است باید دو درهم بدهد پس در پایان روز دوم دوازده صد هزار دینار انباشته شد پس مالک درب منزل را گشود یوسف عليه السلام را برتحت نشانید او را به انواع زینت ها آراست و منادی رادستور داد ندا در دهد هرکس قصد خرید این غلام را دارد حاضر شود و هیچ کس نبود مگر آنکه طمع خرید او را در سر می پروراند... پس همگی جمع شدند و آنچه را که داشتند برای خرید او عرضه کردند پس فرشته ای که همراه یوسف عليه السلام بود ندا در داد که این غلامی عزیز است و کسی جز عزیز مصر اورا نخواهد خرید.

نکته

نه هر زبانی شایسته تذکر است  
ونه هر شکوههای شایسته درخت است  
ونه هر درختی شایسته بستان است  
ونه هر بندهای شایسته مناجات سحر است  
ونه هرکس شایسته راز و نیاز با جبار است  
نه عزت به نسب است  
ونه دوستی به طلب  
ونه نجات به فرار.  
ونه نزدیکی با "جبار" به وسیله و سبب است.

عزیز آن است که او تعالی عزیزش کند  
و ذلیل آن است که او تعالی ذلیلش کند  
و بیش آن است که او تعالی بیشش کند  
و اندک آن است که او تعالی اندکش کند  
و علیل آن است که او تعالی علیلش کند  
ومقبول آن است که او تعالی قبولش کند  
ومطرود آن است که او تعالی طردش کند  
امر به اراده بندگان نیست و نیل به نیکی به مجاهدت نیست.  
چه بسیارند تلاش کنندگان مطرود و چه بسیارند بخواب روندگان مقبول در نزد مللک معبد.

وجه بسیارندکوشندگان بی نتیجه وجه بسیارند شایستگان بی تلاش.

حکایت است شبی از شب ها بازیزد بسطامی رحمت الله علیه از منزل خارج شد و آن شبی مهتابی بود پس با خود گفت امشب شبی است آرام و آسمان به روشنایی ماه ستارگان زینت یافته است ولی از جمع محجان کسی را بر آستانه‌ی عبادت او تعالی نمی‌بینم پس سروشی شنیدکه می‌گفت ازکثر محجان مجال آسودگی نیست ولی هر کسی را به درگاه ما راه نیست و هر انسانی شایسته مناجات ما نمی‌باشد. این گونه حضرت یوسف علیه السلام به مقام قرب معمود یگانه رسید.

در حالی که حضرت شعیب علیه السلام تا آن حد گریست تا نایبنا شد و آنچنان در روزه بود که قامتش خمیده شد و آنقدر نماز خواند تا زمین گیر شد.

پس عرض کرد به عزت و جلالت سوگند اگرین من و تو دریابی از آتش باشد به شوق تو آن را کوتاه خواهم کرد و جلیل جبار جل جلاله اورا ندا فرمود ای پیامبر من! اگر به شوق بهشت می‌گریبی تو رابرای آن خالص کردم و اگر از ترس آتشم گریانی درامان هستی

عرض کرد به جلالت و عظمت وکبریاییت سوگند... نمی‌گریم به شوق بهشت تو و یا که از ترس آتش تو... ولی می‌گریم به شوق دیدار تو.

پس خدای تعالی به او وحی فرمود: مژده باد تو را قسم به عزتم و بلندایم در بالاترین بالاهای مکانم که من برایت قصری ساخته ام از گوهر سفیدکه ظاهرش ازیاطنش و باطنش از ظاهرش پیداست و دریش به دیدارمن باز می‌شود و تو را به دیدار خود خالص گردانیدم و هیچ گاه درب دیدارمن بر توبسته نمی‌شود انشاء الله و چنین گویید:

شعر:

الهی لست فى البلوى  
مرادي منك ما تعلم  
فان اعطيتني الدنيا  
فلاراضى من الدارين

ولا اشكوا من البلوى  
ايا من ينزل البلوى  
وان اعطيتني العقبي  
الا رويه المولى

ترجمه:

خدایا در بلا نیستم ..... و از بلا گلایه ای ندارم  
نیاز مرا از خود تو می‌دانی..... ای آنکه بلا را فرو می‌فرستی  
پس اگر مرا دنیا بخشش فرمایی ..... و یا آنکه مرا سرای باقی عطا فرمایی  
پس هرگز از هر دو دنیا..... جز به دیدار مولایم خشود نمی‌شوم

و قومی هستندکه خدای تعالی به آنان اشتیاق دارد  
در حدیث آمده است به داود علیه السلام وحی فرمود:

ای داود شوق نیکان به من زیاد است ولی شوق من به آنان شدید تر است.

و گفته شده قلوب مشتاقین به نور الهی نور افسان است و چون دهان بگشایند نوری مایین آسمان و زمین را روشن کنند پس خدای تعالی آنان را به ملائکه عرضه کرده می‌فرماید اینان مشتاقان به من هستند شما را گواه می‌گیریم که من بر آنان مشتاق تر هستم و نیست به حق مشتاق کسی مگر آن که حق به او مشتاق

تر است.

و البته جماعتی هستند که مرتبه‌ی شوق را ساقط می‌دانند و می‌گویند اشتیاق به غایب است و مولای ما همراه ماست پس چگونه (به کسی که همراه ماست) مشتاق باشیم و بعضی از مشایخ که (رحمت خدا بر آنان باد) گفته اند هنگامی که خدای تعالی بر بنده‌ای منت نهد، بابی از خوف بروی می‌گشاید پس زندگی بروی سخت گردد. سپس بابی از رجاء بر او می‌گشاید تا بر آن عبادت کند.

کعب الاحبار<sup>۱۷</sup> رضی الله عنه می‌گوید خدای تعالی به موسی بن عمران چیز وحی فرمود: ای کلیم من (بدان که) من در میان دو پهلوی دوستان و برگزیدگانم خانه‌ای ساختم و آن را قلب نام نهاده ام که زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهتابش محبت، ستارگانش خطرورات (قلبی)، خاکش همت، رعدش خوف، برقش رجاء، ابرش تفضل، بارانش رحمت، درخشش وفا، میوه اش حکمت و دریای آن داشت روزش فراست و آن روشنی است و شبش معصیت و آن تاریکی است. و برای آن خانه چهار رکن است رکنی از انس، رکنی از توکل، رکنی از یقین و رکنی از صدق. و برای آن چهار در است دری از علم، دری از حلم، دری از یقین و دری از معرفت... و بر آن قفلی از صبر نهاده ام و بر آن خانه، کسی جز من آگاهی ندارد چرا که من آن خدائی هستم که جز من خدائی نیست و شریکی در پادشاهی ندارم.

ای موسی! طبیبان آنچه را در ظاهر می‌بینند درمان می‌کنند و من درمان کننده‌ی باطنم، چرا که من آگاه به اسرار سینه‌ها هستم.

ای موسی! به بهشت من تشهی باش که سیرابت می‌کنم و تو را به دیدار رضوان نایل می‌کنم که من ملک دیان هستم.

ادامه داستان... ابن عباس گوید روز سوم مردم بر در خانه مالک اجتماع کرده در حالی که او در صحن متزلش بر تختی نشسته بود و برسرش تاجی از طلا نهاده و چوب دستی در دست داشت پس مردم بر او سلام کردند و او پاسخشان داد و به ایشان خوش آمدگفت و برای آنان فرش‌های دیبا گسترانید و سایبان هایی مزین به طلا و جواهر برافراشت. با طعام‌های پاکیزه سیراشان کرد و با شراب خنک سیرابشان نمود و به آنان سوغات‌سفر شام عطا کرد.

سپس گفت: ای اهل مصر آیا شما را با من حاجتی است؟ گفتند: آری امروز شهر ما به برکت خیری که با خود آورده ای بهترین و پربرکت ترین شهرهای است. پس مالک سر زیر انداخت و با خود اندیشید که این همه خیر به برکت غلامی است که ازاولاد یعقوب عليه السلام در سرزمین شام نزد کوه اردن در وادی کعنان خردیاری کرده ام. پس گفتند ای تاجر اگر میل فروش داری ما این غلام را به مال زیاد از تو می‌خریم و اگر قصد فروش نداری به او و به زیبایی و نیکوئی اش بنگریم مالک گفت ای اهل مصر اما در باره نگاه به او صحبت کردید امروز مجال این نیست و اما درباره فروش او صحبت کردید پس چاره‌ای جز فروش او نیست انشاء الله تعالی.

گفتند ما را با تماشای او بازگردان گفت هنگام صبح جمعه انشاء الله او را خارج می‌کنم بسوی مکانی که محل خرید و فروش بندگان است و آن زمینی است خشک و مرتفع که نه گیاهی هست در آنجا ونه چیزی دیگری پس در آنجا استوانه‌ای به رنگ های مختلف می‌سازم از سنگ مرمر و بر آن پوششی از خز و دیبا می‌اندازم تا مانند قبه ای در هوا باشد و بر آن تختی می‌نشانم از چوب صندل مرصع به جواهر که دارای چهارپایه زرین و دودوسته زمردین باشد و بر هر پایه عمودی از طلا نصب می‌کنم و بر سر هر عمود

طاووسی با بال های گسترانیده می گذارم و بالای تخت را سایبانی از از دیباخ معطر به مشک و عنبر قرار می دهم تا یوسف عليه السلام بر آن بشیند.

قصد مالک از این کار بالا بردن شان یوسف عليه السلام بود و اینکه مکان نشستن او بالا باشد و در میان مردم مشهود باشد تا همگان از کوچک و بزرگ مرد و زن آزاد و بنده و تمامی مردمان او را ببینند و مالک خود مردم را بر دیدن یوسف عليه السلام جمع می کرد.

گوید روز بعد بار دیگر منادی ندا در داد هر کس طالب دیدار یوسف عليه السلام است دو دینار پردازد پس دوازده صد هزار دینار انباشته شد پس مالک درب خانه را گشود پس یوسف عليه السلام را بر تخت نشانید و اورا به انواع زیستها زینت داد پس منادی را فرمان داد ندا در دهد هر کس قصد خرید این غلام را دارد آمامده باشد پس نماند احدی مگر این که در طمع خرید یوسف عليه السلام افتاد و باقی نماند احدی نه کوچک و نه بزرگ نه زن و نه مرد نه پیر و نه جوان مگر اینکه از متزل خود خارج شدند حتی دختران شوهر ناکرده و تارکان دنیا منازل و صوامع را در هواخیرین او ترک کردن و انجه را داشتند برای خرید او عرضه کردند و آن روز جمیعه بود.

پس فرشته‌ای که به صورت انسان همراه یوسف عليه السلام بود ندا در داد طمع را بر دارید این غلام عزیز است و عزیز را خریداری نباشد مگر (آن) عزیز؛  
چنانکه خدای تعالی فرمود:

"وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ" ۱۱۸

#### نکته

نه هر انسانی شایسته تذکر است  
ونه هر گوینده‌ای راست گوست  
ونه هر وعده دهنده‌ای وفا می کند  
ونه هر موظه‌گری عمل می کند  
ونه هر شاهی تاج می گذارد  
و نه هر خواب بیننده‌ای آنچه را که خواهد در خواب می بیند  
ونه هر دست درازکننده‌ای به آنچه خواهد می رسد  
ونه هر قیام کننده‌ای از برگزیدگان است  
و نه هر بر در ایستاده‌ای شایسته اجازه ورود است  
ونه هر وارد شونده‌ای شایسته وصل.

#### شعر:

وجوه القبیل علیها علامه  
الآن سلاک الطريق کثیره  
ولیس لکل وجوه قبیل  
ولکن الواصلین الی قلیله

#### ترجمه:

بر رخسار پذیرفته شدگان نشانه ای است ..... ولی هر روی پذیرفته نیست  
بدان که پویندگان راه بسیارند ..... ولی رسنگان بنم بس اندکند

و گوید عزیز مصر با تمامی حشم و خدم در هیئت خودش برای زیارت یوسف عليه السلام از منزل خارج شد و بر تختی بلند بنشست. مردان در سمتی و زنان در سمتی دیگر جهت نظاره و بعضی جهت خرید یوسف عليه السلام مستقر شدند. آنگاه کسی را نزد مالک فرستادند که ای تاجر غلام را بیرون بیاور تا در او و زیبائی و نیکوئی اش نظر کنیم.

پس مردمان از هر سوی جمع شده و انتظارقدوم یوسف عليه السلام را داشتند. پس مالک روی به یوسف عليه السلام کرد سپس سرش را تا میان دینگان مسح نمود آنگاه عرض کرد:  
ای دوست من یوسف مردمان برای زیارت تو جمع شده‌اند پس چه می‌فرمایی؟  
پس فرمود بکن آنچه را که خواهی.

گفته‌اند مالک از سخن یوسف (علیه السلام) در شگفت شد و عرض کرد نترس و غمین مباش... بزودی به شرافتی بزرگ خواهی رسید. پس او را بین دو دستش نشانید و شستشویش داد پس آنگاه او را به آنچه از زیبائی و نیکوئی که می‌شد زینت داد و یوسف عليه السلام دانست که مالک قصد فروش او را دارد پس ساکت شد و چیزی نگفت.

پس مالک جامه‌ای از دیبا و شلواری از ابریشم در بر او کرد و گیسوانتش به دوازده رشته بافته هر یک را به گوهر و یاقوت آراسته بر سر او تاجی شاهانه نهاد و گوشواره ای زرین برگوش هایش کرد که در هر گوشواره گوهی سپیدکارگزاره شده بود که روشانی آن تابنده بود و از روشانی آن، صدرش روشن می‌شد و دستبندهایی زرین بر دست او کرد مزین به گوهر یاقوت و دوازده انگشتی با نگین‌های سرخ بر انگشتانش کرد و در آن زمان زنان و مردان دستبند می‌بستند و او را با بوی های مشک و کافور عنبر عطرآگین کرد کمرینش را محکم بست و به انواع گوهرها و یاقوت‌ها آراست و بر پای هایش کفش‌هایی زرین کرده با بندهای زربفت که آن‌ها را باطلان آراسته به انواع یاقوت و گوهرهای درخشان آراسته و بر هر لنگه آن سیصد عقیق نهاده بود. و به دستش عصایی شاهانه داد و برای او چهارپایی زین نمود که رکابش زرین و لگامش سیمین بود و مالک او را پیشواز کرد. و دوازده مرد رکاب را برای یوسف عليه السلام گرفتند تا او سوار شود. پس چون سوار شد سرش را رو به آسمان گرفت تبسمی کرده فرمود:

راست گفت خدای تعالی و راست گفت پیام آور او تعالی.  
عرض کردن آیا پروردگاری پیام آور بر تو فرستاد؟  
فرمود آری.

عرض کردن آیا هنگام؟

فرمود آن هنگام که برادرانم مرا در چاه نهادند و پیراهن از برم به در آوردنند پس پیام آور پروردگارم جبرائل بر من وارد شده سلام پروردگارم را بر من خواند. و مرا گفت صبرکن و مژده باد تو را. پس به عزتم و جلالم وجودم و کرمم سوگند که هر آینه تو را از چاه خارج می‌کنم و حکومت مصر را بر تو راست می‌کنم و عزیزش را ذلیل تو می‌کنم و شاهانش را به خدمت می‌گمارم و هر آینه بزرگان اهل آنجا تحت رکابت گام برمی‌دارند. پس این است تاویل آنچه که پروردگارم بر من و عده فرمود. و اکنون گواهی کردم بر حقانیت و عده‌ی پروردگارم.

چون سخن یوسف (علیه السلام) را شنیدند شگفت زده سرها شان را بلند کردند.

پس مالک بن زعر آنان را گفت زنهر که تکنیب این گفتار مکنید. گواهی نماید راست گویی او را چرا که من چون به شام سفر می کنم جز سختی و زیان در مالم نمی بینم و در این سفر هیچ سختی و زیانی ندیدم به برکت یوسف (علیه السلام).

پس امر کرد درب خانه را گشودند پس خود بر بالای بام فرود آمد و گفت ای اهل مصر! این یوسف است (علیه السلام). پس بسوی شما خارج می شود پس مردمان گردندشان را کشیدند و چشمهاشان را خیره کردند. بر پای ها شان ایستادند و نگاه ها شان را بر درب منزل مالک دوختند.

گفته اند: یوسف (علیه السلام) با زیستی بزرگ در میان هفتاد غلام و کنیز در سمت راست و همین تعداد در چپ و همین تعداد در پیش و همین تعداد در پشت، از منزل خارج شد. در حالی که به دست هر غلام و کنیز باد بزنی بود که او را باد می زدند و مرد تاجر نیز لگام اسبش را در دست گرفته بود. و از پس او پیشکار و از پیش او پرده دار عزیز روان بودند و آنان مردمان را از راه دور می کردند پس چون مردمان، او (علیه السلام) را دیدند نورش چشمان آنان را پر کرد پس بی اختیار سجده می کردند و می گفتند هرگز چون تو زیبائی ندیدم ای غلام، پس مرد تاجر یوسف علیه السلام را از اسب پایین آورده و بر تختی که برایش بر بالای قبه آمامه کرده بود نشانید و مردم دور تا دور قبه را فراگرفته بودند.

پس مرد تاجر پرده را بالا زد و چهره یوسف علیه السلام چونان خورشید و ماه درخشیدن گرفت پس از دو سوی او منادیان برخاستند و ندا در دادنده که ای اهل مصر کیست که خریدار این غلام باشد و کیست که ارزش و بهای او و زینت وزیور همراه او را بداند.

پس مردمان سرها را به زیر انداختند و چشم ها شان سیاه شد و گفتند ای مالک چهره غلام تاریک است.

پس بعضی بعضی را هلاک کردند و در خبر است، چون منادی ندا در داد: کیست خریدار این غلام...؟ بیست و پنج هزار زن و مرد در ازدحام دیدارش، و پنج هزار مرد و سیصد و شصت دختر جوان از شیرینی نگاه به او هلاک گشتد... و آن بدان سبب بود که خدای تعالی حجاب میان مردمان و یوسف علیه السلام را برداشته بود بدان سان که او را بر آن صورت که خدای تعالی آفریده بود می دیدند.

پس منادی در مصر ندا در داد کیست خریدار این غلام زیبا چهره‌ی شیرین سخن درست گوی نزدیک دلبر؟

پس یوسف علیه السلام به او فرمود چنین مگوی این گونه بگوی: کیست خریدار این غلام بی کس غمگین دلتگ؟

پس منادی پاسخ داد نمی توانم این گونه بگویم یا در تو این ها را نمی بینم ابن عباس رضی الله عنہما گوید: مردمانی یوسف علیه السلام را دیدند برسه گروه شدن گروهی چون مستان، گروهی چون بعثت زدگان و گروهی چون دیوانگان.

شعر:

ما لذه العیش الا للمجانین  
لما جنتت بمن تهوى فقلت له

ترجمه:

(می گوید) چرا دیوانه کسی شدم که او را دوست دارم پس او را گفتم..... نیست لذت زندگی مگر

## برای دیوانگان

شعر:

حتی صرت اهوی الشمس والقمراء  
لان قلب القاسی یشبه الحجرا

احب من حبکم من کان یشبھکم  
امر بالحجرا القاسی فالمسے

ترجمه:

از عشق شما دوست دارم آن را که مانند شماست..... تا عاشق تر از خورشید و ماه شدم  
آیا می شود از سنگ سخت گذشت و آن را لمس کرد؟ ..... چرا که قلب سخت همانند سنگ است

پس مالک از آنان خواست که از خانه او خارج شوند پاسخ دادند توانایی حرکت نداریم.  
پس بند تا آن هنگام که در دار غفلت است به هر بادکوچکی به اینطرف و آن طرف حرکت می کند پس  
چون در محضر معرفت گام نهاد هیچ چیز نمی تواند او را حرکت دهد.

شعر:

عندکم یقتل الغريب  
عندکم کم یوحد الطیب  
خرجت من دارکم کثیب

البدر من دارکم یغیب  
یاقوم فی دارکم سقامی  
دخلت فی دارکم معافا

ترجمه:

بدر ماہ از سرای شما دور می شود..... و در نزد شما غریبی کشته می شود  
ای مردم درسرای شما بیمار شدم ..... در نزد شما چند طیب یافت می شود  
با سر سلامت به سرایتان درآمدم..... رنجور و پریشان از سرایتان می روم

## فصل پنجم: یوسف علیه السلام در سرای عزیز مصر

گفته اند: یوسف علیه السلام هنوز آنجا بود که خبر به دوشیزه‌ی اسطالون العمالیة بن مسور بن زیاد بن عاد بن شداد بن عاد الکبررسید. جدّ او بنا کننده‌ی ارم ذات العماد وخدوش توانگرترین اهل مصر ویزیرگ اهل مصر و ملکه‌ی قوم خود بود.  
پس ندیمان را گفت:

وای بر شما... دیگر احدی از عمالیقه وغیرآن در مصرنمانده مگر آنکه به عزم آن غلام عبرانی از خانه خود خارج شده است... من نیز با تمامی دارایی ام به قصد خرید او خواهم رفت.  
پس عازم شد و ندیمانش با هزارکیسه‌ی آراسه به جواهر، هزارها هزار درهم و دینار و دبیا را به محل قبه‌ی حضرت یوسف علیه السلام آوردند پس چون یوسف علیه السلام را بدید آتش به چشمانت در افتاد و آهی عقلش در بیابان حیرت گم شد. پس عرض کرد:  
توکه هستی وکه تو را آفریده است؟ براستی که من خردم را به تو باخته‌ام؛ می خواستم تو را با تمام دارائی ام معاوضه کنم و اکنون دانستم که تمامی آنچه که آورده ام قسمتی از بھای تو نیز نیست و تو برابر تمامی دنیا و آنچه که در آن هست، می باشی.

یوسف علیه السلام فرمود: مرا پروردگار جهانیان آفریده و آن گونه که می بینی تصویر فرموده است.  
عرض کرد ایمان آوردم به پروردگار جهانیان... هم اوکه تو را این گونه تصویر فرموده است.  
وی بدین گونه ایمان آورد و دارائیش را به فقرا و مساکین بخشید و در کار دریای سرخ برای خود خانه‌ای ساخت و تا دم مرگ پروردگار خود را در آنچا عبادت کرد.  
پس از آن عزیز مصر سودای خرید او را کرد و گفته‌اند آن روزی بود که بسیاری که نزدیک یوسف علیه السلام بودند چون از خرید او نومید گشتند جملگی بیمارشدند.

\*\*\*\*\*

و گفته شده است: تقرب برسه گونه است تقرب مكافات تقرب رحمت و تقرب حق.  
اما تقرب مكافات برای کافران است و آن همان است که خدای تعالی می فرماید:

"**أَلَيْسَ الصُّبُحُ بِقَرَبٍ**"<sup>۱۱۹</sup>:

واما تقرب رحمت از برای نیکوکاران و آن است که خدای تعالی فرماید:

"**إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ**"<sup>۱۲۰</sup>:

واما تقرب حق از برای عارفان است آنچا که اولعالی فرماید:

"**وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ**"<sup>۱۲۱</sup>:

و پرسنده نیز بر چند گونه است:

پرسنده از شراب و قمار

و پرسنده از حیض

و پرسنده از خدای تعالی

و پرسنده از بیت  
و پرسنده از روح

خدای تعالیٰ محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم را فرمود هر که را که ازاو تعالیٰ پرسش می کند هر آینه پاسخ می گوید خدای تعالیٰ در این آیه مؤمنان، پیامبر و خود را یاد فرموده است چرا که در اذا سئلک، خطاب به پیامبر و در کلمه‌ی عبادی اشاره به مؤمنان دارد و در کلام عنی خدای تعالیٰ را ذکر فرموده است.

ادامه داستان... پس آنگاه زلیخا از شوهر خود عزیز مصر اجاهه خواست تا از قصر خارج شده و جمال یوسف علیه السلام را نظاره نماید عزیز او را امرکرد تا خارج شود پس گفت خارج شو او را بنگر پس زلیخا امرکرد تمامی درها را گشودند و با هزارکنیز و هزار مباشر خارج شد و با زیورهای نگارانگ به نزد یوسف علیه السلام رفت پس چون به نزد او رسید و نگاهش بروی صیحه‌ای زد و غشن بر او چیره گشت و نزدیک بود از استر فرو افتاده کنیزکان مانع گردیدند پس در این معنا چنین خواند:

شعر:

رمانی بـهم امـقلـتـن عـلـى كـبـدـى  
أـنـا عـبـدـ وـالـحـرـ لـا تـقـتـلـ بـا العـبـدـ

خـذـوا بـدمـى هـذـا الـغـزالـ فـانـه  
فـقـلتـ لـهـمـ لـا تـقـتـلـوـهـ فـانـىـ

ترجمه:

به خون من این آهو را بگیرید که او ..... تیری آبگون برجگرم زده است  
پس آنان را گفتم که او را مکشید که من ..... بنده‌ی او هستم و آزاد را به قصاص بنده نمی‌کشند

نقل است که عزیز مصر قطیفور فرستاده‌ای نزد زلیخا فرستاد و او را به قصر خود بازگرداند.

\*\*\*\*\*

ابن عباس رضی الله عنہما گوید زلیخا<sup>۱۳۲</sup> دختر پادشاهی از پادشاهان مغرب بود به نام طیموس و در زمان زلیخا از او زیبا ترکس نبود شبی صورت یوسف علیه السلام را در خواب دید که برابر او ایستاده بود پس مدهوش نکوشی وزیبائیش شد و چون از خواب بیدار گردید او را فراموشی دست داده بود و بین شهر او و مصر شش شهر فاصله بود پس جسمش نحیف استخوانش نازک و رویش زرد و رنگش از عشق صورت یوسف علیه السلام گرگون گردید و این پیش از آن بود که فطیفور شوی او شود و در آن هنگام نه ساله بود پس پدرش او را گفت:

ای دخترم تورا چه می‌شود؟

پس گفت ای پدر در خواب صورتی را دیدم که مانند آن را در جهان ندیده ام پس دچار آن گردیدم و چون بیدار شدم او را نیافتم پس اینچنین شدم که می‌بینی.  
پس پدرش او را گفت اگر بدانم صاحب این صورت کیست هر آینه او را برایت خواهم جست اگرچه تمام دارایی ام را در این راه بدهم.

گوید پس سال دوم دوباره صورت را در خواب دید که در برابر ایستاده است پس او را ندا در داد به حق آن کسی که چهره ات را اینگونه زیبا نقش و نگار فرموده است و بدین سان مرا دچارت گردانیده است آگاهیم ده که تو کیستی و کجا هستی و کجا بجوریم و توازن که هستی؟  
فرمود من برای توان و تو برای منی پس دیگری را بر من مگزین.

پس بیدارشد و به سختی گریست پس پدرش او را گفت دخترکم تورا چه می شود؟  
پاسخ داد دیشب دگر بار اورا به خواب دیدم آنچنان که در سال اول دیده بودم و حالت را از او پرسیدم  
پس فرمود من انسان من برای تو و تو برای منی پس بیدار شدم و او را نیافتم و این چنینم که تو مرا می  
بینی .

\*\*\*\*\*

چنانکه مجnoon برای لیلی سرود:

ابن سبع ما بلغت ثمانیا	عشقتک یا لیلی و انت صبیه
وانی فیالیتی کنت طبیب المداوا یا	یقولون لیلی بالعراق مریضه
اخی وابن عموی وابن خالی و خالیا	وقدلامنی فی حب لیلی اقاربی
فلولا سواد المسک ماکان غالیا	یقولون لیلی سوده جاشیه
وما یعرف الا سقام الا المداوا یا	اداوی من لیلی سقاماً عرفته
فما انت مع لیلی و لا علیی ولا لیلا	فیارب لیلی انت ربی و ربها
تعیش کفافاً لا علیی ولا لیا	فیارب سوالحب بینی و بینه
فحمل لیلی مثل مافی فوادیا	یارب ان حملتني فوق طاقتی

ترجمه:

دل بتاختم ای لیلی حال آنکه هنوز کوچکی ... و من نیز هفت سال دارم و هنوز به هشت نرسیده ام  
و می گویند که لیلی در عراق بیمار است .... پس ای کاش من پزشکی درمانگر بودم  
و براستی که نزدیکانم در عشق لیلی سرزنشم می کنند ..... برادرم پسر عمومیم پسر دائم و دائم  
می گویند لیلی چون جوشان سیاه است ..... پس اگر سیاهی مشک نبود هرگز بوی آن بر نمی خواست  
درمان دردم را از لیلی شناختم ..... و درده را جز درمانها نمی شناسند  
پس ای پروردگار لیلی تو پروردگار منی پروردگار او پس تو با لیلی نیستی و او را سرپرستی نمی کنی  
پس پروردگارا میان او و من عشق را آسان کن، زکس بی نیاز کند  
پروردگارا اگر بر من بیش از توانم بار می نهی، پس با لیلی آن کن که در دل من است

\*\*\*\*\*

۱۵امه داستان.....

پس پدر زلیخا را گفت وای بر تو... ای دختر بیچاره آیا از جای او سؤال نکردی؟ گفت نه گفت وای  
بر تو.  
پس از آن زلیخا به حالت دیوانگان در آمد پس یکسال تمام دخترخرد باخته را در حبس نگاه داشتند  
پس در سال سوم یوسف علیه السلام را در خواب دید پس به دامان او درآویخت و عرض کرد: مهر تو  
مرا دیوانه کرده است پس بحق آن کسی که تو را این چنین تصویرینموده است آگاهم کن کجا جویمت؟  
فرمود به در سرزمین مصر که من ملک مصرم.

پس چون از خواب برخواست خرد را باز یافته پدر را ندا در دادکه ای پدر زنجیر از یای من بگشنا که به  
جای او بی برد ام و شور او آنچنان بود که اورا به پرواز و بهت و می داشت و به هرگامی فریاد می کرد به

سوی تو می آیم وا شوقاه آن کسی که جسمش ازمن دور ولی به دل به من نزدیک است وشور او وجودم را دربرگرفته است..

شعر:

وخدک کافور من الورد از هر  
و خمسک من مسک و سدسه عنبی  
ولا فی جنان المخلد مثلک آخر  
فمن ذالذی عن حسن وجهک بیصر

شیهک بدر اللیل بل انت نور  
فنصفک یاقوت وثلثک جوهر  
فما ولدت حوا من صلب آدم  
فما زینه الدنیا وبا غایه المتن

ترجمه:

تو به ماه تمام می مانی بلکه از آن روشنتری ..... و چهره ات لطیف تراز برگ گل است  
نیمیت از یاقوت سه یکت از گوهر..... پنج یکت از مشک است و شش یکت از عنبی  
چون تو هرگز از حوا و آدم زاده نشد ..... چون تو هرگز در بهشت جاودادن دیده نشد  
هیچ زیور دنیا و هیچ آرزویی نخواهد..... آنکه دیده اش به دیدار روی تو روشن شد

پیامبرگرامی فرمود هرآن کس اشتباق بهشت دارد در انجام کارهای نیک پیشی گیرد.  
و ارباب اشارات و بیان گویند شوق بر چند وجه گوئنگون است  
مردمانی هستند که شوق بهشت دارند و مردمانی نیز هستند که بهشت مشتاق آنان است.  
و نیز او عليه الصلوة والسلام فرمود بهشت مشتاق چهارکس است ابی بکر صدیق، عمر بن الخطاب، علی  
ابن ابیطالب و عثمان بن عفان.

و هم او عليه السلام فرمود بهشت اشتباق چهارکس را دارد علی عمار بن یاسر مقداد و سلمان فارسی  
و نیز فرمود شور چهارکس دارد افطار دهنده روزه داران ماه رمضان؛ بزرگ دارنده یتیمان  
ونمازگذاران به شب آن هنگام که مردمان در خوابند... و آن گروه که مشتاق خدای تعالی هستند چنان که  
ابوعبیدة الخواص دست خود را بر سینه می زد و فریاد می کرد وا شوقاه مولای من و شهر آشوب من  
ومراد من در دنیا و آخرت.

و بعضی از مشتایخ فرموده اند چون شوری از ناحیه خدای تعالی به جانب بنده باشد دری از وحشت براو  
گشوده گردد پس زندگی بر او گوارا نگردد پس از آن دری از امید بر او گشوده گردد پس آنگاه دری از  
مهر و سپس دری از شور براو باز شود و برآن شور پرستش خدای تعالی را نماید تا دم بازپسین.

ادامه داستان..... خلف مفسر <sup>۱۲۳</sup> گوید به نزد پدر زلیخا نه فرستاده از شاهان گوئنگون به خواستگاری  
زلیخا آمده بودند ولی ازسوی ملک مصرکسی نبود پس زلیخا از پدر پرسید اینان فرستادگان کجا یند؟  
پاسخ داد سقلبه از حبشه دمیاط تیس از طرابلس و بقیه شهرها را نام برد آنگاه ادامه داد شگفتان از همه  
اطراف آمدند ولی از مصرکسی نیامده است.

شعر:

فمالک تری فیمن یعوض

مرضت فعادانی اهلی جمیعاً

ترجمه:

بیمارم پس اهلم را جملگی باز خوانید ... پس بنگرچه کسی باز می‌آید

و نیز

ایا یا طبیب الجن ویحک داونی  
فان طبیب الانس اعیی دوایا

ترجمه: بیا ای طبیب جن بر توتست دوای من ... چراکه طبیب انسان جوابم کرده است

و نیز

ان محبه فی قلبی فخل یدی  
لکن نار الھوی تلقع فی کبدی  
مس الطیب یدی جھلأً فقلت له  
لیس اصفاری بجسمی وجارت بدنبی

ترجمه:

طبیب دست مرا بنادانی گرفت پس او را گفتم ... معشوق در قلب من است دستم را رها کن  
زردی ام به جسم نیست و بدنبم ضعیف شد ... ولی آتش اشیاق در جھرم زیانه می‌کشد

\*\*\*\*\*

ادامه داستان..... زلیخا گفت هیچ فرستاده‌ای را نمی‌خواهم مگر فرستاده مصر. پدر گفت هر پادشاهی  
به خاطر تو نزد ما نماینده‌ای فرستاده است. گفت نمی‌پذیرم چراکه برای محبت نه اولی است و نه آخری  
محبت، هلاک دلها و آتش دلها و تشنگی دلهاست.

شعر:

فعلیل الفواد لیس یعاد  
اویردالفوادمنی لحادی  
یا طبیب القلوب داوـقـامـی  
حلف السـقمـ لـایـزـاـلـ قـلـبـی

ترجمه:

ای طبیب دلها دردم را دوا کن ... که دل بیمار باز نمی‌گردد  
درد سوگند خورده است که هرگز از قلب برون نرود ... و یا دلم خوشی را از من بازگرداند

و نیز

و قدبارزت جبار السماء  
لعظم مصیبتی ولشوم رائی  
الى النیران سوقوذا المرائی  
ويزعم انه من اوليائی  
وسوقو الى سقری ثم ناری  
فانت اليوم في البلوى رجائی  
ومالی لانوح على خطایی  
قرئت كتابه وعصیت فيه  
فكيف تخلصی اذ قال ربی  
فهذا كان يعصینی جهاراً  
خذوه بيده و سلسلوه  
اقلنی عشرتی واسمع دعائی

شفائی فی نظرک یا منائی  
وعندک یا عزیز دواه دائی  
وهل یرجوالفقیر سوی الفناء

دوائی نظره فیها شفائی  
لقد اعیی الاطبه عظم دائی  
انا عبد الفقیر اليك فقری

ترجمه:

و چیست مرا که بر خطایم نمی نالم ..... در حالی حاکم آسمان ها بر من آشکارگردیده است  
کتابش را خواندم و در آن او را نا فرمانی کردم ..... وای بمن بر بزرگی مصیبتم و شومی بختم  
پس چگونه رهایی یابم اگر پروردگارم گوید ..... بسوی آتش رو در برابر چشمانم  
پس این همان است که آشکارا نافرمانی من می کرد..... و خود را از دوستان من می پنداشت  
دستاش بگیرید و او را در زنجیر کنید ..... او را برسوی دوزخ من و آتش من برانید  
گرفتاری ام را کم کن و دعایم را بشنو ..... پس امروز تو در میانه این آشوب تنها امید منی  
دوای من نگاه اوست که در آن درمان من است..... درمان من در نگاه توست ای آرزوی من  
من گدایی هستم نیازمند و نیازم تنهای به توست، و نیازمند جز به بی نیاز مطلق امید دارد؟

.....

و از برای مجnoon بن عامر:

واقبل ذالدیار و ذالجدارا  
ولکن حب من سکن دیارا

اطوف على جدار ديار ليلى  
فما حب الديار شفغن قلبى

ترجمه:

برگرد دیوار شهر لیلی می گردم ... روی نشان ده ای صاحب شهر و ای صاحب دیوار  
قلب من نه در گرو شهر و دیار است ... ولی عاشقم بر آنکه در این شهر ساکن است

.....

پس لیلی عامریه گفت:

الا وقد كنت كما كانا  
وانسى قدمت كتمانا

لم يكن المجنون في حاله  
لكنه باح بستر المهوى

ترجمه:

مجnoon هرگز در حال خود نیست ... مگر اینکه آنی باشم که باید باشم  
ولی ولی عشق خود را آشکار نکرد ... و من هم راه کتمان را پیش گرفتم

.....

و نیز:

و يشكوا الكرب والسهادى  
وهويتادى ردوا فواد  
كل سكران تخلى رسنه

بياكم سائل ينادي  
زمامه ظل في ايديكم  
انا سكران فخلوارسنی

گدای شما به درگاه شما می‌نالد ... و از درد و بلا شکایت می‌کند  
عنان او سایه‌ای در دستان شماست ... و او ندا در می‌دهد دل را بازگردانید  
من مستم پس ریسمان از من بگشایید.... که هر مستی را ریسمانش را می‌گشایند

ادامه داستان..... پس پدرش فرستاده‌ای را بسوی قطیفور<sup>۱۲</sup> عزیز مصر فرستاد که مراد ختری است که جز تونخواهد اگر میلت به او باشد آنچه از مال و مثال خواهی تورا عطا کنم پس قطیفور در پاسخ او نوشت خواهیم آنکه مارا خواهد دوست داریم آنکه ما را دوست داشته باشد و دیگر چیزی از تو نخواهیم.

پس بفرمود تا دختر را آراسته و او را به زیبا ترین زیورها آراستند و هزار ندیمه از شاهزادگان، هزار بنده، هزار استر، هزار شتر، چهل بار دینار، چهل بار دیبا، چهل بار حریر و ابریشم همراه او روانه مصر کرد پس چون به مصر داخل شدند زلیخا را شادی در گرفت چرا که از خوابی که دیده بود بزرگی شان یوسف علیه السلام را دریافته بود. پس چون به قصر رسید و در حجره خود نشست فطیفور عزیز مصر داخل شد زلیخا دستها و چهره خود را پوشانید واز ندیمه‌ای که نزدیک او بود پرسید: این مرد کیست که برما داخل شده است؟

گفت: خاموش باش که او شوی توست؟

پس زلیخا در حال از هوش برفت و بین حال تا صبح بماند چون صبح به هوش آمد با خود گفت وای برم از کوششم وای برم از درازی راه و سختی آن.

پس ندیمه او را پرسید که تو را چه می‌شود؟

گفت شوی من آنی نیست که سه بار به خواب آمد.

پس سروشی را شنید که می‌گفت ای زلیخا ناله مکن و غمین میاش شکیبا باش شاید به شکیبا پیروز شوی و به شویت جز مهر نشان مده که او سبب وصال توست با آن شویت که در خواب دیده ای.

پس زلیخا آرام گرفت و عزیز به زبانی و نیکوبی او دچار گردید بھلوی او می‌خوابید ولی نمی‌توانست به کام او برسد چرا که او از برای یوسف علیه السلام آفریده شده بود و یوسف علیه السلام نیز از برای او آفریده شده بود پس چون عزیز مصر اراده می‌کرد بھاوی زلیخا بخوابد جنی با او می‌خوابید که عزیز می‌پندشت زلیخاست و بینگونه او هرگز به زلیخا نمی‌رسید.<sup>۱۳</sup>

گوید چون در روز خرید یوسف علیه السلام، عزیز زلیخا را به دیدار یوسف علیه السلام فرستاد زلیخا نمی‌دانست که این بند کیست پس چون بنشست و چشمش براو افتاد اورا بهت گرفت و شادمان گردید پس قصد او کرد که ندیمه اش جلوی او را گرفت و گفت: شکیبا باش.

پس زلیخا ساعتی از هوش برفت چون به هوش آمد ندیمه او را پرسید که شما را چه می‌شود پاسخ داد که او شوی من است همانی که او را بر جهانیان برگزیده ام.

ندیمه او را پند داد که خاموش باش تا عزیز چیزی از این داستان نداند که سبب جدایی تو از او خواهد شد.

زلیخا گفت ای ندیمه بر او فرود آ و در گوشش بخوان کسی را برم برمگزین که من قلبم را برای تو نکوهیده ام و تورا در خواب دیده ام.

پس ندیمه چنین کرد. یوسف عليه السلام فرمود من هم او را در خواب دیده ام پس به او بگوی تو برای منی و من برای توام ولی بدان وصال گروهی ازما به گروهی دیگر نیست مگر بعد از سختی ها و آزمایشها بسیار

شکفتا چون وصال مخلوق بدون آزمایشها و کوششها بزرگ میسر نیست پس چگونه وصال خالق بدون آزمایش میسر است؟  
شعر:

امن بعد بذل نفس فيما تريده  
أياب يُمْدِدُ الغَيْبَ حِينَ اِيَابٍ  
وليتك ترْضِيَ الْأَنَامَ غَضَابٍ  
فليتنك تخلو و الانام مریده

آیا کسی که در آنچه که دوست داشته جان ثارکرده..... پس از بازگشت جدایی را بیشتر می کند؟  
پس ای کاش تنها تو باشی و خلق رفته باشند ... و کاش تو خشنود باشی و دیگران ناخشنود

وعزیز را همسر دیگری نیز بود حُسْنی نام که با زلیخا نا آزموده بود و به او کین می ورزید پس چون سخن زلیخا با ندیمه اش بشنید به عزیز که به عزم خرید یوسف عليه السلام رفته بود پیام فرستاد که بر تو باد که چون این غلام را بخری چنین و چنان خواهد شد ولی عزیز در همه مهه‌ی خریداران یوسف عليه السلام پیغام اورا در نیافت.

پس منادی ندا در داد کیست خریدار این غلام با ده صفت ملاحت، نیکوئی چهره، شیوانی، شجاعت، مروت، قدرت، دیانت، صیانت، امانت و جوانمردی... پس چون خواست صفت بیامبری را نیز بگوید خدای تعالی زبانش را باز داشت تا احدي را از این مهم آگاهی نباشد.  
حکایت شده ابراهیم خواص <sup>۱۲۶</sup> رحمه الله غلامی را در بازار دیده که مردمان به دورش جمع شده بودند پس جارچی جار می زد کیست خریدار این غلام با سه عیب خواب شب ندارد چیزی نمی خورد و جز به نیاز سخن نمی گوید گوید پس به او نزدیک شدم و به او گفتم: من خریدار تو هستم آیا تو را به من رغبتی هست؟

گفت آری آنچه خواهی کن.

گفتم تو را عارف عاقل به خدای تعالی می بینم.

ابراهیم گوید پس پاسخم داد: "اگر خدای تعالی را آنچنان که حق اوست شناخته بودم به غیر او مشغول نمی شدم و تفاوت بین عارف و منکر را نمی فهمیدم.  
ابراهیم گوید: پس دانستم که از جمله بزرگزیدگان است. پس به آفای او گفتم این غلام را چند می فروشی؟

گفت هر آنچه تو خواهی چرا که او نیز چون تمجنون است و خریدار مجnoon جز مجnoon نیست.  
پس به صاحب غلام گفتم مرا از کجا می شناسی پاسخ داد: پای نهادم در آن راه که توبای نهادی و تورا هر خروس خوان بر در دیدم پس دانستم که تو از زمرة بزرگزیدگانی.

پس اورا گفتم اگر امر این است که می گویی پس چگونه است فروش این غلام؟  
گفت از برای غیرت برق تعالی. شبها که با پروردگار مناجات می کنم او نیز چنین می کند پس جایگاه  
او را برتراز جایگاه خود یافتم پس تصمیم بر فروش او گرفتم تا کسی را جز خود بر درگاه دوست نبینم.  
ابراهیم گوید پس آنچه را که داشتم پرداختم و اورا خریدم پس سرم را بالا کرده گفتم خدایا از برای وجه  
تو او را آزاد کردم.

پس متوجه غلام شدم که می گفت: اگر مرا آزاد کنی خدای تعالی بدنت را از آتش رها خواهد کرد. و  
گفت: حال دستت را بیاور.  
پس دستم را گرفت و گفت چشمانست را بیند. چشمانم را بستم آنگاه به اندازه دو خط بermen خطابی کرد  
پس گفت: اکنون چشمانست را بگشا.

پس چون چشمانم را گشودم خود را در ترد حرم کعبه یافتم و غلام از من غایب شده بود.  
عبدالواحد بن زید<sup>۱۷</sup> نیز گوید غلامی خریدم به شرط آن که شب ها نیز در خانه خدمت کند. یک شب او  
را در خانه نیافتم درها نیز همه بسته بود پس چون صبح شد او را در خانه دیدم و بر من سلام کرد و مرا  
در همی عطا کرد که بر یک سوی آن سوره ی اخلاص و بر سوی دیگر کلمه ی لا اله الا الله محمد رسول  
الله نقش بسته بود پس او را گفتم این را از کجا داری؟ گفت: آقای من! از برای تو هر روز یک درهم این  
چنین خواهد بود و بر توست که شبها از من خدمتی نخواهی و هر شب از خانه غایب می شد تا آنکه بعد  
از گذشت چند روز گروهی از همسایگان به نزد من آمدند و گفتند ای عبدالواحد غلامت را رد کن که او  
شکافته ای گوره است. عبدالواحد گوید: سخن آنان مرا اندوه‌گین ساخت پس به آنان گفتم امشب او را  
باز خواهم داشت. آن شب مراقب او بودم پس او به نیمه ی شب برخاست و به دست به در قفل شده  
اشارة کرد پس در باز شد پس دویاره اشاره کرد پس درسته شد پس قصد در دوم کرد و دویاره چنین کرد  
و من به او می نگریستم و او را به فاصله ی پنج گام دنبال می کردم تا به زمین رسید یم که آنچه را نمی  
شناختم پس نزد سنگی بدون گیاه توقف کرد پس منسوج از تن بدر آورد و تا سپیده دستانش را به دعا  
بالا برد و در آخر مناجاتش دعا کرد و گفت بار خدایا پاداش آقای مرا برسان پس در حال در همی از  
آسمان فرو افتاد پس آن را گرفه و در جیش نهاد پس من از حال او در شکفت شدم پس به چشمهای  
آب و ضوء ساخته دو گانه ای نهادم و نزد خدای تعالی از گمان خود استغفار کردم و نیت کردم تا آزادش  
کنم پس در حال از دیدگانم نا پدید شد و چون جسمت او را نیافتم پس به محلی آباد رسیدم نشسته و  
زانوی غم در میان گرفتم و ندادستم که آنجا کدام زمین بود. پس سواری دیدم که می گفت ای عبدالواحد  
این چه نشستی؟ و چه کسی به نزد تو می آید؟ پس دستان را به او باز گفتم. گفت: آیا می دانی این  
 محل چقدر با منزل تو فاصله دارد؟ گفت فاصله ای به اندازه دوسال اسب سواری تند؛ پس  
اینچا به ایست تا دویاره امشب او را ببینی و او تورا به اهلت بر می گرداند گوید پس به نماز پسین برخاستم  
و چون تاریکی شب فرارسید غلام آمد با انواع خوراکها بر طبقی نهاده پس بermen سلام کرد و طبق را در  
برابر من نهاد پس گفت میل فرما آقای من و من بسیار گرسنه بودم پس آن هنگام به وقت سپیده به دو گانه  
ی صبح برخاست و بعد از دعا رو به من کرد و گفت: ای آقای من بر من گمان بد میر... سپس دستم را  
گرفت و به کلامی که نمی فهمید سخن می گفت و مرا راه می برد و من به دو یا سه گام به دنبال او  
راه می رفتم سپس از من پرسید ای آقای من آیا این چنین نبود که تو نیت کردی مرا آزاد کنی؟ گفتم آری  
گفت پس رهایم کن و بهایم را بگیر و نزد من دارای اجرت خواهی بود. پس سنگی را بر گرفت و به من

داد من آزادش کردم پس سنگ زرد شد سپس از دیدگانم ناپدید گردید و من ندانستم که آن را چه کردم پس چون شکفت زده به خانه رسیدم از او جدا شده بودم پس آن گروهی که پیش از این به نزد آمده و از او شکافتند گورها یاد کرده بودند به نزد آمدند و پرسیدند با شکافتنده ی گورها چه کردی پاسخ دادم او شکافتنده ی گور نیست او شکافته ی نور است و داستان را به تمامی برای آنان بیان کردم... پس جملگی گریستند و گفتند: به خدا باز می گردیم و توبه می کنیم از آچه بر زبان راندیم و شکفت زده بازگشتند.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان..... گوید پس زلیخا نیز پیامی برای عزیز فرستاد که غلام را از دست مده! حتی اگر که در راه او آچه را که داری بدھی... پس چون بازگانان از اشیاق زلیخا را به غلام آگاه شدند از افزونی بها خودداری نکردند پس عزیزمالک بن زعرا گفت غلام را به چند می فروشی؟ فرشتہ ای که به صورت انسان همراه یوسف علیه السلام بود به مالک گفت بگو هموزن او طلا و هموزن او نفره و هموزن او مروارید و یاقوت و ابریشم و عنبر و کافور و مشکل.

پس عزیز گفت می پذیرم پس وزیرش را گفت: چگونه خواسته را وزن توان کرد؟ پس وزیر او را گفت: از چرم گاو رشته هایی را بریده بهم می پیوندیم و ازان دو کفه فراهم سازیم. پس عزیز وزیر را گفت: ترازو را بزمین نیهاده و غلام را توزین کن. آنگاه پرسید: وزن غلام چقدر است؟ پاسخ داد: اگر این غلام آن چنان که می بینی پس وزن و قدر او از تمام دنیا و آنچه در آن است بیشتر است و یوسف علیه السلام در کفه ای از ترازو قرار گرفت و پانصد هزار دینار در کفه ای دیگر پس کفه ی یوسف علیه السلام سنگین تر بود پس باز هم به دینارها فروندنده ولی باز کفه ی یوسف علیه السلام سنگین تر بود و بر دینارها می افزودند ولی باز کفه ی یوسف علیه السلام سنگین تر بود و آنقدر بر دینارها افزودند که خزانه تهی گشت ولی باز کفه ی یوسف علیه السلام سنگین تر بود..  
نکته...

یوسف علیه السلام مخلوق بود و در او نور نبوت قرار داشت پس این نور وزن او را در برابر دارایی خزانه بیشتر و بیشتر می کرد پس شکفت از توحید اگر بر بدیهای مؤمن در روز قیامت بیغاید.

ادامه داستان..... پس چون عزیز چنین دید خزانه دار خود را گفت آیا در خزانه چیزی بجا مانده است گفت نه پس پادشاه گفت:  
ای مرد تاج آیا آنقدر در توجومندی هست که این غلام را در ازاء این مال به من بیخشی؟ چرا که من تو نای پرداخت بهای او نیستم.

پس مالک اورا گفت این غلام را در ازاء این مال به تو بخشیدم. و مالک بر صورت یوسف علیه السلام نمی نگریست تا آنکه او را فرخوت پس آنگاه خدای تعالی حجاب بین او و نیکوئی وزیائی یوسف علیه السلام را برداشت پس نخست بر مال نگاهی انداخت شکفت زده شد و با خود گفت شکفتا چه مال زیادی کشیده است سپس متوجه یوسف علیه السلام شد پس زیائی و نیکوئی او را دید پس فریادی کرد و بیهوش شد آن چنان که پنداشتند مرگ او را در یافته است.

پس چون بهوش آمد یوسف علیه السلام او را فرمود ای مالک تو را چه می شود؟ عرض کرد در طول هم نشینی، تو را ندیدم تا آن ساعت که طلب فزونی مال کردم پیش از دیدارت. پس

چون تو را دیدم آن مال در نظرم کوچک شد.

سپس مالک بن زعر به عزیزگفت: مرا رخصت آن ده که دو کلام با این غلام (تنها) صحبت کنم.

عزیزگفت تو را اذن دادم پس مالک تزدیک یوسف عليه السلام شد و عرض کرد:

یا یوسف آیا آن هنگام که تو را خریدم مرا وعده ندادی که از اخبار خود آگاهم کنی؟ فرمود: آری آگاهت

می کنم بشرط آن که احدي را به اين راز آگاه نکنی.

پس یوسف عليه السلام از او پیمانی محکم گرفت و آنگاه فرمود من همانم که در دوران کودکی در مصر

به خواب دیدی و منم یوسف پسر یعقوب پیامبر اسرائیل الله، پسر اسحاق ذبیح الله، پسر ابراهیم خلیل الله.

پس مالک فریادی کرد و بی هوش گردید و چون بهوش آمد گفت وای از بدترین شرم ها وای از بدترین

تجارت ها...

نکته...

پس این گونه است در روز قیامت حال آن کس که نافرمانی پروردگار خود را کرد... خدای تعالی

می فرماید:

ای بنده من! آیا می دانی نافرمانی که را کردی؟ آیا می دانی با که مخالفت کردی؟

آیا می دانی حرمت که را رها کردی؟

پس در این هنگام بنده عرض می کنم:

حضرت بر آنچه که زیاده روی کردم در محضر پروردگارم بد بنده ای بودم بنده ای که شبیش را به سهو و

روزش را به لھو طی کرد بنده ای که طغیان کرد کینه ورزید و تکبر و نافرمانی کرد... خدای! بد بنده ای

بودم... بنده ای که جوانی اش را به عشرت و اوقاتش را با شراب تباہ ساخت... و بد بنده ای بودم بنده ای

که می دانست مولایش او را می بیند و او در محضر مولای خود است و باز او را فراموش کردد... بد

بنده ای بودم... بنده ای که عمر خود را در زشتی ها تباہ ساخت و پیر شد ولی باز از کرده ی خود توبه

نکرد. (حکایت روز رستاخیز در این شعر آمده است)

شعر....

ستفني و تبغى علينا الذنب

السنا نرى شهوات النفوس

فكيف يرى حال من لم يتوب

يغاف على نفسه من يتوب

ترجمه:

آیا ما براستی هوسهای نفسانی را نمی بینیم ... بزودی فنا می شویم و گناهانمان برما باقی میمانند

آنکه توبه کرده بر نفس خود بیناک است .... پس چگونه است حال انکه توبه نکرده

ادامه داستان.... پس به یوسف عليه السلام عرض کرد:

ای بنده کریم بر مولایت! فرزندان من همه دخترند و مرا پسری نیست و تو از تبار پیامبران هستی و دعا یت

پذیرفته از خدای تعالی بخواه تا مرا فرزندان پسرعنایت فرماید پس یوسف عليه السلام برای او دعا کرد

و خدای تعالی دعای اورا مستجاب فرموده ویست و چهار فرزند پسر به او ارزانی داشت به نامهای:

ناب، نوبیل، ثاوی، جمیل، ذا بیل، ذکوان، را بض، زهی، دشايش، شمیر، طهوم، طلیل، عمیل، کستا، نادیل،

خوبیل، هزیل، ممکن، بیان، عنبر، کستار، سبان، غانم و خلیل.

سپس مالک عرض کرد:

مرا از حال آقایانت که تو فروختند آگاهی ده

فرمود: آنان برادران من بودند

عرض کرد ای یوسف پس چرا تو را فروختند؟

فرمود در باره آنان ازمن مپرس که من هرگز پرده آبروی آنان را نخواهم درید.

نکته....

سبحان الله مخلوق پرده آبروی برادران را با همه ستمی که بر او روا داشتند نمی درد چرا که او مدعی کرم است پس حضرت مولی عزوجل کریمتر از آن است که بخواهد گه کاران را رسوا کند چرا که او اکرم الاکرمین است.

ادامه داستان....ابن عباس رضی الله عنه گوید: چون عزیز یوسف عليه السلام را خریداری کرد و تمامی دارایی خزانه خود را به مالک داد بر سپاهیان خود بیمانک گردید و با خود گفت پادشاه بی سپاه پادشاه نیست و سپاهیان فرمانبردار نیستند مگر به مال پس اگر درخزانه چیزی نمانده باشد چگونه کشور را نگاه توانم داشت و بدین ترتیب برکرده خود پیشمان گردید پس خزانه دار خود را خواست واو را گفت: به خزانه سرکش و بین آیا از سیم وزر چیزی بجا مانده است یا خیر؟

پس خزانه دار در خزانه را گشود و آن را پر از آنچه دید که به مالک داده بود و چیزی از آن کم نشده بود

پس خندان به نزد عزیز بازگشت و خبر را بازگفت پادشاه او را پرسید سبب چیست؟

گفت نمی دانم ولی از آن غلام بپرس که او تو را به حقیقت آگاه خواهد کرد چرا که او می داند.

پرسید: چسان او می داند؟

گفت او مدعی است که مراورا خدایی است که هر چه خواهد کند.

عزیز پرسید: این را از کجا دانستی؟

گفت آن هنگام که او را خریداری کرده بودی من در کنار او نشسته بودم پرنده‌ای سفید بر او نشست و به زبان آدمی با او گفت ای یوسف بنگر به بهاء نفست و به بهاء پرودگارت آن هنگام که به نفس قوام داشتی برادرانت تو را به بهایی اندک فروختند و اکنون پرودگارت تو را به بهاء تمامی گنجهای مصر می فروشد.

عزیز از کلام خزانه دار خود در شکفت شد پس از یوسف عليه السلام حال را باز پرسید.

فرمود خدای تعالی اینچنین بزرگداشت مرا تا شما در اول کار ملامت من نکنید و نگویید پیشمانیم از آنچه که به اندازه وزنت بدادیم پس خدای تعالی بر تو تفضل کرد و مالی را که داده بودی برایت جایگزین کرد تا منت تو بermen نباشد بلکه منت خدای تعالی برتو و بermen و برم او مالت است.<sup>۱۲۸</sup>

نکته....

پس بدین شیوه هنگامی که بندۀ مؤمن برای وجه خدای تعالی اتفاق می کند خدای تعالی آنچنان به او عوض می دهد که مال اتفاق شده را از حضرت ذی الجلال دریافت نماید.

خدای تعالی می فرماید:

"أَنَّمَا تُعِيمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا وَلَا سُبُّينَ وَلَا تَمَالَ عَلَى حُبِّ دُوَيِ الْقُرْبَى"<sup>۱۲۹</sup>

ودر آن به عثمان بن عفان رضی الله عنه اشاره فرمود که در بازار تباع زرهی را دید که به حراج گذاشده اند پس پرسید این زره از برای کیست گفت از برای علی بن ابیطالب کرم الله وججه. پس میل کرد تا وجه آن

را در عروسی حضرت فاطمه رضی الله تعالیٰ عنها اتفاق نماید پس پرسید بهای آن چقدر است گفت هفتاد و چهار درهم پس بگفت تا بر بهای زره بیافزاید تا به چهارصد درهم رسید پس عثمان رضی الله عنه چهارصد درهم وزن کرده زره را خرید و سپس امرکرد تا زره و درهم ها را به منزل حضرت فاطمه رضی الله عنها برده به گونه‌ای که کسی پی نبرد... گوید پس چنین کردند و زره و کیسه درهم را بردر منزل حضرت امام علی رضی الله عنه بردند پس حضرت فاطمه رضی الله عنها از منزل خارج شد وزره و کیسه را گرفت پس چون حضرت علی رضی الله عنه داخل شد او را بدان خبر داد پس بازگفت پس پیامبر فرمود من نمی دانم چه کسی این را فرستاده است پس جبرائیل علیه السلام فروود آمد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را خبر داد که این را عثمان فرستاده است پس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از این خبر خوشحال شد پس عثمان رضی الله عنه را پرسید چرا چنین کردی؟

عرض کرد دانستم علی رضی الله عنه نمی فروشد زره خود را مگر به حاجتی ضروری پس زره را به او برگرداندم تا در هنگام جنگ بن کند و قیمتش را به او دادم تا اتفاق کرده باشم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدایت در دنیا و آخرت عوض دهد پس چون عثمان رضی الله عنه به خانه بازگشت کیسه اش را باز یافت با ده کیسه مانند آن که در هر کدام چهارصد درهم بود که بر آن نوشته بود ضرب الرحمن لعثمان بن عفان (رضی الله عنه) این چنین است که خدای تعالیٰ می فرماید آنچه را که اتفاق نماید خداوند به شما باز می گرداند.

پس در این هنگام عزیز منزلت یوسف علیه السلام را بالا برد و شان اورا بزرگ داشت و گفت تمامی خرائیم را به نام تو می کنم پس آنچه خواهی با آن کن. پس در این هنگام عزیز منزلت یوسف علیه السلام را بالا برد و شان اورا بزرگ داشت و گفت تمامی خرائیم را به نام تو می کنم پس آنچه خواهی با آن کن آیه: "وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مَصْرَ لَامِرَأَةٍ

ترجمه: وآن کس که اورا خریده بود به همسرش - یعنی زلیخا - گفت

اهل تفسیرگویند چون عزیز یوسف علیه السلام را خرید زره ده هزار نفر از آنانی که سودای خرید او را داشتند شکافت و از مردمان ده هزار نفر جان باختند و چهل هزار بیمار گشتند.

آیه: "أَكْرَمَ مِنْ مَثَاةً"

ترجمه: جایگاه او را گرامی بدار

یعنی شان و بزرگی اش را نیکو بدار و نیز گفته شده یعنی او را نوشیدنی و پوشیدنی نیکو ده.

آیه: "عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا"

ترجمه: شاید ما را از اوا و سودی رسد

یعنی در گرفتاری های ما

آیه: "نَتَحْذَدُهُ وَلَدًا"

ترجمه: یا او را به فرزندی گیریم

یعنی او را به فرزند خواندگی گیریم

نکته.....

آنکه با خرید مخلوقی زرهه اش شکافت پس چگونه است حال آنکه گام در قرب مولای خود نهد. گفته شده که عزیز مصر یوسف علیه السلام را خرد و العزیز الرحيم مؤمن را چنانکه خدای تعالیٰ می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ"

عزیز ظاهریوسف علیه السلام را خرید بدون باطنش چرا که نمی‌دانست باطنش آزاد است و بدینگونه خدای تعالیٰ نفسها و مالهای مؤمنان را می‌خرد بدون قلبهاشان.

اشاره.....

همان گونه که نمی‌توان انسان آزاد را فروخت همان گونه نیز نمی‌توان قلب را خرید و نیز نمی‌توان آن را فروخت. انسان آزاد را پدری است و قلب را پروردگاری... پس همان گونه که احدي را به مُلک پدر راه نیست همان گونه نیز شیطان را بر مُلک پروردگار راه نیست.

بهای کالای تجارتی برسه چیز است نخست: مشتری گرامی. دوم: کارساز زیرک. سوم: خواسته‌ی بسیار... مال التجاره گران می‌شود پس از ارزان شدن و زیاد می‌شود پس ازکم شدن و عزیز می‌شود پس از خوار شدن...

و این اوصاف مؤمن است که بهترین مشتری او حضرت مولی و بهترین کارساز او حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و بهترین بهای او فردوس بربین می‌باشد. و یا بهترین خریدار: ملک جبار، و بهترین کارساز: پیامبر برگزیده، و بالاترین بها سرای جاوید است.

شعر:

من يَشْتَرِي قَبَّهُ فِي الْخَلْدِ عَالِيَّ  
دَلَالَهَا الْمَصْطَفَى وَاللَّهُ بَايِعُهَا  
بركعتین فی ظلام الیل ویخفی  
وجبرئیل منادیها ممن ینا جی

ترجمه: کیست تابخرد برای خود قصری در بهشت، با در رکعت نماز در سیاهی شب به پنهانی  
واسطه اش مصطفی و خدای تعالیٰ فروشنده اش و جبرئیل ندا دهنده اش است از سوی آنکه نجات  
می‌دهد

نکته:

خدای تعالیٰ می‌فرماید خداوند خریدار نفسها و اموال مؤمنان است و نفرمود خدای تعالیٰ فروشنده  
بهشت است چرا که فروشنده برای فروش مال خود یا نیازمند بهاء آن است و یا خواستار سود تا بر مال  
خود بیفزاید و خدای تعالیٰ بی نیاز از بهاء فردوس بوده و متنه از افزایش مال است.

نکته:

چون عزیز یوسف علیه السلام را خریداری نمود به همسر خود گفت:  
"اَكْرِيمِي مَوَاهَ عَسَى أَنْ يَنْقَعَنَا"

یعنی جایگاه او را گرامی دارشاید که مارا سودی رسد  
و بدینگونه آسیه نیز به فرعون گفت:  
"لَا تَقْتُلُهُ عَسَى أَنْ يَنْقَعَنَا" <sup>۱۳۲</sup>

یعنی او (موسی علیه السلام) را نکش شاید که ما را سودی رسد و خدای تعالیٰ می‌فرماید:  
"عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرَحَّمَكُم" <sup>۱۳۳</sup>

یعنی باشد پروردگار توان شما را رحمت کناد

آن دو (عزیز مصر و همسر فرعون) با شک و دودلی گفتند ولی به یقین به آن دو سود بردند و به سرای ایمان  
ورضاء رحمن واصل شدند پس چون خدای تعالیٰ می‌فرماید عسی و آن از ناحیه خدای تعالیٰ است پس

آن واجب است و شکی نیست که خدای تعالی می‌آمرزد و به وعده خود عمل می‌فرماید.  
نکته.....

سه کس در یوسف عليه السلام طمع کرد و به مراد خود رسید  
مالك بن زعر در یوسف عليه السلام طمع مال کرد.

و عزیز مصر در یوسف عليه السلام طمع جلال و جلوه‌ی خود نمائی کرد  
و زلیخا در یوسف عليه السلام طمع وصال کرد

پس مرد تاجر به مال زیاد رسید  
و عزیز مصر به تمجید و بزرگی رسید  
و زلیخا هم به یوسف عليه السلام رسید و هم به جمال...

بدین ترتیب هرکه اراده دنیا را داشته باشد به آن می‌رسد ولی آخرت را از دست می‌دهد... و هر که اراده آخرت را داشته باشد باید که چشم طمع از دنیا بر بندد... و هر که اراده‌ی مولی داشته باشد... برا ای اوست هم مولی و هم دنیا و هم آخرت.

حکایت....

نقل است هارون الرشید هر سال به اطرافیان و غلامان خود در روز عید قربان خلعت عطا می‌کرد. در سالی از سالها او انواع خلعت‌ها را از دیباچ و درهم و دینار قرارداد پس همگان را امکن کرد هر کس اراده این لباسها را دارد دست خود را بر آنچه که می‌کرده بگذارد پس هر کس دست خود را بر یکی از آن لباس‌ها گذاارد مگر کنیز زر خرید او که دست خود را بر هارون نهاد پس هارون او را پرسید: چه می‌کنی؟ کنیز پاسخ داد: مگر خودت نگفته‌ی هر چه می‌خواهید دست بر آن بگذارید پس هر کدام از ما دست بر چیزی نهاد که می‌خواست و من دست برتو نهادم چرا که اراده‌ای جز تو ندارم.

پس هارون او را گفت ای کنیز، من و آنچه که دارم برای توست پس برای او کنیز کانی در فرمانش قرار داد و او را آزاد کرد... بدین گونه اگر بنده دل به ذکر مولای خود بندد به آنچه از دنیا می‌خواهد می‌رسد.

نکته.....

عزیز مصر چون یوسف عليه السلام را خریداری کرد تمامی خدمتکاران واهل خود را جمع کرد و جملگی را به بزرگداشت یوسف (علیه السلام) امکن کرد و همسر خود را گفت: "اُکْرِمِي مَثْوَاه" یعنی مرتضی او را گرامی دار. این چنین نیز حق تعالی چون بنده را خریداری فرماید فرشتگان را به بزرگداشت و خدمت او فرماید پس گروهی براو موکلن و گروهی دیگر نویسنده‌ی اعمال او هستند گروهی نیز آرایندگان بهشت و گروهی فرمانروایان آتشند و گروهی دیگر برای او طلب آمرزش می‌کنند.

نکته.....

زلیخا یوسف عليه السلام را خریداری کرد پس چون محبتش بر او زیاد شد او را حبس کرد بدین گونه خدای تعالی بنده‌ی مؤمن را می‌خرد و او را در زندان حبس می‌کند چرا که دنیا زندان مؤمن است و عزیز یوسف عليه السلام را از زندان رها کرد و با او بر تخت پادشاهی نشست این چنین نیز خدای تعالی بنده‌ی مؤمن را از زندان به در آورده و به او پادشاهی بزرگ عطا می‌فرماید.

اشارة.....

در فرمایش خدای تعالی: "اُکْرِمِي مَثْوَاه" ده اشاره وجود دارد:

نخست آنکه برای پادشاهان فراتی است و برای نجیب زادگان فراتی و برای داشمندان نیز فراتی است پس چون ملک با نظر فرات نگریست دانست که زلیخا یوسف علیه السلام را دوست می دارد ازاین رو همسر خود را گفت جایگاه او را گرامی دار.

دوم آنکه شرف وفضل او را دانست و از او در مملکت خود عزیز تر نیافت پس گفت این غلام عزیز است وخدمت عزیز جز عزیز نکند وند من از تو عزیز ترکس نیست پس جایگاه او را گرامی دار سوم آنکه گفته شده عزیز در خواب دیده به او می گفتند بین یوسف علیه السلام و زلیخا جدایی مینداز چرا که یوسف برای زلیخا و زلیخا برای یوسف است بدین لحاظ عزیز به همسر خود گفت جایگاه او را گرامی دار.

چهارم آنکه زلیخا زنی تنها و بدون فرزند بود. لذا گفته شد به او که این غلام فرزند توست جایگاه او را گرامی دار.

پنجم آنکه زلیخا به عزیز گفت: مالت را دادی و خودت را فقیر ساختی پس عزیز او را گفت: جایگاه او را گرامی دار چرا که او مقرب اهل آسمان هاست و اگر کسی مانند آنچه من دارم داشته باشد هرگز فقیر نیازمند نخواهد بود.

ششم آنکه عزیز زلیخا را گفت: آنچه با من کنی پس او نزد من گرامی است اگر جایگاه او را بزرگ بداری پس جایگاه مرا مانند او بزرگ داشته ای پس به او گفت جایگاه او را بزرگ بدار.

هفتم آنکه خدای تعالی می فرماید:  
"إِنَّكُنْتُمْ تَحْبُّونَ اللَّهَ فَاتَّعُونِي يُحِبِّيْكُمُ اللَّهُ" <sup>۱۳۴۱</sup>

اگر از آنانی هستید که خدای تعالی را دوست می دارید پس فرمانبردار باشید تا خدای تعالی شما را دوست بدارد یعنی اگر کسی محمد صلی الله علیه و آله را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست داشته است بهشت برای اوست و کسی که فرمان پیامبر را برد پس فرمان خدای تعالی را برده است و فرمان "اکرمی مثواه" یعنی برای او بهترین جای سرای مان را قرار ده و این اشاره ای است برای اهل معرفت و زلیخا برای یوسف (علیه السلام) جایی بهتر از قلب خود نیافت پس قلب خود را جایگاه او قرار داد.

هشتم آنکه گفت جایگاه او را بزرگ دار چرا که شنیده بود پرنده ای برس او نشسته است پس می گوید براستی که او را نزد خدای آسمان ها ارزشی است پس جایگاه او را گرامی دار که او مقرب خدای آسمان هاست شاید که پروردگار او به بزرگی او ما را بزرگ دارد.

نهم آنکه جایگاه او را بزرگ دار که او بسیار بزرگ است و ما هم بزرگیم و قدر بزرگ را جز بزرگ نداند.

و دهم آنکه جایگاه او را بزرگ بدار که ما را مقام جز به او راست نمی شود و برای ما جز او نیست. پس کار آن چنان شد که عزیز گفته بود یوسف (علیه السلام) در جای خود نشست.

#### فایده.....

وقتیکه مخلوق خداوند چون غلامش در خدمت او پیر می شود او را آزاد می کند پس خدای تعالی سزاوارتر است که چون بنده اش در مولای خود پیر شد او را آزاد فرماید چنانکه می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ" <sup>۱۳۵۱</sup>

یعنی خدای تعالی خریدار نفس ها و مال های مؤمنان است و قلب را (در این معامله) ذکر نفرمود زیرا که نفس معیوب است و قلب مرغوب... اگر خدای تعالی خریدار قلب باشد نفس معیوب بر جای میماند. قلب شاه است و نفس بنده...

حضرت پیامبر علیه الصلوٰة والسلام می فرماید: قلب شاهنشاهی است که تخت پادشاهی او تصدیق و تاج شاهی او توحید و چراغ او حکمت، وزیرش علم و ندیمیش عقل و زبانش امید و بی باکی او ترس و سلاح او توکل و خزانه‌ی او یقین و گنج او تقوی و مخبران او دوگوش و نگاهبانان او دو چشم و مترجم او زبان و خدمتگزاران او دو دست می باشند و این چنین پادشاهی فروخته نشود.

عزیز مصر یوسف علیه السلام را خرید و پادشاهی امروز را به او داد و خدای تعالی بنده را می خرد و پادشاهی فردا را به او و عده می دهد چنان که خود می فرماید:

"وَمُلْكًا كَبِيرًا".<sup>۱۳۶</sup>

مخلوق اگر غلامی بخرد برای نیاز خود می خرد ولی خدای تعالی بنده را برای بهشت می خرد مخلوق غلام خود را به اسم خود نمی نامد ولی خدای تعالی بنده را به اسم خود مؤمن نامیده است چنانکه می فرماید:

"وَلَعَبَدَ مؤمن".<sup>۱۳۷</sup>

زیلیخا برای یوسف علیه السلام به حقیقت بود و برای قطیفور (عزیز مصر) عاریت...  
بلقیس با شامر جن به عاریت بود و برای سلیمان علیه السلام به حقیقت...  
و آسیه با فرعون عاریت بود و برای موسی علیه السلام به حقیقت...  
و خدیجه کبری سلام الله علیها با عمر الکندي به عاریت بود و برای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به حقیقت...

نکته.....

زیلیخا یوسف علیه السلام را خرید و دوستدار او شد و او را آراست و جایگاهش را بزرگ داشت و خدای تعالی بنده مؤمن را می خرد و او را دوست می دارد و او را گرامی می دارد چنانکه فرماید:

"وَلَقَدْ كَرَّمْتَنِي آدَمَ".<sup>۱۳۸</sup>

زیلیخا یوسف علیه السلام را به ده نوع آرایش آراست: جامه های سرخ و سبز و سیاه و سرمه‌ای و سفید و بنفش از ابریشم و پرینیان و تارهای زرین و جامه های مملکت روم و سیصد و شصت دست جامه به ازاء هر روز سال برای او مهیا کرد.

و خدای تعالی قلوب مؤمنان را به ده نوع کرامت می آراید.

اول آرامش قلبی آنجا که می فرماید:

"هَوَالذِّي انْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ".<sup>۱۳۹</sup>

دوم طمانيه آنجا که می فرماید:

"الَّذِينَ آتَمُوا وَتَطْمِئِنُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ".<sup>۱۴۰</sup>

سوم ایمان آنجا که می فرماید:

"أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ".<sup>۱۴۱</sup>

چهارم خشیت آنجا که می فرماید:

"إِنَّمَا تُنذَرُ مِنْ أَبْيَعِ النَّذْكَرِ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ".<sup>۱۴۲</sup>

پنجم بیم درونی آنجا که می فرماید:

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ أَذْنِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ ".<sup>۱۴۳</sup>

ششم هدایت آنجا که می فرماید:

"مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدَى قَلْبَهُ وَاللَّهُ ".<sup>۱۴۴</sup>

هفتم نرمی آنجا که می فرماید: "ثُمَّ تَبَيَّنَ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ".<sup>۱۴۵</sup>

هشتم گشادی سینه آنجا که می فرماید:

"أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدَرَهُ لِلْإِسْلَامِ ".<sup>۱۴۶</sup>

نهم معرفت آنجا که می فرماید:

"مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ".<sup>۱۴۷</sup>

دهم سلامت آنجا که می فرماید:

"إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ".<sup>۱۴۸</sup>

برای مؤمن چیزی بی ارزش ترا از نفس وجود ندارد. نفس دشمن خدای تعالی است و خدای تعالی بی ارزش ترین چیزها را به گرانهای ترین چیزها سودا می فرماید و آن همانا بهشت است و این مژده ای است برای مؤمن چنانکه فرماید ای مؤمن تو نزد من ارزشی بزرگ داری پس اگر نفست را با همه ی عیوبش به بهشت با همه نعمت هایش سودا می کنم بدان که برای قلب عوضی و بهائی نیست مگر نظر به وجه من که این نهایت همه ی آرزو هاست.

نکته.....

اگر با قلب به نزد من آبی پس بر وجه من نظر کنی.

اگر با نمازت نزد من آبی پس برای توست فردوس.

اگر با شکرت نزدمن آبی پس برای توست افزونی.

اگر با توکلت نزد من آبی پس توارکافیت کنم.

اگر با صبرت نزد من آبی پس برای توست رحمت.

ای بنده من آنکس که غلامی خرید او را بحال خود رها نمی کند و من تورا خریده ام و توبنده منی... حال

چگونه است که از من می گریزی؟

می فرماید:

"وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مَّنْ رَّيْسٌ ".<sup>۱۴۹</sup>

اگر کسی بنده ای خرید او را به تکلیف می دارد و او را مزد نمی دهد چرا که او را خریده است ولی خدای

تعالی پاداش عمل کننده را کامل می دهد چنانکه فرماید:

"جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ".<sup>۱۵۰</sup>

خریدار اگر بنده را برعیبی بیند پوشاند و بر او نیاورد بلکه او را بستاید بدینگونه خدای تعالی به فرشتگان

که عیب می کرددند که:

"أَتَجْعَلُ فِيهَا مِنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَسَيْفِكُ الدَّمَاءِ ".<sup>۱۵۱</sup>

آیا قرار می دهی کسی را که در آن (زمین) فساد کند و خون بریزد می فرماید:

"الثَّانِيُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ".  
۱۵۲

مخلوق بندۀ را می‌خرد تا بندۀ او را حفاظت کند و خدای تعالی بندۀ را می‌خرد تا خود از بندۀ حفاظت فرماید.

#### ادامه داستان.....

ایه: "وَكَذَلِكَ مَكَانًا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ".

ترجمه: و بدینگونه یوسف را در زمین توانا ساختیم.

کعب<sup>۱۵۳</sup> رضی الله عنه گوید چون عزیز دست یوسف علیه السلام را گرفته به زلیخا سپرد و به سفارش کرد "أَكْرَمِي مُنْوَاهَ"

مرتبه او را گرامی دار زلیخا پرسید چرا؟ پاسخ داد: او بزرگوار است و خدای تعالی او را به نعمت ایمان بزرگ داشت.

معصوم علیه السلام می فرماید هر که عالمی را بزرگ دارد مرا بزرگ داشته است و هر کس مرا بزرگ دارد خدای تعالی را بزرگ داشته است و هر کس خدای تعالی را بزرگ دارد بهشت برین برای اوست. و زلیخا دختر یکی از شاهان مملکت مغرب بود که اورا طیموس می خواندند. زلیخا چون به یوسف (علیه السلام) دست یافت و او را نزدیک خود بدبید شادمان گشت و به یاد او مشغول گردید و از یاد غیر او غافل شد وغیر اورا نمی دید وغیر اورا بها نمی گذارد.

معصوم علیه السلام از خدای تعالی حکایت کند هر کس از سؤال کردن من به ذکر من مشغول گردد بنیاز او را بهتر و بالاتر از پرسش کنندگان برآورم.

گفته اند: زلیخا دست یوسف (علیه السلام) را گرفته و به داخل بتخانه ای برد و بر بتی کوچک سجده کرد و گفت عبادتم را برای تو بجای آورده ام که چنین دوستی را یافته ام.

گوید پس بت که از طلای سرخ و محکم به میخ های آهنی بود با این سخن زلیخا حرکتی کرد بر صورت بر زمین افتاد و آنقدر خود را بر زمین زد تا قطعه قطعه گشت.

پس زلیخا عرض کرد ای یوسف که با بت من چنین کرد؟

فرمود چون برای او سجده کردی و اقرار به عبادت او کردی پروردگار من آن کرد که دیدی و اگر اراده فرماید می تواند گردنست را نیز برای اینکار بنزند.

زلیخا عرض کرد کیست پروردگار تو؟

فرمود پروردگار ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام او همانست که من را و تو را آفریده است.

عرض کرد چگونه پروردگار تو دانست که من به بت سجده کرده ام؟

فرمود او از دیده ها غایب است و هیچ چیز از او غایب نیست.

عرض کرد من به دوستی تو او را دوست می دارم پس چه خوب خدایی است خدای تو که تو را این گونه آفریده است و اگر من خدای دیگری را نمی پرسیدم خدای تو را می پرسیدم ولی پرسش دو خدا ناپسند است.

یوسف علیه السلام لبخندی زد و قصد خروج کرد.

زليخا به دامان او درآويخت و عرض کرد اگر عزيز اين بت را اين گونه شکسته ببیند ازکنيزکان سؤال می کند که اين چنين کرده است و من بيم دارم که آنان بگويند پروردگار یوسف چنين کرده است ولی تو از پروردگارت بخواه که آن را بحال اول خود بازگرددان.

پس یوسف عليه السلام ايستاد و لبانش به جنبش درآمد پس به قدرت الهی بت به حالت اول خود باز گشت زليخا دگر باره عرض کرد براستي که من گمان می کردم تو را بسيار دوست می دارم ولی اکنون دانستم که پروردگار آسمان ها تو را بيشرت ازمن دوست می دارد.  
و در خبر است که او کر شد و جز سخن یوسف عليه السلام نمی شيند.

شعر:

اخذ الهوي بمسامي فاصمني  
فبقيت في الطريق الهوي حيراناً

ترجمه: هواي توگوشهايم را گرفت پس کرم کرد  
پس در راه عشق تو ماندم سرگردان

سپس دستان او را گرفت و به مجلس خود برد و بر او پيراهن سفيد شاهانه اي پوشانيدکه برآن هزار دانه مرواريد بود و هردانه به ارزش هزار مثقال و بر سرش دستاري شاهانه بست به ارزش هزار مثقال و كمر بندي بر او بست از ياقوت و زيرجدكه ارزش آن آشكار نبود.

پس یوسف عليه السلام فرمود چگونه بنده می تواند مانند اين جامه را در برکنند و آقای او جامه اي پست تر برتن داشته باشد؟

زليخا عرض کرد تو آقاي و او بنده و من هم کنيز آيا او نبود که می گفت: "اکومي مشواه" و اگر من توان بيشرتري داشتم آن می کردم.

پس برای او سيصد و شصت پيراهن و مانند آن مهيا کرد و سيصد و شصت ردا و مانند آن دستار به شماره ی روزهای سال. هر دست برای يك روز و یوسف عليه السلام هر روز به آرایشي جديد بود که با روزهای دیگر همانند نبود.

نکته

بدينگونه چنانچه باري تعالي جل جلاله بندهاي را دوست داشته باشد در هر روز از سيصد و شصت روز سال نظری جديد به او می فرماید پس خصایلی هویدا می گردد مانندكرامت، محبت، دوستی، خشیت، مشاهده، قربت، وصل، تسلیم و معرفت.

## فصل

در خصوص "مَكَنَّا لِيُوسُفَ" يعني: "يوسف را توانايي عطا کردیم" تفاسير گوناگونی شده است گفته شده او را توانائي پيامبری داديم و نيزگفته شده او را توانائي تعير خواب داديم و گفته شده اورا توانائي حکومت داديم که اورا بر تخت پادشاهي عزيز مصر نشانديم و گفته شده او را توانائي حکمت عطا کردیم تا پرهيزکار باشد و گفته شده او را برقلب ها توانا کردیم تا آن ها را فraigir و برگنجينه ها توانا کردیم تا آن ها را طلب کند و برگردن ها توانا کردیم تا بر آن ها چيره شود و گفته شده او را بر مصر و نواحی آن توانا کردیم و گفته شده "مکناه" يعني اهل مصر را بنده ی او کردیم که در وقت گرانی قيمت ها آنان را به طعامي بخورد و بدين گونه او را توانا ساختیم که انگار می گوید: "قبول و رد ازمن است و او را درچاه

انداختم و بعد او را بر سریر پادشاهی نشاندم و او را در پادشاهی توانا ساختم".

#### ادامه داستان.....

آیه: "وَلَعِنَّمَةٌ مِّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ"

ترجمه: ونا او را از تأویل احادیث بیاموزیم

سعید بن جبیر<sup>۱۵</sup> رضی الله عنه گوید تأویل احادیث یعنی تفسیر کتب و واسطی گوید یعنی تعبیر خواب و الدمیاطی گوید منظور زبانهای مختلف است که در آن زمان به نهصد زبان تکلم می شد و یوسف عليه السلام به همه می آنها سخن می گفت و گفته شده تأویل احادیث بطن های سخن است که و هر سخن چهار بطن دارد ظاهر، باطن، اشاره و عبارت... و یوسف عليه السلام همه می آنها را می دانست و می فهمید.

#### ادامه داستان

آیه: "وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ"

ترجمه: وخدای تعالی برکار خود مسلط است

در آن اشارات شگفت وجود دارد که او تعالی فرماید:

آدم خواست ماندن در بهشت را داشت و من نخواستم... پس آنچنان شد که من خواسته بودم نه آنچنان که آدم خواست.

و شیطان اراده بزرگی بر فرشتگان و نیکان را کرد و من اراده سیادت او را برکفار و فاجران کردم پس آن شد که من اراده کرده بودم.

و قabil اراده کرد که عزیزترین و بهترین فرزندان آدم عليه السلام باشد و من اراده کردم که او بدترین آنان باشد پس آن شد که من اراده کرده بودم.

و قوم نوح عليه السلام اراده کردنکه او را بین خود خوارگردانند و من اراده کردم که او را بین آنان عزیز گردانم پس آن شد که خواسته بودم.

و دابل پادشاه اراده می مرگ نوح عليه السلام را کرد و من اراده می مرگ خودش را کردم و آن شد که من خواسته بودم.

و ابراهیم اراده کرده بود تا پدرس را حفظ کند و من اراده نکرده بودم پس آن شد که من خواستم. و فرعون قصد مرگ موسی عليه السلام را کرد و من اراده می مرگ فرعون را کردم. پس آن شد که من اراده کرده بودم.

و داود اراده کرد تا فرزندش میشالوم را پادشاهی بخشد و من شاهی را برای سلیمان عليه السلام اراده کرده بودم پس آن شد که من اراده کرده بودم.

و ابوجهل پیامبری را برای ولید بن مغیره اراده کرده بود و من برای محمد صلی الله عليه و آله وسلم اراده کرده بودم پس آن شد که من اراده کرده بودم.

و برادران یوسف عليه السلام اراده کردن تا یوسف عليه السلام را در قعر چاه نهند و من اراده کردم تا او را بر بلندای پادشاهی مصر بشانم پس آن شد که من خواسته بودم نه آنچه که آنان خواسته بودند.

آیه: "وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

مردمان در قرآن کریم بر شانزده صورتند:

- نخست منافقان:

"وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ"<sup>۱۵۵</sup>

از مردمان کسانی هستند که می‌گویند به خدای تعالی و روز بازپسین ایمان آوردیم و از ایمان آورندگان نیستند.

- دوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

"أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا أَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ"<sup>۱۵۶</sup>

آیا حسامی پرند بر آنچه خدای تعالی از فضل خود آنان را عطا فرمود؟

- سوم عبدالله بن السلام<sup>۱۵۷</sup>

"وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ"<sup>۱۵۸</sup>

وآنگاه که به آنان گفته شود ایمان آورید آنگونه که مردم ایمان آورند.

- چهارم اخنس بن شریف<sup>۱۵۹</sup>

"وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُهُ قَوْلُهُ"<sup>۱۶۰</sup>

از مردمان آنانی هستند که گفتار آنان تو را به شگفت می‌آید.

- پنجم نعیم بن مسعود<sup>۱۶۱</sup>

"الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ"<sup>۱۶۲</sup>

آنانی که مردم به آنان گفتند.

- ششم سفیان بن حرب<sup>۱۶۳</sup>

"إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ"<sup>۱۶۴</sup>

براستی که مردمان بر شما اجتماع کرده‌اند.

- هفتم حاجاج چنانکه فرماید

"وَأَدَنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجَّ"<sup>۱۶۵</sup>

و مردمان را فرمان حج داده شد.

- هشتم اهل یمن و برکت

"تُمْ أَفِيظُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاصَ"<sup>۱۶۶</sup>

پس برکت داده شدند از جهت آنکه مردمان را برکت دادند.

- نهم اهل مکه

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَنْتُمُ الْفُقَرَاءِ إِلَى اللَّهِ"<sup>۱۶۷</sup>

ی مردمان شما نیازمندان به درگاه خدای تعالی هستید.

- دهم بندگان بتها

"وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنَدَادًا"<sup>۱۶۸</sup>

و از مردمان آنانی هستند که همتایانی به جز خدای تعالی برمی‌گردند.

- بیازدهم قوم سلیمان علیه السلام

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَطْقَةَ الطَّيْرِ"<sup>۱۶۹</sup>

ای مردم ما را گفتار مرغان آموختند.

-دوازدهم قوم حضرت عیسیٰ علیه السلام

" يَكَلُّ النَّاسُ فِي الْمُهْدٍ " <sup>۱۷۳</sup>

وبا مردمان در گاهواره سخن می فرمود.

-سیزدهم مردم اهل طایف

" يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ " <sup>۱۷۴</sup>

ای مردم از پروردگار خود پرهیز کنید.

-چهاردهم قوم نوح علیه السلام

" وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ " <sup>۱۷۵</sup>

مردمان ملتی یگانه بودند.

-پانزدهم مردان

" لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ " <sup>۱۷۶</sup>

آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردمان بزرگتر است.

-شانزدهم قوم یهود

" وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْمَلُونَ " <sup>۱۷۷</sup>

ولی بیشتر مردمان نمی دانند

## فصل ششم: آزمایش یوسف علیه السلام

آیه: "وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ"

ترجمه: و چون یوسف علیه السلام به سن رشد رسید

یعنی چون به دوران جوانی و نیرومندی رسید؛ و در تعیین سن رشد اختلاف است در تفاسیر آن را پانزده سالگی ذکر کرده اند و چهارده سالگی نیز گفته شده وابن عباس وکلی<sup>۱۷۵</sup> هفده سالگی گفته‌اند و مفسرین بیست و سی سالگی نیز گفته‌اند<sup>۱۷۶</sup> و گفته شده منظور نهایت و کمال خرد است و نهایت و کمال دانش و شناخت (معرفت) نیز بیان شده و آیه شریفه:

"آتَيْنَاهُ حَكْمًا وَعِلْمًا"

دلیل بر شرافت و برتی خرد بر دانش است چرا که خرد بنیان همه نیکی هاست.  
و براستی که چون خدای تعالی خرد را آفرید فرمود پیش آی.... پس چنین کرد پس آنگاه فرمود برگرد پس چنین کرد پس به او فرمود به سخن آ پس به سخن درآمد سپس فرمود بینا باش پس بینا شد پس فرمود به عزم و جلالم سوگند از تو نیکو تو نیافریدم .... نزد من از تو عزیزتر نیست ... به واسطه تو عطا می کنم و به واسطه تو می گیرم .... به واسطه تو می شناسانم و بواسطه تو گرامی می دارم.... خوشحال آنکه تو در او ساکن باشی<sup>۱۷۷</sup>

آیه: "آتَيْنَاهُ حَكْمًا وَعِلْمًا"

ترجمه: او حکم و دانش عطا کردیم  
یعنی معرفت و علم توحید و معرفت حلال و حرام<sup>۱۷۸</sup>

آیه: "وَكَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم  
یعنی نمازگذاران را وابن دلالت می کند بر "الْحَسَنَاتِ يُذْهِنُ السَّيِّئَاتِ"<sup>۱۷۹</sup> یعنی نمازهای پنجگانه خطاهای را می برند و گفته شده منظور از محسینین نیکوکاران به بندگان خداوند و نیز گفته شده هر کاری که بمنه برای رضای خدای تعالی انجام دهد و بر دیگری متنه نهاده "احسان" است  
و این عباس رضی الله عنه گوید "احسان" در اینجا نبوت است و منظور از کذلک نجزی المحسینین یعنی ما اینکوئه پیامبران را پاداش می دهیم و دیگر از مفسران گوید منظور از احسان در این آیه "شهادت" است  
چنانکه خدای تعالی فرماید:

"هَلْ جَرَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ"

یعنی آیا سرای شهادت جز درجات است؟ و نیز گفته شده منظور تمامی طاعات است.<sup>۱۸۰</sup>

آیه: "وَرَأَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ"

ترجمه: آن زنی که او در متزلش بود نفسش را از او طلب کرد.

زليخا از شدت محبتی که به یوسف علیه السلام داشت همه چیز را جزء او فراموش کرده بود و جزء سخن

او را نمی‌شند و مفهومی جزء او نمی‌شناخت و جزء او به کسی نگاه نمی‌کرد و در شب نمی‌آساید مگر  
اندکی و غذایی نمی‌خورد مگر به اشتهاه او و نفس نمی‌کشید مگر به یاد او و همه چیز را یوسف می‌نامید  
و اگر رگی از او می‌شکافت و خون ازاو بر زمین می‌چکید یوسف یوسف می‌کرد و چون سر خود را  
بسی آسمان بالا می‌گرفت نام یوسف را نوشته برسارگان می‌دید زلیخا در محبت یوسف علیه السلام  
خرد را باخته و در صورت او حیران و در او شیدا و سرگشته بود:

و من طق داود و عفت مریم  
وبکاء يعقوب و حسرت آدم

لها حکمه لقمان و صورت یوسف  
ولی صبر ایوب و غربت یوسف

ترجمه:

برای اوست حکمت لقمان زیبایی یوسف ..... و زباندانی داود پاکدامنی مریم  
و برای من است صبر ایوب و غربت یوسف ..... و گریه یعقوب و پشماني آدم

ذالنون مصری الرحمة الله تعالى فرماید غلامی دیدم باریک میان وزردگونه با پای‌هایی رنجور در بیابان  
راه می‌پیمود بی هیچ مالی و توشه‌ای و چهاریابی... پیش رفته و بر او سلام کردم و گفتم دوست من تو  
را بر این حال چون می‌بینم پس چنین سرود:

وفرادی ذاب مما فى البدن  
ذاب مما فى فؤادي بدنى

ترجمه:

از آنجه در دلم بود جسم آب شد، و دلم آب کرد هر آنجه در جسم بود

سهیل بن عبد الله تستری<sup>۱۸۲</sup> رحمة الله عليه فرماید روزی فقیری بر من وارد شد. پس گفت:  
ای شیخ چهل روز است قوتی نجشیده ام اگر طعامی بخورم جایز است یا نه؟  
پس یاران را گفتم از خوارک دوستان او را دهند.  
پرسید چیست خوارک دوستان گفتم خرما.

گفت ای شیخ دراین مسئله به شبهه افادتی خوارک نزد ماست و آن همان خدای تعالی است. پس صحیحهای  
زد و گفت هرگاه نشنه می‌شوم چون آب می‌نوشم تشنجی ام بیشتر می‌شود.  
پس برخاست که برود پس گفتم به آنچه که می‌پرسی سوگندت می‌دهم مهمانی مرا پذیری.  
گفت به شرط آنکه جزء با من نخوری و جزء با من نتوشی و نزد من نشینی آنچنان که من می‌نشیم و در  
خوارک بر من تعرض نکنی مگر پس از چند روز...  
پس گفتم باشد.

پس چهل روز نشست و من سه روز نشستم پس گفتم ای فقیر مرا فرمان خوردن ده که مرا بیش از این  
تاب نیست با توباشم گفت این بدان است که تو با من هستی و با او نیستی و اگر با او بودی هر آینه شکیبا  
بی می‌کردم آنگونه که من شکیبایی می‌کنم.

و چهل روز تمام در محل خود نشست و نخواهد و نخورد و نه ایستاد و وضو نساخت.  
پس از چهل روز پس گفت بیاور آنجه همراه توست.  
پس خوارکی برایش آوردم پس چون دست به خوارک دراز کردم گفتم بسم الله الرحمن الرحيم.

پس به ضربهای مرا بزد و گفت ای جاهم آیا ذاکر را ذکر می‌کنی؟ و چرا اینگونه ذکر می‌کنی؟ پس فریادی کرد و خارج شد و چیزی نچشید پس گمان بردم که او فرشته‌ای مقرب است و یا پیامبری مرسل ندایی شدید که می‌گفت او نه فرشته‌ای مقرب است و نه پیامبری مرسل بلکه او بنده‌ای دوستدار خدای تعالی از بنی آدم است.

معصوم علیه السلام فرماید کسی که خدای تعالی را دوست داشته باشد دیگری را دوست نخواهد داشت و نیز فرمود دوستدار خدای تعالی همیشه بیدار است و فرمود اگر خدای تعالی بنده‌ای را دوست بدارد او را محبوب مردم گرداند و اگر بنده خدای تعالی را دوست بدارد او را از مردم جدا می‌گرداند به گونه‌ای که هیچ کس او را نشناسد به جزء خدای تعالی و گفته شده بدن دوستدار خدا با دوستان است ولی قلبش چون ابر در حرکت است.

وابن عباس رضی الله عنه گوید زلیخا می‌گفت عزیز مرا فرمود جایگاه او را گرامی دار... پس خواستم برای او خانه‌ای بسازم که مانند آن را هیچکس نساخته پس جمله دانشمندان و مهندسین را فراخواندم و آنان را گفتم می‌خواهم خانه‌ای بسازید که اگر یوسف علیه السلام در مشرق آن باشد سوی مغرب آن را ببیند و اگر در مغرب آن باشد مشرق آن را ببیند و اگر در بالا باشد پایین خانه را ببیند و اگر بر روی زمین باشد بالا را ببیند و او در طول روز مرا ببیند به هرجای که روی نمایم. پس یکی از آنان گفت شایسته است که چنین خانه‌ای از شیشه خالص ساخته شود.

چنین است که خدای تعالی قلب بنده مؤمن را به شش نام نامیده است:

شیشه پس فرماید:

"مَثُلُ نُورٍ كِمِشْكَاءٍ" ۱۸۳

مثال نور او مانند جای چراغ است یعنی مثل قلب مؤمن مانند جای چراغ است که در آن چراغی است. چراغی درون شیشه. خدای تعالی قلب مؤمن را به شیشه تشییه فرمود پس مثل نفس مؤمن مانند خانه است و قلب او چون چراغدان و معرفت او چون چراغ است توحیدش چون دست آویز چراغ و محیتش چون آتش چراغ و طاعتش چون فتیل چراغ و اخلاقش چون روشنایی چراغ و چون زبان به اقرار آنچه که در قلب وروخت است بگشاید تمامی اهل عرش رحمن از نور او بهره برند.

پس زلیخا خانه‌ای چهارگوش ساخت بر چهار پایه که یک پایه آن از شیشه یک پایه آن از زمرد پایه دیگر از فیروزه و پایه چهارم از عقیق بود و بین فیروزه و عقیق بربارهای گوهر نشان کارگذاشته بود و برای آن چهار ستون بنا کرد وزیر هر ستون گاوی سیمین واسبی از زرین (که برآن‌ها انواع گوهرها نشانیده شده بود و چشم‌انشان از یاقوت قرمز بود) قرارداد و داخل خانه را با چهرهای گوناگون پرنده‌گان و چهارایان و درنده‌گان آراست و در زیر خانه درختان گوناگون زرین و سیمین با گوهرهای گوناگون نهاد و سقف آن را با چوب ساج زرکوب بنا نهاد و در میان خانه سفره‌ای نهادار استه به انواع زیستهای نیکو و در آن تختی از چوب ساج نزدیک سفره کارگذاشت و در هر گوشه‌ای آهوبی زرین و کیزی زرین قرار داده که در دستان کیزی کاسه‌ای زرین وابرق در دستان کیزی دیگر چراغی و عود سوزی زرین قرار داشت و برای آن خانه درهایی از صندل و عاج کارگذارد که برهر در طاووسی زرین با پایهای زرین که سرمش زمردین منقارش عقیق دم و پرش از فیروزه و درمیانش بر از مشک گردیده بود.

و در میانه خانه خانه‌ای دیگر بساخت از آبکینه که پایین و بالا و اطرافش از شیشه بود پس ندیمه خود را گفت که من براستی در محبت این غلام عبرانی غرق گردیده ام ندیمه اش او را گفت که خود را به

انواع آراستنی‌های زیبا بیارای تا او را به اینجا دعوت کنم پس چنین کرد چون یوسف علیه السلام به آن مکان پای نهاد هنگام ظهر بود پس چون به آنجا نگریست به پروردگار خود عرض کرد: بار خدایا کسی از اینجا نجات نمی‌یابد مگر آنکه معصوم باشد پس به عصمت خود ای ارحم الراحمین مرا از لغزش حفظ فرما...

پس زلیخا او را گفت ای دوست من ای نور چشم و ای ریحانه قلب من این خانه را از برای تو ساخته ام.

فرمود ای زلیخا پروردگار من برای من در بهشت قصری نیکوتر ساخته است که هرگز خراب نمی‌شود.

زلیخا عرض کرد آیا در آنچه تو را امر می‌کنم طعنه می‌زنی؟

فرمود از آن بیم دارم که خدای تعالیٰ مرا و خانه ات را بکام زمین فرو فرستد.

عرض کرد یا یوسف چه دربارست بوي تو!

فرمود اگر بر قبر من پس از سه روزگذرکنی از من فرار خواهی کرد.

عرض کرد ای یوسف چه زیباست آن چشمانت.

فرمود این دو پس از سه روز در قبر من فرو هشتگانی بر رخساره ام خواهند بود.

عرض کرد ای یوسف چه زیباست مویهایت.

فرمود آن نخست چیزی است که در قبر از من می‌ریزد.

عرض کرد چه زیباست رخسار تو فرمود.

خدای تعالیٰ چنین کرد.

عرض کرد چه زیباست بالای تو.

فرمود خدای تعالیٰ اینگونه آفریدم.

عرض کرد چرا از من روی گردانی؟

فرمود چون رضایت پروردگارم را می‌خواهم.

عرض کرد تمامی گنجینه‌هایم را با بندگان و کنیزکانش می‌بخشم تا از تو راضی گردد.

فرمود پروردگار من رشوت نستاند.

عرض کرد شنیده ام که او اندکی می‌پذیرد و ویسیار زیاد باز پس می‌دهد.

فرمود او تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.

عرض کرد اگر مرا فرمان دهی اسلام آورم و دینم را بگردانم.

فرمود این بخواست و مشیت خدای تعالیٰ است.<sup>۱۸۴</sup>

آیه: "وَغَلَقْتُ الْأَبْوَابَ"

ترجمه: و همه درها را بیست

ابن عباس رضی الله عنه گوید یعنی زلیخا برنفس خود در هرجیزی را بسته بود مگر مهر یوسف علیه السلام

وکلی گوید درهای آن خانه را بر روی یوسف علیه السلام ببست و برای آن خانه چهار در بود و حسن بصیر رحمه الله علیه گوید زلیخا درهای ستایش و سرزنش را از شدت محبت یوسف علیه السلام بر روی خود بست.

آیه: " وَقَالَتْ هَيْثَ لَكَ "

ترجمه: و(آن زن) گفت مهیاست برای تو

خدای تعالی برای زلیخا سه چیز فاش فرمود: نافرمانی، طلب نفس و بستن درها... و برای یوسف عليه السلام چیزی بیان نفرمود چرا که او تعالی پوشاننده‌ی "پوشاندنی‌ها" در دوستدار خود است و آشکار کننده‌ی نهان دشمن و بیگانه.

آیه: " قَالَ مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مُتَوَّأِي "

ترجمه: (یوسف عليه السلام) گفت پناه بر خدای تعالی که پروردگار من نیکوترين جایگاه من است<sup>۱۸۵</sup>

تا بداندکه نیکی نزد هیچ مرد با اصالتی ازین نمی‌رود ولی نیکوبی نزد آنکه او را اصالتی نیست ازین رفتئی است پس چون نیکی نزد آفریده ماندنی است پس چگونه نزد آفریننده ماندنی نباشد.

پیامبر مصطفی صلی الله علیه وآلہ وسلم فرماید: " حرام شد بر هر نفس پلید خروج از دنیا مگر آنکه بدی کند به آنکه به او نیکی کرده است" و نیز معصوم عليه السلام فرمود: " دلها خوی می‌گیرند بر مهر آنکه به آنان نیکی کنند".

نیکی زلیخا به یوسف عليه السلام بیش از نیکی عزیز به او بود ولی نیکی زلیخا به شوبگاه و پلیدی الوده بود و این همان است که صاحب خود را به سوی خواری دنیا و حسرت آخرت ره می‌برد چنانکه خدای تعالی فرماید:

" ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ ".<sup>۱۸۶</sup> و این (انداز) بخشی از آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی انفال است و به معنای آن که:

" برای آنان چیزی به غیر از حسرت نمی‌ماند".

آیه: " أَلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ".

ترجمه: و آن زنی که یوسف عليه السلام در منزلش بود از نفس او وی را طلب کرد.

و آن زن زلیخا بود که او را از نفسش طلب نمود و براو قصد کرد.

و گفته شده طلب کننده زن عزیز بوده است.

آیه: " وَقَالَتْ هَيْثَ لَكَ ".

ترجمه: آماده است برای تو

يعني بشتاب و نیز به معنی "این زینتها برای توست" هم گفته شده...

زلیخا یوسف عليه السلام را دوست می‌داشت پس درهای ستایش و سرزنش را بر روی خود بست و درهای محبت او را باز نگاه داشت . بدینگونه است آنکه خدای تعالی را دوست می‌دارد... تمامی درهای گفته‌ها و گمان‌ها را بر نفس خود بسته و درهای دنیا و آخرت را نیز بر قلب خود می‌بندد.

آیه: " قَالَ مَعَادَ اللَّهِ "

ترجمه: پناه می‌برم بر خدای تعالی

يعني چنگ می‌زنم بر ریسمان خدای تعالی از آنکه مرا به آن می‌خوانی و به او پناه می‌برم

آیه: " إِنَّهُ رَبِّي "

ترجمه: او مریب من است

یعنی او آقای من است  
آیه: "أَحْسَنَ مُتَوَّيِّ"

ترجمه: جایگاه را بزرگ داشته است

یعنی مرا نیکو داشته است داشته وارج نهاده است پس هرگز در خانه او و در اهل او خیانت نمی‌کنم.  
آیه: "إِنَّهُ لَا يَتْلُّ الظَّالِمُونَ"

ترجمه: براستی که ستم کنندگان رستگار نمی‌گردند.

معصوم علیه صلوه والسلام فرماید بزرگترین گناهان کبیره سه چیز است شرك به خدای تعالی و نفرین پدر و مادر و زنای مرد با زن همسایه خود.... و گویند در روز رستاخیز مرد زناکار را در تابوتی از آتش می‌آورند و گویند اهل رستاخیز تا پانصد سال راه از بوی بد زناکار به فریاد برآیند و گفته شده زندگانی زناکارکوه وارجش نزد خدای تعالی ناچیز است.

و یکی از نیکان گرید در بیانی زنی زیبا دیدم پس مراغفت آیا قرآن را مقدم می‌داری گفتم آری  
گفت خدای تعالی فرماید:

"قُلْ لِلّٰهِ مُؤْمِنٰنَ يَعْصُمُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ" ۱۸۷

مومنان را بگو تا چشمها را فرو بندند و وعفت خود را نگاه دارند.

شعر:

ولست من النساء ولست مني  
ولا اتي الفجر على الممات  
يسرك يوم يأتي من فراق  
فلا يخطر بقلبك غير شيء

ترجمه:

از زنان نیستی و از من هم نیستی .... و میاور گناهانت را با خود بسوی مرگ  
پس بر دلت گمانی مگذرد مگرچیزی که ..... تو را خوش آید در روزی که جدایی آورد

گوید پس مرا ندا کرد ای شیخ اندر پس خود بنگر که چیزی شگفت خواهی دید  
گوید پس به پشت خود نگریستم پس چون روی برگدانم او را ندیدم پس به سوی مکه رفت و هفت  
سال آنجا مجاور گردیدم پس بازگشت به آن موضع که او را گم کرده بودم در آنجا از دورdest شخصی  
را دیدم که به من نزدیک شد و به ثانیهای ازمن دور شد پس او را ندا کردم به معبد سوگند که بایستی  
.... پس به او نزدیک شدم پس او را گفتم توکیستی خدای تعالی ترا رحمت کناد گفت من همانم که مرا  
گم کرده بودی پس او همان زن پاک نهادی بود که ازمن نهان گشته وازن گریخته بود پس گفت سلام بر  
تو باد و دگر بار نهان گردید و کالبدش ناپدید شد.

آیه: "وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا"

ترجمه: "و هر آینه آن زن آهنگ اونمود و او آهنگ آن زن کرد."

در روایت است که زلیخا آهنگ یوسف علیه السلام را کرد با ذکر محسن، قد و بالا موی ها چشمان  
و یاکش تا آنکه یوسف علیه السلام به او متمایل گردید.  
و نیز گفته شده زلیخا به گناهان قصد کرد و یوسف علیه السلام به فرار از او.

و هم گفته شده یوسف عليه السلام قصد کرد تا او را باز دارد.  
آیه: "لَوْلَا أَنَّ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ"

ترجمه: اگر نبود که بیند برهان پروردگار خود را.

گفته شده چگونه چنین است حال آنکه او علیه السلام پیامبر خدای تعالی بود پاسخ های گوناگون گفته شد.

از آن جمله اند: آزمایش... خدای تعالی پیامبران خود را به آزمایش چارمی فرماید تا آن هنگام که او را یاد می کنند در طاعت او تعالی با ترس و مراقبت بکوشند.

و گفته شده است: خدای تعالی آنان را دچار آزمایش می فرماید تا قرارگاه های نعمتش را بر آنان بشناسند...

و هم گفته شده است: آنان را به آزمایش دچار می فرماید تا آنان را نشانه ای برای گناهکاران در امید به خدای تعالی قرار دهد.

و گفته شده است: یوسف عليه السلام هم به آزمایش چارگردید... چرا که در نفس خود گفت: من از برادرانم بهترم چرا که آنان به جهت عاق پدر از زمرة گناهکارانند. پس خدای تعالی اراده فرمود تا یوسف (علیه السلام) نیز در زمرة ی آنان باشد.

فصل... در بیان "برهان" و چیستی آن اختلاف است.

گروهی گفته اند آن پرونده ای بود که بر دوش او نشست و در گوش او زمزمه کرد چنین مکن که از درجه پیامبران به پایین افتی.

و گفته شده یوسف عليه السلام حضرت یعقوب علیه السلام را دید که انگشت بر دهان می گزید و می گفت یا یوسف آیا مرا نمی بینی؟

و حسن بصیری گوید یوسف علیه السلام زلیخا را دید که چیزی را می پوشاند پس پرسید چیست؟  
زلیخا پاسخ داد که روی بتم را می پوشانم تا مرا نبینند.

پس یوسف علیه السلام فرمود تو از جسمی بیجان که نه می اندیشد و نه می بیند حیا می کنی پس من شایسته تم که از آن که مرا می بینند و پنهان و آشکار مرا می داند حیا کنم.<sup>۱۸۸</sup>

خداآندهاگران سخن گویند: در نهان یوسف علیه السلام ندا در داده شد که ای یوسف نام تو در دیوان پیامبران است و تو می خواهی کار نا بخردان کنی؟

و گویند نوشه ای را دید درستی که از دیوار بیرون آمده و بر آن نوشته شده بود:  
"وَلَا تَقْرِبُوا الْرَّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَيِّلًا"<sup>۱۸۹</sup>

و گفته شده سقف خانه باز شد پس صورتی را دید در نهایت زیبایی که می گفت ای پیامبر عصمت چنین مکن که تو معصوم هستی ....

و گفته شده یوسف علیه السلام سر را پایین انداخت دید بر زمین نوشته شده هر آنکس بدکند سزای آن خواهد دید.

و گفته شده فرشته ای بر او فرود آمده پشت او را با بالهایش مسح کرد ..... پس شهوت از انگشتان پای های او خارج گردید.

و گفته شده پادشاه را در در خانه دید که او را می گفت مگر من اینجا نبودم؟  
و گفته شده حجاجی بین آن دو واقع شد به نحوی که هیچ یک دیگری را نمی دید

و هم گفته شده یوسف عليه السلام یکی از همنشین‌های بهشتی خود را دید پس از زیبایی او در شگفت شد پس او را پرسید تو آن کیستی ....؟ گفت آن کسی که زنا نکند.

و گفته شده پرنده‌ای بر او گذشت و او را ندا داد ای یوسف شتاب مکن .... او بر تو حال خواهد شد چرا که برای تو آفریده شده.

ونیز گفته شده او علیه السلام چاهی را که در آن بود دید که فریشه‌ای بر آن استاده بود و می‌گفت ای یوسف آیا این چاه را فراموش کرده ای؟

و گفته شده زلیخا را بر صورتی زشت دید .... پس از او گریخت.

و گفته شده شخصی را در برابر خود دید پس او را گفت ای یوسف نگاهی بر جانب راست خود بیفکن پس چون نگریست ماری دید بزرگتر از هر آنچه وجود دارد که می‌گفت فردا زناکار در شکم من است پس یوسف علیه السلام ازاو گریخت.

آیه: "وَأَنْقَدَ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا"

ترجمه: هر آینه آن زن آهنگ او نمود و او آهنگ آن زن کرد

گفته شده بار نخستی که زلیخا آهنگ یوسف علیه السلام را نمود در خواب بود و یوسف علیه السلام هم آهنگ او را کرد چرا که او را در خواب دیده بود و از این بابت دانسته بود که او صاحب اصلی زلیخاست و این نیکو تأویلی است چرا که پیامبران معصوم هستند و آهنگ نافرمانی نمی‌کنند.

آیه: "كَذَلِكَ لِتُصْرَفَ عَنِ السُّوءِ وَالْحَشَاءِ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُحَاسِبِينَ"

ترجمه: "و بدينگونه ازاو بدی و پلیدی را برگرداندیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود"

او را مخلص نامید ... هنگامی که از زلیخا می‌گریخت که به پیراهن او در آویخته بود.

بدينگونه شاسته است که بندۀ عاشق خدای تعالی از شیطان بگریزد و به عصمت رحمن درآویزد.

یکی از بزرگان گوید در جوانی زنی را دیدم پس آهنگ او کردم و آن شبی بود تاریک پس مرا گفت آیا حیا نمی‌کنی که کسی ما را ببیند پس او گفت در اینجا جز ستارگان نیستند گفت پس کجاست آن ستاره ساز؟ پس پشیمان و توبه کار بازگشتم و در نهانم ندا شدکه تو را از مخلسان قرار دادیم ... تا به اولتالی در آویزی از جهتی که به اولتالی وصل گردد.

پس اینگونه مؤمن به رسیمان مولای خود در می‌آویزد تا به او پیوندد ..... چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

"وَاعْصِمُوهَا بِحَلْلِ اللَّهِ جَمِيعًا" ۱۹۰

پرهیزکاری در جمیع احوال مایه‌ی معرفت وصول است در ارکان وصال... چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

"فَإِنَّ خَيْرَ الرَّأْدِ التَّقْوَى" ۱۹۱

ترجمه: تو شه برگیرید پس بدرستیکه بهترین توشه‌ها تقوی است " تقوی لباس دلها و مایه وحشت اهربین است.

خدای تعالی فرماید

: "وَلِيَاسُ النَّقْوَى ذَلِكَ حَيْرٌ" ۱۹۲

ونیز فرماید:

"وَالْأَزْمَهُمْ كَلِمَةُ النَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا" ۱۹۳

وآنان را به کلمه پر هیزگاری ملزم کردیم و آنان به سزاوارش بودند.

وکلمه پرهیزگاری همانا قول لا اله الا الله و راستی در آن است و آن میزان سنجش پرهیزگاری است .... خدای تعالی، می فرماد:

**١٩٤** اُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ॥

ترجمه: آنان همانندکه راستی کردارند و آنان همانی هستندکه پرهیزگاری پیشکردند.  
و آن دانشی که خدای تعالی در کتاب فروفرستاد حقیقت راهبر پرهیزگاران است چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" ١٩٥

ترجمه: الم این کتابی است که در آن شک راه ندارد و به راه آورنده پرهیزگاران است.

وخدای تعالی فرمان داده برفراگیری دانش بوسیله تقوی چنانکه فرماید:

١٩٦ ' وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا " ١

ترجمه: تقوی از خدا پیشه کنید و دانایی گیرید.

و نیز خدای تعالی فرماید:

"وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ" ١٩٧

ترجمه: "از خدای بزرگ پروا کنید و خدای بزرگ شما را می اموزاند."

## وحدای نعالی در همه جا نما

چنانچه حدای نعائی فرماید.

سیم حیثیم الصیام کہا سب علی الادیں میں پیغمبر نعمت سوون  
تھے بننے کے لئے اپنے شہزادے شاہزادے حنفی کے لئے اپنے شاہزادے شاہزادے حنفی کے لئے

و نن خدای تعالی درباره حج فماید:

"وَتَنَاهُوا فَإِنَّ خَمْرَ الْأَدَادِ التَّقْبَعُ" ١٩٩

ترجمه: "تو شه یه گیر بد که برتین توهه ها یه هینگاری است."

وهم خدای تعالیٰ فرماد:

"لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لِحُومُهَا وَلَا دَمًا وَهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ ۝ ۲۰۰"

ترجمه: "گوشت و خون آنچه که قربانی می‌کنید به خدا نمی‌رسد ولی پرهیزگاری شما به خدا می‌رسد."

و خدای تعالیٰ دربارہ جہاد می فرماید:

"وَلَقَدْ نَصَرْتُكُمُ اللَّهُ بِيَدِكُمْ وَأَنْتُمْ أَذْلَلُهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ" ٢١

ترجمه: هر آئینه خدای تعالی شما را در بدر، در آن حال که خوار و بی چاره بودید یاری فرمود(همه جا بارگاه خداست) پس پر هیرگاری کنید (در بارگاه) خدای را پیش کنید بر شمامت که سپا سکنگار باشد.

هم او تعالی می فرماید:

"لِّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرًا عَظِيمًا" ٢٠٢١١

ترجمه: "برای کسانی از ایشان که نیکویی نموده و پرهیزگاری را گزیدند پاداشی بزرگ است

و خدای تعالی فرماید:

ترجمه: اگر گذشت نماید آن به پرهیزگاری نزدیکتر است.

و هم اوتعالی فرماید:

"وَكُلُّا مِنَ رَّزْقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ" ۲۰۳

ترجمه: "پس بخورید از آنچه خدا روزی فرمود شما را... حلال و پاکیزه... پرهیزگاری باشید در بارگاه خدا.

و نیز خدای تعالی فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَدَرُوْا مَا يَقِيَ مِنَ الرِّبَّ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ" ۲۰۴

ترجمه: "ای آنان که ایمان آورده اید به بارگاه خدا پرهیزگار باشید و رها کنید آنچه را که از ربا بر جای مانده .... اگر از مؤمنان هستید ..."

و همچنین فرماید:

"أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَحْنَ اللَّهَ قُلُوبُهُمْ لِلْتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ" ۲۰۵

ترجمه: "آمرزشی بزرگ و پاداشی بزرگ برای آن کسانی است که خدای تعالی دلهاشان را به پرهیزگاری آزموده است."

خدای تعالی فرماید:

"الْآخِرَ وَمَنْ يَتَّقَنَ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَحْرَاجًا وَبِرْزَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْتَسِبُ" ۲۰۶

ترجمه: "نهایت آنکه ، هر آن کس که پرهیزگاری در بارگاه الهی پیشه کند، برایش گشایش امور است و او را روزی می دهد از جایی که انتظار آن نیست و بی شمار است...."

و هم اوتعالی فرمود:

"وَمَنْ يَتَّقَنَ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا" ۲۰۷

ترجمه: "گشایش در امور مقرر شده است برای هر آن کس که پرهیزگار در بارگاه الهی باشد."

و نیز فرماید:

"وَمَنْ يَتَّقَنَ اللَّهَ يُكَثِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيَعْظِمُ لَهُ أَجْرًا" ۲۰۸

ترجمه: "بدیهایش را بپوشانیم و پاداشش را چندان بزرگ نمایم.... همو را که پرهیزگار باشد . و خدای

تعالی فرماید:

"فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا أَسْطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا" ۲۰۹

ترجمه: "خدای تعالی را پرهیزگار باشید .... هرآن چه می توانید ... و گوش به فرمان باشید."

و هم اوتعالی فرماید:

"أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتُمْ" ۲۱۰

ترجمه: "گرامی ترین شما نزد پرودگار تان پرهیزگار ترین شماست."

و خدای تعالی فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَوِيَّهِ وَلَا تَمُوتُنَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" ۲۱۱

ترجمه: "ای کسانی که ایمان آورده اید خدای را آنچنان که حق اوست پرهیزگار باشید و و مرگ را در نیاید مگر آنکه مسلمان باشید...." (آمين يا رب العالمين)

و نیز فرماید:

"فَأَتَقْوُ اللَّهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا" <sup>۱۱۲</sup>

ترجمه: "خدای را پرهیزگار باشد و هر آن دازه که بتوانید و گوش به فرمان دارید و پیروی کنید."  
خدای تعالی مؤمنان و پرهیزگاران به ولایت و محبت مصون داشت.

چنانکه خود ارعالی فرماید:

"وَاللَّهُ وَلِيُ الْمُتَّقِينَ" <sup>۱۱۳</sup>

ترجمه: "خدای تعالی ولی پرهیزگاران است."

خدای بزرگ سرپرست پرهیزگاران است

خدای تعالی فرماید:

"اللَّهُ وَلِيُ الدِّينِ أَمْوَالُ" <sup>۱۱۴</sup>

ترجمه: "خدای تعالی ولی آنانی است که ایمان آورده اند."

خدای تعالی فرماید:

"وَاللَّهُ يُحِبُ الصَّابِرِينَ" <sup>۱۱۵</sup>

ترجمه: "خدای تعالی دوستدار شکیبايان است."

و هم او تعالی فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُفْقِدِينَ" <sup>۱۱۶</sup>

ترجمه: "خدای تعالی دوستدار پارسايان است."

و خدای تعالی فرماید:

"وَاللَّهُ يُحِبُ الْمُحْسِنِينَ" <sup>۱۱۷</sup>

ترجمه: "خدای تعالی دوستدار نیکوکرداران است."

و ارعالی فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ التَّوَابِينَ وَيُحِبُ الْمُتَّهَرِينَ" <sup>۱۱۸</sup>

ترجمه: "خدای تعالی دوستدار توبه کنندگان است و دوستدار پاک نهادان ..."

و خدای تعالی فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُتَوَكِّلِينَ" <sup>۱۱۹</sup>

ترجمه: "خدای تعالی دوستدار متولکین است."

و کلمه ی متولک ترجمان فارسی ندارد و در بیان آن می شود گفت: متولک آن است که می گوید خدای!

من آن چه را که در میدان توان من گزاردی به کار بستم و سپس کار را سپردم به خودت...)

و خدای تعالی فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ التَّوَابِينَ" <sup>۱۲۰</sup>

ترجمه: "خدای تعالی دوستدار توبه کاران است."

و نیز خدای تعالی فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ" <sup>۱۲۱</sup>

ترجمه: "خدای تعالی هر آئینه با نیکوکرداران است."

و خدای تعالی فرماید:

"إِنَّ أُولَيَّاً وَإِلَّا مُتَّقُونَ" <sup>۲۲۲</sup>

ترجمه: تاكيد دارد (خدا) که اولياء او تنها ، پرهیزگاراند

برای بزرگشتن پرهیزگاران، از حصر "الآء" استفاده فرمود. نیست اولیائی به جز پرهیزگاران و تمامی این آیات و غير آن در قرآن کریم برآن دلالت دارد که تعقی ستون بزرگ اسلام است پس نظرکن در حال مستدرجين چون ابليس و بعلم و برصاصا که با بزرگی درجه ی کمالشان، آن گاه که درتعقی سنتی نمودند و پیروی خواهش نفس کردند چگونه از درجات کمال سرنگون شدند.

شعر:

لکان اشرف خلق الله ابليس

لوكان في العلم من دون التقى الشرف

ترجمه:

اگر دانش بدون پارسايی برتری می داشت .... هر آينه اهريمن برترین مخلوقات بود.

پس خوشابحال خردمند پارسا. هم او که جاودانگی برمی گزیند و جهان تباہ شونده را وا می نهد. و دوری می کند درگفتار و کردار خوراک و پوشاك، از آنکه از پارسايی دور مانده است. و پارسا چون دانست همتشين بدمایه ی کاستی دنيا و رسوانی آخرت است شتابان بسوی خدای تعالی می گریزد چنان که خدای تعالی فرمود:

"فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ" <sup>۲۲۳</sup>

ترجمه: پس بسوی خدای تعالی بگریزد

و نیز خدای تعالی فرماید:

"الْأَخْلَاءِ يَوْمَنِ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُ عَدُوٌ إِلَّا مُتَّقُونَ" <sup>۲۴۴</sup>

ترجمه: دوستان در اين روزگروهي دشمن گروهي دیگرند مگر پارسايان.

(که مراد از اين روز روز بازيسين است).

و هم او تعالی فرماید:

"يَا وَيَّاَتَيَّتِيَ لَمْ أَتَحِدْ فُلَانًا حَلِيلًا" <sup>۲۵۰</sup>

ترجمه: (در روز قیامت گوید) ای وای بermen ای کاش فلاپی را دوست نمی گرفتم

و نیز خدای تعالی فرماید:

"يَا يَيْتَ بَيْتِيَ وَيَيْكَ بَعْدَ الْمَشْرَقِينَ فَبِسْ الْقَرِينِ" <sup>۲۶۰</sup>

ترجمه: ای کاش بين من و تو به اندازه خاور تا باخترا فاصله بود ... پس بد همتشينی است.

و همتشينان بد آنانی هستند که خدای تعالی در باره آنان در قرآن فرموده:

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ" <sup>۲۷۷</sup>

ترجمه: خدای تعالی کافران را دوست ندارد

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُنْفَسِدِينَ" <sup>۲۸۸</sup>

ترجمه: خدای تعالی تباہ کنندگان را دوست ندارد.

"إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسَرِّفِينَ" <sup>۲۹۹</sup>

ترجمه: اوتعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد.

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ" <sup>٢٣٠</sup>

ترجمه: خدای تعالی خیانت پیشه گان را دوست ندارد.

ونیز خدای تعالی رانده شدگان را نیز دوست ندارد.

نکته....

زليخا از جهت تعلق به یوسف عليه السلام نا اميد نشد و پس از آن نیز به وصال او رسید بدین ترتیب بندۀ چون به کتاب خدای تعالی درآویخت به آن عزیز منان متصل می گردد.  
نکته.....

زليخا پیراهن روی یوسف عليه السلام را درید و آن پیراهن خود یوسف عليه السلام بود پس دستش به پیراهن زیرین یوسف عليه السلام نرسید و آن پیراهن یعقوب عليه السلام بود.<sup>(۲۳)</sup>  
بدینگونه برای بندۀ دو پیراهن است پیراهن بندۀ گی و آن پیراهنی است که بندۀ بدست می آورد و پیراهن معرفت که خدای تعالی به او عطا می فرماید پس شیطان اگرچه ممکن است پیراهن طاعت بندۀ را بدرد ولی هرگز بر پیراهن معرفت دست نمی یابد. بنابراین شایسته است که اگر برینده از سوی شیطان حمله شد به خدای رحمن گریزد.

ادامه.....

آیه: "وَاسْتَبِقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِصَةً مِنْ دُبْرِ وَالْقَيْلَى سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ"

ترجمه: آن دو بسوی در شناختند و پیرا هن یوسف عليه السلام از پشت پاره شد و آن دو آقای زليخا را نزد در یافتند.

و نمی فرماید آقای آن دو نفر چرا که یوسف عليه السلام آزاد بود.

پس زليخا شوی خود را گفت:

آیه: "قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءً"

ترجمه: چیست سزای آنکس که با اهل تو اراده (قصد) بد داشته باشد  
و در اینجا منظور از "بد" زناست. پس شوهر ساكت شد پس زليخا ادامه داد:

آیه: "إِلَّا أَنْ يُسْجِنَ أَوْ عَذَابَ أَلِيمٍ"

ترجمه: مگر زندان یا شکنجه ای دردنگ.

يعنى او را بزن .... پس شوهر او پرسید چرا کشنن نه؟ پاسخ داد چون عاشق معشوق را به هر عذابی گرفتار می کند جزء آنکه او را بکشد ... شکننا از خدای تعالی که بندۀ را در دنیا به انواع عذاب زندان گرفتار می کند ولی او را در آخرت به عذاب آخرت نمی سوزاند.

آیه: "فَالَّهُ رَأَوَدَنِي عَنْ نَفْسِي"

ترجمه: (یوسف عليه السلام) فرمود او از من نفسم را برای خواهش خود می خواست.

پس در این هنگام کودکی شیرخواره در گاهواره به سخن درآمد و این شایسته قضاؤ است که قاضی بر گواهی یکی از طرفین حکم ندهد.

پس از زليخا پرسید آیا گواهی داری؟

گفت نه.

پس روی به یوسف عليه السلام کرد و گفت آیا این بود سزای من که تو را دهش کردم و بزرگت داشتم و برگزیدمت و در چشم مردمان تو را بالا بردم و به پادشاه نزدیکت کردم و بر سپاهیان گماردمت هموار

کردم برتو پادشاهی ام را و گنجینه‌هایم را آنچه می‌خواستی در آن می‌کردی پس انگیزه خیانت داشتی  
پس چه بد بنده‌ای بودی تو بر مولایت.  
نکته.....

شرمت باد در برابر خدای تعالی آن گه که تو را می‌فرماید ای بنده من!  
من تو را از نیست به هست آوردم و به برگزیده ترین آینه‌ها بزرگت داشتم و به رکوع و سجده تو را به  
خدوم نزدیک ساختم و بر دلت را معرفت خودم را بخشش دادم و تو از من گریختی و مخالفت من کردی  
نافرمانی ام کردی و گناه کردی و زنا کردی و آیینت را به دنیا فروختی و خواهش نفس تو را متوقف کرد  
ونفس تو آن را بر تو آرااید و اینچنین کرد بنده من.

شعر:

فَمَا عذْرِي غَدَا يَوْمُ الْحِسَابِ وَقَدْ سَطَرَ الْخَطَايَا فِي الْكِتَابِ وَكُمْ شَيْخٌ يَنْوَحُ عَلَى الشَّابِ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى رَدِ الْجِوابِ فِيلْقَى بُؤْسَ انْوَاعِ العَذَابِ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ اشْرَابٌ فِي بَلِي الْجَسْمِ مِنْ كَرْبِ الْعَذَابِ وَجَدَ بِالْعُنْقِ مِنْ سَوءِ حِسَابِ	ذُنُوبِي سَيِّدِي قَطَعْتُ جَوَابِي إِذَا نَوَدِيْتُ قَمْ لِلْمَعْرُضِ فَاقْرَأْ وَكُمْ شَآبَ يَنَادِي وَ اشْبَابِي وَكُمْ مِنْ نَاطِقَ قَدْ صَارَ بِكُمَا وَكُمْ وَجْهٌ صَبِيجٌ صَارِفَخَمَا طَعَامٌ مِنْ ضَرِيعٍ لَيْسَ يَغْنِي وَمِنْ سَرِيْبَالِ قَطْرَانِ فِيكَسِي فِيَا حَنَانَ وَ يَا مَنَانَ عَفَسَا
---	---

ترجمه:

گناهانم ای مولای من زبانم را بند آورده‌اند... پس در فردای حساب عذری برای من نیست  
آن هنگام که صدایم کنی که برخیز و کتابت را بخوان ... و سطرهای این کتاب نیست مگر خطاهای من  
وجه جوانهایی که مرا وجوانیم را خواندند .... و چه پیرهایی که مرا به جوانی پند می‌دادند  
و چه سخنورهایی که چون بتزد شما آمدند .... زیانشان بند آمدکه بتوانند پاسخی بدهنند  
و چه صورتهای زیبایی که چون بتزد شما آمدند ... برآئها شتی‌های عذاب نمایان شد.  
خوراکش از گدازنهایی است که سیر نمی‌کنند .... و آبش داغ و جوشان است  
و قطرات قیر داغ از لباسهایم می‌چکد .... و از این رنج بی پایان کالبدم می‌رساید  
پس ای پذیرنده و ای صاحب از من درگذر ..... و بermen رحم کن با رها کردنم از بدی حساب

پس یوسف علیه السلام فرمود کسی هست که بر بی گناهی من گواهی می‌دهد پرسید کیست آن فرمود  
کسی از اهل زلیخا ... پس اینگونه است که خدای تعالی می‌فرماید:

"وَشَهَدَ شَاهِيدٌ مِنْ أَهْلِهَا"

ترجمه: و گواهی از اهل آن زن گواهی داد.

ابن عباس رضی الله عنهمها گوید: گواهی داد چرا که او چون مکر زلیخا را شنید از شکاف در به درون  
می‌نگریست و نیز گفته شده که او نوزادی چهل روزه بود و گفته شده که خواست تا بر محبت زلیخا به  
یوسف علیه السلام گواهی دهد چنانکه یوسف علیه السلام فرمود مرا گواهی است که بر محبت زلیخا به

من گواهی دهد. واهل اشارت گفته‌اند منظور از گواه زردی رخسار است چرا که عشق در رخسار رخ می‌نماید.

عزیز پرسید چه کونه کودک شیرخوار گواهی تواند داد یوسف عليه السلام فرمود او سخن می‌کویید به فرمان خدای تعالی ... کسی که هر چیزی را به سخن می‌آورد....

پس ملک کودک شیرخوار را پرسید ای غمازجه گواهی می‌دهی؟

گفت: گواهی می‌دهم که خدای نیست جز خدای تعالی و خدای تعالی خود گواهی داده که جز او خدایی نیست و تو ما به اینچنین مخوان که خدای تعالی نیش زیان زندگان را دشمن می‌دارد و این گروه بد ترین آفریده هاست و خدای تعالی هرگناهی را می‌آمرزد بجز شرک و بجز نیش زیان... و در میانه آن دو اینگونه حکم کن و به پیراهن بنگارگپارگی آن از پیش باشد پس گناه از یوسف است و اگر از پس دریده شده باشد پس زلیخا گنهکار است.

و این است سخن خدای تعالی که می‌فرماید:

"وَإِنْ كَانَ قَبِيْصَةً قُدَّ مِنْ دُبْرِ فَكَبَّتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ"

ترجمه: اگر پیراهن آن از پیش دریده بود پس آن زن راست می‌گوید آن مرد از دروغ گویان است و اگر پیراهن از پس دریده است پس آن زن دروغ می‌گوید و یوسف از راستگویان است

نکته.....

چون این نوزاد بزرگ شد یوسف عليه السلام از برای آن گواهی که داده بود فرمود تا او را بزرگ داشتند و عزت نهند پس شگفت نیست آن را که بیریگانگی خدای تعالی گواهی دهد خدای تعالی بزرگ داردش در هردو جهان.

نکته.....

آنکه گواهی بر بیگناهی یوسف عليه السلام داد از اهل زلیخا بود پس از اهل یوسف عليه السلام شد پس آنکه گواهی بپروردگاری مولا دهد شایسته است که از اهل مولا گردد چنان است که خدای تعالی می‌فرماید:

"وَالرَّمَمَ كَلِمَةُ التَّنْعُوْ وَكَانُوا أَحَّى بَهَا ٢٣٢"

ترجمه: و آنان را به کلمه پارسایی ملزم ساخت و آنان شایسته تر به آن بودند و اهل آن بودند. پس اهل توحید اهل ویژه خدای تعالی هستند و خدای تعالی در سرگذشت نوح عليه السلام می‌فرماید: "فَالَّيْا تُوحُّدُ إِلَهٌ لَّيْسَ مِنْ أَهْلِكَ....." ۲۳۳

ترجمه: او(پسرت) از اهل تو نیست.....

چرا که او یکتاپرست نیست پس نجات اورا از من مخواه پس پیامبر را در نجات او سرزنش فرمود.

\*\*\*\*\*

ادمه داستان.....

ایه: "فَلَمَّا رَأَى قَمِيْصَةَ قُدَّ مِنْ دُبْرِ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدِ كُنَّ عَظِيمٌ"

ترجمه: پس برپیراهنش نگاه افکدکه از پس دریده بود پس گفت این از مکر شما زنان است و براستی که مکر شما زنان بزرگ است.

سپس روی به یوسف عليه السلام کرد و عرض کرد:

آیه: "يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا"

ترجمه: ای یوسف از این (کار) روی پکردن

ای یوسف نزد من از داستان هیچ مگوی و او را دربرابر من رسوا مکن.

نکته....

عزیز مصر با آن خدا ناشناسی اش خواست رسایی گهگاران را ندارد و از اهل خود نیز چنین می خواهد پس خدای تعالی با آن بخشنده اش چگونه گناهکاران را رسوا کند و از اهل ایمان می خواهد (چنانکه عزیز مصر از یوسف عليه السلام خواست) که ازاو درگذر و او را رسوا مفرماکه او عاشق توست و معشوق خلوت عاشقان را رسوا نمی کند.

پس روی به لیخا کرد و گفت:

آیه: "وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ"

ترجمه: و از برای گناه آمرزش خواه که تو از خطای کارانی.

عزیز مصر از اهل خود به درخواست آمرزش راضی می گردد پس چه شگفت اگر خدای عزوجل از بندگاه مؤمن خود به درخواست آمرزش آنان راضی گردد چنانکه خدای تعالی فرماید:

"وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِي اللَّهَ يَجْدِ اللَّهُ عَفْوًا رَّحِيمًا" <sup>۲۴۴</sup>

ترجمه: "و آنکه بدی کند یا برخویشن ستم نماید از خدای تعالی درخواست بخشایش نماید خدای تعالی را آمرزنه و بخشاینده می یابد."

نکته....

نمی فرماید اورا نعمت دهنده می یابد و نیز نمی فرماید که اورا نجات دهنده از آتش می یابد و هم نمی فرماید که او را سلامت دارنده می یابد بل می فرماید او را آمرزنه و بخشایشگر می یابد.

### فصل در بزرگی

خدای تعالی سیزده چیز را (به غایت) بزرگ می شمارد:

یکم- نفس خود را بزرگ می شمارد و می فرماید:

"وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ" <sup>۲۵۵</sup>

ترجمه: "اوست بالای بزرگ"

دوم- عرش خود را بزرگ نامیده است و فرموده:

"الْعَرْشُ الْعَظِيمِ" <sup>۲۵۶</sup>

ترجمه: "پروردگار عرش بزرگ"

سوم- کردار پیامبر خود را بزرگ شمرده و فرموده است:

"وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ" <sup>۲۵۷</sup>

ترجمه: "براستی که تو برکرداری (به غایت) بزرگ هستی"

چهارم - ذیج قوچ اسماعیل علیه السلام را بزرگ شمرده و فرموده:  
وَقَدِّيْنَاهُ بِذِيْجٍ عَظِيْمٍ<sup>۲۳۸۱</sup>

ترجمه: " او را به ذبحی (به غایت) بزرگ فدیه دادیم."

پنجم - و جادوی جادوگران فرعون را بزرگ شمرده و فرموده:  
وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيْمٍ<sup>۲۳۹۱</sup>

ترجمه: " و با جادویی (به غایت) بزرگ آمدند."

ششم - زمین لرزه روز و اپسین را بزرگ شمرده و فرموده:  
إِنَّ زَلَّةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ<sup>۲۴۰۱</sup>

ترجمه: " بدستیکه زلزله روز و اپسین چیز(به غایت) بزرگ است"

هفتم - شرك را بزرگ شمرده و فرموده است:

إِنَّ الْشَّرْكَ لَظَلْمٌ عَظِيْمٌ<sup>۲۴۱۱</sup>

ترجمه: " براستی که شرك ستمی (به غایت) بزرگ است"

هشتم - و تهمت را بزرگ شمرده و فرموده:

سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْنَانٌ عَظِيْمٌ<sup>۲۴۲۱</sup>

ترجمه: مترهی تو! این تهمتی (به غایت) بزرگ است

نهم - و مکر زنان را بزرگ شمرده و فرموده:

إِنْ كَيْدُكَنْ عَظِيْمٌ<sup>۲۴۳۱</sup>

ترجمه: " براستی که مکر شما زنان به (غایت) بزرگ است

دهم - و کتاب خود را بزرک شمرده و فرموده:

وَالْقُرْآنُ الْعَظِيْمُ<sup>۲۴۴۱</sup>

ترجمه: " سوگند به قرآن (به غایت) بزرگ

یازدهم - و عرش بلقیس را بزرگ شمرده و فرموده:

وَأَهْلًا عَرْشَ عَظِيْمٍ<sup>۲۴۵۱</sup>

ترجمه: " برای آن زن (بلقیس) عرشی (به غایت) بزرگ

دوازدهم - و خبر روز رستاخیز را بزرگ شمرده و فرموده:

فُلْ هُوَ بَيْنَ عَظِيْمٍ<sup>۲۴۶۱</sup>

ترجمه: " بگوکه آن خبری (به غایت) بزرگ است"

سیزدهم - و روز رستاخیز را بزرگ شمرده و فرموده:

أَنَّهُمْ مُبَعُونُونَ لِيَوْمٍ عَظِيْمٍ<sup>۲۴۷۱</sup>

ترجمه: " آنان برانگیخنگانند برای روزی (به غایت) بزرگ "

و خدای تعالی نفس خویش را بزرگ فرمود از آن روی که یگانه ای است که می داند آنچه را که در هردو جهان است از پیدا و پنهان، آشکار و نهان و آنچه که در اندیشه ها می گذرد و از دختر یا پسرابودن کودکان در شکم زنان.

و عرش خود را بزرگ خواند چرا که از هر آفریده ای بزرگتر آفریده شده است خدای تعالی برای آن

چهار ستون آفرید و برای هر ستون سیصد و شصت پایه از یاقوت سرخ قرارداد که دور هر پایه هشتاد سال راه با پرواز فرشتگان و زیر هر پایه پنجاه جهان هم چون این جهان است و میان هر دو ستون سیصد و شصت سال است و تمام جهان از آفریده ها به شمار فرشتگان و جن و انسان و پرندهگان و وحش جملگی در هر روز شصت هزار بار تسبیح خدای تعالی گویند و از برای مؤمنان درخواست آمرزش می نمایند. و خلق پیامبر خود را بزرگ خواند چرا که خلق او خلق قرآن و احسان است و از اخلاق اوست که به هنگام آزار زیاد که از مردمان به او می رسید شکنیائی می نمود و چون دندان هایش شکست و نیز به هنگام سختی ها خدای تعالی را (به انتقام) نخواند و چون به انگشت سبابه دست راست آزار دید پس با دست چپ خون را می گرفت تا آن که دستش از خون پر می شد پس او را پرسیدند از چه روی دست را از خون خالی نمی کنی؟ پس می فرمود سوگند به آن که مرا بر درستی و راستی برانگیخت اگر قطراهای از خون من بر زمین ریزد هر آینه زمین و آنچه که برآن است زیر و زیر می شود از خشم بر اهل آن و من براستی بر آفریدگان مهربانم...

از این روی خدای تعالی می فرماید:

"إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ"

ترجمه: و تو بر اخلاقی بزرگ هستی<sup>۴۸</sup>

و بریند سر قوج اسماعیل علیه السلام بزرگ خوانده شده چرا که در بهشت سه هزار و سیصد و هفتاد برابر شده است.

جادوی جادوگران فرعون بزرگ خوانده شده چرا که بر هفتاد هزار شتر عصا و ریسمان آورده بودند و چنان می نمود که این عصاها و ریسمانها چون مارهای بروی زمین می شتابند. و زمین لرزه روز واپسین بزرگ خوانده شده چرا که در آن روز یار از یار، همراه از همراه، دوست از دوست، فرزندان از مادران و خواهران از برادران می گریزند در روزی که گروهی گرد آیند و گروهی پراکنده گردند و در روزی که گروهی را بخشند و گروهی را باز دارند در روزی که گروهی بهم بپیوندند و گروهی از هم جدا شوند و در روزی که گروهی بهم برآیند و گروهی دیگر رانده شوند در روزی که گروهی پاداش و گروهی کیفر داده شوند و در روز پرش و سخن و در روز شادی و اندوه و در روز واقعه و در روز قارعه.

و شرک بزرگ خوانده شده از آن روی که مشرك چون خواهد که لب به سخن آغازد نزدیک است که آسمان ها از شرک او از هم پیاشند و زمین بشکافد و کوه ها به زیر فرو ریزند.

و بهتان بزرگ خوانده شده از آن روی که بهتان زننده در روز بازپسین بر پل صراط می ایستد پس آتش را در زیر و شراره های آن را در نزیک و خشم خدای تعالی را بر بالای خود می بیند. و مکر زنان بزرگ خوانده شده از آن رو که زنان مکار مکر را از شیطان فرا می گیرند و آنان شاگردان اویند و خرد و دین آنان ناقص است.

و مکر شیطان ضعیف خوانده شده خدای تعالی می فرماید:

"إِنَّكَيْدَ الشَّيْطَانَ كَانَ ضَعِيفًا<sup>۴۹</sup>"

ترجمه: مکر شیطان هر آینه ضعیف باشد.<sup>۲۵</sup>

\*\*\*\*\*

ادامه....

آیه: "وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِيْنَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنِ النَّفْسِهِ"

ترجمه: "و زنان شهرگفتند که همسر عزیز کام از جوان غلام خود می خواهد."

و آنان پنج زن بودند همسر ساقی همسر حاجب و همسر خواهر صاحب ستر و همسر صاحب مائده.  
نکته:

بریوسف علیه السلام نام "فتی" یعنی جوانمرد یا پهلوان نهاده نمی شود مگر هنگامی که با هوای خویشن  
مخالفت می کند چنانکه خدای تعالی از آغاز تا اینجا او را غلام نامیده بود ولی در این اینجا "فتی" نامیده  
شده است و نیز ابراهیم علیه السلام نیز تا آن هنگام که بتان را نشکست "فتی" نامیده نشد و براین سان  
اصحاب کهف نیز "فتی" گفته نشد مگر هنگامی که از کفر و گناه روی برگرداند  
و گروهی از جوانمردی پرسیدند پاسخ داده شد آنکه چون مالش کم شد جوانمردی اش کم نشد  
شعر:

و فتى خلا من ماله  
ومن الفتـوه غـيرـخـال  
فـكـفـاكـ مـكـروـهـ السـؤـالـ  
اعـطـاكـ قـبـلـ سـؤـالـ

ترجمه:

شود که جوانمرد از مال تهی شود ... ولی هرگز از جوانمردی تهی نشود

پیش از آنکه از او درخواست کنی تو را عطا نماید ..... پس اکراه از خواستن تو را کافی است

و گفته شده جوانمرد آن است که ظاهر و باطنش یکی شده باشد.

و نیز گفته شده جوانمردی گذشت از لغزش برادران است.

و نیز گفته شده جوانمرد آن است که از کس به کس شکایت نکند.

و هم گفته شده جوانمرد آن است که در آسانی و سختی بخشنش نماید.

آیه: "قَدْ شَعَفَهَا حَبًّا"

ترجمه: "و براستی دل آن زن را به محبت برده است."

در این که شغاف چیست اختلاف است گروهی گفته اند آن مغز و دماغ است و گروهی نیز گفته اند میانه

ی قلب است و گروهی نیز گفته اند جایگاه روح است و نیز گفته شده جملگی بدن ظاهر و باطن ... یعنی

محبت یوسف علیه السلام با زلیخا آمیخته بود و با تمامی بدنش و گوشتش و استخوانش و عروقش به

یوسف علیه السلام دل باخته بود<sup>۲۵</sup>

و آن زنان می گویند که آن زن (زلیخا) دل و دماغ خود را به محبت باخته است ... از ترس آنکه یوسف

علیه السلام آنان را یاد نکند نمی گویند محبت یوسف ... پس ادامه می دهند:

"إِنَّ لَتَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ"

یعنی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم یعنی محبت گمره کننده.

در محبت گمراهی و عشق....

کسی که کسی دیگر را دوست دارد چهار کار می کند:

- رضایت او را جلب می‌کند  
به روان او سوگند یاد می‌کند  
دوستان او را دوست می‌دارد  
دشمنانش را دشمن می‌دارد.

خدای تعالیٰ محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشت پس به روان او سوگند یاد کرد و فرمود:  
"لَعْمَكَ" ۲۵۲

یعنی سوگند به جان تو.

و رضایت او را جلب کرد پس فرمود:  
"وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رِبُّكَ قَرْضًا" ۲۵۳

یعنی بزودی آنقدر پروردگارت به تو عطا می‌فرماید که شادان گردد. ۲۵۴

و دشمنانش را دشمن داشت آنجا که فرمود:

"قَدْ نَرَى تَنَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَتَنَلَّبَنَّ كَيْلَةً تَرْضَاهَا" ۲۵۵

پس براستی که دگرگونی چهره ات را در آسمان دیدیم پس برایت قبله را می‌گردانیم تا راضی گردد.  
و دوستانش را دوست داشت آنجا که فرمود

"فُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّبُكُمْ" ۲۵۶

و نشانه‌ی محبت چهار چیز است: افلاس، استیناس، وسوس و انفاس

اما افلاس مانند آنچه که در داستان ابراهیم علیه السلام با جبرائل و میکائیل علیهم السلام بود... و آن  
این است که خدای تعالیٰ ابراهیم علیه السلام را به دوستی خود برگزیرد آن دو فرشته الهی عرض کردند:

ما را فرمان ده تا بر ابراهیم فرود آئیم و او را در تجربه اندازیم تا آشکارگردد آیا در او چیزی از نشانه‌های  
محبت یافت می‌شود پس خدای تعالیٰ فرمود چیست نشانه‌های محبت؟

عرض کردند بذل حاصل دسترنج هنگام گوش سپردن به ذکر حبیب.

پس خدای تعالیٰ آن دو را فرمان داد... پس فرود آمدند و به نزد ابراهیم علیه السلام آمدند او برگوسفندان  
ایستاده بود و او را چهار هزار سگ بود که در گردن هر یک قلادهای زرین بود به ارزش هزار دینار پس

در این حالت به او گفته شد پس فرمود دنیا چیه ای است و خواهان آن از خرد بی بهره است پس آن  
دو فرشته نزد او ایستادند و با صدایی زیبا خواندند:

"سبحان من هو عظیم ما اعظمه و من هو قدیم ما اقدمه و من هو هوكیم ما اکرمه و من هو حکیم ما احکمه  
و من هو حلیم ما احلمه و ما هو رحیم ما ارحمه سبوح قدوس رب الملائکه والروح".

پس ارکان بدن ابراهیم علیه السلام به لرژه افتاد پس آن دو را ندا کرد کیستید شما؟

عرض کردند ما بندگان خدای تعالیٰ هستیم.

فرمود شما را به پروردگارتان سوگند می‌دهم که بار دیگر بخوانید.

عرض کردند نمی‌خوانیم چیزی را مگر در برابر چیزی.

پس فرمود بخشیدم به شما دارایی ام را... از گله‌ها و حیوانات.

پس دو باره با صدایی دلنشین و شکفت خواندند.

پس ابراهیم علیه السلام فرمود صدا را بازگردانید.

عرض کردند دیگر چیزی نگوییم مگر به چیزی.

پس فرمود بخشیدم به شما دارایی ام را و فرزندانم را و تمامی آنچه که در خانه ام یافت می شود از کلا.

پس صدا را بازگرداندند تا آنکه آرام گرفت پس گفت:

بار دیگر صدا را بازگردانید تا خودم را به شما ببخشم و برای شما بردهای باشم.

پس جبرائل نگاهی به میکائیل کرد و عرض کرد حقاً که برگزیدهٔ خدای تعالیٰ هست.

پس آن دو فرشتهٔ خود را به او شناساندند و عرض کردندکه خدای تعالیٰ تو را در دارایی ات و فرزندانت

و قلب افزونی دهادکه من جبرائل هستم و این برادرم میکائیل است..

و اما استیناس<sup>۵۶</sup> و آن مانند آن چه است که از موسیٰ علیه السلام نقل گردیده که چون روزی به قصد

کوه "طور" به راه افتاد پس در راه مردی را دید. مرد ازاو پرسید به کجا می روی ای پیا میر خدا؟

موسیٰ علیه السلام عرض کرد به جهت راز و نیاز با پروردگارم.

مرد گفت: مرا با تو حاجتی است.

فرمود: چیست حاجت تو؟

عرض کرد: خدای تعالیٰ را بگو تا مرا بذری از محبت عطا فرماید.

پس چون موسیٰ علیه السلام به موضوع مناجات رسید از شیرینی راز و نیاز با معبد، خواستهٔ آن مرد

را فراموش کرد... پس خدای تعالیٰ جل جلاله او را ندا فرمود یا موسیٰ آیا بیغام بنده ما را فراموش کردی؟

عرض کرد: پروردگارا تو به آن آگاههٔ تری.

فرمود: آری ولی رساندن بیغام امانت است و آن که امانت را به جای نیاوردهٔ خائن است و من خائنین را

دوست ندارم و فرمود: یا موسیٰ! از این ساعت آنچه را که او به توسط تو از من خواسته بود به او عطا کردم.

موسیٰ علیه السلام به جستجوی او بود در بازگشت، ولی او را نیافت پس سر را بالا کرد و عرض کرد:

بار الها کجاست صاحب آن حاجت؟

خدای تعالیٰ فرمود: از توگریخت.

عرض کرد: چرا؟

فرمود: آن که ما را دوست بدارد التفاتی به غیر ما ندارد بلکه به ما انس می گیرد پس اگر تو میل دیدن

او را داری پس به این بیشه داخل شوکه او در آن است.

پس چون شد شیری را دیدکه او را می خورد پس موسیٰ علیه السلام عرض کرد:

پروردگارا این چگونه است؟

فرمود: ای موسیٰ! من در جهان فانی با دوستان خود این گونه می کنم. اما بنگر تا مقام او را در جهان باقی ببینی.

پس موسیٰ علیه السلام سر را بالا کرد پس کوشکی دید از یاقوت سرخ هفتاد بار سرخ تراز یاقوت دنیا.

پس خدای تعالیٰ فرمود این کوشک برای اوست و من نیز برای او هستم...

و اما وسوس... (برخی از محین به وسوس دچارند) پس از محبی پرسیدند از کی به وسوس گرائیدی؟

پاسخ داد: از زمانی که او را دوستدار شده ام به وسوس گرائیده ام و از دنیا خارج شده ام.

و اما انفاس... پس به بعضی از محین گفته شد: "دم" بدید... پس "دم" بدای.<sup>۵۷</sup>

شعر:

هَبَتْ لِهِ مِنْ نَحْوِ أَرْضِ حَيَّيْهِ

ترجمه:

باد صبا از سرزمین معشوقش ..... و دوستش برایش تحفه ای آورد پس او لبخندی بزد عطا سکری<sup>۲۵۸</sup> عمرین خطاب رضی الله عنہ ما را به جهت فارس گشیل داشت و ما چهار هزار اسب سوار بودیم پس به دژی استوار بلند رسیدیم که سلاح ما بر آن کارگر نبود و در آن ایرانی ها بودند و فرمانده آنان زنی زیبا روی بود. گوید بربالای بلندی رفتم و برسپاهیان نگاه انداختم پس جوانی زیبا روی دیدم از جوانان عرب که بر اسب نشسته بود پس او را دیدم که نیزه می‌انداخت و کس را یارای استادگی نبود پس چون چشمان آن زن براو افتاد آهی کشید.

کنیز او که در برش بود پرسید که چه شده؟

پاسخ داد براستی که دژ ما گشوده گردیده است.

پرسید چگونه؟

پاسخ داد ساعتی دیگر خواهی دید.

پس فرستاده ای را به نزد آن جوان عرب فرستاد.

پس او را پرسید: آیا کسی را بر تو راهی است؟

پاسخ داد: آری به دوشتر! آنکه دژ بیرونی را به ما تسلیم کنی و دژ درون را به او یعنی خدای تعالی.

پس بر زبان فرستاده، او را اجابت کرد و پرسید دژ بیرون را می‌شناشی اما دژ درون چیست.

پاسخ داد آنکه قلب را تسلیم خدای تعالی نمایی و بر یکتائی او گواهی دهی.

پس او را پیغام داد که با سپاه خود درآی پس در را گشود.

پس چون او و سپاهیانش داخل قلعه شدند برای دعوت به اسلام او را گفت بدان و آگاه باش که من شهبانوی بزرگ هستم آیا در سپاهیان توکسی از تو بزرگتر هست که من بر دستان او تسلیم گردم؟

پاسخ داد بلی عبدالله بن عمر رضی الله عنہما. او امیر ما و فرزند خلیفه است.

پس گفت مرا بر دستان خود به نزد او ببرید تا بر دست او تسلیم گردم.

پس او با تمامی کسان بر عبدالله بن عمر رضی الله عنہ وارد شد و پرسید آیا در اینجا کسی از تو بزرگتر هست؟

گفت آری محمد حبیب خدای تعالی و رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله و سلم و این قبر اوست.

گفت تسلیم نمی‌شوم مگر بر دستان او... پس به نزد قبر نشست و گفت گواهی می‌دهم که جز خدای تعالی خدائی نیست و آنکه تو ای محمد فرستاده او هستی... پس گریست... پس آنگاه گفت من از دار کفر خارج شدم به غیر آنکه می‌ترسم بعد از اسلام دچار معمصیت گردم.

پس از پروردگارت... هم او که تو را به سوی ما فرستاد بخواه تا جان مرا بگیرید پیش از آنی که او را نا فرمانی کنم.

گوید: پس رخسارش را بر قبر نهاد و در دم جان سپرد.

پس این عمر رضی الله عنہ گوید: ندیدم، در میان زنان ایرانی خردمندتر از او.

و این عمر بر او نمازگذارد و او را در قبرستان پیغام به خاک سپردند.

پس عبدالله بن عمر گفت خوشابحال آن که مرد و اعضاء بدنش از گناه پاک بود.  
یکی از نیکان گوید مرد و زنی خرد باخته دیدم... که بهشتستان محبت بود و در باغی با یکدیگر گفتگو  
می کردند.

پس مرد خرد باخته زن را گفت: کجا بیایی ای "عبهٰ"؟  
پاسخ داد: بین جدول های بهشت و رودها و گیاهها و درختها ویدرسنی که این ها را خداوند جبار آفریده  
است.

پس زن خرد باخته مرد را پرسید: که تو کجا هستی؟  
پاسخ داد: در باغی هستم پر از برگ های چون حریر از آفریده های خدای توانا و گفت: شگفتان تو مرده ای  
و مرگ به شتاب بسوی ما می آید.

پس زن خرد باخته را گفت: که دوستی تو چیست؟  
گفت: دوستی من به بهشت است و شوق او مرا به جنبش در می آورد.  
گوید: پس خواستم تا با او سخن گویم... ولی او مرا گفت: ای انسان مرا از ذکر رحمن باز مدار مرا با  
دیوانگان و عاقلان همنشینی نیست... پس گریان بازگشتم.

\*\*\*\*\*

آیه: "فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمُكْرَهٍ أَوْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ"

ترجمه: "پس چون مکر آنان را دانست فرستاده ای را به آنان فرستاد."

يعني آنکه چون زلیخا سخن آنان را شنید ندیمه خود را فرمود تا به نزد آنان رفته و آنان را به میهمانی  
دعوت نماید.

پس خانه خود را به آراستنی ها آراست و فرش های از دیباچ زدین پهن کرد صندلی هایی آراسته به زمرد  
و یاقوت سرخ زر و سیم آماده کرد.

پس ندیمه پرسید: که آنان تو را دشمن داده و به کنایه آبرویت را برداشت و تو بر آنها بزرگی می کنی؟  
زلیخا پاسخ داد: من آنان را نه به زدن که به دیدار یوسف عذاب می کنم او را آراسته و بر آنان عرضه  
می کنم پس آنگاه او را پنهان می کنم تا از عشق او بمیرند.

اینگونه خدای تعالی می فرماید:

"وَأَعْنَدَتْ لَهُنَّ مَكَانًا"

ترجمه: و برای آنان تکیه گاهی آراست

يعني برای آنان شرابی آماده کرد و ترنج نیز گفته شده و انار نیز گفته شده و "زمادر" نیز گفته شده و آن  
نانی است که در طبخ آن از گوشتش و تخم مرغ و سبزی استفاده می شود و نیز به بساط و مایه انبساط و  
نیز بالش پر نیز تعبیرگردیده است.

آیه: "وَاتَّكَلَ وَاحِدَةٌ مُّهْنَّ سِكِينًا"

ترجمه: و هر یک از آنان چاقویی داد. (که با آن ترنجی را که در دست داشتند برند.)

پس چون بر او داخل گردیدند آنان را فرمود تا هر یک بر تخت خود بشینند. پس یوسف عليه السلام را  
به انواع آراستنی ها آراست و بر سر شرجی نهاد و بر او پیراهنی آراسته به گوهر و یاقوت و در میانش

کمر بندی از از زر ببست و کفشهایی زربفت به پایش کرد و گیسوانش را بر شانه هایش آویخت و زنان را فرمود تا شما را نگفتم آنچه را که در دستهایتان دارید میرید.

آیه: "وَقَالَتْ"

ترجمه: "آن زن گفت"

ای یوسف

آیه: "أَخْرُجْ عَلَيْهِنَّ"

ترجمه: "بر آنان خارج شو"

پس از محل خود خارج شد چونان مروارید... همچون ماه چهارده در شب با آسمان... صاف و آراسته و پرتو افکن و نور افشاران... انگارکه از بهشت جاودانه خارج می شود آن کنعانی که صلوات خدای تعالی بر او و بر پدران گرامی و پاک نهادش باد.

پس چون آن زنان بر زیبایی او نگاه کردن بهره ها بردن و خدای تعالی تبع ها را فرمود تا دست آن زنان را برند تا جایی که خون با خون آمیخت ولی آنان را آشکار نشد.

آیه: "وَقَنْ حَاشَ اللَّهُ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ"

ترجمه: "وَغَفَّتَنَدْ پاک است خدا این انسان نیست؛ نیست او مگر فرشته ای بزرگوار و از این بابت درد بریدن را احساس نکردن.

نکته.....

زنان چون بر چهره یوسف عليه اسلام نگریستند درد بریدن را درنیافتند پس چگونه می شود آن که لذت کلام باری تعالی را چشید سکرات مرگ را دریابد؟ چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيًّا مَرْضِيًّا" ۵۹۱

ترجمه: ای نفس اطمینان یافته بسوی پروردگاری بازگرد خشنود ازو او از تو خوشند.

گفته شده چگونه است که زنان به دیدن چهره یوسف عليه اسلام دستان خود را بریدند ولی زلیخا دستان خود را نبزد پاسخ ها گوناگون است یکی آنکه از آن هنگامی که زلیخا دوستدار یوسف عليه اسلام شده بود چاقو به دست نگرفته بود و می گفت شایسته نیست که دوستان چیزی به دست گیرند که برند باشد دوم آنکه از آن هنگامی که یوسف عليه اسلام را دیده بود در وی نیرو و توانی نمانده بود سوم آنکه او به نگریستن بر چهره یوسف عليه اسلام خوکرده بود پس دست خود را نبزد و این نیکوتراست و در آن نکته ای است چنان که فرعون از عصا می ترسید و موسی عليه اسلام نمی ترسید چرا که خدای تعالی موسی را به انداختن آن بر "طور" فرمان داده پس چون آن را انداخت آن ماری بود که می شتابید پس عرض کرد بار خدایا چرا مرا بر انداختن آن فرماندادی فرمود تا به نگاه به آن خوکنی و از آن ترسی در آن هنگام که دشمن از آن خواهد ترسید.

آیه: "فَذَلِكَ الَّذِي لَمْ يَتَّقِنِ فِيهِ"

ترجمه: پس این همان است که مرا بر آن سرزنش می کردید.

سپس بر آنچه که با یوسف عليه اسلام کرده بود گوایی کرد پس گفت:

آیه: "وَلَقَدْ رَاوَدَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَحْسَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَأْتُلْ مَا آمَرْهُ لَيُسْجِنَنَّ"

ترجمه: "وبراستی از او نفسش را خواستم ولی او به ریسمانی دیگر چنگ زد و اگر آنچه را که از او

می خواهم برینیاورد هر آینه او به زندان خواهد شد.  
و نگفت او را به زندان اندازم چرا که میل به زندان او نداشت گرچه با او مخالف بود چرا که او را دوست داشت

آیه: "وَلَقَدْ وَلِكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ"

ترجمه: "و او هر آینه از خوارشگان خواهد بود."

یعنی او را کوچک و نیازمند خواهم گردانید جامه اش از تن بدرکنم و باز سtanم هر آنچه که او را دادم.

آیه: "قَالَ

ترجمه: "عرض کرد"

یوسف عليه السلام

آیه: "قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ"

ترجمه: "پرودگار زندان برای من گوارار تر از آنچه که مرا به آن می خوانند."

## فصل... در اختیار

آزمایش‌ها جملگی به اختیارند

موسیٰ عليه السلام قوم خود را برگزید پس در آتش سوختند.

ونوح عليه السلام فرزند خود کتعان را برگزید پس به دریا غرق گردید.

و آدم عليه السلام فرزندش قابیل را برگزید پس کافرشد.

ابليس آتش را برگزید پس در آن بماند.

و یوسف عليه السلام زندان را برگزید پس در آن بماند.

اختیار را هیچ بقایی نیست چرا که اختیار برای مولاست نه برای بندۀ و هیچکس هیچ چیز را بر نگزید  
مگر آنکه وبال او شد

یعقوب عليه السلام یوسف عليه السلام را بر فرزندان برگزید پس بر او گذشت آنچه بر او گذشت.

پس اختیار خود را به خدای تعالیٰ واگذار چرا که آن برای خدای تعالی است نه برای تو چرا که تو سود  
و زیان خود را در چیزی نمی‌بینی.

آیه: "وَإِلَّا تَصْرُفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ"

ترجمه: "واگر بد اندیشی آنان را از من باز نگذرانی به سوی آنان میل می‌کنم و از نادانان خواهم بود"  
معنی زنا.

## فصل... در زناست و در زنا ده آفت است

- ۱ - کاستی دین ۲ - کاستی خرد ۳ - کاستی دانش ۴ - کاستی عمر ۵ - کاستی روزی ۶ - خشم خدای  
رحمان ۷ - و موجب هجران ۸ - و بردن نور چهره ۹ - و موجب فراموشی ۱۰ - باقی گذاردن کینه در  
دلهای نیکان است.(دعای زناکار) رد می شود و عبادتش پذیرفته نمی گردد.  
شخص زناکار نزد خدای تعالی دشمن است و بر پیشانیش نوشته می شود این بندۀ است که دور از  
خدای تعالی و دور از مردم و دور از بهشت است.  
و در بعضی از تفاسیر شریفه:

"کَلَّا بْلَى رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ"

ترجمه: حاشا بلکه بردهایشان چیره است آنچه که کسب کردند.<sup>۲۶۰</sup>

تعییر به زناگریده است و زنا دل را سیاه می‌کند و در خبر است که زناکار از دنیا خارج نمی‌شود مگر در بدترین حال از نیازمندی و نداری.

آیه: "فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَّفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ"

ترجمه: "پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و بداندیشی آنان را از او بازگردانید براستی که او شنای داناست".

### فصل... در اجابت دعا

براستی خدای تعالی دعای حضرت یونس علیه السلام را در شکم ماهی پاسخ گفت.

ودعای حضرت ایوب علیه السلام را در بیماری اش اجابت فرمود. و او را از بیماری خلاص کرد.

ودعای حضرت نوح علیه السلام را استجابت فرمود.

و هم دعای موسی و هارون علیهم السلام را پاسخ گفت پس فرمود:

"قَالَ رَبُّ أَحْيَيَتْ دَعَوْتُكُمَا<sup>۲۶۱</sup>"

ترجمه: هر آینه دعای شما را اجابت کردم

دعای زکریا علیه السلام را نیز اجابت فرمود.

و بر همین شکل دعای همه پیامبران را نیز اجابت فرمود و مؤمنان را به دعا کردن فرمان داد و برآورده

ساختن دعايشان را خصمانست فرمود پس فرمود:

"إِذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ<sup>۲۶۲</sup>"

ترجمه: "بخوانید مرا تا پاسخ گویم شما را"

(بخوانید مرا در خواری تا پاسخ گویم شما را به بخشش)

(بخوانید مرا به یکریگی تا پاسخ گویم شما را به رهایی)

(بخوانید مرا به دور از غفلت تا پاسخ گویم شما را به دون مهلت)

(بخوانید مرا در سجود تا پاسخ گویم شما را به جود)

(بخوانید مرا در پنهان ها و در سختی ها تا باز دارم از شما تمامی بلاای را)

(بخوانید مرا از مرتبه خودتان تا پاسخ گویم شما را از مرتبه خودم)

(بخوانید مرا پس از نماز تا بگردانم از شما همگی درد ها)

(بخوانید مرا چون خواندن بنده تا پاسخ گویم شما را به زیادتی)

(بخوانید مرا با توکل تا پاسخ گویم شما را با کفایت)

(بخوانید مرا به دور از حجاب با پاسخ گویم شما را شایسته ای ارباب)

(بخوانید مرا با ترس و امید تا پاسخ گویم شما را به بخشش و رهائی)

(بخوانید مرا به دور از سستی تا پاسخ گویم شما را به برآوردن آرزوهای تان)

(بخوانید مرا از سر اضطرار تا پاسخ گویم شما را به دفع زیان)

(بخوانید مرا به عندر تا پاسخ گویم شما را به بخشش)

(بخوانید مرا به نام های نیکو تا پاسخ گویم شما را به بزرگ و آن اتصال به حضرت مولی)

(بخوانید مرا به اضطرار تا اجابت نمایم شما را به افخار)

(بخوانید مرا به محبت تا اجابت کنم شما را به ولایت)

(بخوانید مرا هنگام توانگری تا اجابت نمایم شما را هنگام تنگdestی)

بخوانید مرا یعنی "فرمان برد مرآ تا شما را بدھم" و "مرا یگانه دارید تا شما را ببخشايم" نیز گفته شده. و همچین "نیازهای خود را از من بخواهید تا اگر خواستم روا سازم" نیز گفته شده. و نیز به "بخوانید مرآ... شما را می شنوم و به شما روی می کنم" تعییر گردیده است. همچنین القشیری ۲۶۳ گوید:

"بخوانید مرا به خواستن تا روا سازم شما را به بخشش".

و نیز گفته شده "بخوانید مرا به دور از ستم تا روا سازم شما را از روی وفا" و نیز نقل شده "بخوانید مرا دور از خطأ تا روا سازم شما را همراه با عطا"

حکایت... ذالنون مصری رحمه الله علیه فرماید: کیزی دیدم که در طوف می گفت مگر تو نگفته که بخوانید مرا تا روا سازم شما را و من شناور در خواندن تقام ولی تو مرا اجابت نکردهای پس سروش پنهان نداشت ما تو را و خواندنت را یادکردن را دوست می داریم پس تو را مهلت می دهیم تا رویت را از ما باز نگرددانی...

و باز ذالنون فرماید در صحراء سایه ای دیدم که یک بار غیب می شد و بار دیگر آشکار می گردید ولی صاحب سایه از من پنهان بود.

پس گفتم ای صاحب سایه تو را به خدای تعالی سوگند می دهم که خود را بermen بنمائی.

پس زنی بر من ظاهر گردید و گفت ای ذالنون کنجکاوی ات از چیست و تو را با من چه کار است؟ گفتم من نیکان را دوست می دارم.

گفت اگر خدای تعالی را دوست داشتی دیگری را دوست نمی داشتی.

گفتم آنان را برای نزدیکی به خدای تعالی دوست دارم.

گفت پس فرقی بین تو و بت پرستان نیست چون آنان هم می گفتند ما بت ها نمی پرستیم جز از برای آنکه ما را به خدای تعالی نزدیک کند برو و ایمان را بدهست آر.

گوید از سخن او تعجب کردم.

سپس گوید در میانه ی گفتگو بودیم که فریاد زندگروه سواران برای غارت قافله می آیند.

پس مردم شروع به گریستن کردند حال آنکه آن زن می خندید.

پس او را گفتم مردم می گیرند و تو می خندی؟

گفت نمی خندم مگر از برای ترسیان از آفریدهای که او را آفریدگاری است و از روزی خواری که اورا روزی دهنده ای است.

پس او گفتم که تو را واجب است که بخوانی خدا را و برای ما دعا نمایی که خدای تعالی فرموده بخوانید

مرا تا پاسخ گوییم شما را.

گفت باشد.

سپس سر رو به آسمان کرد و عرض کرد:

"ای برافرازنه ی آسمان بدون ستون و ای بالا تر از هفت آسمان به حق آنچه را که در دلم می دانی

## حمله دشمنان را از ما بازگردان

و در این هنگام آنان قافله را گرفته بودند پس به ناگهان ابری در افق پدیدار گردید و سواران و اسب‌ها را درمیانه خود گرفت و برآنان باران سردی گرفت پس غارتگران ندا در دادند به حق خدای تعالی که بر شماست آن را که این دعا کرد بخواهید تا دعا کند برای ما نا از این سختی و تاریکی رهائی یابیم تا آنچه را که از شما گرفته ایم به شما باز پس دهیم.

شیخ گویید پس متوجه آن زن گردیدم و دانستم که او را نزد خدای تعالی مترلتی بزرگ است. پس او را گفتم ای کنیز خدا آنان را دعا کن که در سختی گرفتار آمده‌اند و به آسانی بازمی‌گردانند آنچه از اموال که برده‌اند.

پس گویید دیدم که در همان وقت دعائی کرد از دعاها پس خورشید تایید گرفت و تاریکی برفت و هوا زمین را خشک کرد پس آنان آنچه را که برده بودند باز پس آوردند پس چون اموال را پس گرفتیم باز گشیم و خدای تعالی از کار ما گرمه گشاد.

شعر:

فلم تخلنى من حسن تلك القوائد  
و جملت امرى فى جميع الشدائى  
لك الحمد يارب العلى والمحامد

دعوتوك يا مولاي عند الشدائى  
لطفت بضم معنى يا عاصادي و موجدي  
رددت العدى عننا و قدزادكيدهم

ترجمه:

تو را خواندم ای مولای من در سختی ها .... پس مرا از خوبی این بلاها خالی مکن  
برمن لطف کردی ای پشتونه من و ای یابنده من ..... و کارم را زیبا کردی در تمای سختیها  
دشمنان را رد کردی در حالی که در نهایت کید بودند .... ستایش تو راست ای خدای بزرگ خوبی ها  
و گروهی گویند در کشتی بودیم که بر ما بادی تند وزیدن گرفت و در میان ما جوانی بود پس دستان خود  
را بسوی بادگشود و گفت:  
تو را فرمان می دهم که آرام باشی پس باد آرام گرفت.  
پس او را گفتم ای جوان این چگونه کلامی بود.  
گفت آری آن که به امر او به اخلاص برخیزد تمامی کارها به فرمانش خواهد بود تا جائی که کند هر چه  
که خواهد.

پس برخاست و در دریا ایستاد و برآب راه پیمود.  
آیه: "ئُمَّ بَدَا لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ"  
ترجمه: "سپس اینگونه بنظرشان رسید پس از آنی که برآنان نشانه‌ها پدیدار گردید"

نشانه‌ها یعنی پیراهن و سخن کودک شیرخوار و سجده بت کم نشدن گنجینه‌ها و مرگ آنانی که او را  
می دیدند و سخن گفتن پرنده  
آیه: "لَيَسْجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينَ"  
ترجمه: "که او را برای روزگارانی به زندان افکند"

عزیز به مباشر خود گفت: برمن آشکار است که گناه از زلیخاست ولی او از اهل من است می خواهم گناه  
را برگردان یوسف اندازم تا رسوا نگردم.

پس شگفتا از خدای تعالی که چون فردا به بنده‌ی مؤمن خود فرماید این از عمل شیطان است پس گناه را بر شیطان نهاد و او را به آتش عذاب فرماید و گویید تو بنده‌ی مرا گمراه کردنی پس گناه بر توست نه بر او.

پس مباشر عزیز را گفت مقصودت چیست گفت می‌خواهم زلیخا را عذاب کنم و پس عذابی را سخت تر از حجاب و جدایی بین آن دو نیافتم یوسف را زندانی می‌کنم تا زلیخا او را نبیند و این سخت ترین عذاب برای عاشقان است.

مباشر پرسید با آنکه می‌دانی گناه از زلیخاست یوسف را به زندان می‌افکنی از برای چه؟ پاسخ داد یوسف بنده من است او را به مال خردیه ام و هر کاری که بخواهم با او می‌کنم بدین گونه است که چون مولی بنده مؤمن فرمانبردار را در آتش زندانی فرماید پس بر اوست که هر کاری که بخواهد می‌کند.

## فصل هفتم از زندان تا وزارت

آیه: "وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَبَّأَ"

ترجمه: و همراه او دو جوانمرد به زندان وارد شدند

و آن دو غلامان ملک بودند شهریا نام آشپز و برها نام شراب دار ملک بودند.

و آن دو جوانمرد نامیده شدند بدان سبب که با یوسف علیه السلام همشین گردیدند و یوشع بن نون نیز جوانمرد خوانده شد از آن رو که با موسی علیه السلام همشین گردید آنجا که می فرماید:

"قَالَ مُوسَى لِفَتَأَةً لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَتْلُعَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ" ۲۴۸

ترجمه: "موسی جوانمرد خود را گفت هرگز از پای نشینیم تا به جمع دو دریا برسم."

و اصحاب کهف نیز جوانمرد خوانده شده‌اند به سبب آنکه در غار همشین بودند.

پس آنکه همشین ذکر مولا باشد شایسته تراست که براو نام جوانمرد نهند.

از آن هنگام که یوسف علیه السلام را به زندان بردند زلیخا به او توجه کرد و عرض کرد:

"گمان میرای یوسف ای عزیز من که تو در عذاب هستی بلکه تو مقری جز این نیست که خواسته ام در نزد ییگانگان محبوس باشی".

پس بدینگونه مؤمن در روز بازیسین چون هول‌هایی را ببیند خدای تعالی فرشته‌ای را بر او فرستد که این‌ها برای تو نیست بلکه برای دشمنان است که تو عزیزی و گرامی.

یوسف علیه السلام نزد اهل زندان زندانی بود ولی برای زلیخا او آزاد بود چرا که برای او خوراک شراب و جامه می فرستاد.

بدینگونه بندۀ مؤمن در دنیا حقیر ولی نزد خدای تعالی گرامی و نیکوحال می باشد.  
نکته.

زلیخا زندان بان را خواست تا یوسف را دردنak بزند پس او را پرسیدند چرا پاسخ داد من شیفته صدای یوسفم و راهی نیست جز آن که به هنگام زدن و فریاد کردن به صدای او گوش فرا دهم.

بدین گونه خدای تعالی بندۀ ای خود را در زندان دنیا به ضربت بلا می نوازد تا بندۀ به دعا و تضرع برآید و خدای تعالی نجوای او را گوش فرا دارد.

و نیز گفته شده است: یوسف علیه السلام به زندان رفت از بابت آن که در خویشتن به بزرگی نگریست.

معصوم علیه السلام می فرماید:

آفت زیائی بزرگ بینی است.

و آفت شمارش فخر است.

و آفت دانش فراموشی است.

آفت شجاعت تجاوز از حد است.

آفت بخشش زیاده روی است.

و آفت نسب گرافه گوبی است.

و آفت عبادت سستی است.

و آفت دین خواهش نفس است.

و جبرائيل عليه السلام بر او فرو آمد پس آب دهان خود بر او نهاد پس یوسف عليه السلام آگاه به تعبیر خواب گردید.

پس از چندی بر او دو جوانمرد وارد شدند.

آیه: "قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ حَمْرًا"

ترجمه: یکی از آن دو عرض کرد من (در خواب) دیدم که شراب می سازم

معصوم عليه السلام می فرماید: شراب در بر دارنده همه گناهان و مشاهه همه پلیدیهاست.

آیه: "وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَأَيْتُ أَحَمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرَ مِنْهُ"

ترجمه: دیگری عرض کرد من در (خواب) دیدم که بر روی سرم نانی است که پرنده‌گان از آن می خورند  
فصل. در انواع شراب است

شراب بر اقسام گوناگون است شراب قدرت شراب عبرت شراب رحمت شراب پاداش شراب قربت.  
و اما اول شراب قدرت

پس خدای تعالی می فرماید:

"وَفِي الْأَرْضِ قِطْعَةٌ مُجَابَوَاتٌ وَجَنَّاتٌ مَنْ أَعْنَابٌ وَرَزْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرٌ صِنْوَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنَفَضَّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ..."<sup>۲۶۵</sup>

ترجمه: "و در زمین قطعاتی است در کنار هم و باع هائی از انگور و نیز کشتزارها و خرماستان ها از یک ریشه و غیر آن که همگی از یک آب سیراب می گردند و ما گروهی را بر گروهی در خوارک برتری می دهیم."

که از آنها گروهی قرمز و گروهی سبز و گروهی زرد و گروهی سیاه و گروهی سفید هستند و نیز گروهی شیرین و گروهی شور هستند و نیز گروهی نرم و گروهی سخت هستند. واین خود ردي است بر اهل طبایع که اگر امر آن چنان بود که آنان پنداشته اند هر آینه رنگ فقط یک رنگ بود چنان که آب بر طبیعت آب است پس این دلیل است که مر آن را خالقی است.

و اما شراب عبرت

پس خدای تعالی می فرماید:

"وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَعْمَامِ لَعْبَرَةٌ نَسْقِيكُمْ مَمَّا فِي بُطُونِنَّهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ"

ترجمه: "بدرسنی که برای شما در چهارپایان هر آینه عبرتی است می نوشانیم شما را از آنچه که در شکم های شان است (شیر چارپایان) و برای شما در آن، سودهای بی شمار است و شما از آن می خورید."<sup>۲۶۶</sup>

و اما شراب رحمت و آن باران است

خدای تعالی می فرماید: "وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّبَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَةٍ"<sup>۲۶۷</sup>

ترجمه: "می فرستد برای شما بادی را که مژده رحمت را در پیش دارد."

و اما شراب پاداش پس آن شراب اهل بهشت است که طعم اولش طعم کافور است

خدای تعالی می فرماید:

"إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِزاجُهَا كَافُورًا"

ترجمه: "براستی که نیکان از جامی می آشامند که طبع آن کافور است"<sup>۲۶۸</sup>

و طعم وسط آن زنجیل است



## وا نهادی مرا به دریای تمنا .... غرقم کردی در تاریکی‌ها و نفسم را گرفتی

شعر:

عجبت لمن یقول ذکرت ربی  
اموت اذا ذکرتک ثم احیی  
شربت الحب کاساً بعد کاس  
واحیی بالمنی واموت شوقا

وهل انسی فاذکر ما نسیت  
فلو لا کان ذکرک ما حیت  
فما نفد شراب و ما رویت  
فکم احیی عليك وکم اموت

ترجمه:

شگفتیم از آن که می‌گوید پروردگارم را یادکردم ... مگر فراموش کرده بودی پس یادکن آنچه را از یاد

بردی

مرده ای بودم زنده شدم آنهنگام که تو را یادکردم ..... پس اگر نبود یادت هرگز زنده نمی‌شدم  
نوشیدم باده محبت را جام پس از جام ..... پس باده پایان نیافت ومن سیراب نشدم  
و به آرزو زنده می‌شوم به اشتیاق می‌میرم ..... پس به تو زنده باشم برتو بمیرم

\*\*\*\*\*

پس ساقی ملک عرض کرد من در خواب دیدم پادشاه مرا می‌خواند و از کوشک در می‌گذرم پس چون  
در کوشک می‌چرخیدم به سه خوش انگور بر خوردم پس آب آنها را گرفته در جام ریختم تا پادشاه را  
سیراب نمایم.

و دیگری عرض کرد دیدم که پادشاه مرا بیرون برده سبدی دادکه بر آن نانی بود پس آن را بر سر من نهاد  
و پرنده‌گان پرواز می‌کردند می‌آمدند و از آن می‌خورند.

پس یوسف عليه السلام به ساقی فرمود اما تو ای ساقی پس از سه روز از زندان رها می‌گردی و پادشاه  
را شراب می‌دهی و اما تو ای نانوا فردا از اینجا خارج می‌شوی و بر صلیب می‌شوی پس به ناگاه مرد  
فریادکرد که دروغ بستم بردو دیده ام (یعنی خواب دروغ گفتم) یوسف عليه السلام فرمود آن که بردو  
دیده اش دروغ بند خدای تعالی او را عذاب فرماید.

پس چون فردا شد همانگونه که یوسف عليه السلام فرموده بود نانوا را از زندان بیرون برده و بر چوب  
زندان بر صلیب کردند پس پرنده‌گان می‌آمدند و از سر او می‌خورند.<sup>۷۷</sup>

پس زندانیان به یوسف عليه السلام عرض که ای یوسف هر تو بر دل من است.

پس یوسف عليه السلام فرمود به خدای تعالی سوگندت می‌دهم که مرا دوست نداشته باشی پس کسی  
مرا دوست نداشته مگر آنکه از دوستی اش به نوعی از بلا یا گرفوار آمده ام پدرم مرا دوست داشت پس  
آمد بر سرم آنچه که آمد و زلیخا دوستم داشت پس به زندان گرفتار آمدم پس اگر تو هم مرا دوست بداری  
ترسم که نوعی دیگر از بلا بر سرم آید.

ضحاک<sup>۷۸</sup> در تأویل آیه شریفه:

"إِنَّ تَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِينِ"

ترجمه: براستی ما تورا از نیکان می‌بینیم

گوید از نیکی او این بود که چون کسی از آنان نیازمند می‌گردید او را بخشش می‌کرد و اگر کسی را  
تنگدگستی بیش می‌آمد او کمک می‌فرمود.

پس یوسف علیه السلام خواب آن دو زندانی را تعبیر می فرمود آن دو پرسیدند چیست نشانه درستی تعبیر خواب ما فرمود:

آیه: "قَالَ لَا يَأْتِكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَاهُ إِلَّا بِنَاتِكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا"

ترجمه: نمی آید شما را خوراکی مگر آنکه شما را به تعبیر آن آگاهی دهم پیش از آنی که این برای شما بیاید.

یعنی آنکه بگوییم خوراک شما به چه اندازه است و رنگ آن چگونه است پس چون خوراک را آورند از حیث مقدار و رنگ همانی بود که یوسف علیه السلام فرموده بود پس شراب دار او را پرسید تو این دانش را از کجا آورده ای فرمود:

آیه: "مِمَا عَلِمْنَى رَبِّي"

ترجمه: از آنچه که پروردگارم مرا آموخت

سپس فرمود:

آیه: "يَا صَاحِبَ السُّجُونَ أَرْبَابُ مُتَغَرِّفَونَ حَبْرٌ أَمَّ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُوَنِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَيَّمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَلَكُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: "ای دو هم زندانی من آیا پروردگاران پراکنده بهتر هستند یا خداوند واحد قهار شما نمی پرسید از غیر او مگر نامهایی را که خود و پدرانتان آن نامها را نامیده اید و خدای تعالی هیچ برهانی را برای آن نامها فرونفرستاده است نیست هیچ حکمی مگر برای خدای تعالی فرموده است که جز او را نپرسید این است آین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند."

پس شراب دار و نانوا و همه آنانی که در زندان بودند ایمان آوردن از برکت یوسف علیه السلام پس چون همه آنان ایمان آوردن یوسف علیه السلام فرمود کدامین شما میل ماندن در زندان را همراه من دارید و کدامیتان میل رفقن: شماره آنان هزار و چهارصد تن بود که هزار تن میل رفتن کردند پس عرض کردند چگونه از اینجا بیرون رویم در حالی که به پایها و گردنها یمان زنجیر است و اگر که از اینجا خارج شدیم آیا ما را نمی شناسند و ما از اهل همین شهر هستیم.

یوسف علیه السلام فرمود خدای تعالی را بخوانید تا چهره های شما را دگرگون فرماید پس خود به زنجیرهایشان اشاره فرمود پس زنجیرها چونان خاک ازدستان و پایهایشان پراکنده گردید پس از زندان بیرون رفته بی آنکه کسی آنان را بشناسد چرا که همگی رویهایشان دگرگون گشته بود آنکه سیاه بود سپید و آنکه سرخ بود زرد گردید و هر یکی از آنان به خانه خود بازگشت و اهل خود از آنچه یوسف علیه السلام در حق آنان کرده بود آگاهی داد و باقی زندانیان گفتند ما را در زندان با تو سختی نیست و ما را با تو خوشتراست از خروج.

نکته....

آنانی که به یوسف علیه السلام ایمان آوردن همگی چهرهایشان دگرگونه شد پس شایسته تر آن است آن که از امت محمد صلی الله علیه و الہ وسلم ایمان می آورد بدی هایش به نیکی بدل گردد.

۱۵۴۰ء

آیه: "وَقَالَ لِلَّذِي ظَلَّ أَنَّهُ نَاجٌ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ"

ترجمه: "و یوسف به یکی از آن دوکه گمان می کرد خواهد رست گفت مرا نزد پروردگارت یادکن"

یعنی نزد آقای خود یادکن و به او آگاهی ده که من مظلوم و به بی‌گناه در زندان هستم پس آن که رسته بود گفت چنین کنم.

آیه: "فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَمَّا فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِيِّنَ"

ترجمه: "پس شیطان یادکردن او را نزد پروڈگارش از یادش برد پس او -یوسف- چندسال در زندان بماند"

پس جبرائیل فرود آمد و عرض کرد:

ای یوسف که تورا از کشته شدن رهاید؟

فرمود خدای تعالی

پس عرض کرد که تو را از چاه بیرون کرد؟

فرمود خدای تعالی

پس بار دیگر عرض کرد چه کسی تو را از گناه نگاه داشت؟

فرمود خدای تعالی

عرض کرد پس چگونه بر مخلوقی امید بستی و داستان خود به اوبازگفتی و پروڈگارت را ترک گفتی پس چرا از او نخواستی؟

یوسف عليه السلام عرض کرد: پروڈگارا لغزشی بود در کلام من. جبرائیل عرض کرد: کیفرت آن است که چند سال دیگر در زندان بمانی.

پس خدای تعالی یادآوری یوسف عليه السلام را از قلب مرد شراب دار پاک کرد. و گاه می‌شد که یوسف عليه السلام از روزنی به بیرون از زندان و به مردم می‌نگریست از آن حیث که او را نمی‌دیدند پس روزی کاروانی دیدکه از کنعان می‌آمد و در پی آن ناقه ای و برآن اعرابی بود شمرذل نام و شمرذل نام گیاهی است در صحراء... (این عادب اعرب اولیه بود که چون فرزندشان از شکم مادرخارج می‌شد نام اولین چیزی را که چشمشان بر آن می‌افتاد بر فرزند می‌نهادند اگر خار درخت بود بنی کلاب و اگر هلال ماه بود بنی هلال می‌نامیدند و بدین منوال).

پس چون ناقه آن اعرابی به روزن نزدیک شد یوسف عليه السلام او را در زیر روزن دید.

پس ناقه به زیان شیوا عرض کرد یا یوسف پدرت از اشتیاق به تو لاغر گردیده و من از سرزمین توانم. پس یوسف عليه السلام از سخن او گریست و جز او کسی سخن آن ناقه را نمی‌شنید و صاحب ناقه باز گشت که ناقه را به عصاءی بزنده که زین پای های او را در خود نگاه داشت پس یوسف عليه السلام فرمود وای بر تو عصایت را از دستانت بیانداز. و بین آن دو پرده‌های از ابریشم بود که او یوسف عليه السلام را نمی‌دید ولی یوسف عليه السلام او را می‌دید.

شعر:

اذاما بدامن نحوار ضنك واحد  
غریب مشوق مولع بمعادكم

ترجمه:

چون هردو از یک سرزمین آمده ایم .... نگریستم و دانستم و دلم میل کرد  
غريبیم و مشناق به اميد وار به بازگشتن .... و هر غريبی مشتاق بازگشت به خانه است.

اعربی عصا را از دست بر زمین انداخت پس زمین پای هایش را رها کرد آنگاه به نزدیک روزن آمد.  
پس یوسف عليه اسلام فرمود آیا تو را سوگند دهم به پروردگارت هموکه تو را آفرید که آیا در کنعان  
درختی را می‌شناسی با دوازه شاخه که یک شاخه آن را بریده باشد و آن درخت بر آن یک شاخه بریده  
می‌گرید و آن بهترین شاخه‌های آن درخت باشد؟

پس مرد اعربی گریست و عرض کرد آری این صفت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام است.  
پس یوسف عليه اسلام گریست و مرد اعربی نیز به گریه‌ی او گریست پس فرمود:  
ای اعربی از چه روی به اینجا آمدہ‌ای؟

عرض کرد برای تجارت.

فرمود چه قدر است تو را برای تجارت یک روز؟  
عرض کرد یک دینار.

پس یوسف عليه اسلام دستبندی را از یاقوت سرخ برای او انداخت و فرمود آن را بگیر که آن برابر  
دوازده هزار دینار است آن برای توست اگر بیغام مرا به آن درخت برسانی و البته نزد خدای تعالی نیز  
پاداش خواهی داشت پس چون به سرزمین کنعان رسیدی تا شب صبرنما و آنگاه به خانه آن غمزده درآی  
و به او بگوی جوانی زندانی در سرزمین مصرتو را سلام می‌رساند.

پس اعربی عرض کرد نام توجیhest?  
فرمود نام مرا آنجا میر

#### شعر:

ولوان مای بالحصارافق الحصا  
ولوانی استغفروا لله كلما  
وبالريح لم تسمع لهن هبوب  
ذكريتك لم يكتب على ذنوب

و اگر آنچه که من رسید شمرده شود سنگریزه بشکافد .... و نسیم هنوز از دمیدن آنها نشنیده است  
و اگر من کلمه از خدای بزرگ آمرزش بخواهم ..... یادکنم تو را که برگناهان نوشته نشده است

راوی گوید پس اعربی برناقه خود سوارگردید و خوشحال بازگردید شبها و روزها و در سفربود تا به  
سرزمین کنعان رسید پس چون شب شد به منزل یعقوب عليه اسلام درآمد پس ندا درداد:  
ای آل ابراهیم

پس خواهر یوسف عليه اسلام دینه او را پاسخ داد و گفت لبیک چه می‌خواهی؟  
پرسید کجاست یعقوب پیامبر که صلوات خدای تعالی بر او باد.

پرسید از او چه می‌خواهی که او غمناک و دردمد است شب و روز و باکسی سخن نمی‌گوید و در روی  
کسی لبخند نمی‌زند... گفت من فرستاده جوانی عزیز هستم.  
پس در این هنگام یعقوب عليه اسلام که درنماز بود سلام داد گفت ای فرزند و مرد اعربی را فرمود  
چیست تورا؟ عرض کرد ای پدر من دارای پیامی هستم از بعضی از به غربت افتادگان پس یعقوب  
برخاست و ایستاد و بنشتست پس دوباره برخاست و با دستانش دینه را اشاره کرد تا خارج شد پس پرسید:  
ای فرستاده توکه هستی براستی که من از تو بوبی پاکیزه ای می‌شnom.

پس عرض کرد من فرستاده جوانی غریب هستم و از مرتبه او تعریف ها کرد.  
یعقوب عليه السلام فرمود: آیا چهره او را دیدی؟

عرض کرد خیر ولی او از پشت پرده با من سخن می گفت و خواست تا فرستاده ای او بسوی تو باشم.  
پس یعقوب عليه السلام گریست و فرمود آیا نام خود را نگفت؟  
عرض کرد نه.

فرمود پس بخواه ازانچه حاجت داری.  
عرض کرد من حاجت دنیابی ندارم که آن جوان مرا بخشید و بی نیاز کرد.  
پس یعقوب عليه السلام فرمود خدای تعالی آسان گرداند برتو سکرات مرگ را.

#### ۱۵۴۰۰

گوید چون یوسف عليه السلام هفت سال<sup>۷۹</sup> را در زندان بگذرانید خدای تعالی را سجده کرد و در سجده خود عرض کرد بار خدای ما از زندان رهایی ده و در همان هنگام که یوسف عليه السلام در حال دعا بود پادشاه درخواب دید آنچه را که دید پس بیدار شد و حشمت زده و ندما و حکما را احضار کرد و گفت خوابی را که دیدم از یاد برده ام پس مرا از آن آگاهی دهید گفتند ما علم غیب ندانم.

گفت اگر مرا آگاهی ندهید شما را جملگی بکشم پس گفتند:  
آیه: "فَأَلْوُ أَصْغَاثَ أَحَلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحَلَامِ بِعَالَمٍ"

ترجمه: گفتند این خوابهای پریشان است و ما به تعبیرپریشان دانانیستم.

پس در این هنگام مرد شراب دار گریست پس پادشاه او را گفت گریه ات از برای چیست  
آیه: "وَادْكُرْ بَعْدَ أَمَةٍ"

ترجمه: "و بعد از مدتی بیاد اورد"

یعنی پس از مدتی پس گفت ای پادشاه نمی داند و نمی شناسد تعییر آن را مگر جوان عبرانی زندانی پس چهره پادشاه دگرگون گردید و گفت من او را هفت سال یاد نکردم و خطرور نکرد به حال من مگر ساعتی پس مرد شراب دار گفت من هم همین گونه، ای مولای من! پس گفت از کجا دانستی که او تعییر خواب می داند پس مرد شراب دار قصه ی خود و قصه ی مرد نانوا را باز گفت. پس گفت برو و از او بپرس. گفت: از او در شرم مستم او را برگردان من دینی است و کار ما این گونه است و آن گونه... پس پادشاه او را گفت به نزد او برو تا خیر یا شر را از خدای تعالی بینیم پس تو را برآنچه که گذشت سرزنش نمی کنیم. پس ساقی بر یوسف عليه السلام وارد شد در حالی که دو آستان خود را از شرم بر چهره گرفته بود.

پس یوسف عليه السلام او را فرمود آستان از چهره بردا که آن پیام را شیطان از یاد تو برد.  
پس ساقی بر سجده افتاد تا یوسف عليه السلام را از خود خوشنود سازد.  
پس فرمود چرا چنین کردی؟ عرض کرد تا تو از من خوشنود گردی چرا که من از پادشاهی تو بیمنا کم.  
فرمود از کجاست این پادشاهی برای من؟  
عرض کرد من یقین دارم که تو شاه می گردی پس داستان بازگفت.

یوسف علیه السلام فرمود من بر خواب او آگاهم پس خواب را چنان که در کتاب خدای تعالی آمده بیان فرمود:

آیه: "وَقَالَ الْمُلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَا كَاهْنَ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُبَلَاتٍ خَضْرٌ وَأَخْرَى يَابِسَاتٍ تَرْجِمَه: "و پادشاه گفت که من هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغرانها را می خورند و هفت خوش سبز و دیگر خشک..."

پس ساقی بازگشت و پادشاه را از خوابی که دیده بود آگاهی داد پادشاه خندید و گفت انگارکه خود او این خواب را دیده است پس نوکران را دستور داد:

آیه: "اَتَتُونِي بِهِ اَسْخَلْصَهُ لِتَسْسِي"

ترجمه: "او را به نزد من آورید تا او را برای خودم رها سازم"

سپس دستور داد تا سرزمین مصر را به بیارایند پس سرزمین مصر به تمامی آراستنی‌ها آراسته شد پس چهارپایان زین کرده را با دو بار زر به مراهی انواز بوییدنی‌های خوش و نیز به همراهی سربازان و بزرگان سپاه به استقبال یوسف علیه السلام فرستاد و بین سرزمین مصر تا مکان زندان چهل فرسنگ راه بود پس برای او خلعت فرستاد پس یوسف علیه السلام فرمود من از زندان بیرون نمی‌روم در حالی که دیگران در آن بمانند پس پادشاه دستور داد همگی را از بند رهانیدند.

نکته.....

بدینگونه محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت وارد نمی‌گردد مادامی که احدي از امتش در آتش مانده باشد.

پس یوسف علیه السلام سوارگردید پس چون بر پادشاه وارد گردید پادشاه او را در کنار خود و بر تخت خود نشانید و به او عرض کرد:

آیه: "قَالَ إِنَّكَ أُلْيَمَ لَدَنَا مِكِينٌ أَمِينٌ"

ترجمه: "و گفت براستی که تو امروز نزد ما توانا و امانتدار هستی"

سپس پادشاه عرض کرد حاجت را بخواه من امروز به فرمان تو هستم فرمود:

آیه: "قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَرَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَقِيقَطٌ عَلَيْهِ"

ترجمه: "گفت مرا برگنجینه‌های زمین بگمار که من نگاهدارنده دانا هستم"

و نخواست که به کنعان بازگردد و نفرمود که مرا آزاد کن چرا که پادشاهی مصر را با عزت و سروری می‌دید ولی سرزمین کنعان را در پوشیدن و خوردن آشامیدن پس میل بازگشت به آنجا رانفرمود بدینگونه مؤمن چون در حال مرگ اکرام را می‌بیند میل بازگشت به دنیا را نمی‌کند و کافر و گنه کار در حال مرگ چون هول‌های مرگ را می‌بینند می‌گویند:

"قَالَ رَبُّ ارْجُونَ عَلَيْ أَعْمَلٍ صَالِحًا فِيمَا تَرْكُتَ كَلَّا ۲۸۰"

ترجمه: پروردگارا مرا بازگردان شاید که کار پسندیده‌ای را که از پیش رها کرده بودم انجام دهم کلا

نکته....

پادشاه مصر یوسف علیه السلام را از این بابت که از زندان بیرون ساخت به انواع کرامتها نواخت بدینگونه خدای تعالی با خارج کردن مؤمن او را اکرام می‌کند و آن هنگامی است که اورا از دنیا بیرون می‌کند چرا که دینا زندان مؤمن است چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

"الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبُنَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوهُ الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ"

ترجمه: کسانی را که فرشتگان به پاکیرگی تحويل می‌گیرند و می‌گویند سلام بر شما وارد شوید در بهشت به پاس آنچه که انجام می‌دادید.<sup>۸۱</sup>

آیه: "وَكَذَلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حِيثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: و بدینگونه ما یوسف را در زمین توائیی دادیم تا آنچه خواهد در آن بگند رحمت خود را به هر که خواهیم می‌رسانیم و هرگز پاداش نیکوکاران را پایمال نمی‌کنیم.

## فصل: هشتم دیدار دوباره

گفته شده از نیکی های یوسف علیه السلام یکی این بود که هیچگاه تنها خوراک نمی خورد و مهمنان را دوست می داشت پس خدای تعالی او را نیکوکار(محسن) نامید مخصوص علیه اسلام می فرماید: نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه آتش بر او حرام گردد که چون او را میهمانی آید او بر روی میهمان گشاده رویی کند و بر او بخندد. ابراهیم علیه السلام چون میل غذا خوردن می کرد از خانه در طلب میهمان خارج می شد تا با او خوراک تناول کند.

و آنکه میهمان را گرامی ندارد از امت محمد صلی الله علیه و آله نباشد و از ملت ابراهیم علیه السلام نیز نباشد و آنکه میهمان خود را به جهت رضایت خدای تعالی پذیرایی نماید از گناهان خود خارج می شود همانند روزی که از مادر متولد گردیده است.

معاذین جبل<sup>۲۸۲</sup> رضی الله عنہ گوید مرا میهمانی در رسید و نداشتمن حز آبی و نانی خشک پس آن را به نزد او نهادم پس از پیامبر علیه السلام از فضل آن پرسش کردم فرمود اگر فرشتگان هفت آسمان گرد هم آیند نتوانند وصف آن کنند.

و آن که بخواهد از دوستان خدای تعالی باشد پس باید که با میهمان خود غذا خورد و مردی از ثواب آن از حضرت پیامبر پرسش کرد پیامبر فرمود همانند کسی است که روزگار را به روزه سرآورده و حج خانه خدا گذارد و آبادانی کند و در راه خدای تعالی جهاد کند.

و آنکه صدای پای میهمان را بشنو و شادگردد برای او پاداش صد شهید نوشته شود و از دنیا نزود مگر آنکه نخست جایگاه خود را دربهشت بییند.

به حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام عرض شد چه چیزی را بیشتر از همه دوست داری؟ فرمود پذیرایی از میهمان و نبرد با تیغ و روزه در تابستان. و عاصم بن حمزه<sup>۲۸۳</sup> گوید وارد شدم بر حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام پس او را غمگین دیدم پس عرض کردم هرگز خدای تعالی تو را اینگونه غمین بمن ننمایاند فرمود هفت روز است که مرا میهمانی نرسیده و من از آن ترسانم که مبادا پروردگارم مرا خوارداشته است.

\*\*\*\*\*

### وبدینگونه یوسف را توانایی دادیم

گفته شده چون یوسف علیه السلام بر تخت پادشاهی نشست و ملک را از پادشاهی عزل فرمود<sup>۲۸۴</sup> زلیخا بیمناک گردید آنچه را که با یوسف علیه السلام کرده بود بیاد آورد و فرار کرد<sup>۲۸۵</sup> پس یوسف علیه السلام او را فراموش کرد و او نایبنا و فقیر گردید و در خانه پیروزی بیست و پنج سال اقامت گزید.

آیه: "وَلَا جُرُّ الْآخِرَةِ خَيْرٌ"

ترجمه: "و پاداش روز جزا بهتر است"

یعنی بهتر است از آنچه که او را عطا شد از توانایی در سرزمین مصر آیه: "لَذِّلِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ"

ترجمه: "برای آنانی که ایمان آوردن و تقوی پیش گرفتند"

یعنی بهشت بهتر از دنیا و پادشاهی مصر است برای کسی که تقوی پروردگار را داشته باشد.  
و خدای تعالی اهل تقوی را به بهشت وعده فرموده است و برای متفق علاماتی است.  
و گفته شده که پرهیزگار آن است که نفس خود را از شهوت و قلشب را از غفلت و دهانش را از لذت و  
اندامش را از بدیها و سرخود را از آفت باز دارد پس اینچنین امید می رود که به آفریدگار آسمانها واصل  
گردد.

و نیزگفته شده پرهیزگار آن است که در پنهان و آشکار تقوای خدای تعالی پیش گیرد و در نگرانی و غم  
و بیم ازوارد شدن در آتش زندگی کند.

و در قرآن به شش گروه وعده داده شده:

نخست به مؤمنان

دوم به صحابه

سوم به مجاهدین

چهارم به اهل بیعت

پنجم به محین

وششم به متفقین.

پس به متفقین وعده آمرزش داده شده آنجا که می فرماید:

"وَالْأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ"

ترجمه: "و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آوردن و پرهیزگار شدند بهتر است"<sup>۱۸۶</sup>

وصاحبه را به یاری و پیروزی وعده فرموده است آنجا که می فرماید:

"وَيَنْصُرُهُمْ عَلَيْهِمْ"<sup>۱۸۷</sup>

ترجمه: "و شما را بر ایشان یاری فرماید"

"وَعَدْنَا عَلَيْهِ حَقًا فِي التَّورَاةِ وَالإنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ"<sup>۱۸۸</sup>

ترجمه: "وعدهای است حق بر او در تورات و انجیل و قرآن"

و مجاهدین را به احسان وعده فرماید آنجا که می فرماید:

"أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدْنَا حَسَنًا..."<sup>۱۸۹</sup>

ترجمه: "آیا آنکه وعده دادیم او را وعدهای نیکو...."

و اهل بیعت را به غنیمت وعده می فرماید:

"وَعَدْكُمُ اللَّهُ مَعْنَامَ كَبِيرَةٍ..."<sup>۱۹۰</sup>

ترجمه: "وعده داد خدای تعالی شما را به غنیمت های بسیار...."

و به محین وعده دیدار فرمود:

"وَفَاقُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَهُ"<sup>۱۹۱</sup>

ترجمه: "سپاس خدای تعالی را که وعده خود را راست فرمود...."

و متفقین را بهشت وعده فرمود:

"مَئِلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ"<sup>۱۹۲</sup>

ترجمه: "مثل بهشتی که به متفقین وعده داده شده ارزیزیش نهرها روان است"

و مؤمنان آمرزش می‌یابند  
و صحابه یاری و پیروزی کسب می‌کنند  
و مجاهدان احسان بدست می‌آورند  
و اهل بیعت غنیمت کسب می‌کنند  
و محین به دیدار می‌رسند  
و متین به بهشت می‌رسند  
و امید آنکه اهل گناهان از رحمت دور نمانند

و در خبر است که مثل رحمت مانند مثل چراغ است که از آن چراغهای فراوان دیگر روشن می‌گردند و چیزی از آن کسر نمی‌گردد و بدینگونه رحمت به همه اطاعت کنندگان و گناهکاران می‌رسد و چیزی از آن کسر نمی‌گردد.

و در خبر است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روزی در مسجد نشسته بود که پرنده‌ای بر دیوار مسجد نشست و تکه‌ای گل بر نوک داشت پس فریادی زد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم خنید پس از او از این بابت پرسیدند پس فرمود بدرستیکه این پرنده می‌گوید من نمی‌توانم با این تکه گل دریای قلزم را سیاه کنم بدینگونه گناهان ام تو نیز دریای رحمت خدای تعالی را دگرگون نمی‌کنند چراکه رحمت اولی از دریاها بزرگتر و نزد خدای تعالی گناهان از این تکه گل کوچکترند و رحمت صفت مولی و گناه صفت بند است.

آیه "وَلَا جُرُّ الْآخِرَةِ خَيْرٌ"

ترجمه: "و پاداش آخرت بهتر است"

و پاداش بر دوگونه است پاداش دنیا و پاداش آخرت

پس پاداش دنیا ماندنیش همراه با فناء و فوایش همراه با ستم و بخشش همراه با رنج است و پاداش آخرت بدون ستم و بخشش بدون مانع ووصل بدون جدایی است و پاداش آخرت همراه با خوشی است و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده‌اند بهتر است.

گفته شده پاداش آخرت با غهایی چهارگانه است در بهشت و خانه‌هایی است چهارگانه نوشیدنی‌هایی است چهارگانه و لباسهایی است چهارگانه.

و اما با غها:

پس با غ عدن چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

"جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا" <sup>۹۳</sup>

ترجمه: "بهشت‌هایی عدن که در آن وارد می‌گردند."

و با غ فردوس چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

"كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ تُرْلَأُ \* خَالِدِينَ فِيهَا" <sup>۹۴</sup>

ترجمه: "برای آنان است با غهایی فردوس که در آن جاودانه منزل می‌کنند."

و با غ مأوى چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

"فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى" <sup>۹۵</sup>

ترجمه: "و برای آنان است سرای بهشت"

و با غ نعیم چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ"<sup>۹۹۶</sup>

ترجمه: "برای آنان است بهشت‌های نعم"

و اما سراهای چهارگانه.

پس سرای نخست سرای جاویدان است. چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخَلْدِ"<sup>۹۹۷</sup>

ترجمه: "برای آنان است سرای جاودان"

دوم سرای سلام

"وَاللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيٍ دَارِ السَّلَامِ"<sup>۹۹۸</sup>

ترجمه: "خدای تعالی شما را به خانه سلام دعوت می فرماید."

سوم سرای مقام چنانکه در قرآن آمده:

"وَقَالُوا أَحَدُهُمُ اللَّهُ... الَّذِي أَخْتَنَا دَارُ الْمُقْمَاتِ مِنْ قَصْلِهِ لَا يَبْسَطُنَا فِيهَا نَصْبٌ وَلَا يَمْسِطُنَا فِيهَا لُثُوبٌ"<sup>۹۹۸</sup>

ترجمه: "سپاس خدای تعالی را که ما را به فضل خود به خانه مقام خود در آورد..."

چهارم سرای زندگی راستین چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهُيَ الْحَيَاةُ"<sup>۹۹۹</sup>

و اما نوشیدنی های چهارگانه. خدای تعالی می فرماید:

"فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ عَبَرِ آسِينٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ أَبْيَنِ لَمْ يَتَغَيَّرُ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةُ الْلَّشَارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ<sup>۱۰۰۰</sup>

مُصْفِي

اما لباس های چهارگانه پس نخست لباس عطا چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"رَبُّكَ عَطَاءُ غَيْرٍ مَجْدُوذٍ"<sup>۱۰۱۱</sup>

ولباس بقاء:

"خَالِدِينَ فِيهَا"<sup>۱۰۱۲</sup>

ولباس رضوان چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"وَرَضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ"<sup>۱۰۱۳</sup>

ولباس لقاء:

خدای تعالی می فرماید:

"وَنَحْشِيْهِمْ فِيهَا سَلَامٌ"<sup>۱۰۱۴</sup>

"درود آنان در روز ملاقات سلام خواهد بود

\*\*\*\*\*

پس چون یوسف عليه السلام بر تخت بنشت اهل مصر گمان کردند که هرگز مانند او پادشاهی نخواهند

دید پس آنچنان شد که گمان برده بودند<sup>۱۰۵</sup>

بدینگونه عارف چون معرفت صحیح یافت هرچه غیر آن است را فراموش می کند و جز آن را یاد نمی کند

چنانکه شبی رضی الله عنه می فرماید:

شعر.....

فلا ادری غدائی من عشائی

نسیت الیوم من عشقی صلوتی

ترجمه:

از عشق تو امروز نماز فراموشم شد .... پس صبحم را از شب نداستم  
پس یاد تو ای مولای من آب و خوراک من است ..... و نظر بر روی تو شفای درد من است

گویند یکی از پادشاهان بر نیکوکاری داخل گردید و او را گفت مرا فراموش مکن پس مرد نیکوکار گفت  
جز مولایم هیچ یاد نمی کنم پس پادشاه او را گفت مرا نزد مولای خود یاد فرمود چگونه تو را نزد  
مولای خود یاد کنم حال آنکه خود از یاد می روم پرسید چگونه فرمود چون او تعالی را یاد می کنم در نزد  
یاد خدای تعالی خودم را و اعضاء بدنم را فراموش می کنم.

\*\*\*\*\*

راوی گوید یوسف عليه السلام به آبادی شهرها وکشترها در سالهای حاصلخیزی فرمان کشت داد و  
جایی را بدون کشت رها نکردن و حتی در گودی دره‌ها و نیز بر بلندی کوه‌ها کشتها کردند و خانه‌ها ساختند  
که در بعضی صدقه می دادند و در بعضی خرید و فروش می کردند و هر خانه‌ای دارای بیست و پنج ذرع  
عرض و صد و شصت ذرع طول بود و از صخره‌ها سکنه‌های ساخته شده بود و در آن‌ها به اندازه یک و جب  
چوب بکار نرفته بود و در آنها محصول را جمع می کردند در حالی که هنوز بر خوش بود.

آیه: "فَدَرَوْهُ فِي سُبْلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مَمَّا تَأْكُلُونَ"

ترجمه: "پس آن و نهادند بر خوشها بجز اندکی که می خوردنند.  
پس چون سالهای حاصلخیزی گذشت و سالهای قحطی در آمد برای هفت سال، دیگر باران نبارید و بادی  
وزیدن نگرفت و هیچ رستنی در زمین نروید.

پس در سال اول مردم خوراک را از یوسف عليه السلام به سیم و زر خریدند و در سال دوم به ملک و  
املاک و در سال سوم به اثاث خانه و در سال چهارم به زیور زینت و در سال پنجم به فرزندان و در سال  
ششم به خودشان خوراک خریدند و خود را بنده یوسف عليه السلام کردند.

پس بر یوسف عليه السلام وحی آمد که چگونه می یابی کسانی را که گمان می کردند توبنده آنانی و اکنون  
آنان بنده توگردیده‌اند.

در سال هفتم یوسف عليه السلام آنان را خوراک داد چرا که آنان بندگان او بودند.

نکته.....

چون یوسف عليه السلام بر نفس خود نگریست او را خریدند و او بنده دیگری شد و چون بر پروردگار  
خود نگریست تمامی اهل مصر بنده او شدیدن چرا که بنده چون بر نفس خود نظر کند پست می شود و  
چون بر پروردگار خود نظر کند به عزت او در دو جهان مفتخر می گردد.

اما زلیخا پس محتاج گردید و مقیم خانه‌ای در راهی شد و نایبنا گردید و شوهرش از دنیا رفت و کارش  
سخت گردید با این وجود هنوز بتها را می پرسید.

و یوسف عليه السلام سوار بر اسب در شهرها می گشت و به امور آبدانی شهرها می رسید و داد مظلومان  
را از ظالمان می گرفت و به نیکی دستور می داد و پلیدی را نهی می کرد.

وچون می خواست بر اسبی که از آن پادشاه پیشین بود سوار شود و آن را زین می کرد اسب شیه می کشید و صدای شیه او در دور ترین شهرها و نواحی شنیده می شد پس لشکریان بر اسب سوار می شدند و به درب او می آمدند پس چون یوسف علیه السلام بر اسب سوار می گردید صد هزار سوار از راست و صد هزار سوار از چپ و صد هزار سوار از پشت و صد هزار سوار از جلوی او می آمدند و برپایای سرش هزار پرچم بود و در پیشش هزار مرد قوی و هزار شمشیر زن پس بر مردمان نمی گذشت مگر آنکه می گفتند به این "عزیز" پادشاهی بزرگ داده شده است.

وزلیخا لباسی از پشم می‌پوشید و میانش را به بندی از لیف خرما می‌بست و سر راه می‌ایستاد پس چون یوسف عليه السلام می‌آمد او را ندا در می‌داد ولی یوسف عليه السلام او را نمی‌شنید و کسی را در برابر دیدگان خود بیاد نمی‌آورد پس زلیخا به سوی بت خود که او را می‌پرسید باز می‌گشت و می‌گفت: "که وای بر تو ای بت من که بر زیادی سمن و تلاشمن و نیاز و احتیاجم رحم نمی‌کنی و تو پادشاهی را ازمن گرفتی و به مرا بنده کردی پس چه بدگردی"  
و ندیمه خود را که هنور همراه او بود می‌گفت مرا بر سر راه یوسف عليه السلام ببر بلکه گرد لشکر او بر من پنشید چرا که من از مسکین راه محبت هستم.

\*\*\*\*\*

یکی از نیکوکاران گوگردکه در صحرا میهمان یک اعراپی شدم و او در برابر من به خدمت ایستاده بود پس به ناگاه بیهوش گردید پس مادرش مرا گفت که تو به خوردن ادامه ده و خود را مشغول او مکن پس پرسیدم که او را چه شده گفت او محب همسر خود میباشد و چون از خیمه خارج شد و گرد پژمردگی ولا غری بر او دید بیهوش گردید پس گفتم سبحان الله اگر محبت به مخلوقی اینچنین باشد پس چگونه است محبت به خاله.

١٣

احب من حبك من كان يشبهكم  
امر بالحجر القاسي، فالثانية

تہ حمدہ

از عشق به شما آن را که چون شماست دوست دارم.... تا آنجاکه بر خورشید و ماه نیز عاشق شدم  
آیا گذرن از یک سینگ سخت ممکن است؟..... چرا که قلیت به مانند سنگ است

\*\*\*\*\*

یوسف علیه السلام آنان را از خزانه‌های اموال عمومی تصدق می‌فرمود و هر خزانه‌ای که به پایان می‌رسید خزانه‌ای دیگر را می‌گشود و هر مسافری را که از ناحیه شام می‌رسیدگرامی می‌داشت و از این جهت زلیخا مسافران اهل شام را سلام می‌گفت.

زیلیخا مخلوقی را دوست می‌داشت و دوستی او موقت بود با اینحال از رنج‌ها نهارسید و از عشق او باز نگشست بدین سازن شاسته نیست که بنده از عشیة مولای خود بازگدد.

\*\*\*\*\*

و اهل شام چون از مصر بازمی گشتند در بیت الاحزان فرود می آمدند نیکی های یوسف عليه السلام را باز می گفتند و اورا سپاس می گفتند و می گفتند که او ما را گرامی داشت و او اهل شام را دوست دارد و یعقوب عليه السلام با خود می اندیشید که این صفات عارفان است و نمی دانست که یوسف عليه السلام در سرزمین مصر پیامبری است به جز خود او چرا که اودر زمان خود پیامبری را جز خود نمی شناخت و هرگاه که وصف عزیز مصر نزد او می شد بوی او را می شنید آزو می کرد که کاش می توانست به نزد او برود بلکه یوسف را نزد او بیابد و نمی دانست که او همان یوسف عليه السلام است و همیشه در دعای خود می گفت ای آنکه در وعده خود خلاف نمی کنی تو را می خوانم.

راوی گوید فرزندان یعقوب عليه السلام بر او وارد شدند و عرض کردند ای پدر بر ما توجهی کن که چهل سال است بر ما التفات نداشته ای و با ما سخن نیکو نگفته ای و ما را نخوانده ای و در روی ما خنده ای نکرده ای پس بیخشای ما را که ما نا فرمانی تو را کرده ایم و بیچاره و نیازمند و نالان آمده ایم ای پدر بر ما رسید آنچه که بر دیگر مردمان رسید از گرسنگی پس پرورد گارت را بخوان تا روزی ما را گشاده فرماید.

فرمود آیا می خواهید شما را به سوی کسی ره نمایم که نعمت و کرم در نزد اوست و همه از عرب غیرعرب روی به سوی او می کنند و ثنای او می گویند به بوی خوش و روی زیبا و سخن نیکو و آینه درست؟ نزدیک به مردم است و برای اوست عزت و جلال و گنجینه و دارایی ها. اخلاقی او نیکو و صفاتش پسندیده است.

پس فرزندان عرض کردند ای پدر اوصاف اینچنین شخص را با این صفات از کجا شنیده ای؟ فرمود از آنانی که در متزلم فرود می آیند و نیکوبی های او را یاد می کنند پس بسوی او روانه شوید که او کریم است و چون بر او وارد شدید از سوی من او را سلام گوید عرض کردند ای پدر ما را سرمایه ای نیست که با عزیز مصر دادوستد کنیم. نکته....

ای حاضران آیا در میان شما کسی هست که طاعتی داشته باشد که با آن بتواند با خدای عزیز که عزت هر عزیزی از اوست دادوستد کند؟

آیا در میان شما کسی هست که قیامی داشته باشد تا بتواند با حضرت "علام" دادوستد کند؟ آیا در میان شما کسی هست که سجده ای داشته باشد خالص آیا در میان شما کسی هست که اولتالی را با حقیقت یاد کرده باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که دارای وفاء و امانت داری باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که زندگی وزانه ای از روی صفا داشته باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که به قضاۓ راضی باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که از درگاه اولتالی غایب نشده باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که همتیشیان او تعالی را دوست بدارد؟

ای یاران گناه به سوی اولتالی روید با گام های فقر و بسوی اولتالی نثار کنید تلاش و یارای خود را، وای بر شما ای یاران گناه از آن روزی که تبهکاران با موبیهای پیشانی شان گرفته شوند.

شعر:

اتدری ما جزاء ذوالمعاصی  
فویل یوم بؤخـذ بالـنـوـاـصـی  
والـاـکـفـ من العـصـیـان قـاـصـی  
رهـنـتـ النـفـسـ فـاجـهـدـ فـیـ الـخـلـاـصـ

ایـاـ شـابـاـ بـرـبـ العـرـشـ عـاصـی  
سـعـیرـ لـلـعـصـابـ لهاـ ثـبـورـ  
فـانـ تـصـبـرـ عـلـیـ النـیـرانـ فـاعـصـ  
وـقـیـمـاـ قـدـکـتـبـتـ مـنـ الـخـطـایـاـ

ترجمه:

ای جوانی که نا فرمانی پروردگار خود می کنی ..... آیا می دانی که چیست سزا نا فرمانان؟  
آتش سعیر که بدلنت به آن عذاب می شود ... پس وای از روزی که (مردم) به موی های پیشانی گرفته شوند

پس اگر می توانی بر آتش پایداری کنی ... نا فرمانی کن و اگر نه از نافرمانی دور شو  
گناهانی زیاد برتو نوشته شده .... و نفست گروگان گنهانت است پس در رهایی آن بکوش

\*\*\*\*\*

و فرزندان گفتند ای پدر ما نیازمندان و گاهکاران و فقیران هستیم چیزی نداریم که به درگاه او برمی چرا  
که مردم به بارگاه او گوهر دیبا و زر و سیم می برندا.

یعقوب عليه السلام فرمود شنیده ام که او کریم است و کریمان آسان می پذیرند و افزون بخشش می کنند  
گفتند او کریم است ولی ما شرم می کنیم که بر درگاه او درهم های سیاه لباسهای پشمینه و پنیر خود را  
عرضه کنیم. فرمود اگر غذا می خواهید بر شمامت است که به درگاه بخشنده او روید.  
پس آنان تمامی پشم و پنیر و پولهای سیاه خود را گرد آورده اند سپس از پدر پرسیدند اگر او پیشکشی ما  
را نپذیرف چه کنیم فرمود خاندان خود را آشکار کنید و بگویید که ما فرزندان یعقوب فرزند احشق فرزند  
ابراهیم علیهم السلام هستیم و شاید که بر شما رحم آورد.

پرسیدند اگر نسب ما را نپذیرفت آنگاه چه کنیم فرمود براو فقر و نیاز و غربت خود را عرضه کنید واو را  
به صدقه التماس کنید و بنگرید که بر چه بارگاهی وارد می شوید و آداب را نگاه دارید که دریا را همسایه،  
پادشاه را دوست و سلامتی را بهایی نباشد.

شعر:

فقد ارسله الجهل الى القتل

و من صحب الملوك بغیر علم

ترجمه:

و آن که با پادشاهان بدون دانش همنشین گردد ..... پس نادانی او را بسوی مرگ رهنمون گردد.

پس عرض کردن ما در بارگاه پادشاهان نبوده ایم و نمی دانیم چگونه است یعقوب عليه السلام فرمود  
شما را یاد دهم چون به آنجا رسیدید جز به فرمان او داخل نشوید و چون نگاه شما بر او قرار گرفت  
متوجه راست و چپ مباشید.  
نکته....

در خبر است که چون نمازگذار به راست و چپ نظر کرد خدای تعالی او را فرماید که بر که نظر می کنی آیا

بهتر از من یافته‌ای؟

مخلوق از بارگاه مخلوق می‌ترسد به نشانه خدمت و ادب و هشیاری نیکو پس غافل خطا کار چگونه از آفریدگار خود نمی‌ترسد و در خدمت او تلاش نمی‌کند؟ پس بترسید... بترسید ای بندگان خدا شتاب کنید... شتاب کنید پیش از سر آمدن روزگار و فروآمدن مرگ و پیشمانی.

پس مست زندگی دنیا نیاشید و به خدای تعالی مغورو نگردید.

ای گروه مسلمانان آستین‌ها را بالا زنیدکار سخت است پس آماده شویدکه هنگام رفتن نزدیک است و سفر بس دور؛ وبارهای سنگین خویش را سبک سازید پس در راهتان گردندهایی است بس کج و تندکه از آنها نمی‌گذرند مگر آنانی که بارهای سبک دارند.

پس یعقوب علیه السلام فرمود: "ای فرزندان چون بر او وارد شدید او را سخنهای نیکوگویید و چون شما را به نشستن فرمود پس بشنیدن و اگر شمارا فرمان نشستن نداد نشینید تا شما را فرمان دهد پس چون نشستید آغاز سخن نکنید تا از شما پرسید و سخن را دراز نکنید و هر واژه‌ای را به واژه‌ای پاسخ گویید و نشستن نزد او را افزون مکنید پس چون شما را فرمان بازگشت داد روی‌ها از او برنگردانید و چون از بارگاه او خارج شدید به هیچ کس از آنچه که بین شما و او گذشته چیزی نگویید مبادا بشنو و شما از دیدگانش فرو افتد پس (بدانیدکه) آشکارکردن راز پادشاهان سخت است. راوی گوید پس آنان به مقصد مصر برآ رفتند.

\*\*\*\*\*

یوسف علیه السلام فرموده بود تا از ساحل دریا تا به کوه دیواری از آهن بسازندکه آن را دری بود و گذر از آن دیورا ممکن نبود مگر از آن درب و برآن درب دریانی گماشته بود به همراهی پانصد سوار.

پس چون مردی از آن درب گذر می‌کرد از او می‌پرسید از مقصود او و از زاد و توشه اش. پس گزارش او و قافله و زاد و توشه و همراهش را به سوی یوسف علیه السلام می‌فرستاد پس اگر یوسف علیه السلام فرمان می‌داد می‌توانست داخل شود و گرنه باید باز می‌گشت به همانجایی که آمده بود.

و یوسف علیه السلام این را تهبا به جهت یافتن برادرانش می‌کرد چه او می‌دانست که آنان به سوی او خواهند آمد چنانکه جبرائیل علیه السلام در خواب او را آگاهانیده بود. و یوسف علیه السلام آن دیوار را ساخته و برآن در انتظار برادرانش بود.

و نیز خدای تعالی صراط را ساخته و برآن در انتظار مردمان است چنانکه خود تعالی می‌فرماید:  
"إِنَّ رَبَّكَ لَيَأْمُرُ صَادَ"

ترجمه: پروردگارت در کمین است.<sup>۳۰۶</sup>

یعنی فرشتگان بر پل دوزخ در کمین هستند. پس چون روز رستاخیز فرا رسد خدای تعالی فرماید: "اگر من به ستمگر اجازت دهم خود ستمگر باشم"

و در خبر است که چون مردمان بر صراط گذر کنند منادی نداشند: "آنکه به اجازت آمد نجات یافت و گرنه در آتش فرو افتند"

و منادی ندا در دهدکه آنان که بار سبک دارند گذر کنند و آنانکه بار سنگین دارند فرو افتند. و منادی ندا کنند فلان سیاه بخت شد و او را هرگز نجاتی نیست و فلانی نجات یافت و او را دیگر هرگز سیاه بختی نیست.

چون برادران یوسف علیه السلام به درب مصر رسیدند دریان نگاهی بر آنان انداخت و از پوشش و هیأت آنان در شکفت شد پس ساعتی با آنان سخن نگفت سپس پرسید شما که هستید و از کجا می‌آید و قصد کجا را دارید؟ پرسیدند از چه روی می‌پرسی پاسخ داد از برای این به اینجا فرستاده شدم تا احدي را اجازت گذر ندهم مگر آنکه نخست نام و کنیه و مقصد و جای و زاد و توشه او را بپرسم. و بدینسان از بنده در روز رستاخیز آیینش و کارش و گفتارش و جایش و بخشش و منعش و فرمابنده اش و نافرمانی اش پرسش می‌گردد پس خدای تعالی جل جلاله می‌فرماید: ای بنده من جوانی ات پربهاء بود آن را تباہ کردى....

و خدای تعالی می‌فرماید: "فَوَرِّيَكَ لَسَلَّأَتُهُمْ أَجْعَيْنَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: به پروردگارت سوگندکه از همه آنها از آنچه که کرده‌اند می‌پرسیم.<sup>۳۷</sup>  
یعنی پنکوکاران و بدکاران یکتاپستان و ملحدان راستگویان و دروغ‌گویان.

از راستگویان از راستگویی آنان می‌پرسیم  
و از دروغ‌گویان از دروغ آنان می‌پرسیم

از پیامبران از پیامبری شان می‌پرسیم  
و از اولیاء از ولایتشان می‌پرسیم

و از قاضیان از احکامشان می‌پرسیم  
و از بازرگانان از خرید و فروششان می‌پرسیم  
از تهیدستان از شکیاییشان

و ازی نیازان از سپاسشان می‌پرسیم  
و از اهل تصوف از صفاتشان

از اهل زهد از زهدشان می‌پرسیم  
و از دانشمندان از دانششان و عمل به دانششان  
واز عبادت کنندگان از عبادتشان پرسش می‌کنیم  
و از اهل حقیقت از حقایقشان

واز اهل عرفان از دقایقشان می‌پرسیم  
واز مجاهدین از ضرب شمشیرها یشان  
واز مجتهدین از اجتهادشان می‌پرسیم  
وهیج بزرگ و کوچکی و نهاده نشود.

پس برادران پاسخ دادند ما از اهل شام هستیم از کنعان از بیت الاحزان و از فرزندان یعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله علیهم السلام هستیم.

دریان گفت نسب‌های تان بزرگ و سخنهایتان شیوا و رویهایتان نیکوست قصد شما کجاست  
گفتند بسوی عزیز

گفت تنخواهتان چیست

پس سرها را به پایین انداختند و گفتند ما را از تنخواهمان مپرس.

بدینگونه چون منکر و نکیر درگور انسان مؤمن داخل می‌گردند خدای تعالی می‌فرماید او را از پروردگارش پرسش کنید و از پیامبرش و از قبله اش که آن همه درست است و از عملش پرسش مکنید که آن مخلوط

است.

پس دربان نامه‌ای به یوسف عليه السلام فرستاد که ای عزیز بر من گروهی وارد شده‌اند از شام بدنهایشان پهن روپهایشان نیکو و زیباشان شیوا و نسبهایشان بزرگ و جملگی از فرزندان پیامبران هستند و قصیدشان بارگاه توست و نامهای آنان چنین است یهودا، روئیل، شمعون، زیالون، یشجو، دینه، دان، نفتالی، جاد، اشر و بن یامین و جملگی از سرزمینی کنعان هستند.<sup>۳۸</sup>

پس چون یوسف عليه السلام بر نامه نگاه انداخت اشک بر چشمانش نشست و مدهوش گردید.

شعر:

علیٰ تلک المنازل والدیار کثیرالوجود مسلوب القرار بما ارجوه قرب القرار	سلام اللہ والسقیا جمیعا فقلبی عند ساکنها رهین فیالیت الزمان یجعوڈ یوما
---	--

ترجمه:

درود خدای تعالیٰ بر این منازل و آبادی همگی ..... و خدای تعالیٰ آنان را سیراب گرداند  
و قلب من درگرو ساکن این آبادی ..... خوشحال و بیقرار است.  
ای کاش روزگار روزی را می بخشد ..... به آنجه که به او امید دارم.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان... ندیمان و حاضران و وزراء در شکفت شدند ولی به علت آن آگاه نشدن پس چون یوسف عليه السلام به هوش آمد به اطرافیان فرمان خروج داد. همگی خارج شدند پس دیگر بار نگاهی بر نامه افکند و سخت بگریست آنگاه سوار را پرسید کی این گروه آمدنند عرض کرد پنج روز پیش فرمود و جامه‌هایشان چگونه است عرض کرد جامه‌های ژنده در بر دارند و موی‌هایشان ژولیده است.

پس یوسف عليه السلام به صدای بلندگریست پس مباشرش در شکفت شد و پرسید گریه ات از برای چیست خدای تعالیٰ دیدگانست گریان نکند.

شعر:

فقلت فراق الحبیب لونی غیرا جعلت الصفا البر والبحر اکدرا	یقولون ما بال لونك اصفر ولو اننى ابدیت منى زفره
--	--

ترجمه:

می گویند چگونه است حالت که رویت زرد است؟ پس گفتم دوری دوست رویم را دگرگون کرده است و اگر آه از نهاد برآورم ..... روشنی دریا و خشکی تیوه تار شود.

پس وزیر از یوسف عليه السلام پرسید برای چه می گری ای عزیز؟

یوسف عليه السلام فرمود براستی که برادرانم آمده‌اند هم‌آنانی که مرا در چاه نهادند و سپس فروختند. عرض کرد پس چرا می گری؟

فرمود: بر حال آنان می گریم و از حال خودم به دو چیز نخست به سبب شرم از آنان چرا که ایشان به سبب من نافرمانی خدای تعالیٰ را کردند و دوم به سبب فقر و تهیدستی آنان.

پس مباشر از کرم او در شکفت شد و پرسید چه می کنی در حق آنان حال آنکه آنان در حق تو چنین و

چنان کردند.

فرمود آن می‌کنم در حق آنان که خویش به خویش و پادشاه به غریب و عاشق به معشوق می‌کند.  
پس نامه‌ای نوشت به سوی دریان که آنان را سه روز پذیرایی کن و ایشان را گوشت و میوه و شیرینی ده  
و آن جایگاه را ویران کن و بارو را بردار چرا که آن بارو و آن پنجره را از برای آنان نهاده بودم پس چون  
آمدند دیگر این مراقبت لازم نیست و بدینگونه خدای تعالی می‌فرماید که چون نسل فرزندان آدم عليه  
السلام منقرض گردد آسمان و زمین ویران و خورشید و ماه و ستارگان نابود می‌گرددند چراکه آنان از برای  
بشر ساخته شده‌اند.

چنانکه او تعالی می‌فرماید:

"إِذَا الشَّمْسُ كُوَرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ....."<sup>۳۹۱</sup>

ترجمه: "و آنگاه که خورشید در خود پیچیده گردد و آنگاه که ستارگان تیره گرددند..."

یعنی پراکنده گردنده و روان گردنده نیز گفته شده تا جاییکه می‌فرماید:

"وَإِذَا النُّعُوسُ رُوَجَتْ"<sup>۳۱۱</sup>

ترجمه: "و آنگاه که جان‌ها دو به دو گرددند."

یعنی یکتاپرست با یکتاپرست و ملحد با ملحد و فاسق با فاسق و ستمگر با ستمگر سعادتمند با فریشته  
و شقی با شیطان همنشین گردنده.

"وَإِذَا الْمُوْوَدَةُ سُلِّتْ"

ترجمه: "و چون از دختران زنده بگور شده پرسیده شود"<sup>۳۱۲</sup>

و این بدرستی از اهل جاھلیت بود که چون برای آنان دختری بود و این دختر ده ساله می‌شد او را  
می‌آراستند و برایش چاهی در بیابان می‌کنند و سپس او را در آن چاه می‌انداختند در حالی که او فریاد  
می‌زد... ای امان... ای امان تا جان می‌داد.

پس اینگونه خدای تعالی می‌فرماید:

"يَا يَارَ ذَبَ قُلْتَ"<sup>۳۱۳</sup>

ترجمه: "شما ای دختران به کدامین گناه کشته شدید؟"

پس پرسش از آن دختران است ولی پاسخ برای کشنه آن دختران چنانکه می‌فرماید:

"وَإِذَا الصُّحْفُ شُرِّتْ"<sup>۳۱۴</sup>

ترجمه: "و آنگاه که برگهای کتابها پراکنده گردنده"

وا شرما، آه از کتاب سرگشاده، و ای از رسایی و دریده شدن پرده ها.

تو را چه می‌شد آنگاه که دیوان‌ها گشوده و ترازووها بربا گردنده و کتاب تو به دست چپ یا راست دهنده  
و در برابر خدای تعالی بایستی و او تعالی به تو فرماید:

"أَفَرَأَ كَتَبَكَ كَمَيْ بَنْسِلَكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا"<sup>۳۱۵</sup>

ترجمه: "بخوان کتابت را که امروز حسابرسی خویشن خودت بر تو کافی باشد"

و ای برادران به شتابید بر حساب خویش در فرصتی که دارید.

آن روزی که بر انگیخنه می‌گردید به سوی خدای تعالی و به سوی میدان حساب گروه گروه و در برابر  
خدای تعالی تن به تن می‌ایستید و نافرمایان به سوی دوزخ دسته رانده می‌شوند و گروه پرهیزگاران  
بر رحمن وارد می‌گرددند و کتاب سطر به سطر خوانده می‌شود و حرف به حرف پرسیده می‌شوید از

آنچه که کردید و آنگاه که دوزخ با همه بدی‌هایش (به صحرای محشر) آورده شود و این همه آن‌گاهی است که زمین زیر وزیر شده و پستی و بلندی اش یکسان‌گردیده و پروردگارت و فرشتگان صفت به صفت می‌آیند.

ای برادران، آزو دراز، مرگ نزدیک، توشه اندک، راه دور، آتش سوزان، ندا دهنه جبرائل و داور، پروردگار جلیل است.

آن روزی که دیدگان بازگردند و پرده‌های اسوار در آن روز دریده گردند و در آن روز ملک جبار فرمان راند. آن روزی که ندا می‌شود ای فلاں فرزند فلاں فرمان ملک جبار را پاسخ ده. پس بنده در برابر خدای تعالیٰ بایستد پس خدای تعالیٰ فرماید: ای بنده من آیا زندگانی ات را دراز نکردم؟ آیا بندت را سالم نکردم؟ آیا لغزشایت را کم نکردم ای بنده من جوانی ات را چگونه گذراندی و چه بهره‌ای کسب کردی آیا تورا یاد آورم از شباهی که نافرمانی من کردی؟ چه روزهایی که از ترک فرمان من دور نشدم.

پس ای بیچاره هرچه زود تر پاسخی برای خداوند جلیل آماده کن پاسخی نیکو پیش از آنی که برهنه در برابر خدای تعالیٰ ایستانده شوی و ما بین دوزخ و بهشت سرگردان گردی.  
آنجا جایی است که هیچ مالی سودی نبخشند و هیچ خوبیشی شفاعت نکند و هیچ یاوری از آنچه که می‌شود پیشگیری نکنند.

آنجا همان است که پشمیمانی‌ها بزرگ و گامها در عرصات قیامت خوار می‌گردند.  
آنجا همانجایی است که هزار نیش آتش او را به سوی خود می‌کشد و او را زبانه‌های غلاظ و شداد هراسان می‌کنند و او به صدای غمبار آمیخته با ترس می‌گوید که ای سرور من امان امان... و کجاست از برای او امان و بدرستیکه خدای رحمان براو خشم گرفته و فرمان به در آتش انداختن او داده است پس این خوار شده را آتش دربر می‌گیرد و گریه و شیون او را سودی نمی‌بخشد و پس زبانه‌های آتش او را بسوی خود می‌کشد و او با صدای بلند می‌گوید ای فرشتگان پروردگار من و ای ساکان آسمانهایش مرا مهلتی دهید بر خویشن خود بگریم پیش از آنی که به آتش درآیم پس نخست اشک می‌ریزد سپس به صدای بلند می‌گرید پس آنگاه در آتش افکنده می‌شود و آن آتشی است سوزان که انتهایش دور، آبش زردآبه و وشیرینی اش آهن است و عذابش هر روز نومی گردد و هرگز از ایشان باز داشته نشود.

\*\*\*\*\*

گوید پس سرایدار آنچه را که یوسف علیه السلام فرمان داده بود بجای آورد، برادران را یاری کرده ایشان را تا دروازه سرزمین مصر همراهی نمود.

پس چون به سرزمین مصر وارد گردیدند آمدن ایشان به یوسف علیه السلام عرض شد:  
شعر:

وانا تائب عسى هم یقبلونی جاؤنی و حیت مستحیا و قد عرفونی

ترجمه: آنان آمدند و شرم مرا در گرفت که مرا شناختند، و من به آنان باز می‌گردم شاید که مرا پذیرند.

ادامه داستان.... یوسف علیه السلام نمی‌دانست که برادران در کجا هستند و چه می‌کنند تا اینکه کسی

بر او وارد شد و خبر آمدنشان را داد و گفت که آمدن آن بیگانگان بینوا.

برادران یوسف عليه السلام چون داخل شدند همانجا ایستادند نمی‌دانستند که کجا فرود می‌آیند و کسی را نمی‌بافتند که آنان را بفهمد چرا که زبان آنان عبری<sup>۳۵</sup> بود و زبان مصریان قبطی.

و یوسف عليه السلام در آنان می‌نگریست و می‌دانست که باید آنان برادران او باشند ولی از میان آنان یهودا را از شمعون باز نمی‌شناخت پس جیرایل بر او فرود آمد و آنان را به او شناساند.

پس آن را که مأمور پذیرایی بود فرمود که آنان را در خانه من فرود آور و آنان را در خانه بیگانگان فرود نیاور و آنچه را که در پیش ایشان مینهی آنچنان بینه که در پیش من مینهی و حرمت آنان را برپای دار.

پس مأمور عرض کرد بسیار از نزدیکان توکه نزد تو آمدند و آنان را مال و مثال بسیار بود و آنان جملگی در منزل بیگانگان فرود آمدند.

پس یوسف عليه السلام فرمود سرکشی نکن و آنچه را فرمودم بجای آر.

شعر:

شوقي شديد وقلبي ليس يظمه  
انشاء عبدبني الليالي سوف اخربكم  
من لي رسول الى من ليس ينصفين  
و فى فؤادي لهيب النار يشتعل  
عن الغرام الذى فى القلب يشتمل  
منه الجفاء ومنى الصبر والجلل

ترجمه:

شوقم زياد است و قلبي آشکار نمی‌کند .... و در دلم زيانه آتشي است که شراره می‌زند

اگر شبهایم مرا شکنجه کنند زود باشد .... که شما را آگاه کنم از آن عشق سوزان قلیم

کیست فرستاده‌ای از من به سوی آنکه با من انصاف نداشت؟ .... از او جفاء و از من صبرو احترام.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان....پس خادم از قصر فرود آمد و آنان را فرمان به ورود داد آنگاه برای آنان جای گشود و سفرهای گسترد و یوسف عليه السلام از سریخود بر آنان می‌نگریست و به زبان قبطی خادمان را می‌فرمود که چنین و چنان کنند و آنان نمی‌فهمیدند که او چه می‌گوید . پس چون شب آنان را در خود گرفت بر آنان موائد نیکوگمایش و از برای آنان شمعهایی از زر روشن کرد و از همه بوی‌های خوش برای آنان مهیا ساخت.

پس چون برادران از پنجه برآن درب که خاص پذیرایی از بیگانگان بود نگریستند، دیدند که به هر مهمانی گرده (نانی) می‌دهند از شدت خشکسالی و تنشی وقت حال آنکه بار شترش -بعنوان پیشکش- هزار و دویست دینار بوى خوش بود پس چون چنین دیدند گروهی گفتند که پادشاه ما را بس گرامی داشت که دیگری را اینگونه گرامی نداشته است پس می‌ترسم که گمان کند ما را سرمایه‌ای گرانهاست و یوسف عليه السلام می‌شند آنچه را که می‌گفتند.

پس شمعون گفت شاید بادی از پدران ما شنیده و ما را اینگونه از برای آنان گرامی می‌دارد و دیگری می‌گفت شاید بر روی‌های ما نظرکرده و دانسته که ما در زمان خود از گرامیان مردم خود بودیم و دیگری می‌گفت شاید بر سستی و درویشی ما رحم آورده و یوسف عليه السلام می‌گریست و گوش می‌داد پس روی به فرزند خود می‌شاکرد و نام او می‌شانوم<sup>۳۶</sup> نیز گفته شده و همچنین افرائیم نیز گفته شده که درست

نمی باشد چرا که افرائیم فرزند یوسف علیه السلام از زلیخا بود و زادنش به دو سال پس از وصال آن دو بود.<sup>۳۱۷</sup>

پس یوسف علیه السلام فرزند را فرمود که برخیز همیان رسمی بر بند و جامه شاهی در برکن و دستار بر سر نه و آن جامی را که در آن آب می نوشم بردار و خویشان را آب ده.

عرض کرد کیانند این خویشان؟

فرمود عموهایت

عرض کرد ای پدر آنان تو را فروختند و بر تو ستم کردند؟

فرمود آری مرا فروختند تا من پادشاه مصر گردم حال بگو آیا خوب شد آنچه که در کارم کردند یا بد؟

عرض کرد نه خوب شد حال به آنان چه گوییم؟

فرمود با آنان سخن مگو و راز خود را بر آنان آشکار مکن تا خدای تعالی ما را فرمان دهد و اگر از تو چیزی پرسیدند بگو من فقط هستم و نمی دانم شما چه می گویید.

آیه: "وَجَاءَ إِحْمَادًا يُوسُفَ فَذَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفُهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ"

ترجمه: "و برادران یوسف علیه السلام بر او وارد شدند و او آنان را شناخت و آنها او را نشناختند."

گفته شده چون آنان بر یوسف علیه السلام وارد شدند او از حال و مکان ایشان پرسید عرض کردند ما از اهل شام هستیم فرمود پس مشکل شما چیست؟

عرض کردند: خوارک می خواهیم.

فرمود: دروغ می گویید چرا که در شما اثر دزدی است که در گذشته انجام شده سپس فرمود شما چند نفر هستید؟

عرض کردند: ده نفر<sup>۳۱۸</sup>

فرمود: شما ده هزار نفر هستید هر کدامین شما هزار مرد است.

منظور یوسف علیه السلام نیروی آنان بود چرا که هر کدام آنان نیروی هزار مرد را داشتند.

سپس فرمود: پس مرا بر اخبار خود آگاه کنید

عرض کردند: همه ما برادر هستیم از نور مردی صدیق و ما دوازده برادر بودیم و پدر ما برادر کوچک را بیش از همه دوست می داشت پس او را به بیانها بردیم و او تلف شد.

یوسف علیه السلام فرمود چگونه شما می گویید که پدر ما صدیق است حال آنکه او فرزند کوچک را بیش از فرزند بزرگ دوست می داشت و این از صدیقین به دوراست.

عرض کردند اگر او را می دیدی بر تمامی مردمان بر می گزیدی و ما هم او را دوست می داشتیم تا آنکه او خوابی دروغ دید فکر کرد که این خواب از اوست.

یوسف علیه السلام پرسید در خواب چه دید؟

عرض کردند گمان برد که او پادشاه می گردد و ما چون بندگان در برابر او.

یوسف علیه السلام پرسید پس آیا به پادشاهی رسید؟

عرض کردند آری در بهشت به پادشاهی رسید چرا که کودک عاقبت بخیر است ولی به پادشاهی دنیایی نرسید چون گرگ او را درید.

از این بابت خدای تعالی می فرماید:

"فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ"

ترجمه: "پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند."

### نکته برای اهل معرفت

مردمان بر دوگونه‌اند شناسنده‌گان و ناشناسنده‌گان؛ آن که خدای تعالی را شناخت، نشناخت او را مگر به نور خود او پس منتی است از شناخته شده بر شناسنده و نه بر شناخته شده و هرگز مبتداء بر مقداده پیشی نکرید پس کی مبتداء فهم فضل مقداده تواند کرد.

یکی از حکما گوید من از تورات سه سخن و از انجیل سه سخن و از زبور سه سخن و از فرقان(قرآن) سه سخن برگزیدم.

اما آن سه سخن که از تورات برگزیدم:

براستی که خدای تعالی دوستدار هر قلب اندوهگین است،

براستی که خدای تعالی صدقه دهنگان را پاداش می‌دهد،

براستی که خدای تعالی هر آینه دشمن می‌دارد هر پرخور غافلی را.

واما آن سه سخن که از انجیل برگزیدم:

بی نیازی در قناعت، سلامتی در گوش گیری و احترام در ترک شهوت است.

واما آن سه سخن که از زبور برگزیدم:

آن که قانع شد سیرشد،

و آنکه شکیابی کرد پیروز شد

و آنکه کناره گرفت سالم ماند.

واما آن سه سخن که از قرآن فراگرفتم:

براستی که خدای تعالی نمی‌پذیرد مگر از پرهیزگاران،

و خدای تعالی دوست دارد بسیار توبه کنندگان را

و خدای تعالی نور آسمانها و زمین است یعنی نور مؤمنان.

### فصل: در نور و معرفت

بدان که خدای تعالی نوری در رخسار خلیل علیه السلام نهاد و نوری در چهره یوسف علیه السلام و نوری در دست موسی علیه السلام و نوری در پشت محمد صلی الله علیه و آله و نوری در قلب عارف.

واما آن نوری که در رخسار خلیل علیه السلام از برای حرمت بود

و نور چهره یوسف علیه السلام از برای برگزیدگی

و نور دست موسی علیه السلام از برای معجزه

و نوری که در پشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود از برای یاری و پیروزی بود

و نوری که در قلب مؤمن نهاده می‌شود از برای آمزش است.

پس حضرت خلیل علیه السلام عرض کرد: یا رب چیست این نور؟

فرمود وقار

عرض کرد مرا آن بیش ده.

پس به آن از آتش نمروند نجات یافت

و یوسف علیه السلام به آن نور از چاه و زندان نجات یافت  
و موسی علیه السلام به آن نور از دریا نجات یافت  
و محمد صلی الله علیه و آله وسلم به آن نور به سدره المتهی رسید.  
بدینگونه مؤمن به نور ایمان از آتش می‌رهد.

\*\*\*\*\*

"معرفت" را پنج حرف است: م، ع، ر، ف و ت  
پس 'م' مفت (نگاهداری) نفس باشد  
و 'ع' عبادت پروردگار  
و 'ر' رغبت به آخرت  
و 'ف' تقویض امر است به خدای تعالیٰ.  
و 'ت' تلاش برای چیرگی برخطورات غیر خدایی  
و آن که از غیرخدای تعالیٰ به خدای تعالیٰ پناه برد او عارف به خدای تعالیٰ است.

\*\*\*\*\*

خدای تعالیٰ ده چیز را نور نامیده است:

- نفس خود را نور نامیده است آنجا که می‌فرماید:  
"اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ" <sup>۳۱۹</sup>

ترجمه: "خدای تعالیٰ نور آسمانها و زمین است."

و قرآن را نور نامیده است آنجا که می‌فرماید:  
"قَدْ جَاءَكُمْ مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ" <sup>۳۲۰</sup>

ترجمه: "براستی که نوری از سوی خدای تعالیٰ به سوی شما آمد."

و تورات را نیز نور نامیده است آنجا که می‌فرماید:  
"إِنَّا أَنزَلْنَا التُّورَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ" <sup>۳۲۱</sup>

ترجمه: "براستی که ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود."

و روز را نور نامیده است:

"وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا" <sup>۳۲۲</sup>

ترجمه: "و زمین روشن شد به نور پروردگارش."

و توحید را نور نامید:

"بِرِّيْدُونَ أَنْ يُطْفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ" <sup>۳۲۳</sup>

ترجمه: "می خوانند نور خدای تعالیٰ را به دهانهای خود خاموش سازند."

و اسلام را نور نامید:

"أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدَرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَّبِّهِ" <sup>۳۲۴</sup>

ترجمه: آیا آن کسی که خدای بزرگ سینه اش را برای اسلام فراخ گردانید پس او بر نوری از پروردگار خود است.

و روز بازپسین را نور نامید:

"اَنْظُرْنَا تَقْبِيسٌ مِّنْ نُورِكُمْ" <sup>۳۲۵</sup>

ترجمه: "برما نظرکنید تا از نور شما بهره‌ای برگیریم".

و معرفت را نور نامید و فرمود:

"مَثُلُّ نُورٍ كَمِشْكَأَ فِيهَا مِصْبَاحٌ" <sup>۳۶۶</sup>

ترجمه: "مثل نور او مثل چراغی است که در آن افروزنده‌ای است".

و پیامبر السلام صلی الله علیه و آله را نور نامید و فرمود:

"قَدْ جَاءَ كُمْ مَنْ أَلَّهُ نُورٌ" <sup>۳۷۷</sup>

ترجمه: "بدرسی که از سوی پروردگار تان شما را نوری آمد".

و ماه را نور نامید و فرمود:

"هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضَيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا" <sup>۳۷۸</sup>

ترجمه: "او آن کسی است که خورشید را روشنی و ماه را نور قرارداد".

نورها جملگی ظاهری هستند مگر نور معرفت که باطنی است و همه این نورها جملگی برای توست اگر نور صفت خدای تعالی است پس تورا عجزاست

واگر قرآن نور است پس آن پیشوای توست

واگر تورات نور است پس در آن ذکر تنوثای توست

واگر روز نور است پس آن معاش توست

واگر توحید نور است پس آن افتخار توست

واگر اسلام نور است پس آن بخششی است بر تو

واگر روز بازیسین نور است پس آن مژده‌ای است برای تو

واگر معرفت نور است پس آن سبب وصل تو و باز شدن چشمان توست

واگر پیامبر نور است پس او شفیع توست

واگر ماه نور است پس آن رنگ توست که میوه‌ای رنگین می‌کند

مثل نور او مانند چراغی است که در آن افروزنده است. نفس مؤمن مانند مسجد است و قلب او مانند چراغ است و محبت او مانند نور آن چراغ است و توکل او مانند رسیمان آن چراغ و دهان او مانند پنجه مسجد است و چراغ میانه درب مسجد آویزان است پس آن هنگام که زبان باز می‌شود به اقرار آنچه که در جهان است انوار از پنجه دهانش تاییدن می‌گیرد و بسوی عرش بالا می‌رود آنجایی که خدای تعالی می‌فرماید

: "يَصْدِعُ إِلَيْهِ كَلْمُ الطَّيْبِ" <sup>۳۷۹</sup>

ترجمه: "سخن پاکیزه بسوی اوتعالی بالا می‌رود یعنی گفته لا اله الا الله".

حضرت پیامبر صلی الله علیه و الله و سلم حکماء و اهل معرفت را به بیست و پنج چیز تشییه فرمود به آب، خاک، زر، سیم، گوهر، ذر، یاقوت، مشک، عنبر، کافور، زنجیل، لاله، کشتی، براق، معراج، کوه، آتش، نسیم، دارو، نرگس، خورشید، ماه، شtarگان، دریا و بهشت.

به آب تشییه فرمود چرا که زندگی هر موجودی از آب است و بدینگونه است زندگی عارف.

و به خاک که هر رستنی از آن می‌رود و به همینگونه از قلب عارف خصلتها پسندیده می‌رود. و به زر که در کوره آتش چیزی از آن کم نمی‌شود و زنگار نمی‌گیرد بدینگونه قلب عارف نیز کاستی نپذیرد و چرک و زنگار نگیرد.

و به سیم که چون در یک ده آن ناخالصی از مس یا برنج باشد درهم آن قبول می‌باشد پس عارف نیز اگر از سرتایای دارای عیب باشد ولی دارای معرفت باشد پروردگارش اورا بپذیرد.

و به گوهرها که یافت می‌نشود جزء در خزانه پادشاهان پس معرفت نیزیافت نمی‌شود جزء در قلب نیک سرستان.

و به یاقوت که در آن آتشی است ولی حراره آن را جذب نمی‌کند پس عارف را نیز حرارت دوزخ در نمی‌یابد و در آن اثری ندارد.

و به درّکه در آن روشنی است قلب عارف نیز بدینگونه است چرا که در آن روشنی است از معرفت و شناخت.

و به مشک که از آن بوی های خوش می‌آید بدینگونه از عارف بوی خوش معرفت و شناخت می‌آید.

و به عنبرکه بر خرد و قوای دماغی می‌افزاید بدینگونه معرفت نیز در قلب عارف فزونی می‌گیرد.

و به کافورکه سرما می‌آورد معرفت نیز برگاهان قلب عارف سرما می‌زنند (و آنها را می‌خشکانند).

و به زنجیل که مفید برای جهان است و عارف نیز مفید برای جهان است.

و به گل‌های لاله که زیور زمین هستند بدینگونه معرفت قلب عارف را می‌آراید.

و به کشتی که برآب سیر می‌کند بدینگونه در قلب عارف در نورهای دین مانند نور توحید و نور اخلاص و نور یقین و نور توکل و نور رضاء و نور تسلیم و نور شکر و نور عبادات در سیرند.

و به براق و معراج که مرکب نورانی دوست به سوی دوست بود بدینگونه معرفت نیز عارف را به سوی معروف خود می‌برد.

و به کوه که زمین را نگاه داشته همچنین نیز معرفت دین را نگاه می‌دارد.

و به آتش که سوزاننده هر چیزی است بدینگونه معرفت هر نافرمانی و مخالفتی را باطل می‌کند.

و به نسیم خوشبوی که خود گستردگی هر بوی گندیدهای را می‌برد بدینگونه معرفت هوسهای فاسد‌کننده را از قلب می‌زداید.

و به سروکه چون سبزگردد تابستان و زمستان آن را دگرگون نکند بدینگونه معرفت با مخافتها دگرگون نگردد.

و به نرگس که همیشه با سر اشاره به زمین دارد، عارف نیز در سجود بدینگونه است.

و به خورشید و ماه که چون برآیند تاریکی از جهان رخت بریند بدینگونه چون در قلب عارف معرفت پیدا شود برای او چیزی از غفلت باقی نمی‌ماند.

و به ستارگان که مسافران به آن راه نما می‌شوند بدینگونه عارف به معرفت راه به سوی مولی در می‌یابد.

و به دریا که به پاشتی‌ها نجس نمی‌شود پس معرفت نیز به معصیت‌ها نجس نمی‌شوند.

و به بهشت که باقی است پس معرفت نیز همواره باقی است

ابی بک رضی الله عنه را گفتند آیا تو پروردگار خود را شناختی گفت پروردگارم شناختم یعنی او آن کسی است که مرا هدایت کرد به شناختش و به نیکی‌هایش و صفات ازلیش و اگر او نبود

هرگز هدایت نمی‌شدم. پس او را گفتند آیا محمد صلی الله علیه و آله وسلم تو را هدایت نکرد گفت نه چون او خود محتاج هدایت کننده است پس هیچ هدایت کننده‌ای و هیچ گمراه کننده‌ای جزء او نیست.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان....

آیه: "وَلَمَّا جَهَرَ هُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ أَنْتُونِي يَا خَلِكُمْ مَنْ أَبِيكُمْ"

ترجمه: "وچون که کالایشان را بازیس داد ایشان را گفت آن برادر دیگرتان را از نزد پدر تان نزد من آورید"

چرا که من شما را دوست می دارم و بر دین شما هستم

آیا نمی بینید که من پیمانه را پر کردم و من بهترین فروآورندگان هستم

می فرماید پیمانه و نمی فرماید هدایا و یا عطا یا چرا که پیمانه به قیمت است پس برای تاجر عیب نیست

زیادی یا کمی را در خرید و فروش یادکرد ولی برای شخص بی نیاز پسندیده نیست آن چه را که بخشناس

کرده با منت و آزار یادکند چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنَّ وَالْأَدَىٰ" ۳۳۰"

ترجمه: "صدقات خود را با منت و آزار باطل نکید."

آیه: "فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَفْرُغُونَ"

ترجمه: "پس اگر او را برای من نیاورید برای شما نزد من پیمانه ای نیست و به من نزدیک مگردید."

بدینگونه خدای تعالی می فرماید اگر قبلهایتان را برای من نیاورید از شما هیچ طاعتی را نمی پذیرم چرا

که مداری که برای قلبهاست برای عبادات نیست.

معصوم علیه السلام فرمود خدای تعالی بر چهره ها و جامه ها و کالبد های شما نمی نگرد بلکه بر قبلهای شما و نیت های شما می نگرد.

آیه: "أَقْلَوْنَ سُتْرًا وَعَنْهُ أَبَاهَا وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوهُ بِضَعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ"

ترجمه: "(برادران) گفتند بزودی او را از پدرش بخواهیم و ما هر آینه کنندگان (این کار) هستیم و (یوسف علیه السلام) مردانش را گفت که تنخواه آنان را در بارشان بگذارند شاید بهنگام بازگشت به سوی نزدیکان خود متوجه شوند باشد که بازگرددند."

پس چون برادران باز می گشتند در منزلی فرود نمی آمدند مگر اینکه اهل آن منزل به نیکوترين روی آنان را پذيرايي می کرندند.

پس شمعون گفت چون بسوی اين سرزمين می آمدیم کسی به ما توجهی نمی کرد پس چون بازگشتم مردم ما را گرامی می دارند پس یهودا گفت اکنون آثار نزدیکی حضور در چهره های شما هست.

حکیم رحمه الله علیه می فرماید:

وَمِنْ اعْتَزَّ بِذِي الْعَرْفِ ذَوِ الْعَرْلَهِ عَزْ

ترجمه: آن که عزت جوید از صاحب عزت پس داری عزت شود و عزت برای او باشد و آن که عزت

جوید به مال پس نه افتخاری برای او باشد و نه عزتی.

نکته...

آن که محضر مخلوق را اراده کرد اثر حضور بر او هويدا می گردد پس چگونه آنکه درگاه مولايش را بخواهد اثر حضور براو آشکار نگردد.

معصوم علیه السلام فرمود اهل شب زیبا روی ترین مردمانند چرا که با مولای خود خلوت می کنند پس نوری از نورهای او را در بر می کنند و آن که در شب نماز خواند به عرصات وارد می گردد واو در تاریکی

عرصات می درخشید همچون چراغ در تاریکی شب.

\*\*\*\*\*

ادامه داستان... بهنگام بازگشت برادران به کنعان ابلیس در راه به آنان بربخورد پس خواست تا نور یوسف عليه السلام را از آنان بزداید پس روسای قوم خود را فراخواند و آنان را به انواع آراستنی‌ها آراست تا فرزندان یعقوب عليه السلام را گمراه سازد.

و نام آنان از ایتقرار است

زیلنون صاحب بازارها، حیزوم صاحب خانه‌ها، هیاج صاحب وضوه، فلطوس صاحب داشمندان، القرصان غیبت، اغور، صاحب زنا و قاع صاحب باد در دریاها. پس گفت ای فرزندان یعقوب بباید تا شما را مژده‌ای دهم. پس تا برادران خواستند که تاگوش فرادهند در حال فرشته‌ای از آسمان بیامد و ابلیس و سپاهش را به پشت کوهه قاف براند. پس گفت ای فرزندان یعقوب روانه شوید که آنچه که در اول کار با شما کرد کافی نبود دوباره بازگشت گفتندکه بود؟ گفت ابلیس.

چون پس از طی طریق به کنunan رسیده و بر پدر وارد شدند او را خندان و گریان یافتند پس عرض کردند که خنده و گریه در آن واحد از حالت دیوانگان است فرمود خندیدم چون بُوی پاکی را شنیدم پس بدان خوشحال شدم و از شما بُوی شیطان شنیدم پس گریان شدم. پس برادران او را از اخبار ابلیس آگاه کردند. پس فرمود عزیز را چگونه یافتید.

عرض کردند با ما آن کرد که بزرگوان می‌کنند.

فرمود برچه دینی است او عرض کردند بر دین اسلام و او بر اندوه تو غمگین باشد و بر تو ویر فرزند درگذشته ات می‌گردید و تحفه‌ها و عطاها همراه‌های است و او ما را با این هدایا بی نیاز کرد که دنیا را نخواهیم و از ما می‌خواهد که بنیامن را به نزد او برمی‌پس یعقوب عليه السلام گریست و این است که خدای تعالی می‌فرماید:

آیه:

"فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَيُّا نَا مَعَ مَنِ الْكُلُّ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَاهَا تَكْثُلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هُلْ أَمْتَكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْتَكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قُلْ"

ترجمه: "پس چون به نزد پدر بازگشتند گفتند ای پدر از ما پیمانه برداشته شده است پس برادرمان را با ما بفرست تا دوباره پیمانه بازگیریم و او را محافظت کنندگان هستیم. پاسخ داد آیا شما را باور کنم براو آنگونه که پیش از این بر برادرش شما را باور کردم"

معصوم عليه السلام می‌فرماید: مؤمن از یک سنج دوبارگزیده نمی‌شود.

آیه: "فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْمَمُ الرَّأْمِينَ وَلَمَّا فَتَحُوا مِنَّا عُهُمْ وَجَدُوا بِضَعَاعَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَيُّا نَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَعَاعَتَنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَتَمَرَّ أَهْلَنَا وَسَهْلَتْ أَخَانَا وَتَرَدَّدَ كَلْ بَعِيرٌ ذَلِكَ كَلْ يَسِيرٌ"

ترجمه: "پس خدای تعالی بیهترین نگاه دارندگان است و او مهربانترین مهربانان است. پس چون بارها گشودند تنخواه خود را در آن یافتند که ای شیان بازگردانده شده بود گفتند ای پدر چه می‌خواهیم این تنخواه ماست که به بازگردانده شده و ما اهل خود را طعام می‌دهیم و برادر را محافظت می‌کنیم و بر پیمانه بار شتر می‌افزاییم و این پیمانه‌ای آسان باشد."

پس چون بارهای خود را گشودند تتخواه خود را دیدند که به آنان باز پس داده شده بود پس یعقوب عليه السلام دو بار بر سر زد و گفت ای وای از شرمداری عرض کردند ای پدر تو را چه می شود فرمود اگر شما نزد او بهانی داشتید تتخواه شما را به شما باز نمی گرداند. بدینگونه خدای تعالی چون از بنده راضی نباشد دادوستد با او را نمی پذیرد.

شعر:

## فکل احسانه ذنوب

من لم يكن للواصل اهلا

ترجمه:

آن کس که شایسته وصل نباشد ..... تمامی نیکی هایش گناه است.

پس چون برای بار دوم خواستند تا به سرزمین مصر بازگردند یعقوب عليه السلام از آنان پیمانی گرفت برای بن یامین پس آنگاه او را به ایشان تسلیم کرد.

چنانکه خدای تعالی می فرماید:

آیه: "قَالَ لَنِ أُرْسِلَةٌ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونَ مَوْيِقًا مِنَ اللَّهِ لَئَنَّتِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطِبَ بَعْضُ فَلَمَا آتَوْهُ مُوْنَثَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا تَنَوَّلُ وَكَيْلٌ وَقَالَ يَا تَبَيِّنِي لَا تَأْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابَ مُتَّفِقَةٍ"

ترجمه: "گفت من هرگز او را با شما تغواهم فرستاد تا اینکه شما پیمانی از خدای تعالی برای من آورید که او را به نزد من بیاورید مگر اینکه بر شما احاطه شود پس چون پیمانش را آوردند گفت خدای تعالی بر آنچه ما می گوییم وکیل است و گفت ای پسران من از یک درب وارد نگردد و از درب های مختلف وارد گردد."

و در سرزمین مصر پنج دروازه بود دروازه شام، دروازه مغرب، دروازه یمن، دروازه روم و دروازه طیلوون. پس آنان را گفت که از یک دروازه وارد نشوید و هر برادر باید از یک دروازه وارد گردد. چرا که او از چشم زخم می ترسید چنانکه معصوم عليه السلام می فرماید چشم زخم درست است و جادو درست است که در آن حقی از برای خدی تعالی اراده نمی شود و اگر کسی بخواهد جادو یا چشم زخم شدنی است؛ و نیز گفته شده است که یعقوب عليه السلام به آنان و به کار آنان اشاره کرد مانند اینکه نخست از درب مخالفت وارد شدید و اکنون از درب موافقت وارد شوید و واسطه<sup>۳۱</sup> رحمه الله تعالی گوید در ایام جوانی از درب جوانی وارد شدید و اکنون از پیری و بزرگی وارد شوید. سپس گفت:

آیه: "وَمَا أَغْنِيَ عَنْكُمْ مَنْ الَّهُ مِنْ شَيْءٍ"

ترجمه: "من چیزی از خدای تعالی را از شما دور نمی کنم."

چرا که سرنوشت شدنی است

معصوم عليه السلام می فرماید قضا چون آید، شود و فرمود قضا شدنی است اگر بنده راضی باشد یا نباشد

و گوید یعقوب عليه السلام در باب بن یامین توکل کرد پس کار آنچنان شدکه او می خواست و ابراهیم عليه السلام هنگام در انداختن در آتش توکل کرد پس آتش بر او سرد گردد و او نجات یافت و هود عليه السلام توکل کرد به هنگام آزار مردمانش پس از شر آنان نجات یافت.

پس یعقوب عليه السلام گفت:

آیه: "إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِيدٌ وَعَلَيْهِ فَيَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ"

ترجمه: "نیست فرمان مگر برای خدای تعالی پس بر او توکل کردم و همه توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند."

و آن کس که بر خدای تعالی توکل کند پس خدای تعالی او را کفایت کند.

آیه: "وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمْرُهُمْ أَبْوُهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مَنْ إِنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَصَّاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَا عَلِمَنَا وَلَكِنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: "پس چون داخل شدند آنگونه که پدرشان فرمانشان داده بود هیچ چیزی را از خدا از ایشان برطرف نمی‌کرد مگر آنکه در خواستی را که در خویشتن یعقوب بود روا سازند و او دارای علمی بود که ما او را آموخته بودیم ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند."

و خدای تعالی آنان را به اتکال فرمان داد و فرمود برخدا توکل کنید اگر مؤمن هستید.  
شعر:

توکل على الرحمن في كل ساعه  
وثق بالذى قد يرزق الخلق اجمعـا  
وكبر على الكونين والخلق اربعـا  
و دعهم للرزق فالله ضامـن

ترجمه:

توکل کن بر خدای مهربان در هر ساعت  
اطمینان داشته باش به کسی که تمامی خلق را روزی  
می‌دهد

و آنان را رها کن برای رزق که خدای تعالی ضامن است ..  
و بزرگی کن بر دو جهان و آفرینش  
چهارگانه.

پس چون به سرزمین مصر رسیدند پراکنده شدند و هر کدام از دروازه‌ای وارد شدند پس بن یامین به دروازه شام تها ماند و ندانست که به کجا باید برود و کسی را ندید که زبانش را بفهمد پس فرشته‌ای بر یوسف عليه السلام فرود آمد و عرض کرد برخیز و جامه بیگانگان در برکن و بر شتر خود سوار شو تا کسی تو را نشناسد و بر دروازه شام رو پس برادر تو از پدر و مادرت آنجا سوار بر شترش ایستاده است و از هر کسی که گذر می‌کند راه را می‌پرسد و آنان او را نمی‌شناسند.

پس یوسف عليه السلام نخست گریست آنگاه سوار بر ناقه خود شد بر چهره اش رو بنده‌ای نهاد ناشناسا تا به دروازه شام رسید و به زبان عبرانی بر اسلام گفت

پس فرمود: یهوشامیز و انانیل یعنی از کجا هستی و چه می‌خواهی؟  
بن یامین عرض کرد میرقا و هر شر یعنی از شام آمده ایم و خواهان طعام هستیم  
پس پرسید چگونه است که کسی جزء تو سخن مرا نمی‌فهمد

یوسف عليه السلام فرمود مدتی در سرزمین شما بوده ام پس عبرانی را آنچا یاد گرفته ام.  
آنگاه او را دستبندی عطا کرد که بر آن یاقوت سرخی بود به ارزش پنجه هزار دیناریس بن یامین آن را گرفت و ندانست که کجای دستش باید بگذارد و پرسید آن را چه کنم؟  
فرمود آن را بر دست کن.

پس یوسف عليه السلام از این بابت که بن یامین نمی‌دانست دستبند چیست لبخندی زد پس فرمود با من  
بیا تا جای برادرانت را به توانشان دهم.

پس از دروازه گذشتند و به محل استقرار برادران رسیدند و چون به آنان نزدیک شدند که بر در سواره ایستاده و منتظر بودند، یوسف عليه السلام او را فرمود:

اکنون به نزد برادرانت رو

بن یامین بگریست و عرض کرد: نمی خواهم از تو جدا شوم قلب من بسوی تو میل کرده است.

یوسف عليه السلام فرمود من بندهای مملوک هستم که خدای تعالیٰ بر او را داده فرموده پس نمی توانم با تو همراه باشم مگر به اجازه مولايم.

پس بن یامین خوشحال به نزد برادران رفت پس برادران گفتند ای بن یامین ما تو را هیچگاه شادان دیده بودیم مگر اکنون.

گفت آری قلب من از برای آن کسی است که بر روی ناقه نشسته است با من سخنی به عربانی گفت و مرا چیزی از شیشه عطا کرد پس یهودا گفت آن را نشان بده تا برآن بنگریم پس چون آن را دید گفت ای برادر اجازه ده آن را در بازویم کنمن اگر می خواهی مرا نرنجانی شمعون گفت بده تا برآن بنگرم پس آن را گرفت و در دست کرد پس دستبند ناپدید گردید پس گفت دستبند از دست من ناپدید گردید

بن یامین گفت آن اینجا در دست من است پس آن را از دست بدر کرد برای بار دوم شمعون آن را بر دست کرد پس دستبند ناپدید گردید و بدینگونه تمامی برادران خواستند تا دستبند را در دست کنند ولی نتوانستند.

نکته...

بنی اسرائیل نتوانستند عطیه‌ای را که یوسف عليه السلام به برادرش عطا کرد از او بگیرند پس چگونه شیطان می‌تواند ایمان را از مؤمن بگیرد و حال آنکه آن عطیه‌ای است از خدای تعالیٰ.

و خلف سجستانی<sup>۳۳۲</sup> گوید که یوسف عليه السلام خانه‌ای ساخت مریع از زر به طول چهل ذراع و عرض چهل ذراع. سپس فرمود تا صورت خودش در دوران کودکی و یعقوب و برادرانش را جملگی بر دیوار آن کشیدند و نکشیدند آن را مگر آنگونه که برادران قصد قتل او را داشتند و صورت شمعون را در کنار یوسف عليه السلام کشیدند که گیسوان او را بدست راست و چاقو را به دست چپ گرفته بود تا سر او را ببرد و چهره روئیل را کشید که به ذیل او در آویخته بود و ادامه داستان را آنگونه که بود بر دیوار تصویر کرد. سپس غلامان را فرمود تا برادران را به این خانه وارد کردند پس داخل شدند و نشستند پس چون روئیل سر بلند کرد نگاهش بر تصویر برادران افتاده حالش دگرگون گشت. برادران گفتند تو را چه می شود روئیل گفت این است آنچه که کردیم و تمامی کارهایمان بر دیوار ثبت گردیده است پس برادران یوسف عليه السلام جملگی سرها بلند کردند و نقاشی را دیدند پس رنگهایشان دگرگونه گردید و زیانشان از سخن کوتاه شد و اندوه قلبهایشان را در بر گرفت.

## فصل نهم: بیداری برادران

نکته....

وا حسرا از آن روز که گناهکار شاهد رشتی هائی باشد که کرده و ثبت شده است.  
وای از رسوانی و دریده شدن پرده ها...

ای آن که کرده هایش رشت است و قلبش از اعمالش مجروح  
ای بسیار خوار و ای همیشه غافل!

چه کس تو را پرورد؟

چه کس تو را آب داد؟

چه کس تو را به سخن درآورد؟

چه کس تو را این گونه چهره پردازی کرد؟

چه کس تو را شبها و روزها حفظ کرد؟

چه کس تو را در رحم مادر نگاه داشت...؟

تو از زند من به برسم وفا رفتی ولی به جفا همت کردی... تو از نزد من با امانت رفتی و از تو دیانت  
خواستم اما تو خیانت کردی... ای آن کسی که از پیمانات کم حفاظت کردی.

شعر:

فما عذری غداً يوم الحساب  
و قد سطر الخطايا في الكتاب  
وكم حدث ينادي واشباهى  
وجد بالاعتق من سوء الحساب

ذنوبى سيدى فطعت جوابى  
اذا نوديت قم للعرض فاقرأ  
وكم شيخ ينوح على مشيب  
في حنان و يا منان عنة ————

ترجمه:

مولایم! گناهانم راه پاسخ را برمی بسته است .... پس دیگر مرا عذری برای فردای حسابرسی نمانده  
چون صدا زند مرآ که برخیز و بخوان .... براستی که گناهانم در آن نامه نگاشته شده  
چه بسیار پیوها که بگریند بر جوانیشان ... و چه بسیار که گویند ای وای بر جوانی من  
پس ای بسیار مهربان و ای بسیار بزرگوار مرا بیخش ... منت فرما و بار بدحسابی را از گردنم بردار

ادامه داستان... یوسف عليه السلام متجمان را فرمود که در برابر آنان خوراک نهند پس برای آنان  
سفره ها گستردند پس آنان چیزی نخوردند پس یوسف عليه السلام متجمان را فرمود آنان را بپرسید که  
چرا چیزی نخوردند.

برادران عرض کردند ما گرسنه بودیم چون داخل شدیم گرسنگی از یاد ما رفت و خویشتن را فراموش  
کردیم از آنچه بر دیوار دیدیم از چهره های خود و چهره برادرمان که ضایع شد پس سینه هامان تنگ  
شد... آن گاه بسختی گریستند...

پس یوسف علیه السلام فرمود تا برادران را به خانه‌ی ویژه ببرند. در آنجا خوانی بود که برآن خوراک ویژه‌ی شاهان بود پس چون نشستند خدای تعالی‌ی به آنان فراموشی داد و این رحمتی بود برای آنان که بخوردند پس خوردن‌دان سیر شدند به جز بنیامین.

پس یوسف علیه السلام که در کنار او نشسته بود از او را پرسید که چرا چیزی نمی‌خورد؟ عرض کرد من میل دارم تا در اتفاقی باشم که در آن تصاویر هستند پرسید از برای چه؟

عرض کرد در آنجا من چهره برادرم یوسف را یافتم میل دارم ساعتی در برابر آن بنشینم و بر خودم و بر دوری او بگیرم.

پس یوسف علیه السلام او را اجازت فرمود و غلامی را با او بسوی آن خانه همراه کرد پس بن یامین در برابر تصویر نشست و گریست آغازیزد.

آنگاه یوسف علیه السلام در خلوت به خانه‌ی خود داخل شد و (آهسته) گفت تا به کی مرا در عذاب می‌کنی ای برادر... پس فرزند خود افرائیم را به نزد او فرستاد و به او فرمود برو و نزد عم خود بنشین پس اگر از تو چیزی پرسید او را به عبرانی پاسخ ده و اگر از تو پرسید که تو فرزند که هستی بگو فرزند یوسف و بگو خدای تعالی‌ی مرا به آشکار کردن این داستان فرمان داده است.

پس چون مدتی گذشت افرائیم داخل شد و در برابر عمومی خود نشست.

پس بنیامین لحظه‌ای به افرائیم و لحظه‌ای به تصویرمی نگریست و بین آن دو تفاوتی نمی‌دید.

پس افرائیم را گفت چهره ات را از که گرفته ای جوان؟ گفت از آن که چهره اش بر دیوار نقش گردیده است.

پس پرسید تو فرزند که هستی گفت من فرزند یوسف صدیق هستم.

گفت این است انسانی که نام او یوسف صدیق است گفت آری و پیامبر خدا و صدیق اوست. پس بنیامین به سختی گریست.

افرائیم از او پرسید برای چه می‌گری؟

گفت که مرا برادری بود به نام یوسف صدیق و داستان را به تمامی برای او بازگفت.

افرائیم گفت که تو او را خواهی یافت او بسوی تو می‌آید و من فرزند او هستم.

پس بن یامین از جای پرید و افرائیم را به سینه خود فشد و گفت وای از شوق وای از درازی اندوه و بزرگی مصیبت از دوری تو ای نور چشم و میوه دل پس ادامه داد کجاست پدرت؟

گفت آیا کسی پهلوی تو نبود گفت آری مرا به او ره نما که مرا از این بیش صبری نیست.

شعر:

وابرح ما يكعون الشوق يوما  
اذ دنت الخيم الى الخيم

ترجمه:

از شوق حتی یک روز نیز از پای ننشیم  
چون از خیمه‌ای به خیمه دیگر نزدیک شوم.

پس گفت صبرکن تا تو را از او خبری دهم  
اگرایم به نزد پدر رفت و اخبار بد و بازگشت پس دو باره به نزد او بازگشت و گفت ای عم برخیز که پدرم  
تو را می خواند.

پس بنیامین با او بر حاست و به خانه خلوتی وارد گردید پس یوسف علیه السلام برخاست و روینده از  
چهره بگشاد و او را در آغوش فشد و گفت ای نور دیده ام ابن یامین من برادر تو هستم. پس آنگاه از  
حال برفت.

چنان که خدای تعالی می فرماید:

"وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوْى إِلَيْهِ أَحَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَسِمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: "پس چون بریوسف وارد گردیدند برادرش را به کنار خود خواند و گفت براستی که من برادر تو  
هستم پس غمگین مباش به آنچه که با ما می کردند."

یعنی غم محور و دل شکسته مباش پس فریادی کشید و بی هوش گردید.

گفته شده که چون خدای تعالی پرده حجاب از میان خود و مؤمنان بردارد مؤمنان سرگشته و شیدا هشتصد  
هزار سال محو تماشای اوتمالی در بی خودی باقی می مانند از شدت شوق و از نهایت اشتیاق؛ تا جائی  
که سیاه چشمان بهشتی به استغاثه در آیند و گویند:

ای خدای ما و ای آقای ما مدت دوری ما از آنان که دوستشان می داریم به درازا کشید پس ما منتظران  
آنان هستیم.

پس خدای تعالی دگر باره پرده حجاب بین خود و مؤمنان در کشد و آنان را فرماید بسوی فردوس رهسپار  
شوید.

پس مؤمنان عرض کنند ای خدای ما و ای آقای ما یک یا دو لحظه‌ای ما را اجازت ده تا تو را بیشتر  
بنگریم پس از آن با ما آن کن که خواهی.

پس پروردگار عز و جل فرماید به عزتم و به جلالم سوگندکه از لحظه‌ای که پرده‌ی حجاب از میان خود  
و شما برداشتم بیش از هشتصد هزار سال در مشاهده سرکردید.

پس چه قدر در مناجات ما می خواهید سرگنید مؤمنان عرض کنند یک یا دو لحظه  
پس او تعالی فرماید شما هرگز از مشاهده من سیر نمی شوید پس بازگردید که حوران و غلمان بهشت  
منتظر شما هستند.

ادامه داستان.... چون یوسف علیه السلام به هوش آمد فرمود:

ای حبیب من و ای نور دیده مرا از پدرم و قصه او آگاهی ده

پس بنیامین گریست و گفت ای میوه‌ی دلم حال او را برای تو باز خواهم گفت براستی که دیدگانش  
از گریه‌ی برتو بی فروغ گشته و به هیچ چیز جز دیدن تو میل ندارد.

پس یوسف علیه السلام گریست و گفت ای کاش که هرگز از مادر زاده نمی شدم سپس از خواهر خود  
دینه پرسید

عرض کرد عمر تو عزیز باد او چهل سال است که جز گلکیم در بر نکرده و هر روز بر سر راه می نشیند و چون  
بیگانه‌ای را می بینند از او از تو می پرسد

پس یوسف علیه السلام به شدت گریست سپس فرود ای نور دیده آیا تو همسر گزیده‌ای؟  
عرض کرد: آری

فرمود آیا تو را فرزندی است

عرض کرد: آری مرا سه فرزند پسر است فرمود نام آنان چیست؟

عرض کرد: فرزند نخست را دم (خون) دوم فرزند را ذئب (گرگ) و فرزند آخر را یوسف نام نهادم.

یوسف علیه السلام پرسید از چه روی آنان را بدین نام ها نهادی؟

عرض کرد چون بر ذئب بنگرم بیادگرگی بیافتم که آوردنده و بتو دروغ بستند و چون به دم بنگرم خون

آن پیراهن را در یاد آورم و چون به یوسف بنگرم بیاد تو افتم.

پس یوسف علیه السلام فرمود اکنون برخیز و به نزد برادران تو رو.

بن یامین عرض کرد از چه روی مرا از درگاه خود دور می کنی پس از آنی که تو را یافته ام پس بر جدائیت

چهل سال گریسته ام.

یوسف علیه السلام فرمود خواست من این است که تو با من بمانی پس بتو نام دزدی می نهم

عرض کرد هر آنچه خواهی کن.

پس بن یامین برخاست و به نزد برادران رفت و برادران او را نشناختند از نورانیتی که از شدت خوشحالی

بررخساره اش می نمود. پس از او پرسیدند تو که هستی؟

گفت من برادر شما بن یامین هستم

پرسیدند که تو را این گونه دگرگون کرده؟

پاسخ داد مگر شما دگرگون کننده ای جزء خدای تعالی می شناسید.

نکته..... بدینگونه چون اولیاء الله از محضر او تعالی باز می گردند نورو زیبایی و روشنایی شان افزون می گردد پس حوریان بهشتی و از شدت روشنایی و نیکوبی آنان را باز نمی شناسند پس می گویند ای اولیاء خدا این نور و این روشنایی از چیست می گویند از حضرت باری تعالی.

حکایت... ذالنون مصری رحمه الله در رأس عین وارد شد پس مردمان او را خوش آمدگفتند و درمیان آنان جوانی بود.

آن جوان گفته است که با خود می گفتم مردم می گویند که این ذالنون است و او دارای جشه کوچک و لبهای کلفت ورنگ سیاه و ساق های باریک است... پس او سرش را از میان مردمان بلند کرد و بر من نگریست و فرمود ای پسر به راستی که قلب ها چون بر طواهری به جز خدای تعالی بنگرند خدای تعالی آنان را به فتنه ی بدگویی از اولیاء الله مبتلا فرماید.

پس جوان گفت سبحان الله تو چگونه بر آنچه که از خاطر من گذشت آگاه شدی سپس گفت بار خدایا به توبه می آورم تا پس از این مرا در فتنه ی اهل خود گرفتار نسازی.

پس از آن ذالنون تبسمی کرد و فرمود اگر توبه کننده باشی اوکسی است که توبه را از بندگان خود می پذیرد پس بنگر پس از توبه پس نگریست و ذالنون را دید چون گردی ماه و در شگفت شد... پس

فرمود ای جوان آن نگرش ناشناستگان بود و این نگرش شناسندهاگان و نظر معرفت است

شعر:

ولكن عين السخط تبدى مساوايا

وعين الرضا عن كل عيب كليله

ترجمه:

چشم رضا از دیدن هر عیب عاجز است .... ولی چشم عذاب بدی ها را می آغازد

آیه: "فَلَمَّا جَهَرُهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ"

ترجمه: "پس چون آنان را آنچه که می خواستند داد آبخوری را در اسیاب برادرش نهاد."

در اینکه آبخوری از چه بوده است اختلاف است گفته شده از بلور و گفته شده از زمرد سبز و نیز گفته شده یاقوت سرخ و این از همه درست تر است و آن برابر هزار دینار بود و یوسف عليه السلام از آن آب می نوشید پس غلامان را فرمود تا پیمانه را در اسیاب بن یامین نهند و آنان نیز چنین کردند و از آن عزیز ترچیزی برای یوسف عليه السلام نبود پس در آن روز او را دزد پیمانه قرار دادند. بدین سبب چون برادران خارج شدند و به متزل اول رسیدند از پی آنان پانصد سوار روان شدند و آنان را ندا کردند.

آیه: "ثُمَّ أَذْنَ مُؤَذْنَ أَيْتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارُقُونَ قَالُوا وَأَقْبُلُوا عَلَيْهِمْ مَآذَا نَقْدِلُونَ"

ترجمه: "پس منادی آنان را ندا در داد که کاروان شما هر آینه دزدان هستید گفتند و روی به آنان کردند چه چیزی را گم کرده اید".

پس آنان توقف کرده و پرسیدند چه چیزی از شما ضایع گردیده است گفتند:

آیه: "قَالُوا نَقْدِلُ صُوَاعَ الْمُلِكِ وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ"

ترجمه: "گفتند پیمانه پادشاه را نمی باییم"

وبهاء آن دویست دینار است

آیه: "وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ"

ترجمه: "و برای آن کس که آن را بیاورد یک بارشتر(جایزه) است و من بر آن کفیلم."

پس آنان را فرمود که بسوی او بازگردند پس آنان بازگشتند و نشستند و یوسف عليه السلام نیز بر تخت خود نشست و بین آنان و یوسف عليه السلام پرده ای از چوب نازک بود

آیه: "قَالُوا تَالِهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِتُقْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَنَّا سَارِقِينَ"

ترجمه: "گفتند به خدای تعالی سوگند هر آینه دانسته اید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما دزد نیستیم."

آیه: "قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كَنْتُمْ كَاذِبِينَ"

ترجمه: "گفتند پس چه باشد سزای آن کس اگر شما دروغگو باشید."

آیه: "قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ"

ترجمه: "گفتند سزای آن کس که آن در بار او پیدا شود پس خodus سزايش می باشد و ما اینگونه ستمکاران را سزا می دهم."

پس یوسف عليه السلام غلامانش را فرمود تا بارهای آنان را پیش از بارهای بن یامین بیاغازند که گویا نمی دانند چنین است که خدای تعالی می فرماید:

آیه: "فَبَدَأَ بِأَوْبِيَّهِمْ قَبْلَ وَعَاءَ أَخِيهِ"

ترجمه: "پس آغاز کردند از بارهای آنان پیش از بار برادرش."

یعنی بار پس از بارگشتن و چیزی نیافتند

پس یوسف علیه السلام فرمود که همراه اینان چیزی نیست راه آنان را بازکنید و به بارهای برادر کوچکتر کاری نداشته باشید برادران عرض کردند او از ما شریف تر نیست ما را خوش تر آن است که بارهای او را هم باز کنید

پس پیمانه در آن بود

پس غلامان گفتند ای پادشاه بدرستی که پیمانه را در بار برادر کوچکتر یافته ایم

پس آنان سرها را به پائین انداختند و بن یامین خوشحال شد.

آیه: "ئُمَّ أَسْتَحْرِجُهُمَا مِنْ وَعَاءَ أَحْيِيهِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ يُوْسُفَ مَا كَانَ لِأَخْدَأَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَاءٍ وَقَوْقَلٌ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ"

ترجمه: "سپس آن را از بار برادرش بیرون آورده بدين گونه ما برای یوسف کیده کردیم نبود که برادرش را به تدبیر پادشاه درآورد مگر آنکه خدا بخواهد بلند می کنیم مرتبه آن را که خواهیم و بالای هر داشت دارند ای داشتمندی است."

آیه: "فَالَّوْا إِنْ يَسْرُقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخُوكَ مِنْ قَبْلِ"

ترجمه: "گفتند اگر او دزدی می کند پیش از این نیز برادری داشت که دزدی کرد."

در این که دزدی یوسف علیه السلام چه بوده دو گفته ای مختلف است

یکی اینکه یوسف علیه السلام در کوکدی در حالی که چهار ساله بود نزد عمه خود بود پس یعقوب علیه السلام او را برآن داشت تا یوسف علیه السلام را به او بازگرداند و او بسیار به یوسف علیه السلام مهر می ورزید پس کمریندی گران قیمت به میان او بست تا او را نزد خود به طریق ملک نگاه دارد<sup>۳۳۳</sup>

و دیگر آن که یعقوب علیه السلام را همسری بود که بتی کوچک داشت که آن را در جیب خود پنهان می کرد و هرگاه می خواست آن را عبادت کند مخفیانه از جیب خارج می کرد پس یوسف علیه السلام آن را بربود و زیر خاک پنهان کرد بی آنکه در آن طمعی داشته باشد.

آیه: "فَأَسَرَّهَا يُوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يَئِدْهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شُرُّ مَكَانًا"

ترجمه: "پس یوسف آن را در خویشتن خود پنهان کرد و بر آنان آشکار نکرد و گفت شما را بد جایگاهی است".

از این بابت که عاق پدرتان شدید و به گناه من آلوه شدید پیش از آنی که بالغ شوم و مرا که آزاد بودم به بردگی فروختید و بهایش را ناروا خوردید و در برابر یعقوب علیه السلام پیامبر خدای تعالی دروغ گفتید.

آیه: "وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصْنَعُونَ"

ترجمه: "و خدای تعالی آگاه تر است به آنچه که وصف می کنید".

یعنی خدای تعالی می داند که آیا برادر بن یامین از پیش دزدی کرده است یا نه؟

پس یوسف علیه السلام فرمان به حبس بن یامین داد و گفت که می خواهم او را بندۀ خود گیرم.

آیه: "فَالَّوْا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ"

ترجمه: گفتند ای عزیز

او را حبس مکن

آیه: "إِنَّ لَهُ أَبَا شِيْعَخَا كَبِيرًا فَخُدْ أَحَدَنَا مَكَانَةً إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: "براستی که او را پدری پیر و بزرگ است پس یکی از ما را به جای او بگیر که ما براستی تو را از نیکویان می‌بینیم."

یکی از ما را به جای او در بندکن که اگر تو همه ما را دربندکنی و او را رها کنی ما را به از آن که او را در بند نمایی.

آیه: "قَالَ مَعَاذُ اللَّهِ أَنْ تَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَظَالَّمُونَ"

ترجمه: گفت به خدای تعالی پنهان می‌برم از اینکه بجز آنکه کالایمان را نزد او یافته ایم دیگری را در بند کنیم که آنگاه ما هر آینه از ستمکاران خواهیم بود.

که ما مجاز نیستیم که بیمار را رها کنیم و سالم را بگیریم.

آیه: "فَلَمَّا أَسْتَأْسَوْا مُنْهَى حَلَصُوا نَجِيًّا"

ترجمه: "پس چون از او نا امیدگردیدند با خود خلوت کردند."

یعنی دراز کردن مجلسشان را و گردهم آمدند و نجوا کردن و تدبیر می‌کردند که چه باید بکنند. یهودا گفت من به درب زندان می‌روم و نمی‌گذارم که او را به زندان ببرند و شما هر یک به بازار بروید و اسلحه خود را برگیرید و چون صدای مرآ شنیدید برراست و چپ شمشیر زنید و هر که را در دور خود دیدید بکشد و من هم پادشاه مصر و هر که را که قصد مرآ کند می‌کشم.

چون یهودا غضبناک می‌شد موی‌های بدنش راست می‌شد و از زیر لباس ببرون می‌زد پس اگر یکی از فرزندان یعقوب عليه السلام بر پشت او دست می‌کشید خشمش فرو می‌شد و نیرویش می‌کاهید.

پس یوسف عليه السلام که زیان آنان را می‌دانست متوجه خشم یهودا گردید پس فرزند کوچک خود مائیل<sup>۳۴</sup> را فرا خواند و او را فرمود که به نزد آن مرد رو و دست برپشت او کش.

پس مائیل چین کرد و خشم یهودا فروشد. پس یهودا جوان را گرفت و چهره بر چهره او نهاد و پرسید تو که هستی؟ براستی که من بوی یعقوب عليه السلام از تو می‌شونم

جوان پاسخی نداد در این هنگام روز برا آمده بود و برادران که به انتظار بودند تا با علامت او حمله را آغاز کنند چون از او خبری نشینیده بودند بازگشتند و علت را پرسیدند: گفت ساکت باشید که اینجا فرزندی از فرزندان یعقوب عليه السلام است و دستان به آنان بتمامی بازگفت پس به برادران گفت که به نزد یعقوب عليه السلام بازگردید و از کرده ای بن یامین او را آگاه کنید.

آیه: "قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَكُمْ قَدْ أَخْذَ عَلَيْكُمْ مُؤْتَمِنًا مِنَ اللَّهِ وَمَنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوْسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أُوْحَدُوكَمْ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ"

ترجمه: بزرگ آنان گفت آیا نمی‌دانید که پدرتان بر شما پیمانی از خدای تعالی گرفته و پیش از آن نیز بر یوسف زیاده رفتید پس بر زمین ننشیم تا آنکه پدرم مرآ اجازت دهد و یا خدای تعالی مرآ حکمی دهد که او بهترین حکم کنندگان است.

یعنی این زمین را و نگذارم تا خدای تعالی جان از من بستاند.

آیه: "أَرْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ"

ترجمه: "بسوی پدرتان بازگردید و بگویید ای پدر براستی که فرزند تو دزدی کرد."

پس چون آنان به سر زمین خود بازگشتد و بر پدر سلام گفتند یعقوب عليه السلام هر یک را به سینه خود فشرد پس پرسید یهودا و بن یامین کجا هستند عرض کردند بن یامین دزدی کرد (یعقوب عليه السلام) پرسید آیا شما دیدید گفتند:

آیه: "وَمَا شَهَدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كَانَ لِغَيْبٍ حَافِظِينَ"

ترجمه: "وَگُواهِي نمی دهیم مگر آنچه را که آگاه شدیم وما چیزی از غیب محفوظ نداریم."

يعني پیمانه را در شب درزید

آیه: "وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كَانَ فِيهَا"

ترجمه: "وَپرسش کن از اهل شهری که در آنجا بودیم."

يعني از بازگانان اهل آن شهر و آنانی که با ما بودند

آیه: "وَالْعَيْرِ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَا لَصَادِقُونَ قَالَ بْلَ سَوَّاتْ لَكُمْ أَنْسُكُمْ أَمْرًا فَصَبَرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ"

ترجمه: "وَکاروانی که در آن بودیم و براستی ما هر آینه از راستگویانیم. یعقوب (علیه السلام) گفت بلکه نفس های تان شما را به چیزی فریفت پس به نیکویی شکیابی می کنم شاید خدای تعالی همگی را به من بازگرداند براستی که اوست دانای خردمند."

يعني یهودا و یوسف عليه السلام و بن یامین را و اگرگفته شود یعقوب عليه السلام از کجا این می دانست پاسخ آن است که هر اندوهی را پایانی است چنان که برای ایوب شکیبا عليه السلام چنین بود چنان که

عرض کرد:

"أَنَّى مَسْنَيَ الضرُّ وَأَنَّتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ" ۲۳۵<sup>۱۰</sup>

ترجمه: براستی که مرا سختی فرا گرفته است و تویی مهربانترین مهربانان.

شعر:

وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَنَاهَتْ  
فَمَقْرُونُ بِهَا فَرْجٌ قَرِيبٌ

ترجمه:

چون هر پیشآمدی را پایانی است .... پس با آن گشایشی نزدیک همراه است.

خدای تعالی می فرماید:

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا<sup>۱۱</sup>

ترجمه: "پس با هر سختی آسانی است و براستی که با آن سختی آسانی است." ۲۳۶<sup>۱۲</sup>

و نیز می فرماید:

"كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرَحُونَ" ۲۳۷<sup>۱۳</sup>

ترجمه: "هر گروهی به آنچه که نزد آنان است شادگشند"

و در برخی کتابها نوشته شده که نزدیکترین گشایشها در نامیدی است.

آیه: "وَلَا تَيَاوُسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاوِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ"

ترجمه: "و از روح خدایی نامید نباشد که نزدیکترین گشایشها در نامیدی است.

گفته شده که فرشته مرگ بر یعقوب عليه السلام فرود آمد پس یعقوب عليه السلام فرمود آیا آمده‌ای تا

جان از من بستانی پیش از آنی که رخساره‌ی فرزندانم را دگرباره ببینم

فرشته عرض کرد نه به زیارت تو آمده ام

پس یعقوب عليه السلام فرمود تو را به پروردگارت سوگند دهم که آیا جان از کالبد یوسف ستانده‌ای با

نه؟

عرض کرد نه او زنده است و پادشاه است و از برای اوست گنجها و بندگان و سپاهیان.  
پس پرسید در کجا؟

عرض کرد فرمان گفتن ندارم ولی بزودی تو او را خواهی دید.  
بدین حال یعقوب علیه السلام روی از محراب عبادت گرداند و گریست و گفت و دریغ و درد بر یوسف.  
شعر:

ویروی بسماء وصل من کان ظمآن  
عسى ان تجمع الايام بينى وبينك

شاید که روزگار ما دوباره بهم برساند و ..... آن را که تشنه است از آب وصل سیراب کند.  
شعر دیگر:

فجرت من ذکرhen دموع	تذکرت اياما ولیاليا مضت
وهل لى الى ارض الحبيب رجوع	الاھل لـنا من الدھراویه
وهل لنحوم قد افلن طلوع	وهل بعد تفریق الاحبه وصله

ترجمه:

یادکرم روزها و شب های گذشته را ..... و از یاد آن ها اشک ها روان شد  
آیا از ما کسی به روزگار ایمان دارد .... و آیا مرا به سرزمین معشوق بازگشتی هست?  
آیا پس از جدایی دوستان وصلی هست .... و آیا برای ستارگانی که فروشده اند طلوعی هست?

ادامه داستان....

آیه: "وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَئَى عَلَى يُوسُفَ وَأَيْضَأَ عِيَّنَاهُ مِنَ الْحُرْنِ فَهُوَ كَطِيلٌ"  
ترجمه: "پس (یعقوب علیه السلام) روی از آنان بازگرداند و گفت دریغا بر یوسف و چشمانش از (شدت)  
اندوه سپید گردید و او بسیار فروخورنده خشم بود"  
منظور از "دریغا" در این آیه شریفه عبارت از تأسف بر روزهایی است که ترسید مرگ را دریاهم و یوسف  
را نینیم

دریغا ای نور دیده ام و ای ریحانه قلبم و میوه دلم که ترسیدم بمیرم و تو را نینیم  
آیه: "فَأَلْوَأَ تَالِهَ نَفْتَأَ تَدْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَيِّ"  
ترجمه: "به خدای تعالی سوگند آنقدر یاد یوسف می کنی که تا بیمار شوی و هلاک گردی گفت من  
گلاهی از اندوه خود...."

و اندوه سخت ترین رنجهاست  
آیه: "وَحَرَزْنِي إِلَى اللَّهِ"  
ترجمه: ... و رنج خود نزد خدای تعالی می برم  
و نه به نزد شما  
آیه: "وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِي اَدْهِبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكُفَّارُونَ"

ترجمه: "و می دام از خدای تعالی آنچه که شما نمی دانید ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش باز پرسید و از روح خدا نومید نباشد و که نومید نمی شوند از روح خدا مگر کافران."

پس یعقوب علیه السلام شمعون را فرمود تا نامه‌ای به عزیز مصر بنویسد بدین مضمون:  
اگر نام تو را می دانستم آن را این جایاد می کردم

ای آنکه عزت یافته ای به عزت آنکه هر که را بخواهد عزیز می کند و هر که را بخواهد خوار می کند من مردی هستم که قلبم مشتمل گردیده و اندوه وصل را از من ببریده و من خسته از جدایی ها... سست از بلاه... هماره گریان و نالان...

من از فرزندان پیامبرانی بزرگ پس از بزرگ هستم از من دزد زاده نشود و ما از برگزیده گانیم. مرا آگاهی داده اند که تو شبانه پیمانه در بار فرزند من نهاده ای پس ممکن با فرزندان پیامبران آنچه که ناخداان کنند. و من شنیده ام که تو بزرگوار و مهریان هستی از تو می خواهم که فرزند مرا به من بازگردانی پیش از آنی که آنچه را که در دل دارم برزیان رانم که از دعای من به تو فرزندان توصیت رسد پس دعوت مظلوم همیشه مستجاب است.

پس برادران همراه با نامه به سوی مصر بازگشتند  
آیه: "فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجَنَّا بِبَضْعَاعَةٍ مُّرْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكُلُّ وَتَصَدَّقُ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَعْجِزُ الْمُتَصَدِّقِينَ"

ترجمه: "پس چون (برادران یوسف علیه السلام) براو داخل شدند عرض کردند ای عزیز خانواده ای ما را سختی فرا گرفته و ما با تتخواهی ناچیزیه اینجا آمدیم پس پیمانه ما را پر فرما و بر ما تصدق کن که خدای تعالی تصدق کنندگان را پاداش عطا فرماید"

برادران چون به خدمت یوسف علیه السلام رسیدند نامه یعقوب علیه السلام را بموی تسلیم کردند پس یوسف علیه السلام نامه را گرفته پس از خواندن، آن را بر دیدگان خود نهاد. پس آنگاه از تخت پایین شد و با برادران بر سر یک سفره نشست پس فرمود تا امروز مترجم را می فرمودم تا شمایان را خطاب کند ولی از امروز مترجم را از میان خود و شما برداشتم پس آنگاه نوشته‌ای را که برادران بهنگام فروش اونوشته بودند و عزیز مصر آن را از مالک بن زعر گرفته بود درمیان ایشان افکند.

پس چون در آن نگریستند رنگشان دگرگون شد و ستون‌های بدنشان به لرزه درآمد زبانشان سنگین شد پس آن را انکارکرده و گفتند این خط ما نیست

نکته....

بدین گونه گنه کار نافرمان در روز قیامت کرده های خود را انکار می کند و می گوید این کتاب، کتاب من نیست پس خدای تعالی می فرماید ای بنده ای بد این کتاب را انکار می کنی (حال آنکه) نزد من است گواهی راستگویی فرشتگان و همه مکانها و زمانها لوح و قلم برعلیه تو.

این چنین است که می فرماید:

"يَوْمَ شَهَدَ عَلَيْهِمْ أَسْتَهْمُ وَأَئْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: "آن روزی که زبانهایشان و دستهایشان و پایهایشان علیه ایشان آنچه را که می کرددن گواهی دهنند." ۳۴۸

پس یوسف علیه السلام پیمانه خود را برگرفت و با میله زرینی که در دست داشت ضربه‌ای بر پیمانه زد  
پس از پیمانه صدایی برخاست یوسف علیه السلام فرمود این پیمانه ما از زمانهای قدیم خبر می‌دهد آیا  
می‌خواهید از او بپرسم؟

عرض کردند آری

پس یوسف علیه السلام بار دیگر با میله زرین بر پیمانه نوخت پس از پیمانه صدایی برخاست پس  
یوسف علیه السلام گوش برپیمانه نهاد و فرمود براستی که پیمانه می‌گوید که شما بین یوسف و یعقوب  
علیه السلام جدایی انداختید و بر او ستم کردید.  
برادران عرض کردند آری راست می‌گوید

پس یوسف (علیه السلام) بار دیگر با میله زرین بر پیمانه نوخت و بار دیگر به صدای آن گوش فرا داد  
و فرمود می‌گوید که شما توشه‌ی یوسف را از او گرفتید و به نزد سگ انداختید و آبی را که در کوزه  
داشت و نوشیدید بر زمین ریختید او را زدید و برجهه اش نوختید آیا شما چنین کردید؟

برادران عرض کردند آری پیمانه راست می‌گوید  
برای بار سوم یوسف علیه السلام با میله زرید برپیمانه نوخت و به صدای آن گوش فراداد پس فرمود  
خواستید او را بکشید ولی برادرتان یهودا او را ازدست شما رهانید و ریسمانی را که به او بسته بودید باز  
کرد

عرض کردند پیمانه راست می‌گوید  
پس فرمود یهودا کدامین شماست؟  
پس برادران او را نشان دادند

پس یوسف علیه السلام فرمود خدای تعالی تو را پاداش دهاد.  
یهودا عرض کرد ای عزیز بار دیگر از پیمانه پرسش کن تا بار دیگر ما را رسوا کند  
پس یوسف علیه السلام برای چهارم بار با میله زرین خود بر پیمانه نوخت و به آوای آن گوش فراداد  
پس فرمود می‌گوید که شما او را در چاه انداختید و بهای طلایی کمتر از وزن مویهایش فروختید آیا شما  
چنین کردید؟

برادران عرض کردند آری ما او را به درهمی چند فروختیم  
یوسف علیه السلام فرمود شما بدکردید پس غلامان را فرمود تا دستان ایشان را بینند و گردنهای شان  
را بزنند. پس غلامان دستهای ایشان را ببستند آنگاه یوسف علیه السلام دگر بار برایشان گذر کرد آنان  
متوجه او شدند و به او التجاجه کردند

پس یوسف علیه السلام فرمود تا آنان را ببرند آنان گریستند و گفتند براستی که پدر ما بر جدایی یکی از  
ما آنچنان گریست که چشمانتش سپید گردید پس چگونه باشد حال او اگر بشنود که همه فرزندان او کشته  
شده‌اند گوید در این هنگام یوسف علیه السلام خنده‌ای کرد و دندانهایش آشکار گردید پس برادران  
دندانهای او را شناختند.

آیه: " قَالَ هُلْ عِلِّيْمٌ مَا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخْيِهِ إِذْ أَتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ  
وَهَذَا أَحْيٰي قَدْ مَنَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِيَ وَصِبْرٌ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: آیا دانستید که چه کردید با یوسف و برادرش آن هنگام که نادان بودید گفتند آیا هر آینه تو براستی  
یوسف هستی گفت من یوسف هستم و این هم برادرم است براستی که هر که بر هیز کند و شکیبا باشد پس

خدای تعالی پاداش نیکوکاران را از بین نمی برد."

گوید آنان سرها را به پایین انداخته به سختی گریستند پس عرض کردند منگر در آنچه ما با توکردم به آنچه که خدای تعالی با توکرد بنگر.

آیه: "فَأَلْوُ تَالِلِهِ لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كَانَ الْحَاطِئِينَ"

ترجمه: "به خدای تعالی سوگندکه تو را برما خدای تعالی برگزید درحالی که ما خطاکار بودیم.

پس یوسف عليه السلام برخاست و آنان را بر سینه فشد"

آیه: "فَالْ قَالَ لَا تَتَرَبَّ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ"

ترجمه: "گفت امروز بر شما سرزشی نیست."

یعنی نه خطابی است و نه عنایی و نه مجازاتی و نه در پیشگاه خدای تعالی از شما شکایتی و نه از آنچه که کردید دادخواهی می کنم

آیه: "يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ"

ترجمه: "خدای تعالی شما را می آمرزد"

من از شما گذشتم و از خدای تعالی می خواهم که از شما بگذرد

آیه: "وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ"

ترجمه: "و او مهریانترین مهریان است."

آیه: "أَذْهَبُوا بِقُمِيصِي هَذَا فَالْقُوْمَةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَاثِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ"

ترجمه: "این پیراهن مران با خود ببرید و بر رخساره ای پدرم اندازید تا بینائی او بازگردد و خود با خانواده خود همگی به نزد من آئید".

یوسف عليه السلام فرمود پیراهن و نغمود انگشتوم و یا عمامه ام چرا که پیراهن از بهشت بود که خدای تعالی بر تن ابراهیم عليه السلام کرده بود آن هنگام که نمود ابراهیم عليه السلام را در آتش می انداخت جامه از تنش بدر آورده و او را بر هنر کرده بود پس جبرایيل عليه السلام او پیراهنی آورد که بر تن کند و این پیراهن نزد ابراهیم عليه السلام بود تا درگذشت و پیراهن به اسحق عليه السلام رسید و چون اسحق عليه السلام هم درگذشت پیراهن به یعقوب عليه السلام به ارت رسید پس یعقوب عليه السلام در هنگام کودکی یوسف عليه السلام از آن تعویزی درست کرد از برای یوسف عليه السلام تا او را از زخم چشم در امان نگاه دارد و یوسف عليه السلام آن همیشه برگزدن می آویخت و هرگز از خود جدا نمی کرد. پس چون بر هنر در چاه افتاد فرشته بر او فرود آمد تعویز با او بود پس فرشته پیراهن در آورد و با آن یوسف عليه السلام را پوشانید.

## فصل دهم: دیدار پدر

آیه: "وَلَمَّا فَصَلَّتِ الْعَيْرُ"

ترجمه: "پس چون کاروان برای افتاد"

گفته اند: پس "بشير" فرستاده‌ی مخصوص یوسف (علیه السلام) همراه با نامه و پیراهن یوسف (علیه السلام) از مصر بیرون شد همان‌گاه باد از پروردگار اجازه خواست تا بوى یوسف (علیه السلام) را به یعقوب (علیه السلام) برساند پیش از آنی که پیراهن و نامه به یعقوب (علیه السلام) برسد.

پس خدای تعالی اجازه فرمود تا بوى یوسف (علیه السلام) ده روز پیش از پیراهن و نوشته به یعقوب (علیه السلام) برسد درحالی که او بین فرزندان خود نشسته بود ناگاه گفت که غم و اندوه از من برفت و گشایش ما را در یافت.

گفته اند: یعقوب (علیه السلام) از تخت پائین شد و در حالی که بوى یوسف علیه السلام را می‌شنید، به دورخانه می‌گشت و به آنان که نزد او بودند می‌گفت که من بوى یوسف را می‌شوم به گمان‌گرگی که او را دریade به شهر ما می‌گذرد چرا که من بوى یوسف را می‌شوم پس چون دانست که این بوى یوسف علیه السلام است خنده‌ید چرا که او بوى یوسف علیه السلام را از فاصله یکصد و چهل فرسنگ راه شنیده بود.

نکته.....

بدین‌گونه مؤمن بوى بهشت را از فاصله پانصد سال، می‌شود آن هنگام که از قبر خارج می‌شود

آیه: "قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجُدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونَ"

ترجمه: "پدرشان گفت که من بوى یوسف را می‌شوم اگر مرا تکذیب نکنید"  
(یعنی اگر نگویید که او خرد را باخته است).

گفته شده که چرا نگفت بوى پیراهن؟ پاسخ آن است که عاشق واسطه‌ای به جز حبیب خود نمی‌بیند.

آیه: "قَالُوا تَالِلَهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ كَالْقَدِيمِ"

ترجمه: "گفتند که به خدای تعالی سوگند که تو هنوز در گمراهی قدیم خود هستی."  
(یعنی در عشق قدیم خود).

شعر:

لکت للريح ماحييت غلاما  
الشوق الى من احب عنى سلاما

لى الى الريح حاجه ان قضتها  
يا ايها الريح بلغنى لشده

ترجمه:

مرا نزد باد حاجتی است اگر روا سازد .... هر آینه باشم برای باد غلامی  
ای باد برسان با نهایت شوق به ..... نزد آنکه دوستش دارم از سوی من سلامی.

فصل....در بیان باد

حضرت پیامبر صلی الله علیه و الہ وسلم می فرماید براستی که خدای تعالیٰ نسیم را می فرستد در هنگام سحر پس حمل می کند ذکرها و استغفار را به سوی ملک جبار و حمل می کند ناله ی گنه کاران را به سوی پروردگار جهانیان.

پس پیامبر عشق می فرماید که نسیم ها گوناگونند:

نسیم الفت، نسیم قربت، نسیم توفیق، نسیم اناهی، نسیم نداء، نسیم وصل و نسیم فهم  
و اما نسیم الفت پس آن برای محجان است  
و اما نسیم قربت پس آن برای مجاهدان است  
ونسیم توفیق برای عابدان است  
ونسیم اناهی برای توبه کنندگان است  
ونسیم ندا برای ذکرگویندگان است  
ونسیم وصل برای عارفان است.

**ادامه داستان.....پیراهن را یهودا حمل می کرد چرا که او پیش از این نیز پیراهن آغشته بخون را حمل کرده بود.**

و نیزگفته شده پیراهن را بنده ای حمل می کرد که یعقوب عليه السلام او را خریده بود و آن چنان بود که چون راحیل مادر یوسف عليه السلام بن یامین را به دنیا آورد یعقوب عليه السلام کنیزی خرد تا بن یامین را شیر دهد و چون کیتر خود صاحب طفل شیرخواری شد یعقوب عليه السلام طفل را از مادرش جدا کرد چرا که باور داشت شیر به تمامی از آن بن یامین است.  
پس کنیز دست به آسمان بلند کرد و گفت خدایا بین او و آن که دوستش می دارد جدایی انداز چنان که او بین من و فرزندم جدایی انداخت.

پس سروشی شنید که می گفت اندوه مدارکه خدای تعالیٰ دعای تو را مستجاب کرد و آن را که یعقوب دوست می دارد از او جدا خواهد کرد و به او باز نخواهد گرداند پیش از آنی که فرزند تو به تو بازگردد و نام این فرزند "بشير" بود و یوسف عليه السلام او را در مصر خریده بود و او را برای کارهای روزانه به شهرهای مختلف می فرستاد و نمی دانست که این همان فرزند کنیز پدرش است و پیراهن و نوشته را به او داد تا به کنعان ببرد و این تقدیر مولی سبحانه است که او به مادرش برسد پیش از آنی که یوسف عليه السلام به یعقوب عليه السلام برسد.

.....  
**بهره**

معصوم عليه السلام می فرماید به خدای تعالیٰ پناه می برم از آنکه بین مادر و فرزندش جدایی افکند خدای تعالیٰ در روز بازپسین بین او و آنکه دوستش دارد جدایی اندازد و نیز فرمود من هرگز شفاعت نکنم و هرگز شفاعت من پذیرفته نگردد برای آن کس که بین مادر و فرزندش جدایی افکنده باشد.

**ادامه داستان....ابن عباس رضی الله عنہ گویید چون بشیر به سرزمین کنعان رسید مادر خود را یافت که بر سر چاه لباس می شست پس از خانه یعقوب عليه السلام پرسید.**

پس مادر سر خود را بلند کرده پرسید از یعقوب عليه السلام چه می خواهی؟ او با هیچ کس سخن نگوید و سخن هیچ کس نشنود و به هیچ کس ننگرد و خواست هیچ کس روا مدارد و او مردی است رنجور و

غم زده گریان و نالان به شب و روز  
پس بشیر او را گفت که قصه دراز مکن و بمن بگو خانه‌ی اوکجاست که من فرستاده یوسف عليه السلام  
هستم بسوی او.

پس (مادر) فریادی زد و سر به آسمان بلند کرد و گفت این گونه تو آنچه را که وعده فرمودی انجام دهی  
ای خدای من؟

پس بشیر او را گفت تو را چه می‌شود ای زن پس او قصه بازگفت  
پس بشیر او را پرسید نام فرزند تو چه بود؟  
گفت بشیر

گفت برخیز پس وعده تو را راست آمدکه براستی خدای تعالی در وعده خود خلاف نکند برخیز تا بموی  
مرا بشنوی و مرا بشناسی و غم دیرین را از یاد ببری که من فرزند تو بشیر هستم  
پس مادر به او نزدیک شد و او را به سینه فشد و او را بدرستی شناخت پس به خانه یعقوب  
علیه السلام بازگشت پس چون خواست سخن بگوید از هوش برفت پس بشیر پیراهن را آنچنان که یوسف  
علیه السلام به او گفته بود بر رخساره یعقوب عليه السلام انداخت پس مدتی آن را بویید و بینایی خود  
را باز یافت چشانش باز شد چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

آیه: "فَلَمَّاً أَنْ جَاءَ الْبَشِيرَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا"

ترجمه: "پس چون بشیر آمد آن را بر چهره پدرش انداخت پس بینایی او بازگشت."  
شعر:

فملئت بقول البشیر سرورا  
 جاء البشیر مبشرًا بقدومه  
 نكست من فرحى به وادا  
 عدت من ثلم لقميص بصيرا  
 ولله لوقعن البشير بمهمجتى  
 لبدنه و رأيست ذاك يسيرا  
 اخذ ناظري و ما سالت كثيرا  
 اوقال هب لى ناظريلك فقلت له

ترجمه:

بشیر آمد با گامهای سراسر مژده ... پس همه جا از گفته هاش پر ز شادی شد  
پرشد همه جا از شادی من ..... نقاصان رفت و به پیراهن بینا شدم  
به خدا قسم اگر بشیر قلبم را می خواست .... به او می دادم و این را برخود هموار می دیدم  
یا این که می گفت مردم چشمانت را می خواهم ..... پس او را می گفتم مردم چشمانم را بگیر که چیز  
زیادی از من نخواستی.

ادامه داستان.... راوی گوید پس یعقوب عليه السلام متوجه فرزندانش شد و فرمود:  
آیه: "قَالَ أَلَمْ أَقْلِ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا دُنُوبَنَا إِنَّا كَانَ حَاطِئِنَ"

ترجمه: "آیا شما را نگفتم که من چیزی از خدای تعالی می دانم که شما نمی داید (فرزندان) گفتند ای  
پدر برای ما درخواست آمرزش گذاشت ما را کن که ما خطا کارانیم"

گفت زود باشده برای شما از پروردگار خود درخواست آمرزش کنم که او آمرزنده و مهربان است.  
پس یعقوب عليه السلام ساعتی طولانی در چهره بشیر نگریست سپس فرمود کیستی تو؟

عرض کرد من همانم که توبین من و مادرم جدایی در انداختن من بشیرهستم  
پس یعقوب عليه السلام به سختی گزیست و فرمود وا حسرتا برآنچه کردم ای بشیرجه می خواهی تا  
برایت انجام دهم؟

عرض کرد برای این دنیا هیچ خواسته ای ندارم  
پس یعقوب عليه السلام فرمود: خدای تعالی سختی های مرگ را از تو بگرداند آن چنان که تو اندوه غم  
را از من بگرداندی.

پس بشیر نامه یوسف عليه السلام را به او تسلیم کرد پس یعقوب عليه السلام آن را بر رخساره نهاد و  
فرمود سپاس خدای تعالی را که بار دیگر دیده ام را بر نوشته ای او انداخت و در آن نوشته شده بود که  
ای پدر بدان که من عزم تو را دارم و میل دارم تو را زیارت کنم ولی خدای تعالی فرمود که تو به اینجا  
بیایش و در محضر من باشی پس تو را دو خوشی باشد خوشی دیدار و خوشی بخشش.  
شعر:

نحن في أكمـل السـرور و لكن  
غـيـب ما نـحن فيـه ياـهـل وـدى  
ليـسـ الاـ بـكـمـ يـتمـ السـرورـ  
انـكـمـ غـيـبـ وـ نـحنـ السـرورـ

ترجمه:

ما در نهایت شادی هستیم ولی ... باز هم شادی هم به کامل نمی شود مگر به شما  
ای دوستان آنچه (ازبالا) در آن بودیم از ما رفت .... ما در خوشی هستیم و جای شما اینجا حالی است

و به همراه این نامه یکصد و هشتاد دست لباس برای فرزندان دختر و پسرت فرستادم و دستارها و  
پیراهن های زربافت و بوی های خوش و نیز برای هر کدام آنان استری با بارهای جواهر و یک غلام روانه  
داشتم و برای هر کدام در اینجا زمین آبادی است و برای توست آنچه که از مال دارم و همه مخارات تو بر  
من است و برای توست جامه ای گرانبها پس می خواهم که به مصر با جلال و حشمت وارد شوید تا  
هیچکس از فقر شما سخن نگوید و جز به دیده نیکو به شما ننگرد و قبطیان کافر به فقر و مسکن  
شما شاد ننگرددند.

بهره ۵...

خدای تعالی می فرماید:

آیه: "أَذْلَلُ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرِءَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً" ۳۴۹  
ترجمه: "فروتناند بر مؤمنان و درشتاند بر کافران در راه خدا می کوشند و از سرزنش سرزنش کنندگان  
باک ندارند."

نکته...

و تورا ای شوننده بهره ای است و آن این است که چون مؤمن از قبر برخیزد راهواری پرنده بیند که بال  
های او به انواع آراستنی ها آراسته است و با او فرشته ای است با جامه ای از بهشت پس او را گوید ای  
دوست خدا جامه در برکن و خود را بیارای و سوار بر این راهوار شو تا دست دشمنان از کافران و اهل  
گناه بر تو نرسد پس مبادا مانند آنان برهنه گردی چنان که خدای تعالی می فرماید:

آیه: "أَعْنَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ"

ترجمه آیا آنکه مؤمن باشد مانند آن است که فاسق باشد (هرگز) برابر نیستند.<sup>۳۴</sup>

شعر:

لَوْ انَ الْرِّيحَ يَحْمِلُنِي الِّيَكَمْ  
وَكَنْتَ اطِيرُ مِنْ شَوْقِ الِّيَكَمْ  
عَلَقْتَ بِاَذِيَالِ مِنَ الرِّبَاحِ  
وَكَيْفَ يَطِيرُ مِنْ قَصْوَصِ الْجَنَاحِ

ترجمه:

اگر باد مرا بسوی شما آورد .... خود را به ذیل باد درآویزم  
واز شوق می خواهم که بسوی شما پرواز کنم .... و چگونه پرواز کند آنکه بالهایش را بریده اند؟

#### ۱۵- داستان.....

راوی گوید یعقوب (علیه السلام) شستشوکرد و جامه برتن نمود و فرزندان و فرزندان فرزندان را جامه پوشانید پس جملگی سوار شدند و آهنگ مصر کردند.

پس چون فرستاده به یوسف عليه السلام رسید و خبر ورود کاروان یعقوب عليه السلام را عرض کرد یوسف (علیه السلام) جمله لشکریان را به استقبال و رعایت حرمت آنان فرماد.

پس سی هزار از شجاعان اسب سوار به استقبال او رفتند و چون یعقوب عليه السلام را دیدند از اسبها پایین آمد و اورا سجده کردند.

پس یعقوب عليه السلام دانست که اینان لشکریان یوسف عليه السلام می باشند پس چون اندکی پیش رفت سی هزار دیگر از سواران او را استقبال کردند پس از اسب ها بزیر آمده و او را سلام گفتند.  
پس فرمود اینان کیانند؟

عرض شد لشکریان فرزندت یوسف عليه السلام.

پس چون اندکی پیش تر رفت هزار اسب دید بر هریک پوششی از دیباچ و بره رکدام غلامی آراسته بنشسته و چهار هزار استر دید بر هریک کجاوهای و در هر کجاوه دو کنیز بنشسته.

پس از آنان بپرسید عرض شد اینان همه از آن یوسف عليه السلام است.

پس چون به باب بلیس رسید و آن در چهار فرسخی مصر بود یعقوب عليه السلام چهل هزار شیخ دید جملگی ایستاده بر دروازه دید پس بپرسید اینان کیانند؟

عرض شد اینان را یوسف عليه السلام فرستاده تا توازنگاه او که مخالفت توکرد و خواب خود با برادران بازگشت در گذری؛

پس یعقوب عليه السلام گریست پس چون پیشتر رفت و به نزدیکی مصر رسید کجاوهای دید عرض شد که این کجاوه یوسف عليه السلام است پس چون نزدیک شد رؤیتی انداخته شد پس یعقوب عليه السلام به پشت سر نگریست و به سخن آغاز زد بدانگونه که شنیده نمی شد و گفته شده یعقوب عليه السلام فرمود ای خانه اندوه تو را رها کردم بدرستی که حبیب به محبوب رسید پس یوسف عليه السلام فرمود ای اهل مصر همه شما بنده من هستید اکون من همه شما آزاد کردم به (فرخندگی) دیدار پدرم.

نکته....

اگر یوسف عليه السلام جملگی بنگان خود را به فرخندگی دیدار یعقوب عليه السلام آزاد فرمود پس

چه شگفت اگر خدای تعالیٰ تمامی امت محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر او از آتش آزاد فرماید  
چرا که محمد صلی الله علیه و آله نزد خدای تعالیٰ گرامی تراز یعقوب علیه السلام نزد یوسف علیه السلام  
است.

ادامه داستان..... چون یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام نزدیک گردید فرود نیامد بل دست  
درازکرد و سر یعقوب علیه السلام را گرفته در سینه فشد و چهره بر چهره اش نهاد.  
پس یعقوب علیه السلام عرض کرد ای از بین برندۀ همه غمها  
پس جبرائیل بر یوسف علیه السلام فرود آمد و پرسید از چه روی برای پدرت فرود نیامدی فرمود از  
خوشی فراموش شد جبرائیل گفت خدای تعالیٰ گور هیچ پیامبری را به فراموش نمی سپارد ولی قبر تو را  
به خاک نسیان می سپارد از آن روی که فرود نیامده و ترك فروتنی کردی از برای پدرت و گفته شده که  
یوسف علیه السلام سه روز از مسیر پدرش را از او استقبال کرد با تمامی کشوریان و لشکریانش از برای  
فروتنی در برابر پیامبر خدای تعالیٰ یعقوب علیه السلام.

## فصل یازدهم: انجام کار یوسف علیه السلام

پس چون زلیخا آمدن یعقوب علیه السلام را دانست بانوی مصری را گفت دستم را بگیر و مرا برسر راهی برکه یوسف علیه السلام از آن می‌گذرد و چون نزدیک شد مرا آگاه کن.

بانوی مصری چنین کرد پس چون یوسف علیه السلام نزدیک شد زلیخا را آگاه کرد پس زلیخا ندا کرد ای یوسف پس یوسف علیه السلام او را نشاخت و پاسخی نداد در اینه‌گام جبرائیل علیه السلام فرود آمد و افسار اسب یوسف علیه السلام را گرفت و گفت این زن را پاسخ ده.

گفته شده جبرائیل بر پیامبران اولی العزم علیهم السلام فرود می‌آمده است. بر آدم علیه السلام دوازده بار، بر ادریس چهارده بار، بر نوح علیه السلام پنجاه بار، بر ابراهیم علیه السلام چهل و دو بار، بر موسی علیه السلام بیصد بار، بر عیسی علیه السلام ده مرتبه سه بار در کودکی و هفت بار در بزرگی، و بر محمد صلی الله علیه و آله بیست چهار هزار بار فرود آمده است.

پس یوسف علیه السلام فرمود این زن کیست ای جبرائیل؟ عرض کرد اینک فرود آ و از او بپرس که او کیست.

پس یوسف علیه السلام از اسب فرود آمد و فرمود توکیستی ای بانو؟  
زلیخا پاسخ دادگویی که مرا نمی‌شناسی.

یوسف علیه السلام فرمود نمی‌شناسم

پس زلیخا رخت از سر بگشود و بر سر خود مشتی خاک ریخت و گفت ای وای از عزت بر باد رفته چگونه کسی را دوست بدارم که مرا نمی‌شناسد براستی که عبادت و شناخت بندگان را شاه می‌کند و نافرمانی و انکار شاهان را بمنه می‌کند من زلیخا هستم هم آنکه تو را به روان و کالبد و دارای خدمت کردم.

گوید یوسف علیه السلام از ضعف ناتوانی و سالخوردگی او در شکفت شد چرا که او نمی‌دانست که زلیخا زنده است یا نه.

جبرائیل به یوسف علیه السلام عرض کرد خدای تعالی می‌فرماید درخواست او را روا کن.  
یوسف علیه السلام از زلیخا پرسید از من چه می‌خواهی؟

زلیخا عرض کرد می‌خواهم همسر تو باشم و تو شوی من باشی.

یوسف علیه السلام فرمود چنین نکنم چرا که تو پیر و نیازمند و نایبنا و کافره‌هستی.

جبرائیل علیه السلام بار دیگر بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد ای یوسف خدای تعالی می‌فرماید اگر او پیر است من او را جوان کنم و اگر او فقیر است من او را بی نیاز کنم و اگر او نایبناست من او را بینا کنم و اگر او کافر است من او را مؤمن کنم چرا که او کسی را دوست می‌دارد که آن کس ما را دوست می‌دارد.

سپس جبرائیل علیه السلام زلیخا را مسح کرد و در حال او نیکو تراز روز نخست خود شد و باکره پس مهر او بر دل یوسف علیه السلام بینتاد.

چون یعقوب علیه السلام آن دو را به عقد هم درآورد و یوسف علیه السلام با زلیخا خلوت کرد او را باکره و دست نخوده یافت پس خانه‌ای برگزیدند. زلیخا درب خانه را بر روی خود ببست و به عبادت خدای تعالی متشغول گردید چون شب به نیمه رسید یوسف علیه السلام بر در بکوفت پس زلیخا عرض

کرد بازگرد براستی که دیگر همه چیز دیگرگون شده و من بهتر از تو را یافته ام پس یوسف علیه السلام درب را بگشود و درون شد به زلیخا بیاویخت پس زلیخاگریخت و جامه اش بدرید.

پس فرشته بر یوسف علیه السلام فرو شد و گفت ای یوسف این (آنچه که زلیخا می‌کند) ناروا نیست محبت در برابر محبت و طلب در برابر طلب و عشق در برابر عشق و فرار در برابر فرار دریدن جامه در برابر دریدن جامه؛ چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

"وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسَّنَنَ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ"<sup>۳۴۱۱</sup>

پس چون یوسف علیه السلام با او همبستر شد و او را دست نخورده یافت فرمود:

ای زلیخا ندیدم هرگز نیکرئی تو را مگر اکنون.

زلیخا عرض کرد هرگاه قطیفور(شوی پیشینش) به نزد من می‌آمد توان همبستری با من را نداشت. پس یوسف علیه السلام دانست که خدای تعالی زلیخا را از روز اzel برای او قرار داده است

گفته شده زلیخا سی و هفت سال با یوسف علیه السلام بماند و خدای تعالی یازده فرزند پسر آنان را روزی فرمود.

ایه: "فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آتَى إِلَيْهِ أَبُوهُهُ وَقَالَ اذْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ"

ترجمه: پس چون بر یوسف داخل شدند او پدر و مادر را به نزد خویش جای داد و آنان را گفت به سرزمین مصر درون شوید در آسودگی اگر خدای تعالی خواهد.

گویند چون یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام رسید، چهارصد تن از فرزندان و نوه هایش همراهش بودند پس چون به سرزمین مصر رسید به یوسف علیه السلام فرمود مرا به داستان برادران از اول تا به آخر خبر ده پس یوسف علیه السلام داستان را به تمامی بازگفت پس یعقوب علیه السلام از هوش برفت پس چون به هوش آمد یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر به راستی که آن روزها گذشت و حبیب به حبیب رسید و مر او تعالی راست سپاس بسیار.

ابن عباس رضی الله عنہما گوید یوسف علیه السلام پدر را در سمت راست و خاله اش را در سمت چپ نشاند<sup>۳۴۲</sup> و خود در میانه آندو بر سریر پادشاهی اش نشست و برادران در برابر او قرار گرفتند چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

ایه: "وَرَأَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْأَعْرُشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً"

ترجمه: "پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و (برادران) او را سجده کردنند."

پس در سجده خود گفتند پاک و متره است خدای تعالی که میان یوسف علیه السلام و برادرانش و یعقوب علیه السلام دوستی انداخت و آنان را دور هم گرد آورد.

ایه: "وَقَالَ يَا أَبَتْ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايِّ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبُّهَا حَقَّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذَا أَخْرَجَنِي مِنَ السَّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مَنْ الْبَلْدِ مِنْ بَعْدِ أَنْ تَرَأَتِ الشَّيْطَانُ بَيْتِي وَبَيْنَ إِخْرَجِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لَمَّا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ"

ترجمه: "وگفت ای پدر این است تعییر خوابی که از پیش دیده بودم و براستی پروردگارم آن را راست گردانید و براستی او بر من نیکوبی تمام کرد آن هنگام که مرا از زندان بیرون کرد شما را از نخست بیاورد و پس از آنی که شیطان میان من و برادرانم دشمنی در انداخت براستی که پروردگارمن بسیار لطف کننده است به آنی که خودش بخواهد و براستی که او درست کردار داناست".

کعب<sup>۴۲</sup> گوید جملگی در برابر او به شاباش سجده کردند سجده برای خدای تعالی بود در این میان برادران به پدر عرض کردند ای پدر یوسف را پرس که آیا از ما در می‌گذرد؟

پس یعقوب عليه السلام فرمود ای نور دیده می‌توانم از تو بخواهم تا از آنان درگذری یوسف عليه السلام عرض کرد براستی که از آنان درگذشت پیش از آنی که شما به اینجا بیاید آنان را به آنچه کردند کفر نکنم و جرمشان را به رخساره‌ی خدای تعالی و به رخساره‌ی تو بخشیدم باشد که خدای تعالی مؤمنان را در روز رستاخیز از خطاهای و گناهان شان بیخشید و از آنان و از ما درگذرد.

نکته...

همانگونه که خدای تعالی یعقوب عليه السلام و فرزندانش را گرد هم آورد همانگونه خدای تعالی مؤمنان و محمد صلی الله علیه و آله را نیز در دارالسلام گرد هم آورد

ابن عباس گوید یوسف عليه السلام از پدر درخواست نمود و عرض کرد ای پدر اینجا درقصر و در این سراپرده با من بمان تا روزی که خدای تعالی ما را از هم جدا فرماید.

پس یعقوب عليه السلام فرمود ای فرزند این شان پدرت نیست و در آن مرا خواستی نیست ولی برایم از سراپرده‌ای از نی بساز تا در آن عبادت خدای تعالی کنم و سپاس گویم که مرا به نعمت‌های خود برتی داد و شب و روز آنچا باشم پس چون شب در آید تو هم به آنچا اندرشو و شب را آنچا خانه کن تا بوي تو را بشنو و جانم آسودگی گیرد یوسف عليه السلام عرض کرد آفرین بر تو سپس فرمود تا خانه‌ای از برای خلوت یعقوب عليه السلام بريا کنند پس خانه را ساختند آنچنان که فرموده بود.

پس یعقوب (علیه السلام) در آن اندر شد و روزها روزه و شب ها به عبادت بود آنچنان که سزای بندگی است و یوسف (علیه السلام) فرمود تا بهر هریک از برادران نیز خانه‌ای ساختند بجز بینامین که تا پایان زندگانی با یوسف عليه السلام در قصر بماند و زلیخا نیز داشت و بندگی را از یعقوب عليه السلام فرا می‌گرفت تا داشتمدنی شد که در سرزمین مصر از همه زنان و مردان آن سامان برتر بود و یعقوب عليه السلام در سرزمین مصر چهل سال بزیست و فرزندانش و فرزندان فرزندانش را دین و داشت آموخت و برای هریک دوازده فرزند بود جملگی بیامبر و نیک کردار با شادی تمام و سلامت و بندگی کامل.

ابن عباس علیهم السلام گوید خدای تعالی به جبرائیل عليه السلام وحی فرمود که بر یعقوب فروع آی و او را بگوکه به خاک پدرانست بازگرد که آنان در آن سرزمین مقدس هستند و آنچا بمان تا مرگ آنچا تو را در پاید.

پس یعقوب عليه السلام یوسف را بخواند و او را فرمود که جبرائیل عليه السلام مرا فرمان به بازگشت به خاک پدرانم داده و خدای تعالی فرمان به ستاندن جانم داده است.

یوسف عليه السلام عرض کرد ای پدر کی هنگام فرمان خدای تعالی و تسلیم جان به جان آفرین است؟ یعقوب عليه السلام فرمود آن هنگام تزدیک است.

پس یوسف عليه السلام گریست و کارهایش را رها کرد و همراه پدر از سرزمین مصر بیرون شد و او را

وداع و همراهی می کرد تا یعقوب عليه السلام به سرزمین مقدس و به نزد خاک پدرانش رسید و خواب بر او چیره گشت پس نیای خود ابراهیم عليه السلام را درخواب دید که بر تختی از گوهر سرخ که در درخشش چون خورشید بود نشسته اسماعیل عليه السلام را در راست و اسحق عليه السلام در چپ خود گرفته و می فرماید ای یعقوب بما بیرونده ما چشم براه تو هستیم تا گام بر ما نهی.

پس یعقوب عليه السلام از خواب بیدار شد خوشحال و شادمان و بایستاد ماده شتری را بیافت و او را فرمود به یوسف بگو که من به پروردگارم پیوستم و او را فرستاده ای بسوی یوسف عليه السلام گردانید پس یعقوب عليه السلام میان گوهرها می گشت و قرآن می خواند و بر عبادت می فزود پس به گوری بر کنده شده رسید که از آن بوي پاکیزگی می آمد پس در انديشه بود که فرشته مرگ در جامه انسانی بر او پدیدار شد پس عرض کرد:

ای بنده خدا آیا ایا می دانی این گور برای کیست؟  
فرمود آری برای مردی که خدایش بر او کرم فرموده است.  
عرض کرد آیا او را می شناسی؟  
فرمود آری.

عرض کرد پس کیست او ای آنکه خدایت رحمت کناد؟

پس یعقوب عليه السلام عرض کرد بار خدایا این را گور من و خانه من قرارده.  
در حال ندا در داده شد که که ما چنین کردیم ای پسر اسحق.

پس فرشته مرگ برای گرفتن جان او به جامه اصلی خود بازگشت.

پس یعقوب عليه السلام فرمود توکه هستی که ستونهای وجودم از دیدنت ویران شد؟  
عرض کرد فرشته مرگ.

یعقوب عليه السلام فرمود برای دیدار آمده ای یا ستاندن جان؟  
عرض کرد برای دیدار و ستاندن جان.

پس یعقوب عليه السلام فرمود آفرین بر فرمان خدای تعالی و دیدار او... (پس) بر پشت دراز کشید و روح را آماده تسلیم کرد پس فرمود از تو می خواهم که بر حبیب یوسف آسان گیری سپس فرمود نیست خدائی جز خدای یکتا که او را هیچ انبازی نیست سپس جانش گرفته شد درود خدای تعالی براو و نیاکانش جملگی باد.

\*\*\*\*\*

کعب رحمة الله گوید زندگانی یعقوب عليه السلام دویست سال بود که فرشته مرگ روح او را به آسمانها برد پس در آنجا فرشتگان او را خوشآمدگفتند و جبرائیل و میکائیل و گروهی از فرشتگان فرو شدند و (کالبد) او را شستشو داده کفن کردند بر آن نماز خواندند و آن را دفن نمودند.

پس خدای تعالی به فرستادگی جبرائیل بر یوسف عليه السلام وحی فرستاد و (جبرائیل را فرمود) که او را از جانب من سلام برسان و بگو خدایت تو را پاداش دهاد در (مصطفیت) پدرت یعقوب.

پس جبرائیل پیش از ماده شتر به یوسف عليه السلام فروآمد و آنگونه که خدای تعالی فرموده بود او را تسلیت گفت و خدای تعالی بر ماده شتر فرشته ای را موکل گردانید تا مراقبت او نماید تا آن هنگام که به یوسف عليه السلام رسید پس خدای تعالی او را به سخن درآورد و به عربانی عرض کرد ای یوسف

پدرت یعقوب تو را سلام می‌گوید تا روز باز پسین و او از تو راضی است پس (یوسف عليه السلام را) اندوهی بزرگ درگرفت و سه روز در تعزیت بود و ناقه بر یعقوب عليه السلام می‌گریست پس در این هنگام یوسف عليه السلام عرض کرد:

آیه: "رَبِّ قَدْ أَتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلِمْتُنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلَيْ يُفْسِدُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِيقَى بِالصَّالِحِينَ"

ترجمه: پروردگارا براستی که مرا از پادشاهی (بهره ای) بخشیدی و مرا از دانش تعبیر خواب (بهره ای) آموختی گشاینده‌ی آسمانها و زمین! تویی سربرست من در این جهان و آن جهان، مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران پیوست کن.

و بدین‌گونه آرزوی مرگ نمود پس خدای تعالی جبرائیل را بر او فرو فرستاد او را گفت خدای تعالی می‌فرماید تو را مرگ در نمی‌رسد تا هنگامی که از تو و از فرزندان تو و از فرزندان فرزندان تو ششصد بمانند پس در آن هنگام مرگ تو در می‌یابد.

پس یوسف عليه السلام اهل مصر را به دیدار فراخواند پس آمدند پس یوسف عليه السلام از میان آنان پسران و پسران پسران، برادران و فرزندان برادران را که شمار آنان به جز زنان و خادمان چهل هزار بود بیرون کشید پس جملگی به ده فرستگ از مصر بیرون شدند پس خدای تعالی به جبرائیل وحی فرمود که بر بنده من یوسف فرو شو او را فرمان ده تا در جایی که هست شهری بسازد بنام "شهرالحرمین" پس خود و هر که با اوست در آن شهر جای گیرند.

پس کسانی که همراه یوسف عليه السلام بودند از او پرسیدند از کجا آب بدست آریم که فرسنگها از آبادانی بدوریم پس یوسف عليه السلام پروردگار خود را خواند پس جبرائیل فرو شد و برای او از نیل شاخه‌ای بزرگ به سوی شهر آنان روان کرد و بر آن دیواری ساخت و در آن دروازه‌ها قرار داد پس آن را آبادکرد و از مصر تا این شهر برکت آبادانی همه جا را در برگرفت.

و در این شهر زلیخا را مرگ در رسید پس یوسف عليه السلام بر او نماز خواند و او را در شهر حرمین به خاک سپرد و بر او بسیار اندوهناک شد و پس از آن آسان می‌زیست.

کعب رحمت الله عليه گوید که یوسف عليه السلام پس زلیخا چهل روز زندگانی کرد و دیگر همسرنگزید و زلیخا همسر او در دنیا و آخرت بود و فرزندان او از زلیخا که جملگی پسر بودند یازده نفر بودند.

درگذشت یوسف عليه السلام

ابن عباس رضی الله عنه گوید چون یوسف عليه السلام بر بستر مرگ افتاد پرسش افرائیم را بخواند او را سفارش فرمود که مرا به خاک مسپار تا تو را از خدای تعالی ندا در رسید پس از آن مرا آنگونه که پروردگارم می‌فرماید به خاک بسپار.

وهب رحمة الله عليه گوید که نفس دومی کشید و از دنیا برفت پس افرائیم ندای شنید که می‌گفت پدرت را بشوی و او را کفن کن و حنوط کن و بر او نماز بگذار پس چین کرد و او جملگی مؤمنان بر او نماز گذاردند و او را بسوی نهر قیوم حمل کردند پس چون جنازه به تزدیک نهر رسید نهر به دو نیم شد پس در آن گوری خوشبوی آراسته و پاکیزه پدیدار گردید و او را در آن گور به خاک سپردند درود خدای تعالی بر او و بر پدران گرام پاک و پیراسته اش باد و بر او خاک ریختند و به مصر بازگشتد و آب به نیروی خدای تعالی بر او روان شد.

کعب گوید یوسف عليه السلام در راه انداخته شد و او در آن هنگام کودکی هفت ساله بود و چون پدر را دوباره دیدار کرد پنجاه و دو سال داشت و پنجاه و هشت نیزگفته شده ولی درست تر شصت و اند است و با یعقوب عليه السلام چهل سال در مصر زندگی کرد و پس از مرگ یعقوب عليه السلام بیست و پنج سال زندگانی کرد و سی و اندی نیزگفته شده و چهل نیزگفته شده و بین آن دو بجز فاصله دو شهر نبود. کعب رضی الله عنه گوید برگور او کسی آگاه نشد تا زمان موسی عليه السلام پس خدای تعالی بر او وحی فرمود که استخوانهای او را بردارد و در سر زمین مقدس در کنار خاک پدرانش علیهم السلام به خاک بسپارد پس موسی عليه السلام عرض کرد پروانه گارا چه کسی مرا به خاک یوسف عليه السلام آگاه کند پس کسی را نیافتد مگر زنی که شارخ بنت اسیر نامیده می شد.

پس چون از او خواستند تا گور یوسف عليه السلام را به آنان بخوابانند به موسی (علیه السلام) عرض کرد این کار نمی شود مگر آنکه درخواست من روآگردد پس فرمود چیست درخواست تو عرض کرد آنکه در بهشت با تو باشم

موسی عليه السلام فرمود من بر پروانه گار خود فرمان نمی دهم زن عرض کرد من هم خاک یوسف عليه السلام را نشان نمی دهم مگر به آن شرط چرا که او تعالی دارای گنجینه های فراوان و بخشش های بی حساب است. پس خدای تعالی بر موسی عليه السلام وحی فرمود که من عطا کردم تو را آن چه که او از تو خواست.

پس شارخ خاک یوسف عليه السلام را نشانی داد و موسی عليه السلام از مصر به سوی نهر قیوم بیرون شد و او خاک یوسف عليه السلام را به موسی عليه السلام نشان داد پس موسی عليه السلام به عصا بر نهر بزد آب از راست و از چپ خاکی که یوسف عليه السلام در آن بود بایستاد پس موسی عليه السلام پایین رفت و تابوت را بیرون آورد و جسد یوسف عليه السلام را حمل کرده در کنار خاک پدرانش در بیت المقدس به خاک سپارد.

دروع خدای تعالی بر جملگی آنان باد

## پانوشتها:

- ۱ این حدیث قنسی گرچه بلحاظ سنتی توسط گروهی تشکیک شده ولی بحدی در بسیاری از منابع معتبر شیعه و سنی مورد استناد قرار گرفته که هیچ شکی در صحیح بودن آن باقی نمی‌گذارد منجمله:  
محقق کرکی؛ رسائل؛ جلد سوم فی مسائل اثی عشره ذیل مسئلله دوازدهم فی اثبات غرض فی افعال الله تعالی صفحه ۱۵۶
- حاج ملا هادی سبزواری ۱۲۸۹-۱۲۱۲ م.ق. شرح الاسماء الحسنی جلد اول صفحات ۳۷ و ۶۴ مؤسسه تحقیقات و نشر عارف ائمه (ع)
- میرزا حسین نوری طبری ۱۲۵۴-۱۳۲۲ م.ق. نفس الرحمن فی فضائل سلمان: کلام فی ان مدار الفضل علی علم النافع صفحه ۲۲۶: مؤسسه تحقیقات و نشر عارف ائمه (ع)
- علامه امینی؛ الغیر متن عربی جلد ۱۱ صفحه ۱۷۴
- ابن ابی جمهور محمد بن زین الدین ۹۰۱: عوالي اللالی العزیزیة فی الأحادیث الدينية؛ جلد ۱ صفحه ۹۸
- حافظ الرسی رجب محمد قرن هشتم هجری قمری؛ مشارق البین فی انوار امیرالمؤمنین(ع)، صفحه ۲۶
- ملا عبدالصمد همدانی ۱۲۱۶ هجری قمری، بحر المعارف؛ صفحه ۸۳
- محمد باقر مجلسی ۱۰۳۷-۱۱۱۱: بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه اطهار علیهم السلام؛ جلد ۸۴ صفحات ۲۰۴
- محمد باقر مجلسی ۱۰۳۷: مستدرک سفینه البحار؛ جلد ۱۹ صفحه ۹۷
- حاجی مصطفی خلیفه بن عبدالله ۱۰۱۷-۶۷: کشف الطنون عن أسامي الكتب و الفنون؛ جلد ۲ صفحه ۹۷
- شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به آخوند خراسانی ۱۳۲۰-۱۲۵۷: نهایه الدرایه؛ جلد ۲ صفحه ۳۸۷
- شیخ آقا بزرگ تهرانی محمد حسین ۱۲۵۵-۱۳۴۸: الذریعه الى التصانیف الشیعیه؛ جلد ۲ صفحه ۵۳؛ جلد ۱۳ صفحه ۲۰۵؛ جلد ۱۴ صفحه ۲۰۵
- صدرالدین شیرازی صدرالمتألهین معروف به ملا صدار ۹۷۹-۹۰۰: الحكمه متعالی فی شرح الاسفار العقلیه الاربعه؛الجزء الثاني من السفر الاول صفحه ۲۸۵
- صدرالدین قونی محدثین اسحق ۶۷-۷۳ هجری قمری؛ اعجاز البيان فی تفسیر ام القرآن؛ صفحه ۱۵۷
- مهدی نراقی بن ابی ذر ۱۱۲۸-۱۱۰۹ هجری قمری؛ جامع السعادات؛ جلد اول؛ صفحه ۹۸
- ابن عربی محمد بن علی؛ الفتوحات المکیه؛ جلد ۲ ص ۱۱۲ و جلد ۳ ص ۲۶۷
- ابن عربی محمد بن علی؛ تفسیر ابن عربی؛ جلد ۲ ذیل تفسیر آیات اول سوره عنکبوت صفحه ۴۲۸
- فیض کاشانی محمد بن شاه مرتضائی معروف به ملا محسن ۱۰۰-۱۰۹۱: اصول المارف؛ صفحه ۷۴
- حضرت آقای سلطان محمد کتابادی سلطانعلیشاه ۱۲۵۱-۱۳۲۷: تفسیر بیان السعاده فی شرح مقامات العباده؛ جلد ۴ ص ۱۱۶، ذیل تفسیر آیات اول سوره ذاريات.

در تفسیر روح البیان جلد ۵ ص ۳۷۳ این حدیث ذیل آیه ۱۲ سوره طه :  
"إِنَّ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَخْلُقُ نَعْلَيْكُمْ إِنَّكُمْ بِالْوَادِ الْمَقْدَسِ طُوفُ"

ترجمه: براستی که منم من پروردگار تو پس پایپوش از پای بیرون کن براستی که تو در وادی مقدس طوی هستی  
به این عبارت نقل شده:

"قدِّمْ عَلَى بَسَاطِ الْعَرْشِ بِنَعْلَيْكِ لِيُشَرِّفِ الْعَرْشَ بِنَعْلَيْكِ"

ترجمه: بر دستگاه عرش گام نه تا عرض از خاک موزه هایت شرف گیرد

همانجا اشاره شده که این حدیث ناظر به همین آیه شریفه که خطاب الٰی به موسی علیه السلام بود می باشد نظر به اینکه در تعبیر خواب نعلین به متعلقین تعبیر می گردد بسیاری از مفسران آن را به لزوم تک همه تعلقات ماسوی الله برای موسی علیه السلام تفسیر کرده‌اند با عنایت به این تفسیر معنی خلاف حدیث مذکور این است که تعلقات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یعنی اهل بیت و مشایخ ایشان مایه تشریف بازگاه الٰی است

۳ کلمه قصَصَ به کسر قاف جمع مکسر قصه است بنابراین ترکیب "أَحْسَنُ الْقَصَصِ" به کسر قاف به معنی زیباترین قصه هاست ولی این ترکیب به فتح قاف یعنی "أَحْسَنُ الْقَصَصِ" به معنی زیباترین شیوه قصه‌گویی است و این قول ابونصر فراہی در حادائق الحقایق است. نیز در تفسیر شریف کشف الاسرار و عده البار خواجه رشیدالدین مبیدی نیز همین قول پیان شده است همچنین در تفسیر بیان السعاده اثر حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید نیز "أَحْسَنُ الْقَصَصِ" به فتح قاف اختیار گردیده ولی جوهر مربوط به زیباترین و عجیبترین قصه‌ها نیز ذکر گردیده منجمله حدیثی از حضرت علی علیه اسلام که متنه‌ی این قول است که همه سوره‌های قرآن زیبا هستند ولی سورف یوسف از همه زیباتر است

۴ حروف مقطعه حروفی هستند که در اول بعضی از سوره قرآن قرار گرفته‌اند ولی ترکیب آنها کلمه‌ای به ظاهر معنی داری نیست. همانگونه که حضرت شیخ احمد غزالی اشاره فرموده‌اند مفسران نظرات مختلفی را در مورد حروف مقطعه ابزار کرده‌اند بعضی همانند ابوعامرین شرحبیل شعبی متوفی پسال ۱۰۴ قمری حروف مقطعه را از متابه‌های قرآنی دانسته‌اند که فهم بشری مطلقاً قادر به درک و تفسیر آن نیست گروهی دیگر مصادق آیه شریفه: لَيَسْتَ الْأَلْطَهْفُون فهم آن را برای اولیاء و مخلصین ممکن دانسته‌اند چنانچه سید رضی حدیثی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حروف مقطعه رمزی است بین خدای تعالی و روسوشن و نیز حضرت سلطانعلیشاه گتابادی در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده جلد اول ذیل آیات نخستین سوره بقره حروف مقطعه در اول بعضی از سوره‌ها را بیان دنیای حقایق بسیطی می‌داند که به لباس حرف و صوت پوشیده‌اند گرچه سایر تعبیرات نیز رد نشده برای مثل‌الم در اول سوره بقره می‌تواند مخفف عبارت انا الله مجید باشد در مجموع ایشان دوارده وجه برای حروف مقطعه بیان می‌کنند که یکی از آنها چنانچه حضرت شیخ احمد غزالی اشاره کرده است می‌تواند ای محمد باشد.

البته در مورد حروف مقطعه نظرات دیگری نیز ابزار گردیده است مانند زخیری که بر اساس صفات تلفظی این حروف تحقیقاتی انجام داده است و با نظریات دکتر شاد خلیفه قرآن شناس مصری که با بررسی‌ها ای رایانه ای به این نتیجه رسیده که حروف مقطعه در ابتداء هر سوره بیش از حروف دیگر در آن سوره تکار گردیده‌اند. حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر بیان السعاده ذیل آیات ابتدایی سوره بقره تحقیقات و محاسبات ریاضی مفصلی در خصوص محل اعراب حروف مقطعه انجام داده‌اند. نظر به اینکه به اعتقاد برخی، قرآن در بدو نزول فاقد اعراب بوده در صورت قائل بودن محلهای اعراب متفاوت برای این حروف، وجوده متعدد و مختلفه فراوانی در ارتباط گزره ای این حروف با آیات بعدی بلحاظ نحوی ایجاد می‌گردد، مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه تعداد وجوه محتمله از الم تا للمنین در آیات اول سوره بقره را حسب حالات مکنه بالغ بر ۱۱۴۸۴۲۰ ۵۷۷۴ مورد محاسبه کرده‌اند که البته مطابق تصريح خودشان این فقط شامل وجوده شایع و معروف بوده و جوهر محتمله نادر و ضعیف ترک گردیده‌اند.

<sup>۵</sup> همانگونه که در پانوشت فصل پیش اشاره رفت عبارت **أَحْسَنُ الْفُصُصِ** به فتح قاف به معنی زیباترین قصه‌ها می‌باشد ابیوصیر فراهی در کتاب حدائق الحقایق وجوهی برای **أَحْسَنُ الْفُصُصِ** بودن سوره یوسف به فتح قاف ذکر کرده منجمله اینکه سوره یوسف تنها سوره قرآن است که در آن سراسر روز طریقی بیان شده و بطور کلی فاقد احکام تشریعی است و تنها سوره ای است که داستانی واحد بیان شده و تنها سوره ای است که در آن روز محبث بشکلی واضح و آشکار بیان شده.....

<sup>۶</sup> ابوالعباس، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عمومی پیامبر اسلام، محدث، مفسر، فقیه و مورخ صدر اسلام و از اصحاب پیامبر اسلام (ص) و نیز علی علیه السلام بود. تولیش یکسال بعد از هجرت و بقولی سه سال پیش از هجرت بود . پدرش عباس عمومی پیامبر متوفی سال ۳۲ ه.ق. و مادرش ام فضل متوفی بسال ۳۰ ه.ق. هردو به حضرت پیامبر ایمان آوردند عبدالله شش برادر دیگر نیز داشت ولی سلسله خلفاء بنی عباس از اعقاب اوست چراکه فرزند وی ابوالحسن علی جد عبدالله بن محمد سقاح عباسی موسس سلسله خلفاء عباسی بود. که حدود پانصد سال بر سراسر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند .

بنابر بعضی اقوال عبدالله بن عباس نخستین کسی بود که قرآن را تفسیر کرد از این رو وی اولین مفسر قرآن محسوب می‌گردد و از این بایت به القای چون، حیر القرآن، حیر القرآن، رئیس المفسرین، شیخ المفسرین، الاب الاول لتفسير القرآن و ابمرد تفسیر، ملقب گردید. وی در دوران خلافت ظاهری علی علیه السلام از طرف ایشان حاکم بصره شد و پیشنهاد وی در مورد ایستادگی در برابر خواست طلحه وزیر برای امارت‌های کوفه و بصیر مورد تصویب حضرت علی علیه السلام قرار گرفت و نیز در جریان قضیه حکمیت غایبینه مورد اعتماد علی علیه السلام بود که البته با فشار خوارج ابو موسی اشعری عهده دار این مهم شد در زمان امام حسن علیه السلام نیز مشاور ایشان در جریان امضاء پیمان صلح با معاویه بود.

وی بعد از فاجعه کربلا به طائف تبعید شد و سالهای آخر عمر نایينا شد و در همانجا در سن هفتاد و دو یا هفتاد و چهار سالگی در گذشت و نیز در همانجا بخاک سپرده شد.

<sup>۷</sup> سوره شوری آیه ۵۲ : **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أُمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْحِكْمَةُ وَلَا الْإِعْلَانُ وَلَكِنَّ جَعَلْنَاهُ نُورًا**  
**كَذَلِي يَهِ مَنْ نَشَاءَ مِنْ عِنْدِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ**  
ترجمه: و بدینگونه روحی را از امر خود بر تو فرو فرستادم و تو پیش از این غمی دانستی که کتاب چیست و ایمان چیست ولی آن را نوری فرازد ادیم تا هریک از بندگانمان را که خواستیم به آن هدایت کنیم و بدرستی که تو برهدایت بسوی راه راست هستی

از بزرگان عرفان و تصوف در قرون دوم و سوم و متوفی به سال ۲۴۵ ه.ق. ابوالفیض ابراهیم بن ذاتون المصری از سخنان اوست : "الصَّدُقُ سَيِّفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَا وُضِعَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا قَطَعَهُ"  
ترجمه: راستی مشییر خدای تعالی است که بر چیزی فرود نمی آید مگر اینکه آنرا بردا  
و در احوال او آمده که روزی با اصحاب در کشتنی نشسته بودند و در رود نیل به نفرج چنانکه عادت اهل مصر بود.

کشته دیگری می‌آمد و گروهی از اهل طرب در آنجا فساد همی کردند. شاگردان را آن بزرگ غمود. گفتند: "اپهالشیخ، دعا کن تا آن جمله را خدای عز و جل خرق کند تا شومی ایشان از خلق منقطع شود" ذالون رحه الله عليه بر پای خاست و دستها به دعا برداشت و گفت: "بار خدایا چنانکه این گروه را اندر این جهان عیش و خوش داده ای اندر آن جهان نیز عیش خوششان ده" مریدان متوجه شدند از گفتنار وی . چون کشته پیشتر آمد و چشمشان بر ذالون افتاد فر گریستن آمدند و رودها بشکستند و توبه کردند و به خدای بازگشتند وی رحه الله عليه شاگردان را گفت: "عیش خوش آنه جهانی توبه این جهانی بود. نبیدید که مراد جمله حاصل شد بی از آن که رنجی به کسی در رسیدی؟"

(نقل از کشف المحووب ص ۶۴)

<sup>۹</sup> حسین بن منصور حاج از عارفان بزرگ قرن‌های سوم و چهارم هجری است اصل او از بضاء فارس بوده در عراق رشد کرد و همانجا در سال ۳۰۹ هـ ق به طباب دار مار مقتول گردید.  
از سخنان اوست: "آلیة مُسْتَطِلَاتْ تَحْتَ نُطْقِهَا مُسْتَهْلِكَاتْ"  
ترجمه: زبانکای گویا هلاک دهای خاموش است.

<sup>۱۰</sup> یوسف به زبان عربی به معنی "او اضافه کند" یا "او اضافه می‌کند" می‌باشد که احتمالاً در زبان عربی معادل "یضاف" می‌گردد. هنگامی که راحیل بعد سالها تاباوری ، فرزندی برای یعقوب علیه السلام آورد آنقدر خوشحال شد که او را یوسف نامید به این نیت که یکبار دیگر نیز بتواند باردار شود یوسف علیه السلام برای مادرش راحیل فرزند اول و برای یعقوب علیه السلام فرزند دوازدهم (پسر بازدهم) بود. با اینکه او کوچکترین فرزند بود با اینحال بسیار مورد علاقه و محبت مثال زدنی پدرمش بود.

<sup>۱۱</sup> جناب شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی از عرفای بزرگ صاحب خرقه و نخستین قطب سلسله نعمت اللهی در دوران غیبت متوفی بسال ۲۹۷ هـ ق.  
در بزرگی مقام او همین بس که سری سقطی را پرسیدند هیچ مرید را درجه ای از درجه پیر بلندتر باشد گفت آری باشد و برهان آن ظاهر است جنید را درجه بالای درجه من است (نقل از تذکره الالیاء)

مقبول اهل ظاهر و ارباب القلوب بود. و اندر فنون علم کامل، در اصول و فروع و معاملات مفتی و امام اصحاب ابوثور بود. وی را کلام عالی و احوال کامل است؛ تا جمله اهل طریقت بر امامت وی متفقاند و هیچ مدعی و متصرفی را در وی مجال اعتراض و اعراض نیست (کشف المحووب)

مکتب او "صحو" بود و از سخنان اوست که گفت: "این راه را کسی باید که کتاب خدای برداشت راست گرفته باشد و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم برداشت چپ و در روشنایی این دو شمع می‌رود تا نه در مغاک شبیه افتد و نه در ظلمت بدعت(تذکره الالیاء)

و نیز از سخنان اوست: "شیخ ما در اصول و فروع بلاکشیدن علی مرتضی است رضی الله عنہ که مرتضی پرداختن حرکها از او چیزها حکایت کردنی که هیچ کس طاقت شنیدن آن ندارد که خداوند تعالی او را چندان علم و حکمت کرامت کرده بود" (همان)

و نیز گفت: "اگر مرتضی این سخن بکرامت نگفته اصحاب طریقت چه کردندی و آن سخن آن است که از مرتضی سوال کردند که خدای را به چه شناختی گفت بدانکه شناساً گردانید مرا بخود که او خداوندی است که شبه او نتواند بود و هیچ صورتی او را در نتوان یافته و هیچ وجهی او را قیاس نتوان کرد بمحض خلقی که او نزدیکی است در دوری خویش و دوری است در نزدیکی خویش بالای همه چیزهاست و نتوان گفت که تحت او چیزی است و او نیست چون چیزی و نیست از چیزی و نیست به چیزی سبحان آن خدایی که او چنین است و چنین نیست هیچ چیز غیر او و اگر کسی شرح این سخن دهد مجلدی برآید(مان)

و نیز گفت جایی که مرید را پیشانی بر دیوار آید آنچا پیر در کار آید

از حالات اوست که روزی مردی در مجلس جنید برخاست و (کمکی) سؤال کرد جنید را در خاطر آمد که مرد تن درست است کسب تواند کرد سؤال چرا می کند و این مذلت برخود چرا می خند آن شب در خواب دید که طبقی سروپوشیده پیش او نگادند و او گفته بخور چون سروپوش برداشت سائل را دید مرده برآن طبق نگاهه گفت من گوشت مرده نخورم گفته بخور چرا دی می خوردی در مسجد؟ جنید دانست که غیبت کرده است بدل او را بخاطری بگیرند گفت از هیبت آن بیدار شدم و طهارت کردم و دو رکعت نماز کردم و بطلب آن درویش بیرون رفتم او را دیدم برلب دجاله و از آن تره زیردها که شسته بودندی از آب می گرفت و می خورد سر بر کرد مردا دید که پیش وی می رفتم گفت ای جنید توبه کردی از آنچه که در حق ما اندیشیدی گفتم کردم گفت برو آکتون و هو الذى يقبل التوبه من عباده و این نوبت خاطر نگه دار.(مان)

و نیز از حالات او است که بزرگی پیش او می آمد ابلیس را دید که از پیش او می گریخت چون در پیش جنید آمد گفت یا شیخ من شنیده ام که ابلیس را بیشتر آن وقت دست بود بر فرزند آدم که در خشم شود تو این ساعت در خشمی و ابلیس از تو می گریخت جنید گفت نشیده و ندانی که ما بخود در خشم نشوم بلکه بحق در خشم شویم لاجرم همچویت ابلیس از ما چنان نگیرید که آن وقت خشم دیگران به حظ نفس خود بود و اگر نه آن بودی که حق تعالی فرموده است که **أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** گویند من هرگز استعانت خواستمی (مان)

و نیز نقل است که سیدی قصد حج کرد چون به بغداد رسید به زیارت جنید رفت و سلام کرد گفت از فرزندان کیستی گفت از فرزندان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت پدر تو دو شمشیر می زد یکی با کافران و یکی با نفس ای سید که فرزند اوی از این دو کدام کار فرمایی سید چون این بشنید بسیار بگریست و پیش جنید غلطید گفت ای شیخ حج من اینجا بود مرا بخدای راهنمای گفت این سینه تو حرم خاص خدای است تا توانی هیچ ناخمری در حرم خاص راه مده .

۱۲ در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده بیان شده که تقدم ذکر سجده یازده ستاره بر سر مجده خورشید و ماه اشاره به تقدم زمانی سجده برادران بر سر مجده یعقوب علیه السلام و خاله اش در نهايت کار یوسف علیه السلام است چرا که در سرزمین مصر ابتدا برادران به خدمت یوسف علیه السلام وارد می شوند

۱۳ در خبر است که چون خدای تعالی نفس را آفرید او را پرسید که "من که هستم؟"  
پس نفس عرض کرد "پس من که هستم؟"

پس خدای تعالیٰ نفس را به ژرفای دریای بازگشت به باطن فرو انداخت تا وصال الف مبسوط رسید و از پلیدیهای ادعاهای مبین خود رها گردید و به آفرینش نحسین خود بازگشت کرد پس آنگاه دیگر باره خدای تعالیٰ او را پرسید: "من که هستم؟"

عرض کرد: "تو آن خدای یکتائی قهار هستی"

از این رو گفته شده با نفسهایتان کارزار کنید چرا که او مقامات خود را در نمی‌یابد مگر به قهر.

رجب البرسی؛ حافظ؛ مشارق الیقین فی انوار امیر المؤمنین صفحه ۱۶

<sup>۱۴</sup> سوره بقره آیه ۳۰: "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُقْسِدُ فِيهَا وَيُسْفِكُ الْيَمَاءَ وَخَنْجَرُ نَسْيَنْجَرُ هَمْدِكَ وَتُقَيْسِرُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ"

ترجمه: و آنگام که بوردهگارت فرشتگان را فرمود که براستی که من گذارنده جانشین در روی زمین هستم فرشتگان عرض کردند آیا در آنجا کسی را می گذاری که در آن تباہی می کند و خون می ریزد حال آنکه ما ترا به پاکی ستایش می کنیم و گرامی ات می داریم فرمود براستی که من می دام آنجه را که شما نمی دانید.

<sup>۱۵</sup> سوره اعراف آیه ۱۲: "قَالَ مَا مَنْعَكَ أَلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمْرَتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ"

ترجمه: فرمود چه چیز تو را بازداشت که سجده کنی آنگام که تو را امر فرمودم عرض کرد من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل

ونیز سوره ص آیه ۷۶: "قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ"

ترجمه: عرض کرد من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

<sup>۱۶</sup> سوره قصص آیه ۷۸: "قَالَ إِنَّمَا أُوتِينَهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْلَئِنَّمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الظُّرُونَ مَنْ هُوَ أَشَدُ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمِيعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِ الْمُحْرُمُونَ"

ترجمه: گفت نیست مگر اینکه همه را به دانش خویش دارا گردیده ام آیا نمی داند براستی خدای تعالیٰ در سده های پیش از او از توانا تر و از او داناتر را نابود کرده است و براستی که تبهکاران از گناهانشان پرسیده نشوند.

<sup>۱۷</sup> سوره زخرف آیه ۵۱: "وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمَ أَيُّسْنَ لِي مُلْكُ مَصْرُ وَهَذِهِ الْأَقْمَارُ كُجُورٌ مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبَصِّرُونَ"

ترجمه: و فرعون در میان مردمان خود آوا درداد ای مردم من آیا نه این است که پادشاهی مصر مراست و این رودها که از زیر تخت من روانند پس آیا نمی بینند.

<sup>۱۸</sup> منظور لیه خواهر بزرگتر راحیل مادر حضرت یوسف علیه السلام می باشد. مطابق روایت کتاب پیدایش یعقوب علیه خواستار راحیل دختر کوچکتر لابان بود و بدین منظور او را هفت سال خدمت کرد ولی لابان به عهد وفا نکرده دختر بزرگتر خود لیه را به یعقوب علیه السلام داد. یعقوب علیه السلام خشنمانگ گردید ولی لابان گفت اگر هفت سال دیگر خدمت او کند دختر کوچکتر - راحیل - را نیز بدو بزری خواهد داد چرا که نزد آنان مرسوم نبود دختر

کوچک نخست به شوهر رود. از این رو بعقوب عليه السلام ناچار شد برسم آن روز هفت سال دیگر خدمت لابان کند تا به وصال راحیل برسد از سیزده فرزند بعقوب عليه السلام - دوازده پسر و یک دختر - دو تای آخرین آخا یوسف عليه السلام و بن یامین از راحیل بودند. راحیل هنگام زادن بن یامین از دنیا برفت.

<sup>۱۹</sup> یکی از بزرگترین عرفا و از زنان زاهده و عالمه تاریخ اسلام است از شاگردان حسن بصری بوده و هم عصر ابراهیم ادهم.

در کتاب مستطاب تذکره الاولیا جریان ولادت رابعه اینگونه آمده: "نقل است که آن شب که رابعه به زمین آمد در خانه پدرش هیچ نبود که پدرش سخت مقل حال بود و یک قطوه روغن نداشت که نافض چرب کرد؛ و چرا غنی نبود، ورگوئی نبود که دور پیجید، و او را سه دختر بود. رابعه چهارم ایشان آمد. رابعه از آن گفتندش. پس عیالش آوار داد؛ به فلان همسایه شو، قطوه ای روغن خواه تا چراغ درگیرم. و او عهد داشت که هرگز از هیچ مخلوق هیچ خواهد. برون آمد و دست به در همسایه بازخاد و باز آمد و گفت: در باز نمی‌کند.

آن سپویشیده بسی بگریست. مرد در آن اندو سر به زانو نخاد، بخواب شد. پیغمبر را علیه السلام به خواب دید. گفت: غمگین مباش که این دختر که به زمین آمد سیده است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهد بود.

پس فرمود: فردا به بر عیسی زادان شو - امیر بصره - بر کاغذی نویس که بدان نشان که هر شب بر من صدبار صلووات فرسنی و شب آدینه چهار صد بار صلووات فرسنی، این شب آدینه که گذشت مرا فراموش کردی. کفارت آن را چهار صد دینار حلال بدین مرد ده.

پدر رابعه چون بیدار شد گریان شد. برخاست و آن خط بتوشت و به دست حاجی به امیر فرستاد. امیر که آن خط بدلید گفت: دو هزار دینار به درویشان دهید شکرانه آن را که مهتر را علیه السلام ازما یاد آمد و چهار صد دینار بدان شیخ دهید و بگویید می‌خواهم که در بر من آنی تا تو بینم. اما روا غنی دارم که چون توکسی پیش من آید.

من آمی و ریش در آستانت گام. اما خدای برتو که هر حاجت که بود عرضه داری" نیز در تذکره الاولیاء جریان ملاقات رابعه و ابراهیم ادهم بدینگونه نقل شده که: "ابراهیم ادهم رضی الله عنہ چهار ده سال تمام سلوک کرد تا به کعبه شد. از آنکه در هر مصلا جایی دو رکعت می‌گزارد تا آخر بدانجا رسید، خانه نادید. گفت: آما! چه حادثه است، مگر چشم مرا خلی رسانیده است؟

هاتفی آواز داد: چشم تو را هیچ خلل نیست، اما کعبه به استقبال ضعیفه ای شده است که روی بدینجا دارد. ابراهیم را غیرت بشورید. گفت: آیا این کیست؟

بدوید. رابعه را دید که می‌آمد و کعبه با جای خویش شد. چون ابراهیم آن بدلید گفت: ای رابعه! این چه شور و کار و بار است که در جهان افکنده ای؟

گفت: شور من در جهان نیفگنده ام. تو شور در جهان افکنده ای که چهار ده سال درنگ کرده ای تا به خانه رسیده ای.

گفت: آری! چهارده سال در غاز بادیه قطع کرده ام.

گفت: تو در نمار قطع کرده ای و من در نیاز.

نقل است یکی از اهل دنیا رابعه را گفت اگر حاجتی داری بفرما تا روا کنم فرمود من شرم دارم از خالق دنیا دنیا خواهم شرم ندارم از چون خویشتن خواهم؟

نقل است که وقتی رابعه را بر خانه حسن گذرافتاد، حسن سر به دریچه برون کرده بود و می‌گریست. آب چشم حسن بر جامه رابعه برچکید پنداشت که بازان است چون معلوم او شد که آب چشم حسن بور حالی روی به سوی حسن کرد و گفت: ای استاد! این گریستن از رعنات نفس است. آب چشم خویش نگه دار تا در اندرون تو دریایی شود. چنانکه در آن دریا دل را بجوبی بازنشایی الا عنده ملک مقدتر.

حسن را این سخن سخت آمد اما تن نزد تا یک روز که به رابعه رسید سجاده بر آب افگند و گفت ای رابعه! بیا تا اینجا دو رکعت نماز کنیم.

رابعه گفت: ای حسن! تو خود را در بازار دنیا آخرتیان را عرضه بدار. چنان باید که اینه جنس تو از آن عاجز باشند.

پس رابعه سجاده در هوا انداخت و بر آنجا پرید و گفت: ای حسن! بدانجا آی تا مردمان ما را نبینند. حسن را آن مقام نبود هیچ نگفت. رابعه خواست که تا دل او بدست آورد گفت: ای حسن! آنچه تو کردی جمله ماهیان بکنند و آنچه من کردم مگسی بکنند. باید که از این دوحالت به کار مشغول شد.

بعد از مرگ اورا به خواب دیدند. گفتند: حال گوی تا از منکر و نکر چون رستی؟

گفت: آن جوانمردان در آمدند، گفتند که من ریک؟

گفتم: باز گردید و خدایرا گویید که با چندین هزار هزار خلق پیرزنی ضعیفه را فراموش نکردی؟ من که در همه جهان تو را دارم، هرگزت فراموش نکنم. تا کسی را فرستی که خدای تو کیست؟

۲۰ بدین مضمون در کتاب تذکره الاولیاء در احوال جناب شیخ جنید بغدادی نیز آمده است: "نقلست که یکی پیش جنید شکایت کرد از گرسنگی و برهنگی جنید گفت: برو این باش که او گرسنگی و برهنگی بکس ندهد که تشنبیع زندو جهانرا پر از شکایت کند بصدقیان و دوستان خود دهد تو شکایت مکن"

۲۱ هم در منابع اسلامی و هم در منابع یهودی جملگی برادران یوسف عليه السلام از جمله پیامبران شمرده شده‌اند ولی در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل این آیه آمده که در زمانی که یوسف عليه السلام خواب خود را برای پدر تعريف کرد هنوز برادران به مقام پیامبری نرسیده بودند ولی یوسف عليه السلام از فرمایشات یعقوب عليه السلام دریافته بود که برادران بزودی به مقام پیامبری می‌رسند لذا یعقوب عليه السلام مؤکدانه از فرزند خواست مبادا خواب خود را برای برادران بازگو کند چرا که آنان گرچه هنوز پیامبر نبودند ولی همانند پیامبران از علم تعییر خواب برخوردار بودند و بخوبی می‌توانستند خواب برادر را تعییر کنند. از این روی یوسف عليه السلام با شگفتی از پدر پرسید مگر آیا پیامبران هم مکر می‌کنند یعقوب عليه السلام مکر برادران را به شیطان نسبت داد و فرمود گاهی شیطان در عمل پیامبران نصرف می‌کند چنانکه در فعل آدم عليه السلام نیز تصرف کرد

۲۲ قرآن کریم سوره اعراف آیه ۲۲: ... وَنَادَاهُمَا رَجُلٌ مِّمَّا أَنْهَكُمَا أَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقْلَلَ لَكُمَا إِنَّ الْمُشَيَّطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ترجمه: پروردگارشان آنها را نداشت که آیا شما را از این درخت باز نداشته بودم و شما را نگفته بودم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

۲۳ قران کریم سوره صفات آیه ۲۷... وَلَقَدْ نَادَاهَا نُوحٌ فَلَيَّنُمُ الْمُجِيْبُونَ  
ترجمه: پس نوح ما را نداشت کرد پس ما هر آینه بخوبین اجابت کشندگانیم

۲۴ سوره انبیاء آیه ۸۷: " وَذَا الْوَنِ إِذْ دَهَبَ مُعَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرُ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ "

ترجمه: و دالنوں آنگام که خشنناک رفت و گمان برد مارا بر او راهی نیست، پس در تاریکی ها آوا در داد: "نیست خدابی جز تو پاکی تو راست براستی که من از ستمکاران بودم".

۲۵ سوره انبیاء آیه ۸۳: " وَأَبْوَبَتِ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَئِي الصُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ "

ترجمه: و ابوب آن هنگام که پروردگار خود را نداشت که مرا سختی در برگرفته تو مهریان تین مهریانها هستی

۲۶ سوره مریم آیات ۲ و ۳: " ذَكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَاٰ ﴿٢﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نَدَاءَ حَقِيقِيَاً ﴿٣﴾

ترجمه: یادی از لطف پروردگارت بر بنده امش زکریا آنگام که پروردگار خود را به خان می خواند

۲۷ سوره مریم آیه ۲۴: " فَنَادَاهَا مِنْ خَتِّهَا أَلَا تَخْرُقِيْ فَلَذْ جَعْلَ رَبُّكَ حَتَّنَكَ سَوِيَاً"

ترجمه: پس از زیر پایش او را خواند که غمین مباش بدرستی که پروردگارت در زیر پایت چشممه ای پدید آورده است.

۲۸ قران کریم سوره قصص آیه ۴۸: " وَمَا كُنْتَ بِجِنَابِ الْمُلُوْرِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لَشَدَرَ قَوْمًا مَا أَنَّا مِنْ نَلِبِّيْرِ قَنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ "

ترجمه: و نبودی در نزدیک طور آنگام که خواندیم ولی رحمتی از پروردگارت بود برای بیم دادن گروهی که بیم دهنده ای از پیش بر ایشان نیامده بود باشد که یاد دارند.

۲۹ قران کریم سوره اعراف آیه ۴۴: " وَنَادَى أَصْحَابُ الْجِنَّةَ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قُلْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رُبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْنَمْ مَا وَعَدْ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَنَ مُؤْذِنَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ "

ترجمه: و بمحشیان دوزخیان را آوا دهنده که براستی ما و عده پروردگار خود را راست یافتم پس آیا شما و عده پروردگار خود را به حق دریافتید گویند آری پس فریاد زننده ای بین آنان فریاد زند لعنت خدا برستمکاران باد.

۳۰ قران کریم سوره یوسف آیه ۴ ترجمه: و یاد کن آن هنگام را که یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر من بازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که بر من سجده می کردند

۳۱ قرآن کریم سوره طه آیه ۱۲۲: "لَمْ اجْتَنَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ".

ترجمه: سپس پروردگارش او را برگزید و هدایتش کرد

۳۲ قرآن کریم سوره صفات آیات ۷۵ و ۷۶: "وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَيْلَمُ الْمُجِيئُونَ وَجَنِينَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ".

"

ترجمه: پس هر آینه ما بخترین اجابت کنندگانیم و او و اهل او را از بلای سخت رهانیدم.

۳۳ قرآن کریم سوره صفات آیه ۱۰۷ "وَفَدَيْنَاهُ بِذِيْحٍ عَظِيمٍ".

ترجمه: او را با قربانی بزرگی رهانیدم

۳۴ قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۸۸: "فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَنِينَاهُ مِنَ الْعَمَّ وَكَلَّلَكَ نُوحِي الْمُؤْمِنِينَ".

ترجمه: پس او را اجابت کرده و از غم رهانیدم و اینگونه ما مومنان را می‌رهانیم

۳۵ قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۸۴: "فَسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَاتَّبَعْنَا أَهْلَهُ وَمَثَلُّهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا وَذُكْرُنَا لِلْعَابِدِينَ".

ترجمه: پس او را اجابت کردیم و او را از سختی رهانیدم و اهله را و مانند اهله را به او بازگرداندیم تا پادی برای پرستندگان باشد

۳۶ قرآن کریم سوره آل عمران آیه ۳۹: "فَنَادَاهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُشَرِّكُ بِيَحْيَى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةِ مَنِ اللَّهُ وَسِيَّدُهُ وَحَصُورًا وَبَيْنًا مِنَ الصَّالِحِينَ".

ترجمه: پس فرشگان او را ندا کردن در حالی که در محراب ایستاده به نماز بود که خدای تعالی تو را به بخشی بشارت می دهد که گواهی دهنده به کلمه ای از خدای تعالی (عیسی مسیح) و بزرگمنش و خویشندار و پیامبری از نیکان خواهد بود

۳۷ قرآن کریم سوره مومون آیه ۵۰: "وَجَعَلْنَا أَبْنَ مُرْمِمَ وَأَمْمَهُ آيَهُ وَآوْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةِ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ".

ترجمه: و گردانیدم پسر میرم و مادرش را نشانه و آوریدم آها را به جایگاهی بلند و استوار و سیواب کنده

۳۸ قرآن کریم سوره قصص آیه ۴۶: "وَمَا كُنَّتْ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لَشَدَرَ قَوْمًا مَا أَنَّا هُمْ مِنْ نَّلَدِيْرِ قَنْ قَبِيلَكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ".

ترجمه: و تو نبودی در جانب طور ولی این رحمتی از سوی پروردگارت برای قومی است که پیش از تو ایشان را بیم دهنده ای نبوده است باشد پند گیرند

<sup>۲۹</sup> قران کریم سوره یوسف عليه السلام آیه ۲۱ : " وَقَالَ الَّذِي أَشْرَأَهُ مِنْ مَصْرٍ لِإِمْرَأَهُ أَكْرِمِي مَقْوَاهُ عَسَى أَنْ يَعْقُلَنَا أَوْ نَتَحَدَّهُ وَلَمَّا وَكَذَلَكَ مَكَّنَاهُ لِيُوْسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلَعْلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَخَادِيثِ وَاللَّهُ خَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: و آنکه در مصر او را خرید همسر خود را گفت که جایگاه او را گرامی دار باشد که ما را بجهه ای رسد يا او را بفرزندی گیريم و بدینگونه یوسف را در زمین توانابي داديم هر آينه او را از خوبگزاری آموختيم و خدای تعالی بر کار خود تواناست ولی بيسپر مردمان اين ندانند.

<sup>۳۰</sup> مطابق روایت کتاب مقدس شعون فرزند سوم یعقوب عليه السلام و لیه بود لذا ام شعون همان لیه همسر اول یعقوب عليه السلام و نیز خواهر بزرگتر راحیل (مادر یوسف عليه السلام) پشمار می‌رود که بعد از مرگ راحیل هم خاله و هم نامادری یوسف عليه السلام پشمار می‌آمد

<sup>۳۱</sup> جناب شیخ حسن بصری که در بعضی از متون با لقب امام از او یاد شده از بزرگان و پیشکسوتان اهل تصوف در اسلام است و نخستین کسی است که تعالیم تصوف را در اسلام تئوریزه کرد . ولادتش در سال ۲۱ در خانه ام سلمه همسر پیامبر بوده از این رو در مکتب نبوت و پیامبری رشد کرده است از ارادتمندان علی بن ابیطالب عليه السلام بوده و نام حسن توسط ایشان بر وی نگاهه شد در تذکره الاولیاء مذکور است که : " مادر او از موالی ام سلمه بود . چون مادرش به کاری مشغول شدی حسن در گریه آمدی . ام سلمه رضی الله عنها پستان در دهانش تخدادی تا او یکیدی . قطه ای چند شیر پدید آمدی . چندان هزار برکات که حق ازو پدید آورد ، همه از اثر شیر ام سلمه بود "

ونیز همان کتاب آمده : " ام سلمه رضی الله عنها بپوشش و تهدی او قبول کرد ، به حکم شفقتی که بر وی برد شیرش پدید آمد تا پیوسته می گفتی : اللهم اجعله اماماً يقتدى به . خداوند! او را مقتدای خلق گردان . تا چنان شد که صد و سی تن را از صحابه دریافتنه بود و هفتاد بدری را یافته، و ارادات او به علی بوده است رضی الله عنهمها ، و در علوم رجوع به او کرده است و طریقت ازو گرفت "

همانگونه که اشاره رفت جناب شیخ حسن بصری نخستین کسی در اسلام بود که اصول طریقت را بشکل منظم بیان کرد و شاگردان بسیاری نیز تربیت کرد تعالیم او مبنای آموشهای تئوریک عرفانی در علوم اسلامی است جناب علی بن عثمان هجویری رحمة الله عليه در کشف المحجوب از وی روایت کند که گفت : «إِنَّ صَحْبَةَ الْاَشْرَارِ تُؤْرِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْاخْيَارِ». هرکه با طایفه بدان صحبت کند به نیکان آن طایفه بدگمان شود . و این قولی سخت متفق است و اندر خور مر اهل این زمانه را که جمله منکرانند مر عزیزان حضرت حق جل جلاله را ، و آن از آن افتاده است که با این مستتصوّفان و اهل رسم صحبت کنند و فعلشان بر خیانت بینند و زیانشان بر دروغ و غیبت و گوششان بر استماع دو بیتی و بطالت و چشمشان بر هو و شهوت و همتشان جمله جمع کردن حرام و شبهت . پندارند که متصوّفه را معاملت همین است و یا صوفیان را مذهب چنین . لا ، بل که فعلشان همه طاعت است و زیانشان ذاکر حق و حقيقة و گوششان محل استماع شیعت و چشمشان موضع جمال مشاهدت و همتشان جوامع اسرار رویت . اگر قومی پدیدار آمدند که اندر زمرة ایشان خیانت بر دست گرفهاند خیانت خایبان بدبیشان باز گردد نه بدان احرار جهان و سادات زمان .

پس کسی که با اشاره صحبت کند آن از شر وی باشد؛ که اگر اندر وی خیری بودی با اختیار صحبت کردی. «الجنسُ معَ الجنسِ» اثر است. پس هر کسی ملامت خود را باید کرد که صحبت با سزا و کفuo خود کند. منکران ایشان اشر و ارزل خلق خدایاند جل جلاله که صحبت ایشان با اشر و ارزل ایشان بوده است تا هوایی و مرادی نیافرنهاند، بر ایشان منکر شدهاند؛ و یا اقتدا بدیشان کردهاند، چون ایشان مهلهک شدهاند؛ سوی آن اختیار و عزیزان خداوند تعالیٰ نیامدهاند که به چشم رضا اثار ایشان نگریستندی، و مر صحبت ایشان را به جان و دل بخیریدندی و از عالم طرق ایشان بخیریدندی و به بركات ایشان به مقصود دو جهان برسیدندی و از کل ببریدندی" و نبیز در تذکره الاولیاء در حوال او بیان شده: "نقل است که مرتضی رضی الله عنه به بصره درآمد - مهار اشترا بر میان بسته - و سه روز بیش درنگ نکرد. جمله منبرها بفرمود تا بشکستند و مذکرا را منع کردند. به مجلس حسن درآمد. حسن مجلس می گفت. پرسید: تو علمی یا متعلم . گفت: هیچ کدام. سخنی از پیغامبر به من رسیده است. باز می گویم. مرتضی رضوان الله عليه او را منع نکرد و گفت: این جوان شایسته سخن است .

پس برفت. حسن به فراست بدانست که او کیست. از منبر فرود آمد. از پی او دوان شد تا در او رسید. دامنش بخیرفت. گفت: ا زهر الله وضو ساختن در من آموز . جایی است که آن را باب الطشت گویند. طشت آوردندا وضو در حسن آموخت و برفت".

<sup>۴</sup> مطابق تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیات نخستین سوره تحريم منظور حدیث خلافت ای بکر و عمر و یا حدیث تحريم ماریه و امر رسول خدا (ص) به پنهان نگاه داشتن آن است

<sup>۵</sup> قرآن کریم سوره تحريم آیه ۱۰: " حَرَبَ اللَّهُ مَلَأَ الْمِرْأَةَ لُوطَ كَانَتْ لَهُتَ عَيْدَيْنِ مِنْ عِنَادِنَا صَاحِبِنَ فَخَاتَاهُمَا فَأَلْمَ يُغْبِيَ عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ اذْخَالُ النَّارِ مَعَ الْمُخْلِّينَ "

ترجمه و خدای تعالیٰ برای آنان که کافر شدند زنان نوح و لوط را مثال زد که در سیریستی دو نفراز بندگان درستکار ما بودند پس به آنان خیانت کردند پس هیچ چیز خدای تعالیٰ را از آن بازنشاشت و فرمود با بفیه داخل آتش شوید

<sup>۶</sup> قرآن کریم سوره تحريم آیه ۳: "وَإِذْ أَسْرَ الرَّبِيعَ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيبًا فَلَمَّا نَيَّأْتُ بِهِ وَأَطْهِرْهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَغْرَضَ عَنْ بَعْضِ قَلْمَأَنَّاهَا يَهْ قَالَتْ مِنْ أَنْيَأَكَ هَذَا قَالَ نَيَّأَنَّ الْعَلِيمُ الْحَمِيرُ "

ترجمه: و چون پیامبر را زی را با یکی همسران خود در میان گذارد و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود پس چون [مطلوب] را به آن [زن] خیر داد وی گفت چه کسی این را به تو خیر داده گفت مرا آن دانای آگاه خیر داده است.

<sup>۷</sup> داروئیل یا بیت نیل به معنی سرای خدا نام کوهی بود در سرزمین کنعان که ابراهیم علیه السلام پس از ترک بن النہرین و مهاجرت به سرزمین کنعان به فرمان خدای تعالیٰ در آنجا قربانگاه و عبادتگاهی بناء کرد که بعد هانیز در زمان اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام مورد استفاده قرار می گرفت.

<sup>۴۶</sup> این عبارت که خطاب مستقیم خداوندی به ابلیس می‌باشد در دو آیه از آیات قرآن مبید ذکر شده است  
اول سوره حجر آیه ۴۲ که می‌فرماید: "إِنَّ عَبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْفَاسِدِينَ"  
ترجمه: تو را هر گز بر بندگان من راهی نیست مگر آنانی از گمراهان که خود پیروی کنند تو را  
و دوم در سوره بنی اسرائیل آیه ۶۵: "إِنَّ عَبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا"  
ترجمه: براستی که تو را بر بندگان من راهی نیست و تو را (خطاب به پیامبر) پشتیبانی پروردگارت کافی است

#### <sup>۴۷</sup> نجح الفصاحة حدیث شماره ۶۱۶

<sup>۴۸</sup> حضرت مولانا در مثنوی معنوی دفتر اول حسد و چاره آن را چنین بیان می‌فرماید:  
در حسد ابلیس را باشد غلو  
ور حسد گیرد ترا در ره گلو  
کاو ز آدم ننگ دارد از حسد  
با سعادت جنگ دارد از حسد  
عقبه ای زین صعبتر در راه نیست  
ای خنک آنکش، حسد همراه نیست  
از حسد آلوهه گردد خاندان  
این حسد خانه ای حسد آمد بدان  
خان و مانها از حسد گردد خراب  
باز شاهی از حسد گردد غراب  
گر جسد خانه ای حسد باشد، ولیک  
پافت پاکی جسم پُر از جناب کبریا  
آن حسد را پاک کرد الله، نیک  
از کبر و پُر حقد و ریا  
گنج نور است، ار طلسمش خاکی است  
چون کنی بر بی حسد مکر و حسد  
خاک شو مردان حق را زیر پا

<sup>۴۹</sup> قران کریم سوره یوسف علیه السلام آیه ۵: "إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنْسَانِ عَذُّلٌ مُّبِينٌ"

ترجمه: براستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است

<sup>۵۰</sup> احتملاً منظور انس بن مالک انصاری متولد ۱۰ پیش از هجرت در بیرون و متوفی بسال ۹۳ در بصره از اصحاب رسول خدا (ص) می‌باشد که در حدود ۲۲۸۶ حدیث از وی روایت شده است.

#### <sup>۵۱</sup> حدیث نبوی

<sup>۵۲</sup> قران کریم سوره مجادله آیه ۱۱: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسُحُوا يَقْسِنَ اللَّهُ لَكُمْ  
وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دُرْجَاتٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ حَسِيرٌ"  
ترجمه: ای گروهی که ایمان آورده اید اگر شما را رگفته شود که در مجلسهای خود اندکی جای باز کنید پس جای باز  
کنید تا خدای تعالی نیز برای شما جای باز کند و اگر شما را رگفته شود برخیزید پس برخیزید خدای تعالی بالا می‌برد

آناتی را از شما که ایمان آورده‌اند و مرکسانی را که دانش داده شده‌اند درجاتی است و خدای تعالی به آنچه که می‌کنید آگاه است.

<sup>۳</sup> سوره بقره آیه ۳۱: "وَعَلِمَ آدَمُ الْأَمْمَاءِ كُلُّهَا لَمْ يَرَضُهُمْ عَلَى الْمُلَائِكَةِ فَقَالَ أَنِيُّونِي بِاسْمِهِ هُؤُلَاءِ إِنِّي شَرِيكٌ  
صادقٌ"

ترجمه: و آدم را تمامی نامها را آموخت و سپس آن را بر فرشتگان عرضه کرده فرمود مرا آگاه کنید به این نامها اگر راستگوگریاند.

<sup>۴</sup> سوره علق آیه ۴: "إِنَّ اللَّهَيْ عَلَمَ بِالْقُلُمِ"

ترجمه: آنکه با قلم آموخت

<sup>۵</sup> سوره شوری آیه ۱۳: "ثَرَعَ لَكُمْ جِنَّةُ الدَّيْنِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْخَيْنَا إِلَيْكُمْ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِنْرَاهِيمَ وَمُوسَى  
وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدَّيْنَ وَلَا تَنْقِرُوهُ فِيهِ كُبُرٌ عَلَى الْمُسْتَكِينِ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَهُ اللَّهِ يَعْلَمُ إِلَيْهِ مِنْ يَسَّاءٍ وَنَهْدِي إِلَيْهِ مِنْ  
بَيْنِ

ترجمه: از دین آنچه را که به نوح سفارش کرده بودم و بر تو وحی کردم و نیز به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردم برای شما آیین ساختیم که دین را بر پای دارید و در آن پر اکنده نشود و که این بر ستمکاران گران است وایشان را بر آن خوان خدایعالی هر که را بخواهد بر می‌گیرند و آنکه به او زاری نماید را به راه می‌آورد

<sup>۶</sup> سوره بقره آیه ۲۵۸: "أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِي حَاجَ إِنْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِنْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحِبُّ  
وَرَبِّيُّ قَالَ أَنَا أُحِبُّكَ وَأُمِّيَّتَ قَالَ إِنْرَاهِيمَ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَسْرِقِ فَأَتِ هَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبِئْتَ الَّذِي كَفَرَ  
وَاللَّهُ لَا يَبْهِدِ الْقَوْمَ الطَّالِبِينَ"

ترجمه: آیا غمی نگری بر کسی که با ابراهیم جدال کرد در پروردگارش که او را پاپاشاهی داده بود چون ابراهیم او را گفت پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند گفت من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم ابراهیم گفت خدای تعالی خوشید را از خاوران برون آورد پس تو آن را از باختنان برون آر پس مات مانند آنکه کفر ورزیده بود و خدای تعالی گروه ستمکاران را برای خواهد آورد.

<sup>۷</sup> سوره سبا آیه ۱۰: "وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَ فَضْلِنَا جِبَلًا أَوْيَ مَعَهُ وَالظَّيْرُ وَاللَّأَهُ الْحَوْيدَ"  
ترجمه: و بر استیکه داود را ارزند خود فضلى عطا کردم ای کوهها بخوانید با او نیز شما ای پرندگان و آهن را براو نرم کردم

<sup>۸</sup> سوره نمل آیه ۱۶: "وَوَرَتْ سَلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْطَقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا  
هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ"

ترجمه: و سلیمان ازدواود میراث یافت و گفت ای مردمان مارا زیان مرغان آموخته‌اند و از هرجیزی ما داده‌اند و این است فضل آشکار

۵۹ سوره اعراف آیه ۱۴۳: "وَلَمَّا جاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَمَة رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ فَإِنِّي أَسْتَقْرُ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَاهِ فَلَمَّا تَجَلَّ رَبُّهُ لِلْجَلْبِ جَعَلَهُ دُكَّاً وَخَرَ مُوسَى قَسْعَتْ قَلْمَانَهُ أَفَاقَ قَالَ شَبَّانَهُ ثُبَّتْ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ"

ترجمه: و چون موسی به میقات ما آمد و پروردگارش او را سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای گفت مرا نبینی ولی بنگر به کوه که اگر تاب آورد پس بزودی مرا خواهی دید پس چون آنجه تخلی کرد بیکوه و آن را پاره پاره گردانید موسی بیهوش گردید پس چون بحوش آمد گفت پاکی توراست به تو بازگشتم و من نخستین گروندگان هستم.

۶۰ سوره کهف آیه ۶۵: "فَوْجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا"

ترجمه: پس بنده ای از بندگان مارا یافتند که او را از نزد خود رحمت عطا کرده بودم و او را از نزد خود دانشی داده بودم

۶۱ سوره یوسف آیه ۲۱: "وَقَالَ اللَّهُ أَشْرَأَهُ مِنْ قَصْرٍ لِأَنْوَاهِ أَكْرَمِي مَئْوَاهِ عَسْتِي أَنْ يَقْعُدَنَا أَوْ تَنْجُذَهُ لَدُنَّا وَكَلِيلَكَ مَكْنَى لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِغَلَمَةٍ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَخَادِيدِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: و گفت آنکس از مصر که او را خریده بود به مسیرش که جایگاه او را گرامی دار شاید که ما را از او سودی رسد و با او را به فرزندی برگیریم و بدینگونه ما یوسف را در زمین برتری دادم و برای اینکه او را دانش خوابگزاری بیاموزم و خدای تعالی بر کار خود توانست ولی بیشتر مردم نمی دانند.

۶۲ این حدیث توسط ابو سعید خدری از حضرت پیامبر (ص) نقل شده است (رساله قشیریه ص ۱۵۲؛ ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری)

۶۳ حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیه ۳۵ سوره زمر:

"لِيَكْفِرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأُ الَّذِي عَمِلُوا وَمَنْ يَعْلَمُهُمْ أَجْرُهُمْ بِالْأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: تا خدای تعالی بدبیای ایشان را بپوشاند و آنان را به بختیمن کرده شان پاداش دهد.

می فرمایند:

"از هر عملی خوب باشد یا بد فعلیتی برای نفس ظاهر می شود پس اگر کارها خوب و حسنی باشد فعلیت در جهت عقلانی برای نفس ظاهر می شود و اگر کارها زشت و گناه باشند فعلیت‌ها در جهت شیطانی نفس حاصل می شود و هر فعلیتی که در جهت شیطانی نفس باشد در صورتی که عقل تسلط پیدا کند و مالکیت را از شیطان بگیرد از سخن خوبی‌ها و حسنات می گردد چه در این هنگام همه فعلیت‌ها اعم از خوب و بد از لشکریان عقل می شود در نتیجه بدبیا و رشتهای حسنی و خوب می گردد"

(تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ترجمه فارسی ذیل آیه ۳۵ سوره زمر) لذلک غلیطی که در برادران در اثر کرده‌ی ایشان با یوسف علیه السلام حاصل شده پس از پیشمانی ایشان به اسارت عقل درآمده موجب بروز خیر و برکت برای یوسف علیه السلام در آخر کار شده و به پادشاهی او انجامید.

۶۴ نباید از نظر دور داشت که انگیزه برادران از مکر، تنها محبت بود چرا که آنان محبت پدر را تنها برای خود می‌خواستند چنان‌که قرآن می‌فرماید:

"اُذْ قَالُوا لَيْسُوْفُ وَأَخْوَهُ أَخْبُرُ إِلَى أَبِيهَا هَنَّا وَكُنْ عَصْبَةٌ إِنَّ أَيَّاً نَّفِيْ ضَلَالٍ مُّبِينٍ"

ترجمه: آن‌گام که گفتند هر آینه یوسف و برادرش را پدرمان از ما بیشتر دوست می‌دارد در حالی که ما قوی تر هستیم براستی که پدر ما در گمراهی آشکاری است.

۶۵ احتملاً عبدالله بن سلمه همدانی مرادی از روایان حدیث در قرن اول هجری.

در بعضی از کتب تراجم (مستدرک ابوعبدالله حاکم) در زمرة ارادتمندان علی علیه السلام بشمار آمده است

۶۶ حسین بن علی بن محمد بن اسحق نیشابوری معروف ابوعلی دقاق متوفی بسال ۴۶۰ ه.ق از عرفاء بزرگ و از معاصران شیخ ابوسعید ابوالخیر.

در کتاب مستطاب کشف المحتجوب در مورد او چنین آمده: "امام فن خود و اندر زمانه بی نظر، بیانی صریح و زبانی فصیح داشت اندر کشف راه خداوند، تعالی. و مشایخ بسیار را دیده بود و با ایشان صحبت داشته. مرید نصر آبادی بود. تذکیر گفته.

از وی می‌آید که گفت: «مَنْ أَنْسَ بِعْرَهٖ ضَعْنَفُ فِي حَالِهِ، وَ مَنْ نَطَقَ مِنْ عَيْنَهُ كَذَبَ فِي مَقَالَهُ». هر که را بیوں حق انس بود اندر حال خود ضعیف باشد و آن که جز از وی گوید اندر مقالات خود کاذب باشد؛ از آنچه انس با غیر از غایت، قلت معرفت باشد و انس با وی از غیر، وحشت بود و مستوحش از غیر، ناطق نبود از غیر.

و از پیری شنیدم که: روزی به مجلس وی اندر آمدم به نیت آن که پرسیم از حال متوكلان. وی دستاری نیکوی طبری در سر داشت. دلم بدان میل کرد. گفتم: «ایها الشیخ، توکل چه باشد؟» گفت: «آن که طمع از دستار مردمان کوتاه کنی». این بگفت و دستار در من انداخت. رضی الله عنه. (کشف محجوب ص ۱۰۲)

همچین جناب ابوالقاسم عبدالکریم هوانز قشیری در رساله خود استنادات فراوانی بدو کرده و همه جا از او بعنوان استاد ابوعلی دقاق نام برده بویژه در بیان احوال عرفاء متقدم به گزارشات ابوعلی دقاق استناد کرده است.

نیز در تذکره الاولیاء در باب احوال نکاتی چند بیان شده منجمله از او نقل شده که گفت: "وقتی بیمار بودم مرا آرزوی نیشابور بگرفت بخواب دیدم که قایلی گفت: که تو ازین شهر نتوانی رفت که جماعتی از پریان را سخن توخوش آمده است و مجلس تو هر روز حاضر باشند تو از هر ایشان باز داشته شده ای درین شهر". و نیز در باب احوال او گوید: "نقلسی که درویشی در مجلس او برخاست و گفت: درویشم و سه روز است تا چیزی نخوردام و جماعتی از مشایخ حاضر بودند او با نگ بروزد که دروغ می‌گوئی که فقر سر پادشاهی و پادشاه سرخویش بجائی ننهد که او با کسی گوید و عرضه کند بعمرو و بزید. و نیز نقلسی که روزی یکی درآمد که از جای دور آمدام نزدیک توای

استاد گفت: این حدیث بقطع مسافت نیست از نفس خویش گامی فراتر نه که همه مقصودها نقلست که یکی درآمد و شکایت کرد از دست شیطان استاد گفت: درخت از میان پرکن تا گنجشک بران نشید که تا آشیان دیو درو بود مرغان شیطان برو می نشینند. نقلست که بازگانی بود خشگو نام مگر رنجور شد شیخ به عیادت او آمد گفت: ای فلان چه افتاده است گفت: نیم شبی برخاستم تا وضو سازم و نماز شب کنم تابی در پشم افتاد و دردی سخت پدید آمد و تب در پیوست استاد گفت: ترا با فضول چه کار تا نماز شب کنم تا لاجرم بدرد پشت مبتلا گردی ترا مُدار دنیا از خود دور باید کرد کسی که سرش درد کند، او را طلایی بر پای خند هرگز به نشود و چون دست نجس بود او آستین شوید هرگز پاک نگردد.

۶۷ نکته: در تمامی فرهنگهای بشری خورشید و ماه ستارگان نشانه و نماد نیروهای فوق اراده بشری هستند و حتی در بسیاری از فرهنگها منشاء سرزنش و یا حادائق تاثیر گذار یا تعیین کننده سرزنش تمامی انسانها تلقی می گردند لذا سجده بازده ستاره و ماه و خورشید به یوسف عليه السلام می تواند کنایه ای روشن از فرمانبرداری تمامی کابینات و حتی قضاوه و قدر از بزرگ زمان باشد.  
چنانکه مولانا می فرمایند:

بعد از این باشد امیر اختر او  
پس تو شک داری در انشق القمر  
تا کون اختر اثر کردی در او  
گر تو را اشکال آید در نظر  
مثنوی معنوی دفتر اول

۶۸ یعقوب عليه السلام را دوازده پسر و یک دختر به نام دینه بود دینه فرزند دهم یعقوب عليه السلام و فرزند هفتم لیه همسر اولش (و البتہ آخرین فرزند لیه) و بلا فاصله پیش از یوسف عليه السلام بود. لذا رابطه عاطفی بین آن دو قابل درک است

۶۹ سوره همزه آیات ۶ و ۷

- ۷- این است نام فرزندان یعقوب عليه السلام:  
۱- روین فرزند لیه همسر اول (در منابع اسلامی عموماً روئیل نام بردۀ شده)  
۲- شعون به معنی خداوند دعای مرا شنید فرزند لیه همسر اول احتمالاً در زبان عربی معادل سعون  
۳- لاوی به معنی خداوند به من پیوست فرزند لیه همسر اول  
۴- یهودا به معنی خدا را ستایش می کنم فرزند لیه همسر اول  
۵- دان به معنی خداوند مرا داوری کرده است فرزند بلله کنیز راحیل  
۶- نفتالی به معنی کشتی گرفتم فرزند بلله کنیز راحیل  
۷- جاد به معنی نیکیخت فرزند زلفه کنیز لیه در عربی معادل یکی از معانی مشتقات مصدر "جید"

- ۸ اشیر معنی من خوشحالم فرزند زلفه کنیز لیه با توجه به قلب رایج سین به شین در زبان عربی می‌تواند معادل "اسر" در زبان عربی باشد
- ۹ پس‌اکار به معنی خدا مرا پاداش داده است فرزند لیه
- ۱۰ زبولون به معنی خدا به من نیکی کرده است فرزند لیه همسر اول
- ۱۱ دینه دختر و فرزند آخر لیه به معنی آزاد
- ۱۲ یوسف به معنی خداوند بیفرازید فرزند اول راحیل احتمالاً در زبان عربی معادل یضافت
- ۱۳ بن یامین به معنی پسر دست راست نام او را مادرش راحیل نخست بن اونی به معنی پسر غمه‌ای من خاد چرا که یعنیگم زادن او بسیار درد کشید و سرخاجم نیز جان بداد پس از مرگ راحیل بعقوب عليه السلام نام آخرین فرزند را از بن اونی به بن یامین بع معنی فرزند دست راست تغییر داد

<sup>۷۱</sup> یهوداگرچه برادر چهارم بود ولی از بقیه برادران قوی تر بود.

<sup>۷۲</sup> ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد بن ولید سردار معروف عرب و عمومی ابوجهل. وی دارایی زیادی داشت و دارای ده فرزند بود ولی فرزندان را از اسلام منع می‌کرد و به آنها و بستگانش می‌گفت هر یک از شما که به اسلام بپارود بخشش و باری خود را از او منع می‌کنم. وی سه ماه پس از هجرت به من ۹۵ سالگی در مکه فوت کرد و در قبرستان جحون مدفون شد.

<sup>۷۳</sup> سوره قلم آیه ۱۱

<sup>۷۴</sup> سوره طه آیه ۱۲۴: "وَمَنْ أَغْرِضَ عَنِ الْذِكْرِ فَإِنَّ لَهُ مُعِيشَةً ضَنْكًا وَخُشْرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَغْمَى" ترجمه: و آنکه از یاد من روی گرداند پس برای اوست زندگانی تنگ و او را در روز جزا نایبنا برمی انگیزانیم

<sup>۷۵</sup> سوره واقعه آیه ۸۹

<sup>۷۶</sup> معین الدین فراهی هروی معروف به ملا مسکین در کتاب تفسیر حدائق الحقائق خود آورده که مالک بن زعر مسلمان و از مدینه عازم مصر بوده است که به یوسف عليه السلام بربورد می‌کند "تفسیر حدائق الحقائق تالیف معین الدین فراهی هروی بکوشش دکتر سید جعفر سجادی انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۴ صفحه ۳۱۰" نیز مطابق روایت تورات کنعان و فلسطین موطن فرزندان اسحق و سرزمین‌های شرق مصر تا آشور(شبیه جزیره عربستان) موطن فرزندان اسماعیل بود و باز مطابق روایت تورات کاروانی که یوسف عليه السلام را در چاه یافت اسماعیلیانی بودندکه از سرزمینهای شرقی با مصر تجارت می‌کردند که البته این با قول ابونصر فراهی تطبیق می‌کند و قدر مسلم منظور از سرزمینهای شرقی شبیه جزیره عربستان می‌باشد نیز بنا به باور مولف تفسیر شریف کشف الاسرار و عده البار مالک بن زعر خدا پرست و از اهالی «مدین» ونه مدینه بوده است که نسبش با چهار پشت به ابراهیم خلیل عليه السلام می‌رسیده است ولی نه از طریق اسماعیل عليه السلام نیز در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح

مقامات العباده ذیل آیه ۲۱ تا ۲۱ سوره یوسف مالک بن زعر پشت چهارم حضرت ابراهیم علیه اسلام معزی شده ولی در خصوص موحد بودن او تصویری نیست.

<sup>۷۷</sup> سوره هود آیه ۷۱: "وَأَمْرَأَهُمْ قَاتِمَةٌ فَضَحِّكُتْ فَبَشَّرَتْهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ" ترجمه: و همسر او ایستاده بود پس خنده کرد پس او را به اسحق و از پشت اسحق به یعقوب به مزده دادم

<sup>۷۸</sup> سوره یونس آیه ۲: "أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنَّ أُوحِيَنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنَّ أَنْدِرَ النَّاسِ وَيَشِّرِ الدِّينَ آمِنًا أَنَّ هُنَّ قَدَّمَ صِدْقَ عِنْدَ رِئَمٍ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاجِرٌ مُّبِينٌ"

ترجمه: آیا برای مردم شنگفت آور است که بر مردی از میان خودشان وحی کردیم که مزده دهد کسانی را که ایمان آورند و برای آنان است قدم صدق نزد پورده‌گارشان و کافران گفتند که او آشکار جادوگر است.

<sup>۷۹</sup> سوره احقاف آیه ۱۳: "إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رُبُنَا اللَّهُمْ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرُونَ" ترجمه آنان که گفتند پورده‌گار ما الله است و سپس بر این پای فشندند پس آنان را باکی نست و هرگر غمگین غمی شوند.

و نیز سوره فصلت آیه ۳۰: "إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رُبُنَا اللَّهُمْ اسْتَقَامُوا تَسْتَرُّ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَخْزُنُوا وَأَئْبِرُوا بِالْمُتُّمَثِّةِ الَّتِي كُشِّمَتْ تُوعَدُونَ" ترجمه: آنان که گفتند پورده‌گار ما الله است و سپس براین پای فشندند فرشتگان بر آنها فرود آید که ترسید و غمگین نشوید و مزده بادشا را به یکشتنی که وعده داده شده اید.

<sup>۸۰</sup> همان

<sup>۸۱</sup> همان

<sup>۸۲</sup> همان

<sup>۸۳</sup> همان

<sup>۸۴</sup> سوره نساء آیه ۱۳۸

<sup>۸۵</sup> سوره توبه آیه ۳: "وَأَذَادَنَّ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحِجَّةِ أَنَّ اللَّهَ تَبِعِيهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فِي أَنْ يُبَيِّنُ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ وَإِنْ تَوَلَّنُمْ فَأَغْلَمُوهُ أَنَّكُمْ عَيْنُ مَغْجُرِي اللَّهِ وَيَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعِذَابِ أَلِيمٍ"

ترجمه: فرمانی است از خدا برای پیامبر و مؤمنان در روز برگزاری حج اکبر که خدای تعالی بیزار است از مشرکین و نیز پیامبر (از مشرکین بیزار است) پس اگر بازگشت کنید برای شما بخت است و اگر روی برگردانید بداید که شما غمی توانید خدای تعالی را ناتوان سازید پس آنانی را که کافر شدند به عذایی در دنک بشارت ده.

<sup>٨٦</sup> سوره الزمر آیات ۱۷ و ۱۸ " وَالَّذِينَ اخْتَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ كُلُّهُمُ الْمُشْرِكُ فَيُبَشِّرُ عِبَادَ اللَّهِينَ يَسْتَعْمِلُونَ الْقُولَ فَيَبْيَعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابَ "

ترجمه: وکسانی که از طاغوت دوری کردند که آن را نپرستند و بسوی خدا باز گشتند پس برای آنان مژده است پس مژده ده بندگان را آنانی که به سخن گوش فرا می دهند و سپس بختیش آن را بر می گزینند آنان کسانی هستند که پروردگارشان آنان را هدایت فرموده آنان صاحبان خردند.

<sup>٨٧</sup> سوره الملک آیه ۱۰ .

<sup>٨٨</sup> سوره حج آیات ۳۴ و ۳۵: " وَلَكُلُّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مِنْسَكًا لَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ كِبِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَأَنَّهُ أَسْلَمُوا وَبَشَّرَ الْمُخْبِيِّنَ، ۳۴ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجَلَّ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِيِّنَ عَلَىٰ مَا أَصَابُهُمْ وَالْمُقْبِيِّ الصَّلَاةَ وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ "

ترجمه: و برای هر مردمی مراضی قرار دادم تا خدای تعالی را یاد کنند بر آنجه که آنان را روزی کردیم از چهاریايان و حیوانات پس خدای شما خدای یگانه است پس بر او تسلیم باشید و مژده ده فروتنان را (۳۴) آنان را که چون یاد خدا شود دلایشان به لرزه افتاد و نیز شکیبايان برآنان پیش می آید و نیز اهل غزار و بخشیدگان از آنجه برآنان روزی کریم.

<sup>٨٩</sup> سوره انبیاء آیه ۲۶: " وَقَالُوا لِكُلِّ الْرِّجُلِنَ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ "

ترجمه و برای خدای مهریان فرزند گرفتند مبنیه است او بلکه آنان (فرشتگان) بندگانی بزرگوار هستند.

<sup>٩٠</sup> سوره ص آیه ۴۴: " وَخُذْ بِيَدِكَ ضَعِيْنَا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَخْتَثِ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَنْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ "

ترجمه و او (ابوب) را گفته که به یک دست دسته ای ترکه برگیر و بزن و سوگندت را مشکن؛ ما او را شکیبا و بنده ای خوب یافتهم براستی که او بسیار توبه کننده بود.

همچین در همان سوره آیه ۳۰ نیز این عبارت در مورد حضرت داود و حضرت سلیمان نیز بکار رفته است: "وَوَهِبْنَا لِدَاؤِدِ سَلِيمَانَ نَعْمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ" ترجمه: و به داود سلیمان را دادم که او بنده ای خوب و توبه کار بود

<sup>٩١</sup> سوره الزمر آیات ۱۷ و ۱۸ " وَالَّذِينَ اخْتَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ كُلُّهُمُ الْمُشْرِكُ فَيُبَشِّرُ عِبَادَ اللَّهِينَ يَسْتَعْمِلُونَ الْقُولَ فَيَبْيَعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابَ "

ترجمه: و کسانی که از پرستیدن طاغوت خودداری کردند و بسوی خدای بازگشتند، مر ایشان را مژده باشد؛ پس بندگانم را مژده ده کسانی که سخن را می شنوند پس بختیش را بی می گزند ایشان کسانی هستند که خدای بزرگ هدایتشان فرموده و ایشان همانا خردمندانند

۹۲ سوره زمر آیه ۵۳: " قُلْ يَا عِبَادِي الَّذِينَ أُسْرُفُوا عَلَىٰ نَفْسِهِمْ لَا تَعْنِطُوا مِن رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جِبِيلًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ "

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر راه نفس خود زیاده رفته اید از رحمت خدای تعالی نامید مباشید براستی که هر آینه خدای تعالی همه گناهان شما را یکجا می بخشنده او مهریان است.

۹۳ سوره سبا آیه ۹: " أَقْلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ تَنْسَأْ خَسِفُ هِيمَ الْأَرْضِ أَوْ تُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كَسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنْبِتِ "

ترجمه: آیا آنان به آنچه که از زمین و آسمان در پیش و پیشان است غمی نگرند که اگر بخواهیم زمین آنان را در خود فرو برد یا سنگهای از آسمان بر آنان بیارانیم براستی که در این نشانه ای است برای هر بنده توبه کننده ای.

۹۴ سوره الحجر آیه ۴۹: " تَبَّعَ عِبَادِي أَتَيْ أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ "

ترجمه: بندگانم را خیر ده که بسیار بخشنده و مهریان هستم.

۹۵ سوره بنی اسرائیل آیه ۱: " سُبْحَانَ الَّهِي أَسْرَى بِعِنْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقصَى الَّذِي بَارَكْنَا حُولَهُ لَنِيَّةً مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ التَّصِيرُ "

ترجمه: پاک است خدای که بنده خود را سر داد در شبی از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی هماجایی که برکت دادم اطرافش را از ایهای خود و اوپینا و شنواست.

۹۶ سوره النحل آیه ۷۵: " ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَنْدَمَا مَلَوْكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَ رُزْقًا حَسِنَاهُ فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًا وَخَبِيرًا هَلْ يَسْتَوِونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَنْكَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: مثال زد خدای تعالی که آیا بنده ای که از خود هیچ اختیاری ندارد با کسی که اورا از جانب خود روزی نیکو دادم و او از روزی ، آشکار و نمان انفاق می کند برابر است؟ ستایش برای خداست ولی بیشتر آنان غمی دانند.

۹۷ یحیی بن معاذ رازی از زهاد مجتبه‌دین که او را مریدانی نیز بوده است متوفی بسال ۲۰۶ ه.ق. ارکتابهای او مریدین. (ابن ندیم محمد بن اسحق ۴۸۰ ه.ق. الفهرست للندیم)

۹۸ سوره نازعات آیه ۱۲: " قَالُوا بَلْكَ إِذَا كَرَّةً حَاسِبَةً "

ترجمه: و گفتند (گویند) که این بازگشت دوری زیانبار است.

۹۹ وهب بن منبه (۴۳ ه.ق. تا ۱۱۰ ه.ق.) از ایرانیان ساکن یعن. پدرش جز کسانی بود که توسط شاهان ساسانی به درخواست حاکم یعن به آنجا فرستاده شد تا در برقراری نظام به وی کمک کنند. بعدها خانواده اش اسلام آوردند خود او مسلط به زبان یونانی بود و در مقابل کعب الاخبار یهودی مسلمان شده که بسیاری خبرها را از تورات و

عهد عتیق و از زبان عربی نقل می‌کرد ، وهب نیز خبرهای بسیاری از انجیل و عهد جدید و از زبان یونانی نقل می‌کرد. (درخصوص کعب الاخبار بیین پاپوشت شماره ۱۱۷)

۱۰۰ سوره بقره آیه ۲۶۰ : وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّ أَنِّي كَيْفَ تُحْكِمُ الْمُؤْتَمِنَ قَالَ أَوْمَّ تُؤْمِنُ فَأَلْ بَلَى وَلَكِنْ لَيَطْمَئِنَ قُلْبِي  
قالَ فَهُنَّدْ أَرْبَعَةٌ مِنَ الظَّيْرِ فَصَرَّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزَعًا ثُمَّ أَذْعَهُنَّ يَا يَنِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ  
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ”

ترجمه و آن هنگام که ابراهیم کفت ای پورده‌گارنشام ده چگونه مرده را زنده می‌کنی فرمود آیا ایمان نداری؟ عرض کرد  
چرا ولی برای اطمینان قلیم ؛ فرمود پس چهار پرندگه برگیر و آخما را نزد خودت ریز ریز کن و بر هر کوهی تکه ای از  
آخما را بگذار سپس آخما را بخوان دوان بسوی تو می‌آیند پس بدان خدا یعنی قادرند و دنای اسرار است.

۱۰۱ مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیات ۲۵۸ تا ۲۶۲ سوره بقره می‌فرمایند: "... مقصود از این حکایت تنها ظاهر قضیه نیست، بلکه ظاهر آن اراده شد تا آگاهی بر باطن آن باشد و اینکه مقصود از پرندگان چهارگان شیطنت و شهوت و غضب و حرص است که این دوتها اخیر از دوتها اول تولید می‌شوند یا طول آرزو مقصود است که متولد از حرص است و چون حرص و طول آرزو هر دو متلازمند چون امهات لشکریان نفس و جهله می‌باشند، و مقصود از کشن آخما میراندن آخما از حیات نفسانی است و مقصود از احیاء آخما زنده کردن به حیات عقلانی است تا اینکه از لشکریان عقل گردند زیرا طاووس مظہر شیطنت است که مقتضی اثانت می‌بشد و همان موجب می‌شود که هر آن در یک زنگ بر خود و دیگران تخلی کرده او را به عجب نفس یعنی خود پسندی و غیره دعوت می‌کند و خروس مظہر غصب و کبوتر مظہر شهوت و اردک مظہر حرص است"

و نیز مولای روم در مثنوی می‌فرماید:

چهار میخ عقل گشته این چهار  
این چهار اطیار رهن را بکش  
سرمدی کن عمر ناپاینده را  
این مثال چهار مرغ اندر نفوس  
جهان چون طاووس و زاغ امنیت است  
طامع اید آن امید ساز  
در تر و خشک می‌جید دفین

چهار وصف است این بشر را دل فشار  
تو خلیل وقوسی ای خورشید هش  
سر بیر این چهار مرغ زنده را  
بط و طاووس و زاغست و خروس  
بط حرص است و خروس آن شهوت است  
منیش آنکه بسود عمرش دراز  
بط حرص آمد که نوکش بر زمین

١٠٢ سوره انعام آیه ٤: "إِذَا جَاءَكُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ لَهُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَيْبَرْ رَبُّكُمْ عَلَى نَعْسِي الرَّحْمَةُ أَللَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ" تاب من بعده وأصلح فألهه خلور رحمة

ترجمه: و هنگامی که آنانی که به آیات ما ایمان آورند نزدت آیند پس آنان را بگو سلام بر شما پروردگار شما بر خودش بخشنایش شما را واجب گردانیده است هرکه از شما که در نادانی مرتكب عمل بدی شده سپس توبه کرده و کار خود را اصلاح کرده پس اوتمالی بخشنایش و مهربان است.

١٠٣ الأصمعی: عبد الملک بن قریب بن عبد الملک بن علی بن أصم از علماء و نحویون قرون اول و دوم هجری متوفی بسال ٢١٣ و ٢١٧ هجری قمری در شهر بصره (ابن ندیم محمد بن اسحق ٣٨٠ هـ.ق. الفهرست للندیم)

١٠٤ سوره احزاب آیه ٣٣: "وَقَرَنَ فِي بَيْوَتِكُنَّ وَلَا تَبْرُجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقْنِنَ الصَّلَةَ وَأَتَيْنَ الرَّكَأَةَ وَأَطْعَنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الْرِّجْسُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَيُنَظَّرُكُمْ تَنْهِيَّرًا"

ترجمه: (شما ای همسران پیامبر) در خانه‌های خود بمانید و بسان دوران جاهلیت زیور خود آشکار نکنید و نماز بریای دارد و رکات دهد و خدای تعالی و پیامبر را پیویس کنید بدرستیکه جز این نیست که خدای تعالی اراده فرمود تا آلو دگی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کردنی.

١٠٥ سوره مؤمنون آیات ١١ و ١٠٤: "فَإِذَا نَفَخْتِ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَرَوُهُنَّ وَلَا يَسْتَأْمُنُونَ فَمَنْ ذَقَلَتْ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِخُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفُخُ ذُجُوهُهُمُ الَّذِي وَهُمْ فِيهَا كَائِنُونَ"

ترجمه: پس آنگاه که در صور دمیده شود دیگر بین آنان سبیت خویشاوندی برقرار نمی‌مانند از یکدیگر نمی‌برند پس آنانکه که ترازوی سنگین تری دارند آنان از رسنگارانند و آنانکه ترازوی سکبتری دارند هم آنانی هستند که به خویش زیان زده و در دونخ جاوداند. آتش چهره‌های آنان را می‌سوزانند آنان آنجا از تلحانند.

١٠٦ راحیل همسر محبوب یعقوب علیه السلام و مادر حضرت یوسف علیه السلام بمنگام زادن بن یامین برادر کوچکتر یوسف علیه السلام در افراته که در نزدیکی محلی که امروز بیت ظیل خوانند و در شمال رام الله در کرانه باختی رود اردن قرار گرفته از دنیا برفت و همانجا بخاک سپرده شد.

١٠٧ احتمالاً منظور دو شهر کوچک سیلو و بیت ظیل هستند که در مسیر کتعان به اورشليم قرار داشتند

١٠٨ سلیمان بن اشعث بن بشیر بن اسحاق بن شداد بن عمرو بن عثمان بن ازدی سجستانی، متولد ٢٠٢ هـ.ق در سیستان و متوفی بسال ٢٧٥ هـ.ق در بصره از معروف ترین محدثان اهل سنت و صاحب کتاب سنن ابی داود از صحاج منته مشتمل بر ٤٨٠٠ هزار حدیث . ولی به نام او تفسیری ذکر نشده است اما فرزند او ابیکر عبدالله بن سلیمان متولد ٢٣٠ هـ.ق. و متوفی بسال ٣١٦ هـ.ق. صاحب تفسیر معروفی به نام "غائب القرآن" است که می‌تواند منظور نظر جانب شیخ احمد غزالی بوده باشد.

و یا اینکه احتمالاً منظور خلف بن احمد بن خلف ابو داود امام یا امیر خلف سجستانی است که از حکام معروف سیستان در قرون سوم و چهارم قمری بوده و ظاهراً توسط جمعی از علماء خطه سیستان تفسیری معروف به تفسیر سجستانی تألیف و بوی منسوب گردیده است.

۱۰۹ باید منظور شهر اورشلیم (با اورسلم = شهر امن) باشد که بعدها توسط مسلمانان تصرف و به نام قدس خوانده شد. این شهر ایستگاه اصلی برای کاروانان در مسیر کنعان به مصر بود.

۱۱۰ سوره رعد آیه ۱۱: "لَهُ مَعَقِبَاتٍ مَّنْ يُنِيبُ وَمَنْ خَلَقَهُ يَعْخُذُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُ مِنْ ذُونَهِ مِنْ وَالْ"  
ترجمه: او را فرشتگانی است از پیش و از پس که او را به فرمان خدای تعالی نگاه می دارند و خدای تعالی هیچ مردمی را دگرگون نمی کند مگر اینکه آن مردم خود را دگرگون کنند و چون خدای تعالی بر مردمی سخت گیرد آنان را جز به او نه بازگشته است و نه نگاهدارنده ای.

۱۱۱ احتمالاً منظور شهر "العریش" امروزی است که در صحراي سینا و در کناره دریا قرار دارد امروزه عریش در خاک مصر در نزدیکی رفح و نیز نزدیکی مرز با اسرائیل قرارگرفته است.

۱۱۲ ابواسحاق ابراهیم بن ادhem بن منصور، رضی الله عنه از اول حال امیر بلخ بود. چون حق تعالی را اراده آن بود که پادشاه جهانی گردد، روزی به صید بیرون شده بود از لشکر خود جدا مانده، ازیس آهوی بناخت. خدای عز و جل به کمال الطاف و اکرام خود مر آن آهو را با وی به سخن آورد تا به زیان فضیح گفت: «اهلذا خلیقت؟ ام همدا امربت؟ از برای این کارت آفریده‌اند، یا بین کار فرمودند؟» وی را این سخن دلیل گشت توبه کرد و دست از مالک دنیا بکل بازکشید و طریق زهد و وع بر دست گرفت (کشف الحجوپ).

احمد خصوصیه گوید ابراهیم ادhem مردی را دید اندر طوف گفت درجه صالحان نبینی تا عقوبت دنیا اختیار نکنی، در نعمت بر خویشتن بیندی و در محنت بگشایی و در راحت بیندی، و در جهد بگشایی و در خواب بیندی و در بیداری بگشایی و در توانگری بیندی و در درویشی بگشایی. و در امل بیندی و در آزارسته بودن مرگ را بیارایی (تفسیری)

نقل است که چهار ده سال در قطع بادیه کرد که همه راه در نماز و تضرع بودتا به نزدیک مکه رسید. پیران حرم خبر یافتدند. همه به استقبال او بیرون آمدند. او خویش در پیش قافله انداخت تاکسی او را نشناشد. خادمان از پیش برفتند. ابراهیم را بدیدند، در پیش قافله می آمد. او را ندیده بودند، ندانستند. چون بدو رسیدند گفتند: ابراهیم ادhem نزدیک رسیده است که مشایخ حرم به استقبال او بیرون آمده اند؟

ابراهیم گفت: چه می خواهید از آن نزدیک؟

ایشان در حال سبلی در او بستند. گفتند: مشایخ مکه به استقبال او می شوند، تو او را زندیق می گویی؟  
گفت: من می گویم زندیق اوست.

---

چون از او درگذشتند، ابراهیم روی به خود کرد و گفت: هان! می خواستی که مشایخ به استقبال تو آیند باری سیلی چند بخوردی. الحمد لله که به کام خودت بیدیدم. (تذکره الاولیاء)

۱۱۳ سوره فجر ایات ۲۷ و ۲۸: "يَا أَئِنَّهَا النُّفُسُ الْمُطْبَعَةُ إِذْ جَعَيْ إِلَى زَرْبَكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً"  
ترجمه: ای نفس مطمئن بسوی پروردگاری باز گرد در حالی که او از تو راضی است و تو نیز از او راضی هستی.

۱۱۴ ابویکر دلف بن جحدیر الشبلی متوفی سال ۲۳۴ ه.ق. از عارفان بزرگ از شاگردان جناب شیخ جنید بغدادی بوده و اصل او از خراسان است

در تذکره الاولیاء آمده: و ابتداء واقعه او در آن بود که امیر دماوند بود از بغداد او را نامه ای رسید با امیری او با جمعی به حضرت خلیفه بغداد رفند و خلعت خلیفه بستند چون باز می گشتند مگر امیر عطسه ای آمد به آستین جامه خلعت دهن و بینی پاک کرد این سخن به خلیفه گفته شد که چنین کرد خلیفه بفرمود تا خلعتش برکشیدند و قفاش بزدن و از عمل امارتش معزول کردند شبلی از آن متبه شد اندیشه کرد که کسی خلعت مخلوقی را دستمال می کند مستحق عزل و استخفا ف می گردد و خلعت ولایت بر او زوال می آید پس آنکس که خلعت پادشاه عالم را دستمال کند تا با او چه کنند در حال به خدمت خلیفه آمد گفت: ایها الامیر تو که مخلوقی نیستندی که با خلعت تو بی ادبی کنند و معلومست که قدر خلعت تو چند بود پادشاه عالم مرا خلعتی داده است از دوستی و معروفت خوبیش که هرگز کسی پسندید که من آنرا به خدمت مخلوقی دستمال کنم پس برون آمد و به مجلس خبرنوساج شد و واقعه بدو فرو آمد خیر او را نزدیک جنید فرستاد

نیز در کشف المحجوب جناب هجویی آمده: روزی شبلی به بازار اندر آمد. قومی گفتشند: «هذا مجنوون». وی گفت، رضی الله عنه: «أَنَا عَدِيقُ مجنوونٍ وَ أَنْتَ عِنْدِي أَصْبَحَاءُ، فَرَأَى اللَّهُ فِي مجنوونٍ وَ زَادَ فِي صَحَّيْكَ» از من به نزدیک شما دیوانه ام و شما به نزدیک من هشیار. جنون من از شدت محبت است و صحبت شما از غایت غفلت. پس خداوند اندر دیوانگی من زیادت کناد تا قرم در قرب زیادت شود و در هشیاری شما زیادت کناد تا بعدن تان بر بعد زیادت گردد.

۱۱۵ از جوانترین یاران رسول خدا (ص) و از انصار متولد سال هم پیش از هجرت در مدینه، در سن سیزده سالگی در چنگ احد شرکت کرد متوفی به سال ۷۴ ه.ق و بیش از هزار حدیث از او نقل شده است.

۱۱۶ سوره زمر آیه ۶۰: "وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْنَدَةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَنْوَى لِلْمُنْكَرِينَ"  
ترجمه: و در روز بازیستن آنانی را که برخنای تعالی دروغ بستند می بینی که رویهایشان سیاه گردیده است آیا دوزخ جایگاه متنکرین نیست؟

کعب الایبار از یهودیان مسلمان شده بود که از او اخبار بسیاری نقل شده است. در عهد خلیفه دوم از بنی به مدینه آمد و به سن ۸۰ سالگی مسلمان شد و در سال ۳۴ ه.ق. درگذشت. وی اخبار بسیاری تورات و زبان عبری نقل کرده است

۱۱۸ سوره منافقین آیه ۸: "يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعْزَمُ مِنْهَا الْأَذْلَلَ وَلِلَّهِ الْعَزْوَىٰ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ"

می‌گویند هرگاه بسوی مدینه باز گردیم هر آنچه عزیزتر ذلیل تر را بیرون خواهد کرد و عزت برای خدای تعالی است و برای پیامبرش و برای مؤمنان ولی دوریان نخی دانند.

۱۱۹ سوره هود آیه ۸۱: "قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُو إِلَيْكَ فَأَسِرْ بِأَهْلَكَ بِقَطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا افْرَأَتْكَ إِلَهَ مُصَبِّبِهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مُوْعِدَهُمُ الصُّبُّ أَلَيْسَ الصُّبُّ بَرِيبٌ"

ترجمه گفتند ای لوط ما فرستادگان پروپرکارت هستیم آنان هرگز بر تو دست خواهند یافت پس همراه با خانواده ات شبانه حرکت کن و هیچ یک از شما به پشت سر منگرد مگر هرسوت که به همان مصیبی گرفتار آید که آنان گرفتار آیند و آیا صبح نزدیک نیست؟

۱۲۰ سوره اعراف آیه ۵۶: "وَلَا تُقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمْعًا إِذْ رَحْمَتَ اللَّهُ فَرِبْ مَنَ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: و در زمین فساد نکنید پس از آنی که آباد گردیده است و او را بخوانید بیمناک و امید وار که رحمت خدای تعالی به نیککاران نزدیک است.

۱۲۱ سوره بقره آیه ۱۸۶: "وَإِذَا سَأَلَكَ عَبْدٌ عَنِّي فَإِنَّ فَرِبَّ أَجِيبٌ دَعْوَةُ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلِيُسْتَجِيِّبُوا لِي وَلَيُؤْمِنُوا بِي لَعْلَهُمْ يَرْتَدُونَ"

ترجمه: و آنگاه که بندگانم تو را از من می‌پرسند پس من نزدیکم و پاسخ می‌گویم آنکه مرا می‌خواند پس باید مرا پاسخ گویند و به من باور آورند باشد که براه آید

۱۲۲ نام زیبا در منابع یهودی دیده نشده و احتمالاً این نام تنها در منابع اسلامی ذکر شده است.

۱۲۳ احتمالاً منظور ابوداود خلف بن احمد بن خلف سجستانی معروف به امام خلف یا امیر خلف سجستانی که از امیران و حکام سیستان در قرن چهارم هجری بوده و تفسیری به نام تفسیر سجستانی به او منسوب است و یا ابویکر عبدالله بن سلیمان متولد ۲۳۰ ه.ق. و متوفی بسال ۳۱۶ ه.ق. که صاحب تفسیر معروفی است به نام "غرائب القرآن" و وی فرزند سلیمان بن اشعت معروف به ابوداود سجستانی صاحب سنن ابی داود که از صحاح سنته است می‌باشد. (بیینید پانوشت شماره ۱۰۵)

<sup>۱۲۴</sup> در تورات نام عزیز مصر فطیفور ذکر شده ولی در کتاب مستطاب بحراخیه فی اسرالملوده با "احسن افضلص" در تفسیر سوره یوسف عليه السلام (کتاب حاضر) نام او قطبیفور آمده.

<sup>۱۲۵</sup> عزیز مصر در آیات بعدی به زلیخا می‌گوید: "او نتخدنه ولدًا" یعنی با اور به فرزندی بر گیرم چرا که مطابق قول حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات عباده عزیز مصر فاقد توانایی جنسی بود و هرگز توانست با زلیخا رابطه جنسی برقرار کند لذا زلیخا همواره در خانه عزیز مصر باکره بود. و این قول با قول جناب شیخ احمد غزالی در همین کتاب نیز هماهنگ است.

<sup>۱۲۶</sup> ابواسحق ابراهیم بن احمد الخواص (متوفی ۲۹۱ ه.ق) از عارفان نامی و از شاگردان جنبند بغدادی است. توکل او در بین تذکره نویسان معروف است چنانکه توسط جناب هجویری به سرهنگ متولان نامیده شده است و نیز جناب ابوالقاسم عبدالکرم هوازن قشیری درساله خود او از چنین یاد کرده "ابراهیم خواص گوید اندر بادیه همی رفتم هانعی آواز داد باز وی نگرسیتم، اعرابی را دیدم، میرفت، مراغفت یا ابراهیم توکل با ماست نزدیک ما بیاش تا توکل تو درست آید، ندانی که امید تو بدانست که در شهر شوی که در شهر شوی بود و ترا بدان قوت بود و بدان بتوانی رفت، طمع از شهرها بیرون توکل کن."

در تذکره الاولیاء نیز اوصاف او اینگونه رفته است: "و او را رئیس المتولکین گفته‌اند و قدم در توکل بجایی رسانیده بود که به بوی سیبی او بادیه قطع کردید و بسیار مشایخ را یافته بود و از اقران جنید و نوری بود و صاحب تصنیف در معاملات و حقایق و او را خواص از آن گفتند که زنبل بافقی و بادیه بر توکل قطع کردی" نیز جناب هجویری در باره او گوید: "ابواسحق ابراهیم بن احمد الخواص، رضی الله عنه اندر توکل شأنی عظیم داشت و منزلی رفیع و مشایخ بسیار را یافته بود. وی را آیات و کرامات بسیار است، و تصنیف نیکو اندر معاملات این طریقت. از وی می‌اید که گفت: «العلم کله فی گلّتین: لاتکلّف ما کَفِيَتْ وَلَا تَصْبَعَ مَا اسْتَكْبَيْتْ» علم بجمله اندر دو کلمه مجتمع است: یکی آن که خدای تعالی اندیشه آن از تو برداشته است، اندر آن تکلف نکنی و دیگر آن که ترا می‌باید کرد و بر تو فرضه است، ضایع نکنی تا در دنیا و آخرت موفق باشی. مراد از این، آن است که اندر قسمت تکلف نکنی؛ که قسمت ازی به تکلف تو متغیر نشود و اندر امر تقصیر ممکن که ترک فرمان ترا عقوبت بارآرد.

از وی پرسیدند که: «از عجایب چه دیدی؟» گفت: «عجایب بسیار دیدم، اما هیچ از آن عجیب نبود که خضر پیغمبر علیه السلام از من اندر خواست تا با من صحبت کنم، من اجابت نکردم.» گفتند: «چرا؟» گفت: «نه از آن که رفق، می‌بختر از وی طلب کردم و لیکن ترسیم که بدلون حق بر وی اعتماد کنم و صحبت وی توکل مرا زیان دارد و به نافله از فرضه بازمانم» و این از درجات کمال باشد" (کشف المخوب هجویری ص ۷۳)

<sup>۱۲۷</sup> احتمالاً منظور عبدالواحد بن زید ابو عبیدالله بصری از خطباء بصره و از شاگردان جناب شیخ حسن بصری متوفی به سال ۱۷۷ ه.ق است

<sup>۱۲۸</sup> در کتاب مقدس نیز چنین آمده: "اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. ۲ و خداوند با یوسف می بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ۳ و آقایش دید که خداوند با وی می باشد، و هر آنچه او می کند، خداوند در دستش راست می آورد. ۴ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می کرد، و او را به خانه خود برگشانت و تمام مالک خوبیش را بدست وی سپرد. ۵ واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مالک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحراء بود. ۶ و آنچه داشت به دست یوسف واگذشت، و از آنچه با وی بود، خیر نداشت جز نانی که می خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود .... ترجمه فارسی کتاب مقدس چاپ ۱۸۹۵ سفر پیدایش کتاب ۳۹ آیات ۱ تا ۶.

<sup>۱۲۹</sup> سوره انسان آیه ۹: "إِنَّ نُطْعَمُكُمْ بِوُجُوهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ حِزَاءً وَلَا شُகُورًا"

ترجمه: جز این نیست که شما را خواراک می دهیم از برای وجه خدای عالی از شما هیچ پاداش و هیچ سپاسی غمی خواهیم و نیز سوره بقره آیه ۱۷۷: "لَيْسَ الْبَرُّ أَنْ تُؤْلُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمُسْرِقِ وَالْمُغْرَبِ وَلَكُنَ الْبَرُّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالنِّعْمَةِ الْأُخْرَى وَالْمُلَاكَةُ وَالْكِتَابُ وَالثَّيْنَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذُوِيُّ الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمُسَاكِينَ وَإِنَّ السَّبِيلَ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرَّقَابِ وَأَقْدَمَ الصَّلَاهَةَ وَآتَى الرِّكَاهَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا غَافَلُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْأَيْمَاءِ وَجِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْنَّونُ"

ترجمه: نیست نیکوکار آنکه روپهای خود را به مشرق یا مغرب بگردانید و ولی نیکوکار آن است که به خدای تعالی باور آورد و به روز بازیستن و فرشتگان و کتاب و پیامبران و دارایی خود را به دوستی او تعالی به نزدیکان و پیمان و بینوایان و در راه ماندگان و پرسندگان و بدھکاران بپخشند و نماز برای دارد و پاکی مال دهد و استواران بر پیمانها چون پیمانی بندند و شکیبایان بر زیان‌ها بمنگام سختی‌ها آنان کسانی هستند که راست گفتند و هم ایشان پرهیزگارند.

<sup>۱۳۰</sup> همانگونه که اشاره رفت مطابق تفسیر شریف بیان السعاده في مقامات العباده عزیز توانایی نزدیکی با زلیخا نداشت از هردو فقد فرزند بودند از این رو تصمیم گرفتند یوسف عليه السلام را بفرزندی برگیرند.

<sup>۱۳۱</sup> سوره توبه آیه ۱۱: "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَقْوَاهُمْ بِأَنَّ هُنَّ الْجُنَاحُ يُقَاتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعُدُّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التُّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْقَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِمِنْحَمُ الدُّلَى بِإِيمَنِهِ وَذَلِكُ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ"

ترجمه: براستی که خدای تعالی نفسهاو اموال مؤمنان را با بخشش از ایشان می خرد تا در راه خدا کارزار کنند پس بکشند و کشته شوند و عده ای است درست در تورات انجیل و قرآن و آن کس که به وعده خود به خدای تعالی وفا نماید پس مزده باد شما را که فروش آنچه فروختید و براستی آن رسنگاری برگ است.

<sup>۱۳۲</sup> سوره قصص آیه ۹: "وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنَيِّي وَلَكَ لَا تَمْثُلُهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْقَعَنَا أَوْ يَتَحَذَّدُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ"

ترجمه: و همسر فرعون گفت نورچشم من و توست او را نکش شاید ما را نفعی رسد يا او را فرزند گیرم و آنها فی دانستند.

۱۳۳ سوره بنی اسرائیل آیه ۵۴: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْجِعُمْ وَإِنْ عَدْتُمْ عَذْنًا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا " ۱

ترجمه: شاید پرودگاریان شما را بیخشدید و اگر بازگردید بازگردید و دوزخ را برای کافران، زندان خادم

۱۳۴ سوره آل عمران آیه ۳۱: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحْبُّونَ اللَّهَ فَأَتَيْتُهُنِي مُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَيَعْفُرُ لَكُمْ دُوْبِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ " ۲

ترجمه: بگو اگر خدای تعالی را دوست دارید پس مرا پیروی کنید تا خدای تعالی شما را دوست داشته باشد و گناهاتان را ببخشدید و خدای تعالی بخشندید و مهریان است.

۱۳۵ سوره توبه آیه ۱۱۱: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًا فِي التَّورَاهِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْغِرُوا بِسِعْكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذُلْكَ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ " ۳

ترجمه: براستی که خدای تعالی نفسهاو اموال مؤمنان را با بخشت از ایشان می خرد تا در راه خدا کارزار کنند پس بکشند و کشته شوند و عده ای است درست در تورات انجیل و قرآن و آن کس که به وعده خود به خدای تعالی وفا نماید پس مزده باد شما را به فروختید و براستی آن رستگاری بزرگ است.

۱۳۶ سوره انسان آیه ۲۰: "وَإِذَا رَأَيْتَ مِمَّ رَأَيْتَ نَعِيْمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا" ۴

ترجمه: پس چون به آنچه نگری نعمت بسیار و پادشاهی بزرگی بینی.

۱۳۷ سوره بقره آیه ۲۲۱: "وَلَا تُنَكِّحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ لَأَمَّا مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبْتُمُوهُنَّا لِلْكَافِرِ وَالْمُغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيَعْلَمُنَّ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ" ۵

ترجمه: به مشرکان شوهر مکنید تا آن هنگام که ایمان آورند اگر چه زیبایشان شما را به شگفت آرد و زنان مشرک را بزنی مگیرید تا آن هنگام که ایمان آورند بنده مؤمن بختر است از مشرک اگر چه شما ایشان را خوش آید ایشان شما را به آتش دعوت می خواند و خدای تعالی شما را به بخشت و بخششش به اجازه خودش می خواند اینگونه ایاثش را برای آنها روشن می کند باشد که در یابند.

۱۳۸ سوره بی اسرائیل آیه ۷۰: "وَلَقَدْ كَرِمْنَا بَنِي آدَمَ وَهَمْلَنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيَّابَاتِ وَفَصَلَنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ خَلْقَنَا تَفْضِيلًا" ۶

ترجمه و براستی هر آینه بر بنی آدم کرم کردیم و آنان را در خشکی و دریا روان ساختیم ایشان را از پاکی ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم برتری دادنی.

۱۳۹ سوره فتح آیه ۴ : "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُرْدَأُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا حَكِيمًا".

ترجمه: او همان است آرامش در دلخای مؤمنین فروند آورد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید و برای خدای تعالی است لشکریان آسمان زمین و خدای تعالی دانایی حکیم است.

۱۴۰ سوره رعد آیه ۲۸ : "الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطَمِّنُ قُلُوبُهُمْ بِإِذْكُرِ اللَّهِ أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِنُ الْقُلُوبُ"

ترجمه: کسانی که ایمان آوردهند و دلخایشان با یاد خدا آرام گرفت بدانید که با یاد خدا دلما آرام می گیرد

۱۴۱ سوره مجاهد آیه ۲۲ : " لَا تَجْدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُرَاوِدُونَ مِنْ حَادَّ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَلُوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَفَأَبْنَاءَهُمْ أَفْ أَخْوَاهُمْ أَفْ عَشِيرَتُهُمْ أُولَئِكَ كُتُبٌ فِي قُلُوبِمِ الإِيمَانِ وَأَيَّدُهُمْ بِرُوحٍ مُنْهَى وَيُذَخِّلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْوِي بِمَنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"

ترجمه: هرگز درنیابی مردمی را که به خدای تعالی و روز باز پسین ایمان آورده اند، باکسانی که خدای تعالی و فرستاده اش رویارویی می کنند، دوستی نمایند اگرچه بدرانشان یا پرسانشان یا برادرانشان و یا خانوادشان باشد. آنان کسانی هستند که ایمان در دلشان نوشته شده و خدای تعالی ایشان را با روحی از خود تایید می فرماید و ایشان را به همشتابی وارد می کنند که رودها در زیر آنها جاری است در آن جاودانه هستند خدای تعالی از آنان راضی است و ایشان نیز از خدای تعالی راضی هستند آنان از گروه خدای تعالی هستند و آنگاه باشید که گروه خدای تعالی همانا رستگارانند.

۱۴۲ سوره یس آیه ۱۱ : "إِنَّمَا تُنْذِرُ مِنْ أَنْبَعَ الدِّكْرِ وَخَشِيَ الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ مِغْفِرَةً وَأَخْرِيَ كَبِيرَهُ"

ترجمه: براستی که جز این نیست که هر که از ذکر پیروی کند و به خدای رحمان در غیب خشیت کند پس او را به آمرزش و پاداشی گرایشیه مزده ده"

۱۴۳ سوره النفال آیه ۲ : "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا ثُبِّثَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ رَأَدُّهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَجْهِمْ يَتَوَكَّلُونَ"

ترجمه: براستی جز این نیست که مومنان کسانی هستند که چون خدای تعالی یاد شود دلشان بترس آید و چون بر ایشان آیات او تعالی تلاوت شود ایمانشان فزونی یابد و بر پروردگار خود توکل می کنند.

۱۴۴ سوره التغابن آیه ۱۱ : "مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بِهِدْيِهِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"

ترجمه: آنجه از رنجها بتو می رسد به اجازه خدای تعالی است و هر کس به خدای تعالی ایمان آورد دلش را هدایت می کند و خدای تعالی به هر چیزی دانست.

۱۴۵ سوره الزمر آیه ۲۳ : "الَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كَتَابًا مُتَشَاءِكًا مَنَّا يَنْتَهِيَ تَقْتَعِيرُ مِنْهُ جُلُودُ الْأَذْيَانِ يَجْشُونَ رَقْمَهُمْ ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلَ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ"

ترجمه: خدای تعالیٰ بخترین سخن را در کتابی با دوگانه‌های متشابه (سوره حمد) فرو آورد که پوست کسانی که از پروردگار خود می‌ترسند از آن بلزه می‌افتد سپس پوستهایشان و دلایشان از یاد خدا نم می‌گردد این هدایت خدای تعالی است که هر که را خواهد براه می‌آورد و هر که را خدای تعالی از راه بیرون برد پس برای او راهنمای خواهی یافت.

۱۴۶ سوره الزمر آیه ۲۲: "إِنَّمَا شَرْحَ اللَّهِ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَيْ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوْلِ الْقَاسِيَةِ قَلْوَبُهُمْ مِّنْ ذَكْرِ اللَّهِ أَوْلَىٰ كُلِّ مِنْ

ترجمه: آیا آنکه خدای تعالیٰ سینه اش را برای اسلام فراخ گردانیده است پس بر نوری از پروردگارش است پس وای بر سنتگلان از یاد خدا آنان در گمراهی آشکار هستند.

۱۴۷ سوره نور آیه ۳۵: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ الْمُصْبَاحُ فِي زُجَاجَةِ الرُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرْيٌ يُوقَفٌ مِّنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْلَمْ تَمَسَّسْنَهُ نَازٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي الْلَّهَ"

ترجمه: خدیتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدنی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شبشه ای است. شبشه ای که چون ستاره ای از فرشته درخت زیتون درخشان است که نه خاروی و نه باختری است نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور؛ خدای تعالیٰ هر که را خواهد به نور خود راهنمایی می‌کند؛ خدای تعالیٰ برای مردم مثال می‌زند و خدای تعالیٰ به همه چیز داناست.

۱۴۸ سوره الشعرا آیه ۸۹: "إِلَّا مَنْ أَنَّى اللَّهَ يُقْلِبُ سَلِيمٍ"

ترجمه: مگر آنکس که بر خدای تعالیٰ با دلی پاک وارد شود.

۱۴۹ سوره آل عمران آیه ۱۳۳: "وَسَارَغُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَجْهَهُ عَرْضُهَا السَّمَاءُوْا وَالْأَرْضُ أَعْدَثُ لِلْمُتَّقِينَ"

ترجمه: و بشتابید بسوی آمرزشی از پروردگاریان و بخشنی که به پنهانی آسمانها و زمین است که برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۵۰ سوره سجاده آیه ۱۷: "فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَىٰ لَهُمْ مِنْ قُرْبَةٍ أَعْيُنٌ جَزَاءٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: پس هیچ نفسی نمی‌داند برای آنان از آنجه که روشی دیدگان است چه چیز برای آنها پنهان کرده ام به پاداش آنجه که انجام می‌دادند.

۱۵۱ سوره بقره آیه ۳۰: "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَنَجِعْلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِلُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسْتَبِعُ بِخَنْدَكَ وَنَقْدِسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ"

ترجمه: و آن هنگام که پروردگارت به فرشتگان فرمود که من قاردهنده جانشین در زمین هستم عرض کردند آیا کسی را در آنجا می گماری که خرابی می کند و خون می زیرد حال آنکه ما به سوابیت تسبیح تو می کنیم تو را تقدیس می کنیم فرمود من می داشم آنچه شما نمی دانید.

<sup>۱۵۲</sup> سوره توبه آیه ۱۱۲: "الَّاَئِيْنُ الْعَابِدُوْنَ الْحَمِيدُوْنَ السَّابِخُوْنَ الرَّاكِبُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْمِزْوَنَ بِالْمَعْزُوفِ وَالنَّاهِوْنَ عَنِ النَّنْكِرِ وَالْخَاطِفُوْنَ حَلُودُ اللَّهِ وَبَيْتُرُ الْمُؤْمِنِينَ"

ترجمه: توبه کنندگان پرستیدگان سوابیش کنندگان رکوع کنندگان سجده کنندگان امر کنندگان به نیکی و منع کنندگان از پلیدی و نگاهبانان مرزهای خدای تعالی پس به مؤمنان مزده ده.

<sup>۱۵۳</sup> منظور کعب الاخبار می باشد که در پانوشت شماره ۱۱۷ به او اشاره رفت

<sup>۱۵۴</sup> سعید بن جعیفر (۴۶ - ۹۵ ه.ق.)، از اصحاب علی بن حسین علیه السلام بود بود که به دست حاجج بن یوسف ثقیقی کشته شد.

<sup>۱۵۵</sup> سوره بقره آیه ۸: "وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ"

ترجمه: و از مردمان کسانی هستند که می گویند به خدای تعالی و روز جزا ایمان آورده ایم ولی آنان مؤمن نیستند.

<sup>۱۵۶</sup> سوره نساء آیه ۵۴: "أَمْ يَحْسِنُوْنَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيْمًا"

ترجمه: آیا مردمان بر آنچه که خدای تعالی از فضل خود عطا بر آنها عطا کرده ایم حسادت می کنند پس ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و پیامبری عطا کردیم و نیز آنان را پادشاهی بخشیدیم.

<sup>۱۵۷</sup> عبدالله بن سلام از یهودیان یهرب بود که پس از هجرت پیامبر (ص) مسلمان شد گویند وی از مخالفان حضرت علی علیه السلام بود

<sup>۱۵۸</sup> سوره بقره آیه ۱۳: "وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمُّوْكَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّمَا هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنَ لَا يَعْلَمُوْنَ"

ترجمه: و هنگامی که به آنان گفته شود ایمان آورید همانگونه که مردم ایمان آوردن گویند آیا ایمان آوریم همانگونه که بی خردان ایمان آورده اند آگاه باشید که اینان خود بی خردانند ولی نمی دانند.

<sup>۱۵۹</sup> اخنس بن شریف از مهتران مکه بود ولی از قریش نبود در ظاهر با پیامبر خدا روی خوش داشت ولی در پشت سر ایشان را به تمسخر می کرد رفعی الدین اسحاق بن محمد همدانی در کتاب سیرت رسول الله گوید: "و دیگر اخنس ابن شریق بود که استهزا کردی و سخن سید رد کردی و به ظاهر، روی با سید خوش داشتی و از پس خبیثها کردی از

اشراف قریش بود و حق تعالی این آیت در حق اوی فرستاد و گفت: "ای محمد فرمان آن دروغزن میر که سوگندها به دروغ نمی خورد" (یعنی اخسین بن شرق) بعد از آن دیگر خصائیل مذمومه وی بر شرد و معاب و مثالب وی یاد کرد تا او را به آن بشناسد و همچنان از اوی اجتناب کنند (سیرت رسول الله ترجمه سیرت ابن اسحاق از روایت ابن هشام نشر مرکز ص ۱۷۱)

۱۶۰ سوره بقره آیه ۲۰۴: "وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِلُ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُثْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَكْلُ الْخِصَامِ"

ترجمه: و از میان مردمان سخن کسی در زندگانی دنیا تو را به شکفت می آورد و خدای تعالی گواهی می دهد بر آنجه که در دل اوست و او سخت ترین دشمنان است.

۱۶۱ نعیم بن مسعود از یهودیان تازه مسلمان از قبیله بنی قریظه که در جنگ خندق توانست بین قریش و یهودیان متخاصم اختلاف افکند.

۱۶۲ سوره آل عمران آیه ۱۷۳: "الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ الْأَنَاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشُوْهُمْ فَرَأَدُهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ"

ترجمه: آنانی که مردم به آنها گفتهند که براستی هایانه مردم بر علیه شما جمع شده‌اند پس بررسید از ایشان پس ایمان ایشان فزونی یافت و گفتهند خدای تعالی ما را بس است و او بختین کارگزاران است.

۱۶۳ ابوسفیان بن حرب اموی که در سال هشتم هجری مسلمان شد و پیامبر خانه او را حرم امن کسانی قرار داد که به اسلام تسلیم می شدند.

۱۶۴ بیینید پانویشت پیشین را

۱۶۵ سوره الحج آیه ۲۷: "وَأَذْنَنَ فِي النَّاسِ بِالْحِجَّةِ يُأْتُونَكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ نَّاتِئٍ مِنْ كُلِّ فَجْعٍ عَمِيقٍ"

ترجمه: و مردم فراخوانده شدند به حج می آیند سوی تو پیاده و بر هر شتر لاغری از هر راه دوری.

۱۶۶ سوره بقره آیه ۱۹۹: "إِنَّمَا أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ"

ترجمه: سپس روانه شوید از جهتی که بقیه مردم روانه می شوند و براستی که خدای تعالی آمرزند و مهربان است.

۱۶۷ سوره فاطر آیه ۱۵: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ"

ترجمه: ای مردم شما جملگی نیازمند خدای تعالی هستید خدای تعالی بی نیاز و سیايش شده است.

<sup>۱۶۸</sup> سوره يقره آيه ۱۶۵: " وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْخُذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا جِبِيلُوكْمَ كَجْبَرٌ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُ حَبَّاً لِلَّهِ وَلُؤْ بَرَى الَّذِينَ طَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْفُوَّةَ لِلَّهِ جِيمِعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ "

ترجمه: و از مردم کسی است که شبیه‌هایی برای خدای تعالی بر می‌گیرد و آنان را چون خدای تعالی دوست می‌دارد و آنانی که امیان آوردنند شدیدترین عشق را به خدای تعالی دارند و اگر کسانی که ستم کردند می‌دیدند زمانی را که عذاب را می‌بینند پس تمامی نیروها برای خدای تعالی است و او دارای سخت ترین کیفرهای است.

<sup>۱۶۹</sup> سوره غل آیه ۱۶: " وَوَرَثَ سُلَيْمَانَ ذَاوِودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْتُمَا مِنْطَقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْتُمَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ "

ترجمه: و میراث داود به سلیمان رسید و گفت ای مردم مارا زیان مرغان آموخته‌اند و از هرجیزی ما را داده‌اند و این بخشنده‌اشکار است.

<sup>۱۷۰</sup> سوره آل عمران آیه ۶۴: " يَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ "

ترجمه: و با مردم در گاهواره و به گاه کودکی سخن می‌کند.

<sup>۱۷۱</sup> سوره نساء آیه ۱: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقُكُمْ مِنْ نُسُسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا رُوْجَهَا وَبَثَ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَأَنْقُوا اللَّهُ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَفِيقًا "

ترجمه: ای مردم از پروردگار خود پرهیز کنید آنکه شما را از وجودی یگانه آفرید و از آن جفت او را آفرید از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت و پروا کنید از پروردگار خود که ای کدگر به نام ادرخواست می‌کنید براستی که خدای تعالی بر شما مراقب است

<sup>۱۷۲</sup> سوره یونس آیه ۱۹: " وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ الْفَضْيِ بِئْتُهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ "

ترجمه: و نبودند مردمان مگر ملتی یگانه ولی با یدکدیگر اختلاف کردند و اگر نبود کلمه پروردگارت بین آنها در آنجه که اختلاف می‌کردند داوری می‌شد.

<sup>۱۷۳</sup> سوره غافر آیه ۵۷: " خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: هر آینه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها بزرگتر است ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند.

<sup>۱۷۴</sup> نگاه کنید به پانوشت پیشین

<sup>۱۷۵</sup> احتمالا منظور ابوصالح کلبی از مفسرین طبقه دوم (تابعین) است که هم عصر جناب شیخ حسن بصری بود.

<sup>۱۷۶</sup> همانگونه که پیشتر اشاره رفت کوچکترین فرزند یعقوب عليه السلام بن یامین بود و نه یوسف عليه السلام گرچه وی عزیز ترین فرزند نزد پدر بود. بنابراین بن یامین از برادر خود یوسف عليه السلام کوچکتر بود لذا با توجه به همراهی اجباری بن یامین با برادران و شرایط سنی که در این همراهی می‌باشد داشته باشد قول ۱۷ سال برای یوسف عليه السلام مناسبتر بنظر می‌رسد.

<sup>۱۷۷</sup> قریب به این مضمون حدیثی در کتاب شریف اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۰ بدین عبارت نقل شده:  
"أَخْبَرَنَا أُبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَتَّىٰ يَعْدَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ الْعَطَّارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ حَنْبُولٍ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ زَيْنٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ لَنَا حَلْقَةُ اللَّهِ الْعَقْلِ اسْتَشَفَهُمْ قَالَ لَهُمْ أَقْلِيلٌ فَاقْبَلُهُمْ قَالَ لَهُمْ أَذْبِرٌ فَازْبَرُهُمْ قَالَ وَعَنِّي وَعَلَيِّ وَجَلَلِي مَا حَلَقْتُ حَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكُمْ وَلَا أَكْنِلُكُمْ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبَّ أَمَّا إِنِّي إِلَيْكُمْ أَمْرٌ وَإِلَيْكُمْ أَنْهِيٌّ وَإِلَيْكُمْ أَعْلَقُ وَإِلَيْكُمْ أَثْبَتُ"

ترجمه: امام باقر(ع) فرماید: چون خدا عقل را آفرید از او بازرسی کرده باو گفت پیش آی پیش آمد، گفت باز گرد، بازگشت، فرمود بعرت و جلام سوگند مخلوقی که از تو به پیش محبوب تر باشد نیافریدم و ترا تها بکسانیکه دوستشان دارم بطر کامل دادم. همانا به تو فرمان می‌دهم و به تو باز می‌دارم و به تو کفر می‌کنم و به تو پاداش می‌دهم.

نیز در همان صفحه حدیثی در خصوص معنی عقل به این شرح نقل شده است:  
"- أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَنْدَلِ الْمُبْتَارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفِيقَةً إِلَيْ أَبِي عَنْدَلِ اللَّهِ عَ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عَدَدُ يِهِ الْجِنْ وَ اكْتَسِبَ بِيِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَكْتَسِبُ بِيِهِ الْجِنَانُ كَانَ فِي مَعَاوِيَةِ فَقَالَ تَبَّأْكُ الشَّيْطَانُ وَ هِيَ شَيْءَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعُقْلِ"

ترجمه: شخصی از امام ششم عليه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بحشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیز نگست، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

<sup>۱۷۸</sup> در تفسیر شریف بیان السعاده في مقامات العباده ذیل این آیه از حکم علاوه بر نبوت به ولايت نیز تعبیر شده و دلیل آن تقدم مرتبتی و شرافتی حکم (نبوت و ولايت) بر علم (قوه تشخیص نیک و بد یا حلال و حرام) می‌باشد.

<sup>۱۷۹</sup> سروه هود آیه ۱۱۴: "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرِيقَ النَّهَارِ وَلْنَفِأْ مِنَ الْمَلِلِ إِنَّ الْحُسْنَاتِ يُدْهِنُ الْسَّيْئَاتَ ذَلِكَ دِكْرِي لللَّدُّا كَرِيْنَ"

ترجمه: و برای دار نماز را در ساعات روز و پاسی از شب براستی که نیکی ها پلیدی ها را می بزنند و این یادواری است برای یاد آوردنگان.

<sup>۱۸۰</sup> سوره رحم آیه ۶۰: "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ"  
ترجمه: آیا سزا نیکی جز نیکی است

<sup>۱۸۱</sup> در تفسیر شریف بیان السعاده في مقامات العباده ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران :

## "والكافرين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب الحسين"

ترجمه: آنانی که در گشایش و تندگستی خشن می کنند و فروخورندگان خشم و درگزندگان از مردم و خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد

در طی مراتب سلوک، "احسان" آخرین درجه عبودیت و اولین درجه رویت بشمار آمده است.

اما در باب معنی احسان در کتاب عهد الهی اثر خامه جامع الشریعه و الطریقہ، محبوب اولیاء الله مرحوم حضرت آقا حاج علی تابنده محبوبعلیشاه حدیثی بدین مضمون نقل گردیده است: "قال رسول الله (ص): الاحسان ان تعبد الله كائناًك تربیه و ان لم تكن تراه فانه يراك" حدیث حدیث نبوی است رسول خدا (ص) در این حدیث می فرمایند خدای تعالی را آنگونه عبادت کن که گنوی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی اتو را می بیند.

متن کامل این حدیث را که معمولاً از طریق عامه از خلیفه دوم عمر نقل شده است می توان در کتاب صحیح مسلم (کتاب ایمان ص ۵۷) یافت ولی حدیث دیگری محبین مضمون از طریق خاصه از حضرت رسول (ص) جزء وصایایی که به ابوذر غفاری فرموده اند نقل شده است که "يا اباذر اعبد الله كائناًك تراه و لم يكن تراه فانه يراك" (مکارم الاخلاق، طرسی، ص ۵۳۹، همچنین بخار الانوار، کتاب الروضه، جلد ۷۴، صفحه ۷۴). پایان نقل از کتاب عهدالله.

۱۸۲ ابو محمد سهل بن عبدالله التسیری از عازفان بزرگ قرن سوم متوفی به سال ۲۸۳ ه.ق و صاحب کتاب مواعظ العارفین است. طریقه سهله ممنوب به اوست چنانکه در کشف الحجوب مذکوراست: "نولای سهلهان به سهل عبدالله التسیری رحمة الله عليه باشد و وی از محتشمین اهل تصوف بود و کبرای ایشان؛ چنانکه ذکر وی گذشت، و در جمله اندر وقت خود سلطان وقت بود و از اهل حل و عقد اندر این طریقت. وی را براین بسیار ظاهر بود که از ادراک حکایات آن عقل عاجز شود"

و نیز در بیان تفاوت طریقت سهله با سایر طریقت‌ها گوید: "پرورش مریدان از روی مجاهدت و ریاضت طریق سهلهان است، و خدمت درویشان و حرمت ایشان طریق حمدونیان و به مراقبه باطن طریق جنیدیان. رحمة الله عليهم اجمعین." (کشف المحجب ص ۹۲)

در حالات وی مذکور است که: "اندر حکایات معروف است که: مریدی را گفت: «جهد کن تا یک روز همه روز میگویی که: الله الله». و دیگر روز و سدیگر همچنان تا بر آن خوکرد. گفت: «اکنون شبهایان بدان پیوند». چنان کرد تا چنان شد که اگر خود را به جای خواب دیدی همان میگفتنی اندر خواب، تا آن عادت طبع وی شد. آنگاه گفت: «اکنون از این بازگرد به یادداشت مشغول شو.» تا چنان شد که همه روزگارش مستغرق آن گشت. قال بعضُهُمْ: «ذُكْرُ الْإِسَانِ غَفَلَةٌ وَ ذُكْرُ الْقَلْبِ فُرْيَةٌ.»

وقتی اندر خانگای بود، چوبی از هوا درافتاد، بر سر وی آمد و بشکست و قطرهای خون از سرش بر زمین می‌آمد ناشئه پدید میشد که: «الله الله..».

واز سخنان اوست: که گفت: «ما طَلَعْتْ شَمْسٍ وَ لَا غَرَبَتْ عَلَى أَهْلِ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَهُمْ جَهَنَّمَ بِاللَّهِ، إِلَّا مَنْ يُؤْتَرُ اللَّهُ عَلَى تَنْسِيهِ وَرُوحِهِ وَدُنْيَا وَ آخِرَتِهِ.»

آفتاب بزیامد و فرو نشد بر هیچ کس از روی زمین که وی نه به خداوند تعالی جا هل بود، مگر آن که وی را برگزید بر تن و جان و دنیا و آخرت؛ یعنی هر که دست اندر آگوش خود دارد، دلیل آن بود که وی به خداوند عز و جل

جاله بود؛ از آنجه معرفت وی ترک تدبیر اقتضا کند و ترک تدبیر تسليم بود و اثبات تدبیر از جهل باشد به تقدیر  
(کشف الحجوب ص ۶۷)

<sup>۱۸۳</sup> سوره نور آیه ۳۵: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمُصْبَاحُ فِي رُجَاحَةِ الرُّجَاحَةِ كَمَّا كَوَكَبٌ ذُرِيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَخْرَةٍ مُبَارَكَةٍ رَيْثُونَةً لَا شَرْقِيَّةً وَلَا غَرْبِيَّةً يَكَادُ رَيْتَهَا يَضِيءُ وَلَوْمَ مَعْسِمَةٍ نَازَ نُورُهُ عَلَى نُورٍ يَهِيِّدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَتَشَاءُ وَيَضُرُّ بِاللَّهِ الْأَمْنَالَ لِلَّهِ أَكْلُ شَيْءٍ عَلَيْهِ"

ترجمه: خدیتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختی نزدیک است که رون آن نورانی گردد اگر چه با آتش نمای ندارد نوری است بالای نور؛ خدای تعالی هر که را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدای تعالی برای مردم مثال می زند و خدای تعالی به همه چیز دانست.

<sup>۱۸۴</sup> باید بیاد داشت لفظ اسلام و کلمه مسلمان تنها منحصر به پیروان حضرت محمد (ص) نمی باشد. چنانکه فرشتگان الهی که برای نجات لوط عليه السلام از عذاب الهی خدمت حضرت ابراهیم عليه السلام رسیده بودند چنین عرض می کنند: "فَمَا وَحْدَنَا فِيهَا عَيْرُ بَيْتٍ مَنْ الْمُسْلِمِينَ" (سوره الذریات آیه ۳۶)

ترجمه: پس نیاقتم بجز یک خانه از مسلمانان.

بدین لحاظ هرآنکه به بنایگی یکی از پیامبران سر خد به تعبیر قرآن کردیم مسلمان محسوب می گرددند لذا اطلاق کلمه مسلمان به زیخا در صورت پذیرفتن ولایت یوسف عليه السلام کاملاً موجه است.

<sup>۱۸۵</sup> این آیه را به دو وجه می توان ترجمه کرد. اگر "انه" ضمیر اشاره به خدای تعالی باشد معنی آیه خواهد بود: "پناه من خدای تعالی است او پروردگار من و بختیم جایگاه من است" و اگر "انه" به قرینه "رب" ضمیر اشاره به عزیز مصر باشد که یوسف عليه السلام در خانه او بود و در خانه او پرورش یافت آنگاه معنی آیه خواهد بود: "به خدای تعالی پناه می برم براستی که او (عزیز مصر) پروردگار من است و جایگاه مرا نیکو داشته است. بنظر می رسد به قرینه مطالب بعدی معنی دوم آیه مورد نظر جناب شیخ احمد غزالی بوده است.

<sup>۱۸۶</sup> سوره انفال آیه ۳۶: "إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْهَقُونَ أَمْوَالَمْ يَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْهَقُوهُمْ ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ مُّعْلَمُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ مُخْرَسُونَ"

ترجمه: براستی آنانی که کفر ورزیدند دارای خود را برای بستن راه خدا بخشش می کنند پس بزودی دارای خود را خواهند داد و بر آنها جز حسرت نمی ماند پس مغلوب می شوند و آنانی که کفر ورزیدند بسوی جهنم رانده می شوند.

<sup>۱۸۷</sup> سوره نور آیه ۳۰: "فَلِلَّهِمُّ مَنِ يَعْصُمُوا مِنْ أَنْصَارِهِمْ وَجَهَنَّمَ ذَلِكَ أَرْجُى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مَا يَصْنَعُونَ"

ترجمه: مؤمنان را بگو چشمان را فرو گیرند و پاکدامنی را نگاه دارند و این برای آنها پاکتر است براستی که خدای تعالی به آنجه که می کنند آگاه است.

١٨٨ سعدی علیه الرحمه در بوستان خود طی ابیاتی بسیار زیبا این واقعه را اینچین شرح داده است:

به دامان یوسف در آویخت دست  
که چون گرگ در یوسف افتاده بود  
بر او معتکف بامدادان و شام  
میادا که رشت آیدش در نظر  
به سر ز نفس سنتکاره دست  
که ای سست پیمان سرکش در آی  
به تندی پریشان مکن وقت خوش  
که برگرد و نایاکی از من مجسوی  
مرا شرم باد از خداوند پاک  
چو سرمایه عمر کردی تلف  
وز او عاقبت زرد رویی برنده  
که فردا نماند مجال سخن

زلیخا چو گشت از می عشق مست  
چنان دیو شهوت رضا داده بود  
بته داشت پانوی مصر از رخام  
در آن لحظه رویش پوشید و سر  
غم آلوده یوسف به کنجی نشست  
زلیخا دو دستش بپوشید و پای  
به سندان دلی روی درهم مکش  
روان گشتش از دیده بر چهره جزوی  
تو در روی سنگی شدی شرمناک  
چه سود از پیشمانی آید به کف  
شراب از بی سرخ رویی خورند  
به عذر آوری خواهش امروز کن

(بوستان سعدی ص ۱۷۷)

١٨٩ سوره بنی اسرائیل آیه ۳۲: "وَلَا تَقْرِبُوا لِتْرَقِ إِلَهَ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَيِّلًا"

ترجمه: و به زنا نزدیک نشوید که آن گناهی آشکار  
و نیز سوره نساء آیه ۲۲: "وَلَا تنكحوا مَا نكح آباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشه و مقتا و ساء  
سیلا"

ترجمه: و آنای را که پدران شما به عقد خویش در آوردندند از زنان به عقد خود درنیاوردید مگر آنجه که گذشته است  
که آن کاری ناشایست و راهی بد است

١٩٠ سوره آل عمران آیه ۱۰۳: "وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَقْرُبُوا وَادُكُرُوا نَعْمَتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ  
فَالَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِخُمْ بِنَعْتِيهِ إِخْرَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَقَّا حُفْرَةٍ مِنَ الْتَّارِ فَأَنْقَلَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ كُلُّمَا  
أَعْلَمُمْ كَهْنَدُونَ"

ترجمه: و به ریسمان خدای تعالی جملگی بیاوزید و پراکنده مباشد و یاد کنید پادشاهی خدای تعالی را بشما آن  
هنگام که بایکدیگر دشمن بودید پس بین دلایاتان دوستی داد پس به پاداش او برادران همنشین یکدیگر شدید و بر  
لبه پرتگاه آتش بودید پس شما را از آن بازگرفت خدای تعالی نشانه هایش را برای شما آشکار می کنید باشد که راه را  
دریابید.

<sup>۱۹۱</sup> سوره بقره آیه ۱۹۷: "الْحُجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرِضَ فِيهِنَ الْحُجَّ فَلَا رُفْثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جَدَالٌ فِي الْحُجَّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوُدُوا فِيْ خَيْرِ الرَّادِ التَّقْوَى وَأَتَّقْوَنَ يَا أُولَئِكَ الْأَلْيَابِ"

ترجمه: زیارت خانه خدا در ماههای معینی است پس هر آنکس که آن را بر خود واجب گرداند غمی تواند در حج همیست شود یا گناه کند و یا مجادله نماید و آنچه از نیکی بجای می آورید خدای تعالی می داند و توشه برگیرید و بختین توشهها پرهیزگاری است پس از من پرهیزید ای دارندگان خرد.

<sup>۱۹۲</sup> سوره اعراف آیه ۲۶: "يَا تَبَّيْ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِيَاسًا نُبَوَّارِي سَوَاءٌ إِلَّا كُمْ وَرِيشًا وَلِيَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ"

ترجمه: ای فرزندان آدم بدستیکه برای شما پوششی فروختادم تا بدی های شرمگاههای را پوشاند و نیز برای شما زیستی است و پوشش پرهیزگاری بختین پوششهاست و این از نشانههای خدای تعالی است باشد که بیاد داشته باشند.

<sup>۱۹۳</sup> سوره فتح آیه ۲۶: "إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحُمْرَةَ حَمْرَةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْمَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقُّهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ يَكْلِ شَيْءٍ عَلَيْمًا"

ترجمه: آن هنگام که آنانی که کافر شدند در دخایشان تعصب گذارند تصمی از نادانی پس خدای تعالی بر فرستاده خود آرامشی فروختاد و نیز بر مؤمنان و آنان را به کلمه تقوی واداشت چرا که آنان به آن سزاوارتند و اهل آن هستند و خدای تعالی به هرجیزی دانست.

<sup>۱۹۴</sup> سوره بقره آیه ۱۷۷: "لَيْسَ الْبَرُّ أَنْ تُؤْتُوا وُجُوهَكُمْ قِبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكُنَ الْبَرُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةَ وَالْكِتَابَ وَالْبَيْنَ وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذُوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمُسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَتَى الرِّزْكَةَ وَالْمُؤْفَنَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُنْتَقِيُونَ"

ترجمه: نیکی آن نیست که روی های خود را به خاور و باختر گردانید ولی نیک آن کسی است که به خدای تعالی و روز جزاء و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال خود را به محبت اوتعالی به نزدیکان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان و دین برگردان دارندگان بخشش کند و نماز بر پای دارد و از دارایی خود نیازمندان را بخشش کند و استواران بر پیمان چون پیمانی بندند و شکیبایان در سختی ها و زیان ها به هنگام دشواری ها و آنانی که راست گفتند و هم ایشان پرهیزگارانند.

<sup>۱۹۵</sup> سوره بقره آیه ۲: "ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ فِيهِ هُدَى لِلْمُنْتَقِيِّنَ"

ترجمه: این کتابی است که در آن شکی نیست برای هدایت پرهیزگاران

<sup>۱۹۶</sup> سوره بقره آیه ۱۹۴: "الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحِرَمَاتُ عَصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلُ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِيِّنَ"

ترجمه: ماه حرام در برابر ماه حرام و قصاص برای حرمت هاست پس هرکس به شما ستم کرد به همان اندازه به او ستم کنید و پرهیزید از خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی با پرهیز کنندگان است.

۱۹۷ سوره بقره آیه ۲۸۲: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَاءَنْتُم بِدِيْنِ إِلَى أَجْلٍ مُسْمَى فَأَكْتُبُوهُ وَلَيُكْتَبْ بِئْكِمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبُ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلِمَهُ اللَّهُ فَلَيُكْتُبْ وَلَيُكْتَبُ الَّذِي عَلِمَهُ الْفَقْرُ وَلَيُكْتَبُ اللَّهُ رَبُّهُ وَلَا يَنْخُسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلِمَهُ الْفَقْرُ سَفِيهًّا أَوْ ضَعِيفًّا أَوْ لَا يَسْتَطِعَ أَنْ عُلِّمَ هُوَ فَلَيُعْلَمْ وَلَيُكْتَبُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشَهِدُوا شَهِيدِيْنَ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رِجَالٌ فَرِجَالٌ وَامْرَأَتَانِ مِنْ تَوْصِيْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ أَنْ تَعْصِلَ إِخْدَاهُمَا الْأَخْرَى وَلَا يَأْبُ الشَّهَادَةِ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا سَأْمُونُ أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجْلِهِ ذَلِكُمْ أَفْسَطَ عَنِ الدَّهْرِ وَأَفْوَمَ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَا تُرَبَّوْا إِلَّا أَنْ تَكُونَ بَحَارَةً حَاضِرَةً ثُدِّيْرُوكَمْ بِئْكِمْ فَلَيُسْعِيْسَ عَلِيْكُمْ جَنَاحَ الْأَنْجَى لَا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَاعِعُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَعْفُلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ كُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بَكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ "

ترجمه ای آنانی که ایمان آورده اید اگر وامدار شدید به زمانی معین پس آن را بنوشه درآورید پس باید نویسنده ای از میان شما آن را بردادگری نویسد و هیچ نویسنده ای نباید از نوشتن سریاز بزند همانگونه خدای تعالی او را نوشتن آموخت او نیز باید (به سپاس) آن بنویسد و آنکه بدھکار است باید بنویسنده بگوید چه بنویسد و باید از خدای تعالی پروداگارش پرواکند و چیزی را فرو مگذارد و اگر آن کس که دارای حق است سریرست او بگوید چه بنویسنده بردادگری و دو گواه از میان مردان برگیرند و اگر مردان نبودند یک مرد و دو زن از میان کسانی که می خواهید باید گواه باشند تا اگر یکی از آن دو خواست از راه درست بپرسن رود باید او را یاد اوری کنند و باید گواهان خودداری نکنند اگر خوانده شدند و نباید خسته شوید از نوشتن خرد یا کلان تا زمان خودش. این نزد خدای تعالی به داد نزدیک تراست و بحتر است که دچارشک نشوید و اگر به نقد بخارت کردید پس گناهی نیست بر شما که آن را نویسید و گواه بگیرید چنانگام خردلوفروش و نباید هیچ نویسنده ای و هیچ گواهی زیان بینند و اگر چنین کنید پس آن گناهی برگردن شما نباشد و از خدای تعالی پرواکنید و خدای تعالی شما را می آمزاند و خدای تعالی به هرجیزی داناست.

۱۹۸ سوره بقره آیه ۱۸۳: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كِتِيبَ عَلَيْكُمُ الصَّيَامُ كَمَا كِتِيبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَفَقَّونَ" ای کسانی که باور آورده اید روزه بر شما نوشته شد همانگونه که بر کسانی پیش از شما نوشته شد باشد که پرهیزگاری کنید

۱۹۹ سوره بقره آیه ۱۹۷: "الْحُجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحُجَّ فَلَا رُفْثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جَدَالٌ فِي الْحُجَّ وَمَا تَعْلَمُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوْدُوا فِيْنِ خَيْرِ الرَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ" ترجمه: زیارت خانه خدا در ماههای معینی است پس هر آنکس که آن را بر خود واجب گرداند غمی تواند در حج همیست شود یا گاه کند و یا مجادله نماید و آنجه از نیکی بیانی می آورید خدای تعالی می داند و توشه برگیرید و بحترین توشهها پرهیزگاری است پس از من پرهیزید ای دارندگان خرد

۲۰۰ سوره حج آیه ۳۷: "لَنْ يَنَالَ اللَّهُ حُمُرُهَا وَلَا دَمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ الظُّفُرُي مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَحَرُرُهَا لَكُمْ لَتَحْبِرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَأْتُمْ وَبَشِّرُ الْمُخْسِنِينَ"

به خدای تعالی نه گوشتهای آخما نمی سد و نه خونخای آخما و به اوتعالی تقوای شما می سد بدینگونه آخما را رای شما رام کرد تا خدای تعالی را بزرگ دارید به آنچه که شما را هدایت کرد و نیکوکاران را مرده بده.

۲۰۱ سوره آل عمران آیه ۱۲۳: "وَلَكُنْ نَصَارَكُمُ اللَّهُ بَيْنُ رِبِّ وَأَنَّمُ أَذْلَلُهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعْلَكُمْ تَشْكُرُونَ"

و هر آینه شما را در روز بدر یاری کردم و شما خوار بودید پس از خدای تعالی پرواکنید شاید که سپاس گویید

۲۰۲ سوره بقره آیه ۱۷۲: "الَّذِينَ اسْتَحْيَوْا اللَّهَ وَالرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْفُرُثُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرًا عَظِيمًا"

ترجمه: آنان کسانی هستند که خدای تعالی را پاسخ دادند و پیامبر را پس از آنکه آنان را سختی در رسید برای کسانی از ایشان که نیکی کردند و پرهیزگاری کردند پاداشی سرگ است.

۲۰۳ سوره نحل آیه ۱۴: "وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ"

ترجمه: پس بخوبی آنچه خدای تعالی شما را از پاکی ها روزی فرمود و از خدای تعالی که به او باور آورده اید پروا کنید

۲۰۴ سوره بقره آیه ۲۷۸: "يَا أَئِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقْوُا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ"

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدای تعالی پروا کنید و دنباله ربا را رها کنید اگر ایمان آوردنگان هستید

۲۰۵ سوره حجرات آیه ۳: "إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَصْوَافَهُمْ عَدَ رَسُولَ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ فَلَوْلَمْ لِتَتَّقُوا لَهُمْ مُغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ"

ترجمه: کسانی که صدای خوخيش را در نزد فرستاده خدای تعالی فرومی آورند ایشان همانا کسانی هستند که خدای تعالی دطای ایشان را به پرهیزگاری آزموده است و برای آنان آمرزشی بزرگ است.

۲۰۶ سوره طلاق آیهای ۲ و ۳: "فَإِذَا بَلَغُنَّ أَجْلَاهُنَّ فَأَسْكُنُوهُنَّ بِعَرْوَفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِعَرْوَفٍ وَأَشْهِدُوا ذُوِيَ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ بُوعْظٌ بِهِ مِنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ يَعْلَمُ لَهُ خُرْجًا وَبَرْزَقٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَنْتَسِبُ وَمَنْ يَقُولُ عَلَى اللَّهِ فُهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْأُمْرِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قُدْرًا"

ترجمه: پس چون زمانشان سر آمد یا به شاسترگی نگاهشان دارید و یا به نیکی از آخما جدا شوید و از دادگران دو تن گواه برگزیرید و برای خدای تعالی گواهی دهید و این اندرزی است برای کسی که به خدای تعالی روز بایسین باور دارد و هر کس از خدای تعالی پرهیز نماید برای او راه بیرون رفتی قرار می دهد.\* او از جایی روزی می دهد که به نهار نمی آورد و هر کس برخداش تعالی تکیه کند پس او تعالی اورا کافی است بدرستیکه خدای تعالی کار او را برآورد براستی خدای تعالی برای هر چیزی اندازه ای قرار نماده است.

۲۰۷ سوره طلاق آیه ۴: "وَاللَّهِ يَعْلَمُ مِنَ الْمُجْرِمِينَ إِنَّ رَجُلَيْمْ فَعَدَهُنَّ نَذَارَةً أَشْهُرٍ وَاللَّهِ لَمْ يَعْلَمْ أَوْلَادَ الْأَهْمَالِ أَجْلَهُنَّ أَنْ يَضْعَفُ حَلْقُهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا"

ترجمه: و آن زنان شاکه از خون دیدن نومیدند اگر شک دارید عده آنان سه ماه است و آنانی که خون ندیده اند و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند و هر کس از خدای تعالی پروا دارد برای او در کارش آسانی فراهم سازد.

۲۰۸ سوره طلاق آیه ۵: "ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعَظِّمُ لَهُ أَجْرًا" و این فرمان خدای عالی است که به سوی شما فرو آورده است و هر کس از خدای تعالی پروا کنند بدی های او را پیوشنند و پاداشش را بزرگ گردانند.

۲۰۹ سوره تغابن آیه ۱۶: "فَأَتَقْوَا اللَّهَ مَا أَسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفَقُوا حَرْبًا لِأَنفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِخُونَ"

پس از خدای تعالی هر آنچه که می توانید پروا کنید و به او گوش فرا دهید و اورا فرمان ببرید و برای خویشتنان نیکی بخشش کنید و آنکه خست خودش را در زنجیر کنید پس ایشان رستگاراند.

۲۱۰ سوره حجرات آیه ۱۳: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ يَتَعَارَفُونَ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْنَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَبِيرٌ"

ترجمه: ای مردمان ما شما را از یک مرد و زن آفریدم و شما را در ملتها و قبیلهها قرار دادم تا یکدیگر را بشناسید براستی که گرامی ترین شناز خدای تعالی پرهیزگارترین شما ست و خدای تعالی دانای آگاه است.

۲۱۱ سوره آل عمران آیه ۱۰۲

۲۱۲ سوره آل عمران آیه ۲: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقْوَا اللَّهَ حَقًّا تُقْاتَهُ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمُ مُسْلِمُونَ"

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدای تعالی پروا کنید آنچنان که سزاوار اوست و زخار که بسوی مرگ نزدید مگر آنکه مسلمان باشید

سوره تغابن آیه ۱۶: "فَأَتَقْوَا اللَّهَ مَا أَسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفَقُوا حَرْبًا لِأَنفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِخُونَ"

ترجمه: پس از خدای تعالی پروا کنید و گوش فرا دهید و پیرو غایید و بخشش کنید که این برای شما بختر است و آنکس که سرکشی نفسش را لگام زند پس ایشان رستگاراند.

۲۱۳ سوره جاثیه آیه ۱۹: "إِنَّمَا لَنْ يَغْنُو عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْءًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بِعِصْمِهِمْ أُولَاءِ بَعْضُهُمْ وَاللَّهُ وَلِيَ الْمُقْبَلِينَ" ترجمه: و آنان هرگز در برابر خدای تعالی چیزی را از تو کفايت نخواهند کرد و براستی که گروهی از ستمکاران دوستان گروهی دیگراند و خدای تعالی دوست پرهیزگارانست.

۲۱۴ سوره بقره آیه ۲۵۷ (آیه آخر آیه الکرسی): "اللَّهُ وَلِيُ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلَئِكُمُ الظَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَسْخَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ"

ترجمه: خدای تعالی دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها بسوی نور ببرون می‌کند و کسانی که کفر ورزیده‌اند دوست و سرپرستان طاغوت است آنان را از نور به تاریکی‌ها خارج می‌کند و آنان باران آتشند و در آن جاودانه.

۲۱۵ سوره آل عمران آیه ۶: "وَكَيْنَ مِنْ لَيْلَ قَاتِلٌ مَعَهُ رِبُّوْنَ كَثِيرٌ فَمَا وَهُنَّا لِمَا أَصَابُهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعَفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُ الصَّابِرِينَ"

ترجمه: و چه بسیار از پیامبران که کارزار کردن مردان الهی آنان را همراهی کردند و از رنجهایی که در راه خدای تعالی به آنان در رسید سست نگردیدند و کوتاهی نکردند و تسليم نشدند و خدای تعالی شکیبایان را دوست دارد

۲۱۶ سوره توبه آیه ۴: "إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدُمُ مِنَ الْمُشْرِكِنَ لَمْ يَنْفُضُوْمُ شَيْئًا وَلَا يُظَاهِرُوْا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَنَّقُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُتَّقِينَ"

مگر آنایی از مشرکان که با شما پیمان دارند پس بر پیمان خود استوار هستند و بر شما نیستند پس تا پایان مدت پیمانشان صیر کنید براستی که خدای تعالی پرهیزگاران را دوست دارد.

۲۱۷ سوره آل عمران آیه ۱۳۴: "الَّذِينَ يُنْهَقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: آنایی که در گشایش و تندگدستی بخشش می‌کنند و فروخورندگان خشم و درگزرنده‌گان از مردم و خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد.

نیز همان سوره آیه ۱۴۸: "فَاتَاهُمُ اللَّهُ تُوْبَةُ الدُّنْيَا وَخُسْنُ ثُوابِ الْآخِرَةِ وَاللهُ يُحِبُ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: پس خدای تعالی آنان را پاداش دنیا داد و نیز بختیان پاداش سرای دیگر و خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد و نیز سوره مائدہ آیه ۹۳: "لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا أَنْقَوُا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَمْ اتَّقُوا وَآمَنُوا لَمْ اتَّقُوا وَآخْسَنُوا وَاللهُ يُحِبُ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: و نیست هیچ گناهی در آنچه خورده‌اند بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده هنگامی که پروا کرده‌اند و ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند سپس بروکردن و ایمان آورده و احسان کرده و خدای تعالی احسان کنندگان را دوست دارد.

۲۱۸ سوره بقره آیه ۲۲۲: "وَسَأَلَوْنَكَ عَنِ الْمَحِيطِ قُلْ هُوَ أَدَى فَاغْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيطِ وَلَا تَفْرِيْهُنَ حَتَّى يَطْهِرْنَ فَإِذَا تَطْهِرْنَ فَأَتُوهُنَ مِنْ حِيْثُ أَمْرَمُكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ التَّوَابِينَ وَيُحِبُ الْمُتَطَهِّرِينَ"

ترجمه: و تو را از ماهانه زنان می پرسند بگو این مایه ناراحتی ایشان است پس از آنان در دوران ماهانگی دروی کنید و به ایشان نزدیک نشوید تا دوباره پاک شوند پس آنگاه بر ایشان درآید از سویی که خدای تعالی شما را فرمان داده است و خدای تعالی توبه کنندگان را دوست دارد و نیز پاک شوندگان را دوست دارد.

۲۱۹ سوره آل عمران آیه ۱۵۹: "فَإِنَّمَا رُحْمَةُ اللَّهِ لِئِنْ لَمْ وَلَوْ كُنْتَ قَطُّا غَلِيلَ الْقُلُبَ لِأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْغُفْنُهُمْ وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَئْمَرِ فَإِذَا عَزِمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ"

ترجمه: پس به آنچه خدای تعالی مهر ورزید با آنان نم شدی و هر آیه اگر با ایشان تند سنجدل می بودی از دورت پراکنده می شدند پس از آخما درگذر و برا ایشان آمرزش خواه و با ایشان در کارها شور کن و پس چون عنم کردی بر خدای تعالی توکل کن براستی که خدای تعالی توکل کنندگان را دوست دارد.

۲۲۰ سوره بقره آیه ۲۲۲: "وَيَسْأَلُوكُنَّ عَنِ الْمُحِيطِ فَلَمْ هُوَ أَذْيَ فَاغْتَرَلُوا النَّسَاءُ فِي الْمُحِيطِ وَلَا تَفْرِيُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا طَهَرْنَ فَأُتُوهُنَّ مِنْ حِثْ أَمْرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ"

ترجمه: و تو را از ماهانه زنان می پرسند بگو این مایه ناراحتی ایشان است پس از آنان در دوران ماهانگی دروی کنید و به ایشان نزدیک نشوید تا دوباره پاک شوند پس آنگاه بر ایشان درآید از سویی که خدای تعالی شما را فرمان داده است و خدای تعالی توبه کنندگان را دوست دارد و نیز پاک شوندگان را دوست دارد.

۲۲۱ سوره عنکبوت آیه ۶۹: "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيمَا لَهُدِيهِمْ سَبِلًا وَانَّ اللَّهَ مُلِّحَ الْحَسَنِينَ"

ترجمه: و آنانی را که در ما تلاش کردند هر آینه آنان را به راههای خودمان هدایت می کنیم و براستی که خدای تعالی قطعاً بنا کوکاران است.

۲۲۲ سوره انفال آیه ۳۴: "وَمَا لَهُمْ أَلَا يَعْدِلُونَ اللَّهُ وَهُمْ يَصْدُونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أُولَيَاءُ إِنْ أُولَيَاءُ إِلَّا الْمُتَّهَوْنُ وَلَكُنْ أَكْرَمُمُ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: و نیست برای آنان بجز آنکه خدای تعالی آنان را عذاب فرماید و آنان کسانی هستند که راه مسجد الحرام را بسته‌اند و ایشان اولیا او تعالی نیستند و نیست اولیاء اولیاء اولیاء مگر پرهیزگاران ولی بیشتر آنان نمی دانند.

۲۲۳ سوره الاریات آیه ۵۰: "فَقُرُوْا إِلَى اللَّهِ إِنَّى لَكُمْ فِي هَذِهِ نَذِيرٌ مُّبِينٌ"

ترجمه: پس بسوی خدای تعالی بگزیرید براستی که من برای شما از اولتعالی بهم دهنده ای آشکارم

۲۲۴ سوره الزخرف آیه ۶۷: "الْأَخْلَاءِ يَوْمَئِلْ بَعْضُهُمْ لِيَقْضِ عَدْوَ إِلَّا الْمُتَّقِينَ"

ترجمه: دوستان در این روز گروهی دشمن گروهی دیگرند مگر پارسایان

۲۲۵ سوره فرقان آیه ۲۸: "يَا وَيْلَى لَيْتَيْ مَمْ أَخْلَدْ فُلَانًا حَلِيلًا"

ترجمه: (در روز قیامت گوید) ای وا بمن ای کاش فلاتنی را دوست نمی گرفتم

۲۶۶ سوره زخرف آیه ۳۸: " حَقٌّ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمُشْرِقِينَ فَيُسْتَقِنَ الْقَرِيبُينَ " تا آن هنگام که بنزد ما آیند پس گوید کاش بین من و تو فاصله ای از خاوران تا باختران بود.

۲۶۷ سوره آل عمران آیه ۳۲: " قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ إِنَّكُمْ تَوَلُّونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ " ترجمه بگو خدای تعالی را فرمان برد و فرستاده اش را نیز پس اگر روی برگردانید پس خدای تعالی کافران را دوست نخواهد داشت.

۲۶۸ سوره قصص آیه ۷۶: " وَاتَّبَعَ فِيمَا آتَاكُ اللَّهُ الدَّارُ الْآخِرَةِ وَلَا تَسْنَ نَصِيبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَخْسِنْ كَمَا أَخْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِي الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ " ترجمه: و برگیر آنچه خدای تعالی از سرای دیگر تو را داده است و سهم خود را از این سرا نیز فراموش مکن و نیکی کن همانگونه که خدای تعالی با تو نیکی کرده است در زمین تباہی برمنگیر براستی که خدای تعالی کافران را دوست ندارد.

۲۶۹ سوره انعام آیه ۱۴۱: " وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَفْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَفْرُوشَاتٍ وَالْخَلْ وَالرُّزْعَ خُلْبَلًا أَكْلُهُ وَالرَّئُونُ وَالْمُثْمَنَ مُتَشَابِهً وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُّوْ مِنْ تَمِّي وَإِذَا أَمْرَ وَأَتَوْ حَقَّهُ يَوْمَ حَسَادَه وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ " او کسی است که باعهای با داریست و بدون داریست و خمامستان و کشتزارهای با خواکری های گوناگون پدید آورد زیتون و انار مشابه و غیر مشابه پس بخورید از میوه های آن چون به میوه نشست و حق اوتعالی را نیز روزی که بار نشست بدھید و زیاده روی مکید براستی که خدای تعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد. و نیز سوره اعراف آیه ۳۱: " يَا بَنِي آدَمْ حَلُّوا بِنِتَنَّكُمْ عِنْدَكُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُّوْ وَاشْرِبُوْ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ " ترجمه: ای فرزندان آدم برگزیرید زیور خود را در هر نمازگاهی و بخورید و بیاشامید و زیاده روی مکید براستی که او تعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد.

۲۷۰ سوره افال آیه ۵۸: " وَإِنَّمَا تَخَافَّ مِنْ قَوْمٍ خَيَانَةً قَانِدٍ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ " و اگر از قومی بیم خیانت داری پس پیمانشان را بسویشان بینداز که خدای تعالی خاندان را دوست ندارد.

۲۷۱ و آن پیراهنی بود که یعقوب علیه السلام از اسحق علیه السلام و او از ابراهیم علیه السلام به ارث برد و ابراهیم علیه السلام نیز آن را به گاه افتادن در آتش نمود از جرایل گرفت که از بخشش برایش ارمغان آورده بود. یعقوب علیه السلام از شدت علاقه ای که به یوسف علیه السلام داشت پیراهن در تعویذی نخاده و به بازوی یوسف علیه السلام بسته بود. پس از آنکه برادران ، یوسف علیه السلام را در چاه فکنیدند جرایل بر وی فروز آمد تعویذ بگشاده و پیراهن را بر تن یوسف علیه السلام کرد چرا که برادران پیراهن برادر درآورده بودند تا بخون دروغین آتشته کنند. (تفسیر ابونصرفرهی)

۲۲۳ سوره فتح آیه ۲۶: "إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحُمَىَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْرَقَهُمْ كَلِمَةً الظُّفُرِيَّ وَكَانُوا أَعْنَىٰ بِمَا وَأَفْلَحُهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا"

ترجمه: چون کسانی که کافر شدند در دلای خویش تعصب نکردند، تعصی جاهلی، پس خدای تعالی آرامش خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنین فروفرستاد و آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت و خدای تعالی به هرچیزی دانست.

۲۲۴ سوره هود آیه ۴۶: "قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا أَيْسَنَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ"

ترجمه: فرمود ای نوح او از اهل تو نیست او کاری ناشایست؛ پس پرسش ممکن در آنجه که به آن دانشی نداری و ویراستی که من تو را پند می دهم اگر از نادانان هستی.

۲۲۵ سوره نساء آیه ۱۱۰

۲۲۵ سوره شوری آیه ۴: "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ"

ترجمه: برای اوست آنجه که در آسمان ها و زمین است و او بزر و بزرگ است.

۲۲۶ سوره نمل آیه ۲۶: "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعِرْشِ الْعَظِيمِ"

ترجمه: خدای تعالی خدایی است که خدایی جز او نیست و او بپروردگار عرش بزرگ است.

۲۲۷ سوره قلم آیه ۴

۲۲۸ سوره صافات آیه ۱۰۷

۲۲۹ سوره اعراف آیه ۱۱۶: "قَالَ أَلْقُهُوا أَلْقُهُوا سَخْرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَهْمُمْ وَجَاءُوا بِسُخْرٍ عَظِيمٍ"

ترجمه: فرمود بیندازید پس چون انداختند دیدگان مردم را افسون کرده ایشان را ترسانیدند و افسونی بزرگ آوردند.

۲۳۰ سوره حج آیه ۱: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ رَبَّلَهُ السَّاعَةُ شَيْءٌ عَظِيمٌ"

ترجمه: ای مردم از بپروردگار خود پروا کنید براستی که زلزله روز جزا چیز بزرگی است.

۲۳۱ سوره لقمان آیه ۱۳: "وَإِذْ قَالَ لِقَمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعْظِظُهُ يَا بُنَيٍّ لَا تُشْرُكُ بِاللَّهِ إِنَّ الشَّرِكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ"

ترجمه: آنکه لقمان که لقمان فرزند را گفت که ای فرزندم به خدای تعالی شرک مورز که شرک مستحب سترگ است.

۲۳۲ سوره نور آیه ۱۶: "وَلَوْلَا إِذْ سَعَمْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ تَسْكَلْمَ بِهَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ"

ترجمه: وهر آینه اگر آن را شنیده بودید می گفتید سزاوار نیست به آن سخن بگوییم پاک هستی تو که این حمایتی بزرگ است.

۲۴۳ سوره یوسف آیه ۲۸: "فَلَمَّا رأى قَوْيِصَةَ قُدَّمَ مِنْ دُبُّرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ إِنَّ كَيْدِكُنْ عَظِيمٌ"  
ترجمه: چون نظر کرد پیراهن را پاره از پشت دید گفت براستی که این از مکر شما زنان است و براستی که مکر شما زنان بزرگ است

۲۴۴ سوره حجر آیه ۸۷: "وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبِيعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ"  
ترجمه: و بادرستی که تو را سوره فاتحه و قرآن عظیم عطا کردیم

۲۴۵ سوره غل آیه ۲۳: "إِنِّي وَحْدَتُ أَمْرَأَةَ تَلْكِيفِهِمْ وَأَوْتَيْتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَفَقَاعَ عَرْشٌ عَظِيمٌ"  
ترجمه: براستی که من زنی را یافتم که برآخنا پادشاهی می کرد و از هر جزیی داده شده‌اند و برای اوست عرشی بزرگ.

۲۴۶ سوره ص آیه ۶۷

۲۴۷ سوره مطوفین آیات ۴ و ۵ "أَلَا يَظْهَرُ أُولَئِكَ أَكْمَمْ مَبْعُوثُونَ \* يَوْمٌ عَظِيمٌ"  
ترجمه: آیا گسان نمی بزند که ایشان همانا برانگیخته می شوند برای روز بزرگ.

۲۴۸ سوره قلم آیه ۴

۲۴۹ سوره نساء آیه ۷۶: "الَّذِينَ آمَنُوا يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتَلُوا أُولَئِءِ  
الشَّيْطَانَ أَنْ كَيْدُ الشَّيْطَانَ كَانَ ضَعِيفًا"

ترجمه: آنانی که ایمان آورده‌اند در خدای تعالیٰ کارزار می کنند و آنانی که کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت کارزار می کنند پس با دوستان شیطان کارزار کنید بدرستیکه کید شیطان ضعیف است.

۲۵۰ مکر زنان بزرگ است چرا که مردان را جملگی به فطرت و سیرت دلستگی و علاقه به زنان است از این روی اگر زنان مکر کنند مکر شان کارگر افتد و بدینگونه بزرگ است حال آنکه هیچ مردی را به فطرت و سیرت دلستگی به شیطان نباشد از این روی مکر شیطان ضعیف است.

۲۵۱ این عبارت همان است که در زبان فارسی به ته دل تعییر می شود. مفسران صاحب دل مراحل و پرده‌هایی را برای دل پر شده‌اند منجمله جناب رشید الدین مبیدی در تفسیر خود کشف لاسرار و عده الابرا برای دل چهار پرده دکر می کنند:

اول صدر یا سینه که محل ظهور اسلام است چنانکه خدای تعالی در سوره زمر آیه ۲۲ می فرماید :

"**أَفَكُنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُومُمْ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**"

ترجمه: آبا آنکه خدای تعالی سینه اش را برای اسلام گشاده گردانیده است پس او بر نوری از پروردگارش است پس وای برسنگدلان از یاد خدای تعالی آنان در گمراهی آشکار هستند

دوم قلب یا همان دل که محل تخلی نور ایمان می باشد چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"**... أَوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُومُمِ الْإِيمَانَ ...**" سوره مجادله آیه ۲۲

ترجمه آنان کسانی هستند که در قلبهاشان ایمان نوشته شده است

سوم فواد که محل مشاهدات غبیه است چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"**مَا كَذَبَ الْفَوَادُ مَا رَأَى**" سوره نجم آیه ۱۱

ترجمه : دل آنچه را که دید انکار نکرد

چهارم شغاف که محل رحل عشق الهی است چنانکه خدای تعالی می فرماید:

"**قَدْ شَغَّلَهَا حَبًّا**" سوره یوسف آیه

ترجمه: و براست دل آن زن را به محبت برده است

نیز حضرت آقا سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات عباده با ترتیب دیگری هفت پرده برای دل ذکر می کنند:

اول صدر محل ظهور اسلام

دوم قلب محل ظهور ایمان

سوم شغاف محل ظهور عشق انسانی

چهارم فواد که محل مشاهدات است

پنجم حبه القلب که محل حب الهی است

ششم سویدا که محل مکاشفات است

هفتم مهجه القلب که محل تخلی ایماء و صفات است.

در هردو برداشت شغاف عمیق ترین پرده در وجود انسان برای استقرار عشق است لذا تعبیر قرآن از عشق زلیخا به یوسف علیه السلام به شغاف در آیه: "قد شغفها حبا" نشان دهنده عمق اخلاص و صداقتی است که زلیخا در عشق خود نسبت به یوسف علیه السلام داشت.

نیز لسان الغب حاظ می فرماید:

داغ سودای توأم سر سویدا باشد

من چو از خاک خد للام صفت برخیزم

۵۰۲ سوره حجر آیه ۷۲: "لَعْمَرُكَ إِنَّمَا لَقِيَ سَكُرَّتُمْ بِعَمَهُونَ"

ترجمه: به جان خودت سوگند که آخما هر آینه در مستنی خود سرگردان بودند.

۵۰۳ سوره ضحی آیه ۵

<sup>٢٥٤</sup> سوره بقره ۱۲۲: "قَدْ نَرِى تَّقْلِبَ وَجْهَكُمْ فِي السَّمَاءِ فَلَوْلَيْتَكُمْ قَيْلَةً تَرَضَاهَا فَوْلَ وَشَهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَعَيْشُ مَا كُنْتُمْ فَوْلُوا وَجْهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحُقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِعَالِيٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ"

ترجمه و براستي که ديدم گرددش رویت را در آسمان ؛ تو را به قبله اي برگردانیدم که راضی شوي پس رویت را بسوی مسجدالحرام بگردان پس هر جا که بودید روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردانيد و براستي کسانی که کتاب داده شدند هر آئيه می دانند که این بحق از پروردگارشان است و خدای تعالی از آنجه می کنند غافل نیست.

<sup>٢٥٥</sup> سوره آل عمران آیه ۳۱: "فَلِإِنْ كَثُرْتُمْ تُحْبُونَ اللَّهَ فَأَلَيْهِنِي تَبَيَّنْكُمُ اللَّهُ وَغَيْرُكُمْ لَكُمْ ذُنُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ" ترجمه: بگو اگر خدای تعالی را دوست دارید پس مرا فرمان بريد تا خدای تعالی نيز شما را دوست داشته باشد و گناهاتان را بیامزد و خدای تعالی آمرزند و مهران است.

<sup>٢٥٦</sup> استیناس در باب استفعال از مصدر انس است که به معنی طلب انس است. در سوره نور آیه ۲۷ مرقوم است : يَا أَعْلَمُ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَذَحَّلُوا بَعْدَ مَا يُبَيِّنُكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْسِعُوا وَتُسْتَأْسِعُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ حَسْرَةٌ لَكُمْ لَعْنَكُمْ تَذَكَّرُونَ

ترجمه : اى باورآوندگان به خانه اى مگر خانه های خودتان داخل نشويد مگر آنكه انس گرفته باشيد و بر اهل آنجا سلام کنيد و اين برای شما بختر است شاید که پند گريل.

حضرت اقاى سلطانعليشاه در تفسير شريف بيان السعاده في مقامات عباده ذيل اين آيه فرموده انه که استیناس ان است که مرد چون به خانه اى وارد شود با سپاه و بزرگداشت آنها مهر آنها را طلب کند در مقابل استیحناس که با پرس و جو و کندوکاش و استعلام موجب آزربدن شوند.

بطور کي استیناس عبارت است از هرگونه اقدام برای انگیختن مهر و دوستي دیگران اين قصیده که من فرميتم دل و جان را بدلوست استیناس مسعود سعد سلمان به نقل از لغت نامه دهخدا

<sup>٢٥٧</sup> منظور از "نَفَسٍ" يا "تنفس" دم مسيحيانی است که به درویشان داده می شود چنانکه حافظ می فرماید: فیض روح القدس او باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنجه مسيحا می کرد.

و نيز نظامي گويد:

ملک فریدون به گدائی بیخش ازنَمَش بُو وَفَائِي بِيَخْش  
وایضاً ناصر خسرو چنین سرايد:

از روی زمین کفر و ضلالت همه برخاست چون صبح وصال تو برآورد تنفس.  
و نيز سعدی علیه الرحمه در گلستان فرماید:  
به یمن قدم درویشان و صدق نَفَسِ ایشان ذمائم اخلاق به حمائد مبدل گشت  
(به نقل از لغت نامه مرحوم دهخدا)

<sup>۲۵۸</sup> این نام یافت نشد

<sup>۲۵۹</sup> سوره فجر آیات ۲۷ و ۲۸: "يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْهَىٰ \* ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيًّا مَّرْضِيًّا"

ترجمه: ای نفس اطمینان یافته بسوی پردورگارت باز گرد در حالی که او از تو خشنود و تو از خشنودی

<sup>۲۶۰</sup> سوره مطففين آیه ۱۴

<sup>۲۶۱</sup> سوره یونس: "قَالَ قَدْ أَجَبَتْ دُعَوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَبَعَّا نَسْبِيلَ الدِّينِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: فرمود بدستیکه دعای شما را پاسخ گرفتم پس استوار باشید و پیروی کسانی را که غی دانند مکنید.

<sup>۲۶۲</sup> سوره غافر آیه ۶۰: "وَقَالَ رَبُّكُمُ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدُّخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ"

ترجمه: و پرورگاران فرمود مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم براستی آنانی که از پرسش من سرباز می زند زود باشد که خوار درون دوزخ شوند.

<sup>۲۶۳</sup> جانب زین اسلام آبوالقاسم عبدالکریم بن هوارن قشیری متولد ۴۳۸ ه.ق. و متوفی سال ۴۸۵ ه.ق. از بزرگان تصوف در قرون چهارم و پنجم هجری است وی رساله ای بنام "رساله قشیری" در تصوف می باشد.

خواجه أبوعلی الحسن بن احمد الغشانی در شرح فارسی که بر این رساله نوشته در توصیف مقام جانب قشیری چنین گوید: "از جمله بزرگان وقت خویش بودست در علم و معاملت، چنانک رجوع جمله باز ی بودست، و بحمه زیانها از انواع اهل علم محمود بود و مقبول جمله عالم، و در جمله انواع علوم که متدالول است در میان حلق از فقه و کلام و اصول و معرفت حدیث و تفسیر قرآن و نحو و عربیت و نثر و نظم و غیر آن، امام بود و در همه متینتر شده و تصانیف نیکو او را میسر شده، و در شرق و غرب منتشر و مقتدى، و امامان وقت کی بوده اند از تصانیف او فائده گرفته اند. و به خواندن و دانستن آن تفاح نفوذه امّا حالت و سیرت او در معاملت و مجاهده و خبردادن از معرفت و رسیدن در آن بهایت حقیقت بدرجه بودست کی چشمها بر مثل خویش ندید. و بر این جمله ائمه و بزرگان روزگار در جمله بلاد متفقند کی سید وقت خویش و دیار اسلام بودست، و قطب سیادت و عین سعادت و استاد جماعت و مقدم اهل شریعت و حقیقت و مقصود سالکان و سر خداوند سپاهانه و تعالی در میان حلق، و آثار برکات انفاس او بر جمله احوال طلب علم و سالکان راه خدای جل جلاله ظاهر شده که هر که یکروز در پیش او زانو زدست برای علم یا برای یافتن مقصود، بزرگ طریقت و مقتدى وقت خویش شده است و از دنیا و آخرة مخطوط گشته.(مقدمه رساله قشیریه)

<sup>۲۶۴</sup> سوره کهف آیه ۶۰: "وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُخُ حَقًّا أَنْلَعَ مَجْمَعَ الْحُرْبِينَ أَوْ أَمْضِيَ حَقًّا"

ترجمه: و آنگاه که موسی علیه السلام به جوانمردی که همراه و بود فرمود از پای غمی نشیننم تا به محل تلاقی دو دریا برسم و یا سالما راه روم.

<sup>۲۶۵</sup> سوره رعد آیه ۴: "وَفِي الْأَرْضِ قُطْعَةٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَرُزْعَةٌ وَخَبْلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَصِّلَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكَارًا لِقَوْمٍ يَقْلُولُونَ"

و در زمین تکه های هستند د رکنار یکدیگر و با غهای از انگور و کشیدارها و خراسان از یک ریشه و غیر یک ریشه جملگی از آب سیراب می گردند و ماگروهی را بر گروه دیگر برتری می دهیم در خودن و در این برای کسانی که خرد می ورزند نشانه هایی است.

<sup>۲۶۶</sup> مؤمنون ۲۱

<sup>۲۶۷</sup> سوره اعراف آیه ۵۷: "وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّبَاطَ بِشَرَا بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقْلَلْتَ سَحَابًا تِقْلَالًا سُقْنَاهُ لَيْلَدِيَ قَاتِلُنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ النَّمَرَاتِ كَذِلِكَ تُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ"

ترجمه: و اولاعی کسی است که باد را مزده ای از رحمت خودش پیشاپیش می فرستد تا ابرهای گرانبار را حرکت به جنبش در آورده شهرهای مرده سیراب گردند پس به آن باران را می فستیم و ازان هر میوه ای بیرون می آوریم و به هین گونه نیز مردها را بیرون می آوریم باشد که بیاد آرد.

<sup>۲۶۸</sup> سوره انسان آیه ۵

<sup>۲۶۹</sup> سوره انسان آیه ۱۷

<sup>۲۷۰</sup> سوره مطففين آیات ۲۵ و ۲۶: "يُسْقَوْنَ مِنْ رَحْقِ حَمْوَمٍ \*خَتَامَهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فُلْيَّتَأْسِ الْمَتَّاْفِسُوَةَ وَمِنْ نُوشَنَدِ از باده ای مهر دار آن مشک است و در آن مشتاقان از یکدیگر پیشی می گیرند.

<sup>۲۷۱</sup> سوره محمد آیه ۱۵: "مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي ُوَعَدَ الْمُتَّقِنُونَ فِيهَا أَكْمَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَكْمَارٌ مِنْ لَبَنٍ أُمْ يَتَعَزَّزُ طَعْمَهُ وَأَكْمَارٌ مِنْ حَمْرَ لَدَدٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَكْمَارٌ مِنْ عَسْلٍ مُصَنَّفٍ وَفَمٌ فِيهَا مِنْ كُلِّ النَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رِجْمٍ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي التَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَيْمًا فَقَطْعَ أَمْعَاءَهُمْ"

ترجمه: مثل هشتی که به پرهیزگاران وعده داده است که در آنها رودهایی از آجایی زلال و تازه و نیز رودهایی از شیر که مره آن دگرگون نی شود و رودهایی از باده که گواری نوشندگانش است و رودهایی از عسل صاف و در آنها برای ایشان از هر میوه ای فراهم است و نیز مر آخاراست آمرزش پروردگارشان مانند کسی است که او در آتش جاودان است و از آب داغ می نوشد پس رودهایش بربده می شوند؟

<sup>۲۷۲</sup> سوره کهف آیه ۲۹: "وَقُلِ الْحُقُقُ مِنْ رِئَمَّ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْتُمْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكُفَرْ إِنَّ أَعْنَدُنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ هِيمٌ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغْيِثُوا يَعْثُوا بِمَاءٍ كَالْمَهْلِ يَسْوِي الْوَجْهَ بِسُسِ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا"

ترجمه: و بگو حق از پروردگارتان است پس هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس که خواهد کفر ورزد براستی که ما برای سمتکاران آتشی آماده کردیم که شراره‌های آن ایشان را فرآورده و اگر فریادرس خواهند به آبی گداخته که رویها را برپان کنند فریاد رسی خواهند شد بد شرانی و زشت جاگاهی است.

۲۷۳ سوره انسان آیه ۲۱: "عَالِيَّهُمْ تِبَابُ سُنْدُسٍ حُصْنٌ وَإِسْتِرْقٌ وَحُلُوَا أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رُكْمٌ شَرَابًا طَهُورًا"  
ترجمه: جامه‌هایشان از پرینیان سبز و دیاست و دستبندهای سیمین بر دست دارند و پرودگارشان به آنان باده ای پاک می‌نوشانند.

۲۷۴ سوره مرسلاط آیه ۲۷: "وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيًّا شَاهِنَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا"  
و در آن کوههای برافراشته قرار دادیم و شما را آبی گوارا نوشانیدیم

۲۷۵ سوره مطوفین آیات ۲۵ و ۲۶: "يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ حَتَّىٰ يَخْتَمُونَ \* حَتَّافَهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَأْفَسِ الْمُتَّافِسُونَ"  
و می‌نوشند از باده ای مهر دار مهر آن مشک است و در آن مشتاقان از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

۲۷۶ سوره انسان آیه ۲۱: "عَالِيَّهُمْ تِبَابُ سُنْدُسٍ حُصْنٌ وَإِسْتِرْقٌ وَحُلُوَا أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رُكْمٌ شَرَابًا طَهُورًا"  
ترجمه: جامه‌هایشان از پرینیان سبز و دیاست و دستبندهای سیمین بر دست دارند و پرودگارشان به آنان باده ای پاک می‌نوشانند

۲۷۷ در کتاب مقدس در خواب نانوا به جای یک سبد سه سبد ذکر شده که یوسف عليه السلام آن را به سه روز تعبیر فرمود لذا آزادی شرابدار و مرگ نانوا هردو در یک روز اتفاق افتاد بینید عهد عتیق کتاب پیدایش فصل ۴۰

۲۷۸ احتمالاً ضحاک بن مزاحم هلالی بلخی مفسر قرآن متوفی بسال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هجری قمری

۲۷۹ در کتاب مقدس دو سال قید شده است

۲۸۰ سوره مؤمنون آیه ۹۹ و ۱۰۰: "حَقٌّ إِذَا جَاءَ أَخْدُمُ الْمُؤْثِ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونَ \* عَلَيَّ أَعْمَلٌ صَالِحٌ فِيمَا تَرَكْتُ  
كَلَّا إِنَّمَا كَلْمَةُ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ"  
ترجمه: تا آخنگام که یکی از ایشان را مرگ فرامی‌رسد گوید پروردگارا مرا باگردان تاکار شایسته انجام دهم در آنچه که ترک کرده بودم ؟ نه هرگز این چیزی است که او می‌گوید و در برابر ایشان بزرخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

۲۸۱ سوره نحل آیه ۳۲

<sup>۲۸۳</sup> معاذین جبل خزری انصاری (۲۰ قبل از هجرت تا ۱۸ هجری) از اصحاب نزدیک به رسول خدا (ص) و نیز فرستاده ایشان به یمن از قبیله خرج و از اهالی پیر بود

### ۲۸۴ احتمالاً عاصم کوفی از قراء هفتگانه صادر اسلام

<sup>۲۸۴</sup> مطابق روایت کتاب مقدس فرعون از سلطنت عزل نشد ولی تمامی قدرت حکومتی را به یوسف عليه السلام تفویض کرد چراکه فرعون خود انگشتی سلطنت را بدست یوسف عليه السلام کرد : "... و فرعون به یوسف گفت تو در خانه من باش و به فرمان تو تمام قوم من منتظم شوند بجز آنکه به تخت از تو بزرگتر باشم و فرعون به یوسف گفت که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم و فرعون انگشت خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست یوسف گذاشت، او را به کنای نازک آراسته کرد، و طویل زمین بر گردنش انداخت و او را بر ارابه دومین خود سوار کرد، ویس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت. پیش رویش ندا می کردند که "زانو بزنید" و فرعون او را گفت من فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند... . عهد عتیق کتاب پیدایش فصل ۴۰.

<sup>۲۸۵</sup> همانگونه که اشاره رفت همسر زلیخا یعنی فوطیفار مطابق روایات کتاب مقدس در اصل فرمانده سواران فوج مخصوص بود بنابراین پس از آزادی یوسف عليه السلام از زندان او همسرش در اصل بندگان یوسف عليه السلام بشمار می آمدند.

### ۲۸۶ سوره یوسف آیه ۵۷

<sup>۲۸۷</sup> سوره تویه آیه ۱۴ : " قَاتِلُوهُمْ يَعْذِّبُهُمُ اللَّهُ يَأْنِيْدِكُمْ وَيُخْزِيْهُمْ وَيَنْصُرُهُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صَدَّورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ " ترجمه: با آنان کارزار کنید و خدیان تعالی آنان را با دستهای شما عذاب می فرماید و شما را بر آنکه پیروز می کنند و سینه های مؤمنین را آرام می کند.

<sup>۲۸۸</sup> همان سوره آیه ۱۱ : " إِنَّ اللَّهَ أَشَّرَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفَسَهُمْ وَأَنْوَاهُمْ بِإِنَّهُمْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَقُتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتِبْشِرُوا بِيَمِنِكُمُ الَّذِي يَأْتِيْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَرْضُ الْعَظِيمُ " ترجمه: براستی که خدای تعالی از مؤمنان نفسها ایشان و اموالشان را خریداری می فرماید که بخشش برای آنان باشد در راه خدای تعالی کارزار می کنند و کشته می شوند و عده ای است حق در تورت و انجیل و قرآن و هر آنکه بر پیمانیش با خدای تعالی استوار باشد پس مژده باد شما را به داد و ستدی که کردید و این رستگاری بزرگ است.

<sup>۲۸۹</sup> سوره قصص آیه ۶۱ : " أَفَمَنْ وَعَدْنَا وَعْدًا حَسْنًا فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَعْنَاهُ مَنَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا هُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْصَرِينَ "

آیا کسی که او را وعده نیکو دادم پس به آن خواهد رسید مانندکسی که او را از دنیا بگرمند ساختم و او در روز جزا از حضار شدگان است؟

۲۹۰ سوره فتح آیه ۲۰: " وَعَدْكُمُ اللَّهُ مَعْلَمٌ كَثِيرٌ تَأْخُذُوهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هُلِيهِ وَكَفَ أَيْدِي النَّاسِ عَنْكُمْ وَلَتَكُونُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِي كُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا "

ترجمه: و خدای تعالی شما را به غمینتهای فراوان وعده داد که می گیرید پس در آن برای شما شتاب ورزید و دست مردمان را از شاکوتاه ساخت تا نشانه ای باشید برای مؤمنان و شما را به راه راست رهمنو می گردد.

۲۹۱ سوره زمر آیه ۷۴: " وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَسِيئَةً مِنَ الْجِنَّةِ حَيْثُ نَشاءَ فَيَعْمَلُ أَجْرًا لِلْعَالَمِينَ "

ترجمه: و گفتند سپاس خدای تعالی را که وعده اش را برم راست گردانید و زمین را به ما واگذار کرد تا هرجای بخشش که خواستیم خانه برگیریم پس چه نیکوست پاداش انجام دهنده‌گان.

۲۹۲ سوره رعد آیه ۳۵: " مَثَلُ الْجِنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَقْنَعُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْيَّهَا الْأَكْمَارُ أَكْلُهَا دَآيْمٌ وَظِلَّهَا تِلْكُ عَقْبَى الَّذِينَ أَتَقْوَى وَعْقَبَى الْكَافِرِينَ التَّارُ "

ترجمه: مثل بخششی که به پرهیزگران وعده داده شده است که از زیرآن رودها روان است و خوردنی و سایه آن همیشگی است و این سرانجام کسانی است که پرهیز کردند و سرانجام کافران آتش است.

۲۹۳ سوره رعد آیه ۲۳: " جَنَّاتُ عَدُنٍ يَدْخُلُوكُمْ وَمِنْ صَلَحٍ مِنْ آبَانِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرَيْتَهُمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِنْ كُلِّ بَابٍ "

ترجمه: به درون باغهای بخشش می روند و نیکویان از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان و فرشتگان بر آنها از هر دری وارد می شوند.

۲۹۴ سوره کهف آیات ۱۰۷ و ۱۰۸: " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانُوا لَهُمْ جَنَّاتُ الْفَرْدَوسِ نُرُّلًا \* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوْلًا "

براستی که کسانی که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردند برای آنهاست بخششتهایی که در آن وارد می شوند و در آن جاودانه هستند و از آن هرگز دگرگون نی شوند.

۲۹۵ سوره سجده آیه ۱۹: " أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُرُّلًا بَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ " ترجمه واما کسانی که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردند از برای ایشان بخششتهایی است که در آن فرود آیند به پاس آنجه که می کردند.

۲۹۶ سوره لقمان آیه ۸: " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ الْعِزِيمِ "

ترجمه براستی آنانی که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردند مر آنکاراست بخشتهای پرنعمت.

۲۹۷ سوره یونس آیه ۲۵: "وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ"

ترجمه و خدای تعالی شما را به سرای سلامتی می خواند و هر کس را که بخواهد به راه راست رهنمون می گردد.

۲۹۸ سوره فاطر آیه‌های ۳۴ و ۳۵: "وَقَالُوا أَحْمَدُ اللَّهُ الَّذِي أَدْهَبَ عَنَّا الْحُزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَخْلَنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمْسُطُنَا فِيهَا نَصْبَتْ وَلَا يَمْسُطُنَا فِيهَا لَغُوبٍ"

همان کسی که از نیکی اش ما را در سرای مقام خود جای داد ما هیچ رنجی غیر رسد و ما را هیچ درماندگی غیر رسد.

۲۹۹ سوره عنکبوت آیه ۶۴: "وَمَا كَلِدَهُ الْجِنَّةُ إِلَّا هُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهُيَ الْمُتَبَوَّنُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: و این زندگی دنیا بی جز بازیجه و سرگرمی نیست و سرای دیگر هر آینه همانا زندگی راستین است اگر می دانستند.

۳۰۰ سوره محمد آیه ۱۵: "مَثْلُ الْجِنَّةِ الَّتِيْ وُعِدَ الْمُتَقْنَوْنَ فِيهَا أَكْثَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَكْثَارٌ مِنْ لَئِنِّمْ لَيَعْرِي طَعْنَةً وَأَكْثَارٌ مِنْ حَرْ لَلَّهُ لِلشَّارِبِينَ وَأَكْثَارٌ مِنْ عَسْلٍ مُصَنَّفٍ وَلَمَّا فِيهَا مِنْ كُلِّ الْمَنَّارَاتِ وَمَغْفِرَةً مِنْ رَجْمٍ كَمْنَ هُوَ خَالِدٌ فِي الدَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَيِّيْمًا فَقَطْعَ أَعْوَاءَهُمْ"

ترجمه: آیا مثل بخششی که به پرهیزگاران و عده داده است که در آنها رودهایی از آهکای زلال و تازه و نیز رودهایی از شیر که آن دگرگون نی شود و رودهایی از باهه که گواری نوشندگانش است و رودهایی از عسل صاف و در آنها برای ایشان از هر میوه ای ابراهیم است و نیز مر آنکاراست آمرزش پروردگارشان مانند کسی است که او در آتش جاودان است و از آب داغ می نوشد پس رودهایش بربیده می شوند؟

۳۰۱ سوره هود آیه ۱۰۸: "وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجِنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُوذٌ"

ترجمه: و اما آنانی که خوشبخت شدند پس در بخشش جاودانند تا آنکنگام که آسمانها و زمین است مگر آنکه خدایت بخواهد که این بخششی بدون بازگشت است.

۳۰۲ سوره نساء آیه ۱۳: "تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَحْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَكْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ"

ترجمه: و این است مزهای خدای تعالی و هر کس که خدای تعالی و فرستاده اش را پیروی کند به بخششی وارد می شود که در نیز آنها رودهایی جاری است در آن جاودانند و این است رستگاری بزرگ.

<sup>۳۰۳</sup> سوره توبه آیه ۷۲: " وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ حَجَاتٍ خَيْرٍ مِّنْ هُنَّا أَكْبَرُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيْبَةً فِي جَهَنَّمِ عَذَابٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "

ترجمه: خدای تعالی مردان و زنان مؤمن را و عده داد به بخشنهایی که در زیر آنها رودهای است در آنها جاودانه اند و سرایهای پاکیزه در باغهای عدان و خوشنودی خدای تعالی از آن بالاتر است و این است رستگاری بزرگ.

<sup>۳۰۴</sup> سوره یونس آیه ۱۰: " دَعَاوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحْمِلُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِّي хَمْدُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ "

ترجمه: دعای آنها در آنجا تسبیح خدای تعالی است و درودشان در آنجا سلام و پایان دعايشان ستایش خدای دوجهان است.

<sup>۳۰۵</sup> مطابق نظر قرآن مردم مصر به پیامبری یوسف عليه السلام باور آزوده بودند و معتقد بودنکه بعد از وی پیامبری نخواهد آمد و این از یادآوری مؤمن آل فرعون به مردم مصر بر می آید چنانکه در سوره غافر آیه ۳۴ اینگونه آمده: " وَلَقَدْ جَاءَكُمْ بُوْسَفُ مِنْ قَبْلِ يَالِيَّنَاتِ فَمَا زَلَمْتُمْ فِي شَكٍّ مَّا مَأْمَأَتُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْمَنْ لَنْ يَعْتَدَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضْلِلُ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْنِفٌ مُّرْتَابٌ "

ترجمه: و بدرستی که پیش از این یوسف شما را آمد پس در شک بودید از آنچه که شما را آورد تا از میان شما رفت پس گفتید که هرگز خدای تعالی از بعد از او فرستاده ای را بر نخواهد انگشت و بدینگونه خدای تعالی هر زیاده روی شکاکی را گمراه می کند.

<sup>۳۰۶</sup> سوره فجر آیه ۱۴

<sup>۳۰۷</sup> سوره حجر آیات ۹۲ و ۹۳

<sup>۳۰۸</sup> نام بن یامین در اینجا اضافه ذکر شده چون در سفر اول برادران به مصر بن یامین همراه آنان نبود نیز نام دینه یا دینا خواهر حضرت یوسف نیز اینجا اضافه آمده و خیلی بعيد است که خواهر حضرت یوسف عليه السلام برادران را هراهمی کرده باشد. پاکسر بن یامین و دینه از فهرست فوق تعداد اسامی به نه نفر می رسید در حالی که تعداد برادران که خدمت یوسف عليه السلام رسیدند ده نفر بود که البته نام لاوی اینجا ذکر نشده است

<sup>۳۰۹</sup> آیات نخست سوره تکویر

<sup>۳۱۰</sup> همان

<sup>۳۱۱</sup> همان

## ۳۱۴ سوره بنی اسراییل آیه ۱۴

۳۱۵ اگرچه امروزه زبان عبری به زبان بنی اسراییل (یعنی فرزندان حضرت یعقوب عليه السلام) شناخته می‌شود ولی شواهد حاکی از آن است که بسیار پیش از دوران یعقوب عليه السلام زبان عبری رواج داشته و صحبت می‌شده است

محمد ابن اسحق بن ندیم در کتاب خود الفهرست ص ۲۵ بیان می‌کند که نخستین کسی که در زبان عبری کتابت کرد شخصی بود به نام عامرین شاخ و هو برای عربی زبانان قواعد کتابت را وضع کرد ولی بیان نمی‌کند کی و کجا؟

نیز ابن ندیم در کتاب خود الفهرست از قول تیادورس نامی بیان می‌کند زبان عبری را عبری نامیدند چون حضرت ابراهیم عليه السلام به گاه فرار از دست غرور به سمت شام ناچار از رود فرات عبور کرد و در آن هنگام کلماتی را به زبانی که تا آن زمان ناشناخته بود بیان کرد لذا این زبان ناشناخته جدید را عبری نامیدند که منسوب به عبور از فرات بود

البته ابن ندیم تأکید می‌کند که این زبان مشتق از زبان سریانی بود. و نیز بیان می‌دارد که اولین مکتوب زبان عبری در دو سنگی توسط خدای تعالی بر ابراهیم عليه السلام فرو فرستاده شد و آن همان صحف ابراهیم بود و نیز این ندیم در همان کتاب بیان می‌دارد که زبان عبری مورد استفاده قرار گرفت و البته این نکته با شرح جناب شیخ احمد غزالی تطبیق می‌کند ثابت و ضبط محاسبات دیوانی مورد استفاده قرار گرفت و زبانی که در ابتداء فاقد الفباء بودند اولین نشانه‌های الفباء خود را از زبان عبری گرفتند چرا که برای نخستین بار ۲۶ حرff توسط دو تن از مصریان به نامهای قیمس و اغنوس به یونانیان آموخته می‌شود و البته یونانیان از این تعدد ۱۴ حرff برمی‌گیرند و بعدها خود ۱۴ حرff دیگر برآن می‌افزایند و این در عهد سقراط بوده است.

و البته این گفته این ندیم با یافته‌های زبان شناسی نوین تا حدودی تطبیق می‌کند چراکه شباهتهاي غیر قابل انکاري بین حروف الفبای یونانی و عبری وجود دارد برای مثال الـ الف در عربی با آلفا در یونانی یا بت در عربی با بتا در یونانی یا دالت در عربی با دلتا در یونانی و خیلی‌های دیگر.... نکته مهم این است که در طبقه بندي نوین زبانشناسی، زبان یونانی متعلق به گروه زبان‌های هلنواروپایی و زبان عبری در گروه زبان‌های سامی است لذا لزوماً نباید چنین تشابه فوق العاده ای بین حروف و زبان باشد و نیز امروزه مشخص شده که نوشتار زبان یونانی از حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح دچار تحول بیناگین گردیده است چراکه تا پیش از آن این زبان فاقد سیستم نوشتاری الفبای بود قابلیت‌مند لوحه‌های یافته شده در جزیره کرت حاوی نوشته‌های بشیوه سیلایی و نه الفبای است که در آن از حدود ۱۰۰۰ علامت پیکوگرام استفاده شده در حدود ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح سیستم نوشتاری زبان یونانی از سیلاب نویسی به الفبا تغییر می‌کند البته با ۲۴ حرff الفبا که شامل تلفظ تعدادی از حروف عبری

بود که با تلفظهای باستانی یونانی هماهنگ بودند نظر به اینکه الفبای تقریباً تمامی زیاغای اروپایی از زبان یونانی مشتق گریده است چنین می‌توان به تأثیر شکرگفت زبان عربی بر تمدن بشمری پی برد.  
اما اینکه زبان عربی خود چگونه و از کجا شروع شده و یا انتباس شده اطلاعات چندانی در دست نیست . نه در زبان شناسی نوین و نه در متون کلاسیک و حتی خود کتاب مقدس . بعنوان مثال تورات نیز مانند این ندیم عربانی را صفاتی برای ابراهیم عليه السلام ذکر می‌کند (ابراهیم عربانی: کتاب پیدایش فصل ۱۴ آیه ۱۳) ولی مشخص نمی‌کند که آیا این لقب منسوب به مکان است یا زبان اما تلویخاً زبان عربی را زبان تکلم خدای تعالی با انسان ذکر می‌کند (تورات کتاب پیدایش فصل ۱۴ آیه ۱۳ و نیز فصل ۱۱ آیات ۲۶-۵)

هرحال از دید متون کلسیک و از جمع بنای روايات اسلامی و یهودی آنچه که مسلم می‌شود آن است که قدیمترین استنادهای زبان یهودی (حداقل بشکل نوشتاری) همانا صحف ابراهیم عليه السلام است.  
در مورد ریشه پیدایش زبان عربی در نظرهای نوین زیانشناسی نیز مطالب چندانی عنوان نشده بجز آنکه اولاً زبان عربی پیغمراهی زبان عربی از خانواده زبان آرامی است و اینکه احتمالاً در ابتداء زبان عربی لهجه کنعانی زبان آرامی بوده که خود بعداً ها بیک زبان مستقل بدل شده:

Inzicht in de bijbel: Hebreeuws: Watch Tower Bible and Tract of Society of New York Inc. )

International Bibel Student Association Brooklyn, New York , USA )

پروفسور ادوارد هوروویتز در کتاب معروف خود: چگونه زبان عربی تکامل یافت نشان داده است که این نظریه که زبان عربی از زبان آرامی مشتق شده بلحواظ علمی نمی‌تواند درست باشد چرا که این نظریه صرفاً براساس گردآوری‌های اتیمولوژیستی (که در آن ریشه زبان‌ها از بلحواظ واژه‌های مشترک مورد مطالعه قرار می‌گیرند) استوار است ولی تفاوت معانی کاربردی واژه‌های مشترک در دو زبان عربی و آرامی بقدیمی زیاد است که نظریه انشقاق عربی از آرامی را جدا خدشده دار می‌کند.

(Edward Horowitz: How the Hebrew Language Grew pp xix,xx)

بطور کلی سه دوره تکامل برای زبان عربی ذکر گردیده است: نخست دوره باستانی که هنوز نظریه قابل قبولی در مورد خود پیدایش آن ارائه نشده است . در این دوره چهار کتاب نخست عهد عتیق نوشته شده در این دوره زبان عربی مانند یک زبان عادی بین مردم صحبت می‌شده است و تا انتهاء پادشاهی یهود یعنی سقوط و تصرف اورشلیم توسعه بخت النصر بابلی بطول انجامیده است (عنی حمله ۵۰۰ سال پیش از میلا مسیح) دوم دوره میانی که البته دوره فترت زبان عربی بوده و در طی آن زبان عربی به یک زبان سری و مخصوص روحانیون یهودی تبدیل شده و تا نیمه‌های قرن نوزدهم میلادی بطول انجامیده است و این منطقی است چرا که قوم یهود مجبور به ترک سرزمین خود و اقامت در مناطق دیگر و بشكل اقلیت‌ها می‌شوند و دوره سوم که دوره مدرن زبان عربی است که از قرن نوزدهم شروع شده و تا به امروز ادامه داشته است و البته دوره تجدید حیات زبان عربی نیز محسوب می‌شود.

نکته جالب در این مقایسه آن است که اصطلاح اتیمولوژی توسط این ندیم تحت عنوان "ایطومولوچیا" بعنوان نحو(گرامر) زبان رومی مورد استفاده قرار گرفته است.

نتیجه آنکه اگر فرضیه تأثیر زبان عربی بر زبان‌های اروپایی درست باشد گواهی خواهد بود بر زمینی بودن این زبان در مصر در حدود دو تا سه هزار سال پیش از میلاد و شاید بتوان گفت که زبان عربی توسعه یوسف عليه السلام از

یک زیان محدود منطقه‌ای و یا احتمالاً قبیله‌ای بزبانی رسمی و اثربار در بسیاری از زبان‌های امروزین جهان تبدیل گردید.

۳۱۶ در تورات منسی ذکر شده است. مطابق روایت تورات یوسف عليه السلام پس از خروج از زندان استنات دختر کاهن اعظم مصر فوطی فارع را بزندی گرفت و فرزندان وی منسی و افرادیم بودند.

۳۱۷ در روایت تورات نیز نخست زاده یوسف عليه السلام منسی نامیده شده که به معنی فراموشی یا فراموش شده است که بادآور فراموشی دوران محنت و مصیبت یوسف عليه السلام است و فرزند دوم افرادیم ولی هردو از استنات دختر فوطی فارکاهن اعظم مصر زاده شدند و زادن آنها پیش از سال قحطی بود.

۳۱۸ همانگونه که پیشتر اشاره رفت برادران در سفر اول خود به مصر بن یامین را همراه نداشتند.

۳۱۹ سوره نور آیه ۳۵: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَعَنْ نُورِ كَمْشَكَةٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ الْمُصْبَاحُ فِي رُجَاحَةِ الْرُّجَاحَةِ كَمَّا كَوَكْبٌ دُرْبِيْ بُوقَةٌ مِنْ شَحَّرَةٍ مُبَارَكَةٍ رَبِيعَةٍ لَا شَرِيقَةٍ يَكَادُ رَبِيعَهَا يُضِيءُ وَلَوْلَمْ مَقْسَسَةٌ تَأْرُّ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَقْدِي اللَّهُ نُورَهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَنْصُرُهُ اللَّهُ أَكْمَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ غَلِيمٌ"

ترجمه: خدیجه‌عالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغ‌دانی را ماند که در آن چراغی در شبیه ای است. شبیه ای که چون ستاره‌ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختزی نزدیک است که رون آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماشی ندارد نوری است بالای نور؛ خدای تعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می‌کند خدای تعالی برای مردم مثال می‌زند و خدای تعالی به همه چیز داناست.

۳۲۰ سوره مائدہ آیه ۱۵: "يَا أَهْلَ الْكِتَابَ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بِيَنِّ لَكُمْ كَيْفِيًّا مَا كُنُّمُ تُخَفَّوْنَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَغْفَلُوْنَ كَيْفِيًّا قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ"

ترجمه: ای اهل کتاب بدستیکه فرستاده ما بر شما آمد که بسیاری چیزهایی را که از کتاب پنهان می‌کردید آشکار می‌کند و بسیاری در می‌گذرد براستی که شما را از سوی خدای تعالی نور و کتابی روشن آمد.

۳۲۱ سوره مائدہ آیه ۴۴: "إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا الْبَيِّنُونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّهِ دِيَنَهُو وَالرَّبَّابِيُّونَ وَالْأَحْمَارُ إِمَّا اسْتُخْفِطُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شَهِداءَ فَلَا يَخْتَمُوا النَّاسَ وَاحْشُونَ وَلَا تَشْتَرُوا بِأَيْمَانِهِمْ كَمَّا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَئِمْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ"

ترجمه: براستی که ما تورات را فرو فرستادیم با هدایت و نوری در آن که پیامبران به که تسليم شده بودند آن داوری می‌کردند بر کسانی که بیهود بودند و روحانیون آنان به انجه که از کتاب خدای تعالی نگاه داشته بودند و بر آن گواه بودند پس از مردم متسرید و نشانه‌های مرا به کمایی اندک مفروشید و آنکس که به آنجه که خدای تعالی فروفرستاده داوری نکرد پس ایشان همانا کافرانند.

**٣٢٢ سوره زمر آیه ٦٩: "وَأَسْرَقَتِ الْأَرْضُ نُورَ رَبِّهَا وَوُضَعَ الْكِتَابُ وَجِئَ بِالْمُتَبَّلِينَ وَالشَّهَدَاءِ وَقُصْبَى بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَكُمْ لَا يُظْلَمُونَ"**

ترجمه: و زمین بنور پروردگارش روشنایی گیرد و کتاب خاده شود و پیامبران و گواهان آورده شوند و بین آنها به راستی داوری شود.

**٣٢٣ سوره توبه آیه ٣٢: "يُرِيدُونَ أَن يُطْفَلُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْتِيَ اللَّهُ إِلَّا أَن يُئْمِنَ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهُ الْكَافِرُونَ"**  
و می خواهد که نور خدای تعالی را با دهایشان خاموش سازند و خدا عالی نمی گذارد تا آنکه نورش کامل شود اگرچه کافران خواهند.

**٣٤ سوره زمر آیه ٢٢: "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُومُمْ مِنْ ذَكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ"**

ترجمه: آپا پس کسیکه خدای تعالی سینه اش را برای اسلام فراخ گردانیده پس او بر نوری از پروردگارش است پس وای برآنکه دلش برای یاد خدای تعالی سخت گردیده است ایشان در گمراهی آشکاری هستند.

**٣٥ سوره حديد آیه ١٣: "يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَتَّقِيسْ مِنْ نُورِكُمْ قَبْلَ ارْجُفُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَّقِيسُوا نُورًا فَخَسِرُتُمْ بِسُورِ لَهُ بَاتِ باطِلَهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَطَاهِرَهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ"**  
روزی که دوریان به آنانی که ایمان آورده اند می گویند به ما نظر کنید تا بجزه ای از نورتان برگیریم آنان را گفته شود باز گردید به پشت سرتان و از آنجا نور التماس کنید پس دیواری بین آنها دیواری خاده شود که در آن دری است که پشت آن رحمت و روی آن عذاب است.

**٣٦ سوره نور آیه ٣٥: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَقْلَ نُورَهُ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ فِي رُجَاحَةِ الرُّجَاحَةِ كَأَكَاهَا كَوَكْبَ دُرْبِي بُوقَهُ مِنْ شَجَرَةِ مِيَارَكَةٍ رَّبْعُونَهُ لَا شَرِيقَةٌ وَلَا غُرْبَيَةٌ يَكَادُ رَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ مُّكَسَّسَهُ نَازِرٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ نُورَهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْرُبُ اللَّهُ الْأَمْنَالُ لِلْأَنَاسِ وَاللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"**  
ترجمه: خدیعتالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدنانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختزی نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش خانسی ندارد نوری است بالای نور ؛ خدای تعالی هر که را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدای تعالی برای مردم مثال می زند و خدای تعالی به همه چیز داناست.

**٣٧ سوره مائدہ آیه ١٥: "يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بَيْنَ لَكُمْ كَثِيرًا مَا كُنُمْ تُخْفَونَ مِنَ الْكِتَابِ وَتَغْفِلُونَ عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ"**

ترجمه: ای اهل کتاب بدستیکه فرستاده ما بر شما آمد که بسیاری چیزهایی را که از کتاب پنهان می کردید آشکار می کند و از بسیاری در می گذرد براستی که شما را از سوی خدای تعالی نور و کتابی روشن آمد

<sup>٣٢٨</sup> سوره یونس آیه ۵: "هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدْرَهُ مَنَابِلَ لَتَعْلَمُوا عَنَّا السَّيِّئَاتِ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِأَلْحَقِي بِهِنَّصِيلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ"

ترجمه: و او کسی است که خورشید را روشنایی و ماہ را نور قرار داد و آن را خانه‌هایی قرار داد تا شمار سالها و نیز حساب را بدانید و خدای تعالی اینها را نیافریده است مگر به راستی ؛ نشانه‌ها را روشن می‌کند برای گروهی که می‌دانند.

<sup>٣٢٩</sup> سوره فاطر آیه ۳۵: "مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَزَّةَ فَلَلَهُ الْعَزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلْمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يُرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ هُنَّمَعْذَابُ شَدِيدٍ وَمَكْرُ أَوْلَيْكُ هُوَ بَيْرُ"

ترجمه: آنکس که بزرگی خواهد پس برای خدای تعالی است همه بزرگی‌ها و بسوی او سخن پاکیزه بالا می‌رود و کار شایسته را او بالا می‌برد و کسانی که به پایی‌ها نیرنگ می‌کنند آنان را عذابی است سخت و نیرنگ ایشان خود تباہ است.

<sup>٣٣٠</sup> سوره بقره آیه ۲۶۴: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتُنَا لَا تُطْلُوْا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمُنْ وَالْأَذْيَ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمِنْهُمْ كَمِيلٌ صَفْوَانٌ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَإِلٰ فَتَرَكَهُ صَلَدًا لَا يَقْبَرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ"

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید صدقاتتان را به مت و آزار تباہ نکنید مانند کسی که دارای اش را برای خودنمایی به مردم بخشش می‌کند و به خدای تعالی و روز جزا ایمان نمی‌آورد مثل او مانند سنگ خارابی است که برآن خاکی است و برآن بارانی باریده است پس آن را صاف و خامده بر آنچه که بدست آورده‌اند توانانیستند و خدای تعالی گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

<sup>٣٣١</sup> احتمالاً منظور شیخ ابویکر واسطی از مریدان شیخ جنید بغدادی است

<sup>٣٣٢</sup> خلف بن احمد بن محمد بن خلف ابو داود امام خلف سجستانی که تفسیری معروف به تفسیر سجستانی بوی منسوب است.

<sup>٣٣٣</sup> سنت خاندان ابراهیم و اسحق علیهم السلام بر این قرارداشت که اگر فردی درزدی می‌کرد بمدت یکسال بندۀ صاحب مال درزده شده می‌گردید. از این رو برابر روایتی عمه یوسف علیه السلام که شدیداً به او مهر می‌ورزید شالی را که از اسحق علیه السلام به ارث برده بود به کمر یوسف علیه السلام بست و آنگاه به او نسبت درزدی داد و بدین ترتیب او را یکسال دیگر پکلوی خود نگاه داشت. و منظور از طریق ملک شیوه ای است که یوسف علیه السلام بکاریست تا بن یامین را نزد خود نگاه دارد.

<sup>٣٣٤</sup> احتمالاً باید منظور شمائیل یا شعویل باشد که در متون عبری منسی ذکر شده است.

سورة انبیاء آیه ۸۳: "وَأَيُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَئِ مَسَنِيَ الصُّرُّ وَأَنْتَ أَنْحَمُ الْإِاجِنَّ" ترجمه: و ایوب آنکه کام که پرودگارش را خواند که مرا سختی دربرگرفته و تویی مهربانین مهربانان

۳۲۶ سوره انشرح آیات ۵۰

۳۲۷ سوره روم آیه ۳۲: " مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا كُلُّ حِزْبٍ عَنَّا لَدُنْهُمْ فَرِحُونَ " ترجمه: و از کسانی که دیشان را گروه گروه کردند و راه دیگری رفتند هر گروهی به آنجه دارد شاد است.

۳۲۸ سوره نور آیه ۲۴

۳۲۹ سوره مائدہ آیه ۴، ۵: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ يَرَيْتَهُمْ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَسُوفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُجْهِهُمْ وَيُجْبِونَهُ أَذْلَلَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَةً عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَجَافُونَ لَوْمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِمْ " ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از دین خود برگرد پس بزودی بیاورد خدای عالی گروهی را که دوستشان دارد و آنان نیز او تعالی را دوست دارند فروتن بر مؤمنان و سختگیر بر کافران هستند و از سرزنش سرزنش کنندگان نمی هراسند این است بخشن خداتعالی که هر که را بخواهد می دهد و خدای تعالی فراخی دهنده و داناست.

۳۴۰ سوره سجاده آیه ۱۸

۳۴۱ سوره مایدہ آیه ۴، ۵: " وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعِيْنُ بِالْعِيْنِ وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنُ بِالْأَذْنِ وَالسَّيْنُ وَالْجُمْرَحُ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَرَةٌ لَهُ وَمَنْ مِنْ أَنْكَمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الطَّالِبُونَ " ترجمه: و برآنان نوشتم در آن که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش دندان در برابر دندان و برای زخم هانیز قصاص است و آنکه درگزد همان کنفه اوست و آنکه به آنجه خدای تعالی فروپرستاده داوری نکند پس ایشان ستمکارانند

۳۴۲ همانطور که در پانوشهای پیشین اشاره رفت خاله یوسف علیه السلام خواهر راحیل همسر یعقوب علیه السلام بود.

منتظر کعب الاجبار از یهودیان مسلمان شده بود که در پانوشت شماره ۱۱۷ به او اشاره رفت